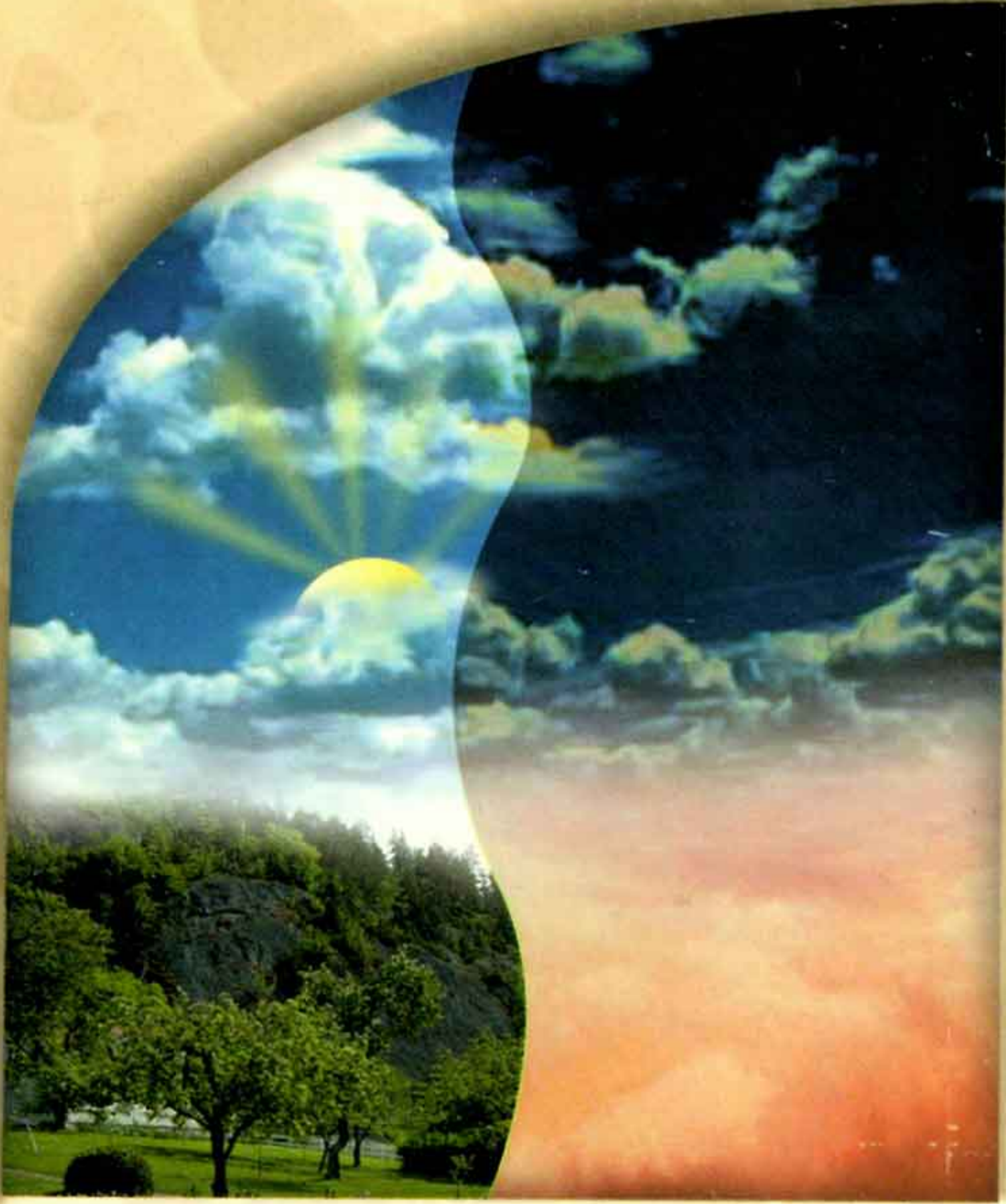


جمعی از نویسندگان مجله حوزه



حشتم بر راه مناسک (عج) ک

چشم‌په راه مهدی (عج)

جمعی از نویسندگان مجله حوزه

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم . مجله حوزه .
چشم به راه مهدی (عج) / مجله حوزه . قم : دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم ،
مرکز انتشارات ، ۱۳۷۵ .
۴۹۶ ص .- (دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم ، مرکز انتشارات ؛ ۴۸۵ :
مسلسل انتشار : ۱۴۰۸ : کتابهای مجله حوزه ؛ ۳ .)
۲۰۱۰۰ ریال .- شابک : X-۶۷۳-۲۲۴-۹۶۴ ISBN- 964-424-673-X
کتابنامه به صورت زیرنویس .
چاپ دوم : ۱۳۷۸ .
۱ . حجة بن الحسن (عج) ، امام دوازدهم ، ۲۵۶ق- ۲ . مهدویت . ۳ . آخر الزمان .
الف . دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم ، مرکز انتشارات . ب . عنوان .
BP ۵۱/د ۷ ج ۵
۲۹۷/۹۵۹



دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
مرکز انتشارات

چشم به راه مهدی (عج)

نویسنده : جمعی از نویسندگان مجله حوزه
ناشر : مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
چاپ و صحافی : چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی
نوبت چاپ : دوم / ۱۳۷۸
شمارگان : ۳۰۰۰
بها : ۲۰۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

نشانی : قم . خیابان شهدا (صفائیه) مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم .

ص پ ۹۱۷ . تلفن : ۷۴۲۱۵۵-۷ ، نمابر : ۷۴۲۱۵۴ . پخش : ۷۴۴۲۲۶

شبهه اینترنت : BUSTAN@APADANA.COM

شبهه شارح : BUSTAN (تلفن ۴-۷۴۴۱۵۳)

Printed in the Islamic Republic of Iran

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یادآوری:

شماره‌های ۷۰-۷۱ مجله حوزه، ویژه‌امام‌زمان (عج) با این‌که دوبار به چاپ رسید، به بسیاری از خوانندگان نرسید، از این روی بر آن شدیم، برای سومین بار، اما به گونه کتاب، به دیده به راهان آن امام همام، تقدیم بداریم.

به امید آن‌که روزگار پرمحنت دیده به راهی پایان یابد و سپیده بدمد و از مشرق دلها، خورشید زندگانی نور افشانند.

مجله حوزه

فهرست مطالب

نجوایی با امام ۱۱

امام زمان (عج) و رسالت حوزه های علوم دینی

ائتمام و اقتداء ۱۹

وراثت ۲۳

نیابت ۲۶

ارتباط با امام زمان (عج) در عصر غیبت

دیدار حضرت حجت (عج) در دوران غیب صغری ۳۶

ارتباط با حضرت در دوران غیبت کبری ۴۲

دیدگاه نخست: عدم امکان ارتباط ۴۴

۱. توقیع شریف ۴۵

اشکالات به توقیع ۴۹

۲. ناشناخته بودن حضرت ۶۰

۳. در مراسم حج، دیده نمی شود ۶۶

۴. امتحان شیعیان در دوران غیبت ۶۹

۷۳	دیدگاه دوّم: امکان ارتباط
۸۱	دلایلهای امکان ارتباط
۸۲	روایات
۸۳	نقد و بررسی
۸۸	نتیجه
۸۹	اجماع
۹۳	داستانها
۹۵	پاسخ
۹۸	توقیعات شیخ مفید
۹۹	نگاهی به حکایات
۱۰۳	خلاصه

حکومت اسلامی در عصر انتظار

۱۰۹	فراگیری ستم و فساد از نشانه های ظهور
۱۱۰	نقد و بررسی
۱۱۹	ممنوعیت قیام در عصر غیبت
۱۱۹	نقد و بررسی
۱۴۶	تشکیل حکومت در عصر غیبت، دخالت در قلمرو امام معصوم
۱۴۷	نقد و بررسی

مهدویت و مدینه فاضله

۱۵۶	خصوصیات آن مدینه فاضله چیست؟
۱۵۷	مدینه فاضله در دو نگاه
۱۵۹	نیک شهر افلاطونی
۱۷۱	مدینه فاضله فارابی
۱۷۵	مدینه فاضله در عصر جدید
۱۸۳	مدینه فاضله سوسیالیستهای تخیلی

۱۸۸	جمع بندی
۱۸۹	مهدویت و توسعه اسلامی
۱۹۸	ویژگیهای مدینه فاضله، در عصر ظهور
۲۰۷	ختم
۲۱۳	زندگی دینی پیش از ظهور

زندگی دینی پیش از ظهور

۲۱۴	شرح اندیشه دینی
۲۲۱	شاخصهای دینداری
۲۲۱	۱. انتظار فرج
۲۳۰	۲. نگهداشت ایمان دینی
۲۳۶	۳. ارزش دینداری

بررسی نشانه های ظهور

۲۴۵	۱. منظور از نشانه های ظهور
۲۴۶	۲. منظور از قائم
۲۵۰	۳. نشانه های برپایی قیامت
۲۵۳	۴. احتمال جعل و تحریف
۲۵۹	۵. مشخص نبودن زمان ظهور
۲۶۱	شمار نشانه های ظهور
۲۶۳	انواع نشانه های ظهور
۲۶۳	۱. نشانه های حتمی
۲۶۸	۲. نشانه های متصل به ظهور
۲۷۰	۳. نشانه های غیر عادی
۲۷۱	قانون معجزه
۲۷۳	۱. خروج سفیانی
۲۷۸	۲. خسف در بیداء

۲۸۰	۳ . خروج یمانی
۲۸۱	۴ . قتل نفس زکیه
۲۸۴	۵ . صیحه آسمانی
۲۸۷	یادآوری چند نکته
۲۸۹	۶ . خروج دجال
۲۹۶	۷ . درآمدن پرچمهای سیاه از خراسان
۲۹۸	۸ . خسوف و کسوف
۳۰۰	۹ . فراگیر شدن جهان از ظلم و جور
۳۰۳	۱۰ . زمینه سازان
۳۰۶	۱۱ . بارانهای پیاپی
۳۰۸	۱۲ . جنگهای خونین
۳۰۸	۱۳ . خروج یاجوج و ماجوج
۳۰۹	۱۴ . طلوع خورشید از مغرب
۳۱۰	یادآوری
۳۱۱	۱ . دلسردی و یأس
۳۱۲	۲ . آگاه شدن مخالفان

نگاهی به تولد و زندگی امام زمان (عج)

۳۱۸	چگونگی ولادت
۳۲۲	یادآوری دو نکته
۳۲۲	۱ . ولادت پنهانی
۳۲۳	۲ . مکان تولد و نگهداری
۳۲۴	دلایل احتمال اول
۳۲۸	دلایل احتمال دوم
۳۲۹	دلایل احتمال سوم و چهارم
۳۳۳	از وفات امام حسن (ع) تا پایان غیبت صغری
۳۳۴	۱ . امامت در خردسالی

۳۳۶ ۲ . نماز بر پیکر پدر
۳۳۸ آغاز غیبت و داستان سرداب؟
۳۴۰ دوره غیبت کبرا
۳۴۱ راز طول عمر
۳۴۷ مکان و مسکن
۳۵۱ زن و فرزند
۳۵۶ سرانجام

موافقان و مخالفان مهدی (عج)

۳۶۴ یاران امام
۳۶۸ خاستگاه یاران
۳۶۹ گزینش یاران
۳۷۲ ویژگیهای همراهان مهدی
۳۸۴ مخالفان مهدی
۳۹۳ شیوه برخورد امام با مخالفان

فلسفه غیبت در منابع کلام شیعی

۴۰۷ فلسفه غیبت در زبان دانایان غیب
۴۰۹ رحلت امام صادق و تاویل مهدی
۴۱۰ دفاع نقلی از فلسفه غیبت
۴۱۱ عصر آشفتگی و حیرت
۴۱۴ ضرورت تبیین عقلی غیبت
۴۱۶ شیخ صدوق و فلسفه غیبت
۴۲۰ فلسفه غیبت از نظر کلام مفید
۴۲۸ رویارویی امامیه و معتزله در فلسفه غیبت
۴۳۳ پیوند غیبت و قاعده لطف
۴۳۵ فلسفه غیبت در آثار کلامی پس از شیخ طوسی

نتیجه ۴۳۷

امام مهدی (عج) در آثار شخصیت‌های اسلامی

۴۴۴ کمال الدین و تمام النعمه
۴۴۸ الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد
۴۵۱ الفصول العشره فی الغیبه
۴۵۳ رساله ثانیه فی الغیبه
۴۵۴ اثبات الوصیه
۴۵۹ المقنع فی الغیبه
۴۶۳ البرهان علی صحه طول عمر الامام صاحب الزمان (عج)، ج ۲
۴۶۵ کتاب الغیبه
۴۶۸ اعلام الوری باعلام الهدی
۴۷۰ التذکره فی احوال الموتی وامور الاخره
۴۷۲ کشف الغمه فی معرفة الائمة
۴۷۵ فرائد السمطین، فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین والائمة من ذریتهم (ع)، ج ۲
۴۷۶ شرعة التسمیه حول حرمة التسمیه
۴۷۷ المحجة فیما نزل فی القائم الحجة (عج)
۴۷۹ ینابیع الموده
۴۸۲ نور الابصار
۴۸۴ الاذاعة لما کان وما یكون بین یدی الساعة
۴۸۸ نجم الثاقب فی احوال الامام الغائب (عج)
۴۹۱ اعیان الشیعه، جلد ۴
۴۹۲ المهدي
۴۹۶ کتاب الغیبه

نجوایی با امام

امام، عاشق تویم و دوستدار دوستاران تو و خاک پای منتظران تو، اما فسوسا که
خود، خانه دل را برای انتظار تو مهیا نساخته ایم.

امام، با مژگان، نرویده ایم گرد راه را، با اشک، نشسته ایم غبار دل را.
امام، نرویده ایم غبار گناه از دل، اما عاشقیم، نمی دانیم این عشق سوزان، در
کجای جانمان جای گرفته که بی تابمان کرده.

امام، شرمنده ایم که خانه دل را برای حکمرانی تو، پاک نساخته ایم.
امام، از کاروان عاشقان تو، عقب مانده ایم، مرکب راهوار نداریم که به این کاروان
شورانگیز، دست یابیم.

امام، راه، پیچاپیچ است و پراز گردنه های هراس انگیز، ما، بی پا افزار و توشه،
سرگردان.

امام، خمینی آمد و گزید و برد و ما پس مانده ها و وازده ها، ترسیم که هیچ گاه به آن
آستان جلال راه نیابیم و غبار شویم و در هوا معلق و سرگردان، نه آرامشی، نه قراری، نه
پناهی و نه منزلی.

اماما، بیم آن داریم در عمق شب، گم شویم و گرفتار رهنان.

اماما، می دانیم که خود، خود را به وادی هول انگیز بلا افکنده ایم، اما هنوز، کورسویی از چراغ عشق، در جانمان سو سو می زند.

اماما، دریا آشنایان، به عمق دریای عشق فرو رفتند و ما در ساحل مانده ایم، نه چشمی که آن همه زیبایی را ببینیم و نه آنسی با امواج که با آنها در آمیزیم و نه پرتوی از عشق که به جان حقیقت راه یابیم.

اماما، عشق، رخی نمود و جلوه ای کرد، ولی ما سرگرم بودیم و از شربت گوارای عشق، ما را بهره ای نرسید.

اماما، نسیم عشق وزید و ما در غفلت بودیم، اینک بی نصیبی از نسیم عشق، چگونه از این بیابان آشناک رهایی یابیم و جانهای پژمرده خود را با نسیم دل انگیز صبح، شاداب کنیم.

اماما، راه دشوار است و رهن، بسیار و عجبا همه در لباس مهر و محبت و راهنما و دل می سوزانند و به نرمی و گرمی، راه می بندند که ما راه می نمایانیم.

اماما، بوجهل ها، بسیار شده اند. همانان که تا دیروز خسی بودند و اسیر باد، اما اینک که به پایمردی روح خدا، پایبند شدند و استقرار یافتند، کوس انا رَجُل می زنند و پرچمی در دست گرفته اند و در کنار کاروان عظیم خمینی بزرگ ایستاده اند و مردمان را، که چشم به افقهای بالا دارند، به خود می خوانند.

اماما، «بولهب» ها نیز بسیار شده اند. لهیب کینه هاشان، سرکش است و سوزنده. توان دیدن هیچ زیبایی را ندارند، دوست دارند، همه چیز را خاکستر ببینند.

اماما، «حمالة الحطب» ها، روزان و شبان، هیزم کشی می کنند، تا آتشیهای کینه ها را بگیرانند و همیشه آنها را سوزنده و سرکش نگهدارند.

اماما، رسوایان و ناخالصان رانده شده، ناصافان تصفیه شده، دو چهرگان نقاب افکنده شده، مرتجعان زمین گیر شده. کژاندیشان تارانده شده و ... در بیغوله ها و تاریک خانه ها پناه گرفته اند و در کار غیبت مردان حاضر در صحنه های کارند و جهاد و به

سخره گرفتن مردان راسخ در دین.

اماما، فسونگران، گروه گروه در ویرانه ها گردهم آمده اند و بر گرهها می دمند، تا گره در کار زمینه سازان انقلاب جهانی تو اندازند و سرعت این حرکت مقدس را کُند کنند.

اماما، خدعه ها و ترفندها بسیار به کار بستند و می بندند تا عاشقان تو را از راهی که برگزیده اند، باز دارند و نگذارند نور حق، جلوه کند.

اماما، با این همه، عشق به تو، چنان سوزان است و حرکت آفرین که در جلوراه مردان و زنانی که به عشق تو می زنند، هیچ مانعی و هیچ بازدارنده ای، تاب مقاومت ندارد، همه، می سوزند و بر باد می روند.

اماما، تا پیش از طلوع خورشید ۵۷، تصویر روشنی از حرکت جهانی تو نداشتیم که چگونه میلیونها انسان، سر بر آستان تو می ساینند و به امر تو عاشقانه سر می دهند و جگر گوشه های خود را تقدیم می دارند، در تو ذوب می شوند و بسان پولاد، مقاومند، سخره و ش جلوی دشمن تو صف می بندند، زمین زیر گامهایشان، به لرزه در می آید، در عین حال چهره های آرامی دارند و لبهای خندان و دستان یتیم نواز و قلبهای پر از مهر و صفا.

اما، در فجر ۵۷ و پس از طلوع خورشید گرمابخش در بهمن سرد، به بهار خرم و شاد، که همه آلاله ها در پای تو می ریزند، همه گلهای سرخ سرخ بر تو لبخند می زنند، همه مرغان نغمه خوان به عشق تو می سرایند، همه چشمه ها، به عشق تو می جوشند، گل و گیاه به عشق تو جان می گیرند و طراوت و شادابی می یابند، ایمان آوردیم.

ایمان آوردیم که «دجال» ها رسوا می شوند.

ایمان آوردیم که «سفیانی» ها سربه نیست می شوند.

ایمان آوردیم که فریاد تو، ندای حیات بخش تو، مهرورزیهای تو، کران تا به کران را در خواهد نوردید و فوج فوج، به سوی تو خواهند آمد و تو را چو نگینی در آغوش خواهند گرفت.

اماما، نسیمی از بوستان عشق تو، در این مُلک وزید، حیات آفرید، مردگان را زنده کرد و شوری عظیم انگیخت، اگر خدا لطف کند و تو از پرده به در آیی و پا در این ملک

گذاری و آن نسیم دل انگیز، شبان و روزان بوزد، چه خواهد شد؟ آیا مرگ هم معنی خواهد داشت؟ یا همه چیز و همه کس به آب حیات دست خواهند یافت و رقصان و پای کویان به سوی وادی ایمن، وادی بی خزان، وادی بی مرگ، ره خواهند سپرد و در آن سرزمین بی گزند، جاودانه خواهند زیست.

اماما، به عشق تو، صفحه‌ها صفحه‌ها این صحیفه را نگاشته ایم و با اشک فراق تو آن را آراسته ایم، امید آن داریم که به جمع ما، از سر مهر نظر افکنی و در هنگامه‌ها راهمان بنمایی.

مجله حوزه

امام زمان (عج)
و رسالت حوزه های علوم دینی

عبدالرضا ایزدپناه

امام زمان (عج) و رسالت حوزه های علوم دینی

حوزه های علوم دینی شیعه، تبلور عینی و تابلوی جاودانه فلسفه انتظارند. دلسوخته ترین عاشقان امام مهدی (ع)، در این مهد، بالیدند و استوارترین و مایه ورتترین میراث فرهنگی مهدویت را همین حوزه های مبارک آفریدند. دست پروردگان حوزه های شیعه، هر کدام در دیار و اقلیم خویش، پرچم انتظار بودند، بر بام تاریخ آن قوم و دیار و مشعلهایی فروزان فراراه کاروان بشر، به کعبه وصال و در تاریکستان فتنه ها، هواها، هوسها، خدعه ها و دهها بیراهه های راه گونه و سرابهای آب نما و چراغی روشن بر مناره آرمان شهر اسلام. اینان، در سیاه ترین دوره ها، با یاری از «انتظار فرج»، امید به فرج را در دلهای پاک دینان و زلال فطرتان زنده داشتند و جنبشهای عدالتخواهی و ستم ستیزی را، در جای جای دارالاسلام، در پهنه تاریخ ساز کردند. امیدی که چونان دوبرال است برای تکاپو در زندگی و گذر از باتلاقها و بیغوله های جهل، دودلی و گمراهی.

مگر نه این است که ولی عصر (عج)، نجات بخش بشر از کفر و ستم، در عصر سیاهیهاست.

مگر او، منادی عدالت، بر پا دارنده حدود دینی، احیاگر معارف قرآنی: «این

المؤمل لآحیاء الكتاب و حدوده»، بیانگر اسلام ناب محمدی (ص): «أین المدآخر لتجدید الفرائض والسّنن»^۱ و برپا کننده حکومت عدل الهی نیست؟

مگر غیر از این است که او، کرامتهای اخلاقی را در زندگی و جامعه بشری پیاده می کند و آرمانهای انبیاء و اولیای الهی را در این خاکستان عملی می سازد و عینیت می بخشد؟

مگر او، کجیها و کجرویها را، سترون نمی کند و عزت و شوکت اسلامی را بر فراز نمی دارد؟

و آیا حوزه های علوم دینی و عالمان فرهیخته و ربّانی، در درازای تاریخ، رسالتی جز این می جستند و تلاشی غیر این داشتند؟

مگر نه این که فلسفه وجودی حوزه ها، تبیین مکتب، پاسداری از اسلام ناب، دفاع از مظلوم، انگیختن روح عدالتخواهی، عدالت گستری، نشر علمی و عملی فضائل اخلاقی و الهی و فراورده های دینی و قرآنی، پاسداشت حدود و ثغور شریعت، زنده نگه داشتن امید به عدالت و ایجاد گشایش، برای پاکسازی زمین از همه نامردمیها و ستمهاست؟

مگر عالمان ربّانی، نابودی طاغوتها و ستم شاهان و استقرار معارف و ارزشهای ناب محمدی (ص) را در همه زوایایش، وعده ندادند و خود در عمل، گواه این مدعی نشدند و در آماده سازی مقدمات فرج: رسیدن به حکومت عدل جهانی، جام شهادت را نوش نکردند؟

آری آنان چنین بودند و شاهدانی شدند گویا بر بام تاریخ بشر.

گزاف نیست اگر بگوییم کارنامه حوزه ها، جز انتظار فرج نیست. اندک تأملی در تاریخ حوزه های شیعه، درستی این گفت را می نماید.

با این همه، به سه رسالت اساسی که ساختار حوزه ها و بافت زندگی

۱. «مفاتیح الجنان»، شیخ عباس قمی، دعای ندبه.

اندیشه و روان فرهیخته عصر انتظار را تشکیل می دهد، اشارتی گذرا می کنیم:

۱. اتمام و اقتداء: اسوه گیری از آرمانهای مهدی و سامان دادن زندگی و تلاش حوزوی و سیرت و رفتار عالم دینی و طالبان علم، براساس سیره حضرت مهدی (عج) و پرتو گرفتن از آن انسان کامل.
۲. وراثت: پاسداشت مکتب مهدی، حراست از معارف ناب اسلامی و خرافه زدایی از زلال سیمای مکتب وحی و معارف الهی.
۳. نیابت: برفراز داشتن پرچم هدایت، نگاهداشت روح عدالتخواهی و ستم ستیزی، سرپرستی امت اسلامی در غیبت بزرگ و طولانی مهدی (عج).

اتمام و اقتداء

امام زمان (عج) و انتظار برای حوزویان، نه یک عقیده که زندگی است، زندگی علمی - عملی و حوزوی.

در تلقی ما، ولی عصر، سرپرست و صاحب اصلی حوزه هاست، ولی نعمت آنهاست، تغذیه فکری و مادی آنها، به عنایت اوست، هم سرباز اویند، هم برخوان نعمت او، از او چراغ راه می گیرند و رسم هدایت می جویند.

مردم نیز به آنها چنین می نگرند و ایام آل محمد (ص)، در غیبت امام (ع) و سرپرست و سرور، به حوزه ها، پناه می آورند و از آنان یاری می خواهند و راه می جویند.

با این برداشت، متولیان و سازمان دهندگان حوزه، که خود نیز به یمن وجود و عنایت و لطف او، عزت یافته اند و سروری، بایسته است که خطوط نورانی قامت معنوی آن امام همام را تراز و شاغول سازماندهی - تشکیلات، بازسازی و بالنده سازی حوزه ها کنند. هم خویش را در پی ریزی حوزه ای که خوشنودی مولاست به کار گیرند. رسالت جهانی مهدی را با همه بار معانی اش، دلیل کار حوزه ها کنند. حوزه ای بسازند که شاگردانش اوصاف امام عصر (ع) را قبله

خویش قرار دهند و عشق به او را راه خود.

اگر مهدی، امام عصر، ولی عصر، امام زمان و صاحب عصر و زمان است، آنان نیز، زمان شناس بارآیند و پیشقراولان و طلایه داران عصر خویش، تا بتوانند، مدیر و هادی قبیله خویش شوند و زمان و روزگار و جامعه و زندگی مردم را بر راستای ویژگیها و هدفهای مهدی، سامان دهند.

اگر او، آیت کبرای الهی است، زندگی، گفتار، رفتار، مشی اجتماعی و سیره عملی و علمی آنان، صبغه الهی داشته و سیمایشان آیت و نشانه ای باشد، از جمال و جلال الهی، چهره شان خدا را فرایاد آرد و نشست و برخاست با آنان، بر روحانیت و معنویت و ایمان، بیفزاید:

امام صادق از رسول خدا(ص) نقل می فرماید:

«قال الحواریون لعیسی (ع) یا روح الله من نجالس؟ قال: من یدکرکم الله

رؤیته، ویزید فی علمکم منطقه ویرغبکم فی الآخرة عمله.»^۱

این است که همنشینی و نگاه به سیمای او عبادت به شمار آمده:

«النظر الی وجه العالم عبادة.»^۲

اگر او، حجت خدا در زمین است، دست پروردگان حوزه به راستی حجت بر حقانیت اسلام برای مسلمانان باشند. معارف ناب الهی را نوش کرده و با تبلور عشق صاحب زمان در دلها، بر دنیا و زرق و برق دلربای آن، و آنچه مزاحم رسالت و تکلیف است، چهار تکبیر زنند:

«العلماء امناء الله ما لم یدخلوا فی الدنیا»

عالمان، وقتی امین خدایند که دلبستگی به دنیا نداشته باشند.

اگر او «نورالله» است که در پرتو انوارش، هدایت جویان ره بیند و راه پویند،

۱. «اصول کافی»، کلینی ج ۱/ ۳۹، دارالتعارف، بیروت.

۲. «بحار الانوار»، ج ۱/ ۱۹۵، مؤسسة الوفاء، بیروت.

امام زمان (عج) و رسالت حوزه های علوم دینی ≡ ۲۱

سربازان و شاگردان او نیز، باید مشعلی باشند فرا راه رهجویان و ره پویان.

به فرموده امام حسن عسکری به نقل از امام باقر (ع):

«العالم کمن معه شمعةٌ تضيءُ للناس فکل من ابصر شمعته، دعا له بخیر.

كذلك العالم مع شمعةٍ، تزيلُ ظلمةَ الجهل والحيرة...»^۱

اگر او، به «امین الله» نواخته شده است، جهت گیری سازمان حوزه نیز، باید در این باشد که دست پروردگانی امین پیرورد: امین در رساندن معارف ناب اسلامی، امین در بیان حقایق، امین در پاسداری از عدالت، امین در حفظ ایمان و نوامیس امت، امین در نگاهداری و صرف بیت المال و... اگر امام زمان، قله های فتح ناشده دانش را در عصر خویش، فتح می کند و سرچشمه های جوشنده، دانش را می گشاید و در روزگار او، علم، به شکوفایی می رسد و بیش از نود برابر، بر میراث دانش بشر می افزاید:

«العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرّسل حرفان فلم يعرف

الناس حتى اليوم غير الحرفين، فاذا قام قائمنا أخرج الخمسة والعشرين حرفاً

فبثها في الناس وضم إليها الحرفين حتى يثبتها سبعة وعشرين حرفاً.»^۲

حوزه های علوم دینی نیز بستری شوند برای التقاء و ارتقای علوم و دانشهای

گوناگون.

اگر او، به فرموده امام باقر (ع): خردمندانی قله سان می پرورد و مربی عقل

بشر است:

«اذا قام قائمنا وضع يده على رؤوس العباد فجمع به عقولهم...»^۳

ما نیز حوزه های علوم دینی را در این مسیر قرار دهیم و خردورزی را به

۱. «الحياة» حکیمی، ج ۲/۲۶۸، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین،

قم. «بحار الأنوار»، ج ۲/۴.

۲ و ۳. «بحار الأنوار» ج ۵۲/۳۳۶.

اعماق حوزه‌ها بریم و در پرتو آموزشهای خرد برانگیز و حی، طالب علمانی با خرد، منطقی، آزاد اندیش و برخوردار از منطق برتر پیوریم. اگر صاحب خلق عظیم و ولی اعظم، اخلاق بشر را به کمال نهایی می‌رساند و ارزشهای الهی را در عمل مردم و جامعه خویش سرشار می‌کند و دلسوختگان معنوی و عرفانی را مشروب می‌سازد:

«اذا قام قائمنا وضع یدہ علی رؤس العباد... واکمل به اخلاقهم.»^۱

باید نیروهای انسانی بر آمده از حوزه، تبلور اخلاق الهی و تجسم ارزشهای اسلامی باشند. در گفت و کردار و رفتار، پرتوی از کمالات و کرامات ولوی را به نمایش گذارند و نیم رخ یار را بنمایانند.

اگر او، مظهر عزت الهی است، حوزه‌ها نیز، دانشجویان با عزت و مناعت طبع بسازند.

اگر او، به گاه اقتدار، پوشش ساده، غذای ساده و معیشتی چونان جدش مولای موحدان امیرمؤمنان(ع) دارد، حوزویان نیز به گونه‌ای ساخته شوند که به هنگام اقتدار، فریفته دنیای پر نیرنگ نشوند و کرسی قدرت، زبونشان نکند، بلکه با تقوای الهی قدرت را رام خدمت به خلق خدا کنند که دین شناس و فقیه واقعی در فرهنگ شیعه چنین است:

«لا یكون الرجل فقیها حتی لایبالی ای ثوبیه ابتدل وبما سدّ فورة الجوع.»^۲

در یک کلام، حوزه‌ای سامان دهیم که طالب علمان و عالمانش رو به کوی او دارند، آهنگ انتظار در تارهای وجودشان می‌نوازد و عشق به مولا، از نوای ضربان قلبشان به گوش می‌رسد، شیفته و فرهیخته وصال اویند و در همه احوال، آماده لبیک به دعوت او. حوزه، چونان پادگانی باشد. هر وقت و هر لحظه در

۱. «همان مدرک».

۲. «همان»، ج ۲/۴۹.

آماده باش کامل؛ چه هر آن ممکن است او از درآید و بانگ قیام سر دهد.

وراثت

عالمان ربّانی و حوزه های علوم دینی در روزگاری که امام زمان (ع)، از ما چهره پوشانده است، وارث او، در نگاهبانی میراث معرفتی دین و ایمان مردمند. بیان احکام، روشن کردن مرزهای اعتقادی، بیرون آوردن معارف، اخلاق، آداب، موازین تربیتی از متون دینی و تامین دانشهای دینی مورد نیاز جامعه اسلامی، بر آنان است. آنان در روزگار غیبت، باید محاسن و نیکوییهای معارف قرآن و اهل بیت (ع) را به نسلها بنمایانند و برتری منطق و توانایی اسلام را در برآوردن بهروزی و سعادت بشر، با زبان همان روزگار و با بهره وری از بهترین ابزار پیام رسانی به جهان، برسانند:

«العلماء مصابيح الأرض و خلفاء الأنبياء و ورثتي وورثة الأنبياء.»^۱

این وراثت، همان زنده نگه داشتن اسلام بر فراز اعصار و امصار است:

«من جاء اجله وهو يطلب العلم ليحيى به الإسلام لم يفضله النبيون إلا بدرجة»

در روزگار طولانی غیبت حضرت، شیطانهای پنهان و آشکار، تهاجم خود را آغاز می کنند، تا پایه های اعتقادی مسلمانان را سست و ایمان آنان را بربایند، تنها پناهگاه مسلمانان، حوزه های علمی و اعتقادی است که باید در خور هر مورد، به دفع و رفع این زیانها و خطرهای پردازند و با بهره وری از منطق نیرومند وحی، کار وظیفه بانی و مرزداری خویش کنند:

«لو لا من يبقى بعد غيبة قائمنا، عليه السلام، من العلماء الداعين اليه والدالين

عليه والذابين عن دينه بحجج الله والمنقذين لضعفاء عباد الله من شبك ابليس و

مردته و من فشاخ النواصب لما بقى احد إلا ارتد عن دين الله ولكنهم الذين

۱. «میزان الحکمة»، محمد محمدی ری شهری ج ۶/ ۴۶۶، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم.

يَمْسُكُونَ أَرْوَاحَ قُلُوبِ الضَّعَفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يَمْسُكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سَكَّانَهَا...^۱
 اگر در روزگار غیبت قائم، عالمانی نبودند که ظهور و فرج او را فریاد کنند و مردم را به سوی او ره نمایند و از دین او، با استدلالهای محکم، به دفاع برخیزند و کسانی را که ایمان سستی دارند، از تور ابلیس و پیروانش و از شکار ناصبیان (یورش گران بر ارکان دین) رهایی بخشند، هیچ کس باقی نمی ماند، مگر این که راه ارتداد پیش می گیرد، ولی آنان، زمام دلهای شیعیان را در دست می گیرند، چونانکه ناخدای کشتی عقبه کشتی را.

گل‌های سرسبد حوزه‌ها، عالمان ربّانی، بحق در درازنای تاریخ تشیع. مرزبانانی وظیفه بان و وارثانی امین و هوشمند بودند و از میراث به جای مانده پیامبر و امامان شیعه، نیک پاسداری کردند، در هر دوره‌ای غبار خرافه را از سیمای زلال دین زدودند و با خرافه و خرافه بافان، و خرافه سازان، به ستیز و رویارویی برخاستند، شبهه‌ها را پاسخی درخور دادند و دماغ شبهه افکنان در دین و ایمان مردم را با برهانها و استدلالهای متین به خاک مالیدند و ایتم آل محمد(ص) را که میراث معنوی و مذهبی شان مورد تاخت و تاز قرار گرفته بود، بارنجهای استخوان سوز، طاقت فرسا و مقاومت و درایتی شگفت انگیز، پاس داشتند و توصیه امامان(ع) در توصیف وارث علم حقیقی اهل بیت را تبلور عینی و عملی بخشیدند.

سرگذشت جهاد علمی عالمان ربّانی، در طول تاریخ حوزه‌های علوم شیعه، پر از حماسه، ایثار، نستوهی و سرباختگی است. آنان، هم اسلام ناب را پاس داشتند و هم در رویارویی با زر و زور و تزویر حاکمان تاریخ، پرچم سرخ تشیع را بر فراز فرهنگ شهر این خاکستان، بر افراشته داشتند.

عالم بودند و جامع، از پس هر پرسش و هجوم فکری و فرهنگی بر

می آمدند. دیده بانی بودند که آفاق دید تیزنگرشان، همه مرزهای دارالاسلام را می پایید و حرکت دشمنان در اقصی بلاد اسلامی، از تیررس نگاه نافذ و دورنگرشان بیرون نبود، با منطق برتر و پشت کاری اعجاب برانگیز، تحرکات فکری و فرهنگی بیگانگان را از حرکت، باز می ایستاندند.

نگاهی به سیره و میراث عظیم فرهنگی و علمی عالمان شیعه، گواه این مدعا است. نوشته هایی که هر کدام در پس خود فلسفه ها، رازها، و رنجها و حماسه ها دارند و فصلی پر دامنه از رویارویی علمی و فرهنگی حوزویان و دگراندیشان را فراروی ما، می گشایند.

تنها در میراث داری از غیبت مهدی(عج) و فرهنگ انتظار، صدها عنوان کتاب به دست ما رسیده است که مطالعه و کاوش در چند و چون و خاستگاه پدید آمدن این کتابها، تابلویی زیبا از چگونگی مرزبانی و وظیفه داری آنان است.

تلاش آنان در پاسداشت این اندیشه و فرهنگ سرنوشت ساز و دشمن برانداز، بر تارك تاریخ تشیع، خودنمایی می کند و چشم و دل هر خواننده و تاریخ پژوه را می نوازد.

تابلویی که بیش از هزار سال، حماسه، تلاش فکری و فرهنگی، میراث داری و تکلیف شناسی حوزویان را در عرصه معارف «مهدویت» به نمایش می گذارد. از ابن بابویه، کلینی، شیخ مفید، علامه حلی، تا میرحامد هندی، علامه امینی و همفکران و شاگردان او.

از این تابلوی زیبا و نفیس تاریخ حوزه ها گرچه در کتابهایی چون: روضات الجنات، اعیان الشیعه، الذریعه و... نیم رخی و سرخطهایی نموده شده، ولی شرح و ترسیم کامل آن، موسوعه و دائرة المعارفی بیش از یکصد جلد می طلبد که بر حوزه هاست که به نگارش آن همت گمارند.

در این تابلوی زیبا، شگفتیهایی از جلوداری علمی و فکری، گستره آگاهی و آزاد اندیشی، مرزبانی تا پای شهادت، مبارزه باخرافه و کثرفکری و تنگ اندیشی

و ... چشم را می نوازد و برای امروز حوزه ها می تواند راهنما و درس آموز باشد.

نیابت

دشوارترین وظیفه و تکلیف حوزه ها در عصر غیبت، نیابت عامه است. بی شک نیابت از امامی که منادی عدالت است و در پس پرده غیبت، تا با ظهور خویش، حکومت جهانی بر موازین الهی، برپا کند، به غور در اصول و فقه نیست، به کرسی مدرسی و انبوه شاگردان نیست، به رساله و مناسک و گرفتن و تقسیم وجوهات و ... نیست.

نیابت، پذیرش همه تکالیف اسلامی: علمی، سیاسی، اجتماعی، تربیتی و رهبری است. نیابت از مقوله اقدام و عمل است، نه علم و حرف. نیابت، میدان داری و حماسه گستری در برابر دشمن است، نه انزواگزینی و پس پرده نشینی. نیابت، شناخت زمان و جهان، سیاستهای جهانی و اشراف بر حرکت تاریخ و جامعه هاست، نه گز کردن خانه و مدرس و بس.

نیابت، پرتو افشانی است فرا روی همه پاکان و پاک فطرتان و حق طلبان جهان، نه چراغ کم سو، کنج حوزه ها.

نائب امام زمان، نه هر فقیه و رساله داری است. عالم و دین شناسی است که روح دین را نوش کرده و در همه امور و زوایا و نیازهای دینی مرجع است.

نیابت، در حقیقت، زعامت و رهبری عامه است، رهبری سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی تشیع. پاسداری از شیعه در دریای متلاطم روزگار خود و نگاهبان دارالاسلام در برابر هجوم امواج فکرها و فرهنگها، رهبری و مدیریت سفینه شیعه در غوغای رهن و حیرت زای غولهای امواج و این، نه هر معممی است و نه همه فقهای شیعه که:

«فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً على هواه، مطيعاً لأمر مولاه، فللعوام أن يقلدوه وذلك لا يكون إلا بعض فقهاء الشيعة

لاکلهم...^۱

هر کس از دین شناسان و فقیهان در دین، که کشیک نفس کشد و دروازه شهر وجود خود بر هواها، هوسها و خواسته های نفسانی ببندد و دین خود را پاس دارد و از مرزهای آن دفاع کند و پا روی انبوه خواهشهای نفسانی خویش گذارد و دستورات مولا را در همه زمینه ها و زوایایش، فرمان برد، بر عموم مردم است که قیادت او پذیرند و از او پیروی کنند. بی شک، چنین کسی، نه همه فقهای شیعه که اندکی از آنان هستند.

اینان، دین شناسان و فقیهانی هستند که افزون بر گستردگی بینش، برخوردار از درایت و مدیریت، اهل حماسه و اقدام باشند، سری نترس و زبانی صریح در بیان معارف و ارزشهای دین داشته باشند و شهادت در دفاع و ابلاغ و پاسداری از دین را یکی از دو نیکویی شمارند.

همین اندک از عالمان شیعه، همیشه، همه جا و در هر شرایطی، مشعل تشیع را روشن نگاه داشتند و در هر دوره، گرچه اندک شمار بودند، ولی آفاق اقدام و افکارشان همه گیر بود. اینان، نه تنها در همه جنبشهای درست اسلامی، حضوری پرشور و چشم گیر داشتند که خود پدید آورنده و سردمدار بسیاری از جنبشهای اسلامی و همه قیامهای شیعی بودند. زیرا، مقتضای نیابت را تلاش برای برپایی حکومت اسلامی و نابودی حاکمان جور، می شمردند، با همین برداشت، برای زمینه سازی حکومت عدل، بر چوبه دار رفتند و گاهی در آتش قهر و کینه دشمن سوختند و از انوار شهادتشان، انسانها را راه نمودند و بر خروش درآوردند.^۲

شهیدان فضیلت حوزه های شیعه که بسیارند، گناهی جز پاسداشت نیابت امام (عج) نداشتند. شمارش اقدامها و حماسه های عالمان، فقیهان، متکلمان،

۱. «بحار الأنوار»، ج ۲/۶.

۲. «الاحتجاج»، طبرسی ج ۲/۴۵۹، مؤسسة الاعلمی، بیروت.

عارفان و فیلسوفانی که خلیل آسا پا در معرکه مصاف با نمرودیان زمان نهادند و قامت زیبای نیابت را با اقدام بجا و خدایی خویش، استوار داشتند، نه در خور این مقال است. شاهد گویا و برکت عظیم این تعلیم دینی و مقام مقدس در غیبت کبرا، انقلاب کریمه ماست. انقلابی که طلیعه انقلاب جهانی مهدی است، انقلابی که پیاده کردن احکام و موازین وحی و اهل بیت (ع) را هم خویش کرد و می رود اسوه ای شود برای همه مسلمانان و حق جویان جهان. این است که حوزه های علوم دینی، عالمان بزرگوار حوزه و فاضلان فرهیخته، گسترش اسلام ناب را باید پاس این نعمت کریمه بدانند و کرامتی را که برای حوزویان از برکت انقلاب و اقدام بزرگ امام راحل، پدید آمده است، پاسدارند. پاسداشت این نعمت برین و بزرگ به برکشیدن حقایق و معارف ناب اسلامی، از لابه لای گرد و غبار هزار ساله ای است که با دست عالمان متهتک و جاهلان متنسک بر سیمای اسلام نشسته، بویژه احکام و معارف جامعه ساز و نظام پرداز و این جز، با تحوّل و دگرگونی ژرف و همه جانبه در تشکیلات، شیوه آموزش، متون درسی و از همه مهم تر، دگرگونی در تلقی از رسالت حوزه ها و عالم دینی امکان پذیر نیست.

حوزه اگر بخواهد رسالت خویش در سه عرصه: اقتدا، وراثت و نیابت به انجام رساند، باید سازمان و تشکیلاتی در خور پرورش و تربیت عالمانی برای بر دوش کشیدن و انجام دادن این سه مأموریت بزرگ، پی نهد و با کمک و یاری از نایب برحقش، مقام معظم رهبری، که بیش از هر کس، درد کار آمدی و نقش آفرینی حوزه ها و حوزویان را دارد، خوشنودی و رضایت صاحب اصلی حوزه، امام زمان (عج) را فراهم آورد.

ما، به فراخور فهم خویش، آرمان گام زدن در این وادی را در سر داشته و گفته هایی هر چند ناچیز، عرضه داشته ایم و همیشه دغدغه کار آمدی حوزه ها، حراست از میراث حوزه، نمایاندن اندیشه های عالمان و بزرگان ناب اندیش و دفاع از آنان بوده ایم و در همه این زمینه ها، نوشته هایی داشته ایم.

امام زمان(عج) و رسالت حوزه های علوم دینی = ۲۹

برای حراست از مقام مرجعیت، ویژه نامه مرجعیت تقدیم کرده ایم، در زمینه تشکیلات، سازمان، نارسایی متون درسی و خلاصه، اصلاح و تحول حوزه، قلم زده ایم.

در جهت مبارزه با تحریف چهره میراث داران حوزه های تشیع، ویژه نامه هایی در زندگی میرزای بزرگ، آیه الله بروجردی، امام خمینی، سید جمال الدین اسدآبادی و ...، قدس الله سرهم، به عرصه فرهنگ، عرضه داشته ایم و اینک در راستای خرافه زدایی از چهره اسلام ناب و فهم درست مفاهیم سیاسی و اجتماعی تعالیم انسان ساز شیعه، این هدیه بسیار ناچیز را، تقدیم ساحت امام عصر(عج) می کنیم و از او امید عنایت و خوشی فرجام و عاقبت داریم، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

ارتباط با امام زمان (عج)

در عصر غیبت

علی اکبر ذاکری

ارتباط با امام زمان (عج) در عصر غیبت

اعتقاد به وجود امام زمان و حجت حق (عج) از ضروریات مذهب شیعه است. برابر روایات و ادله، وجود امام در هر زمانی، لازم است. زمین بدون حجت باقی نمی ماند. در این زمان که حجت الهی در پرده غیب به سر می برد، این پرسشها مطرح می شود:

آیا ارتباط با آن حضرت، امکان دارد، یا خیر؟ آیا شیعیان و پیروان حضرت، می توانند از محضر آن بزرگوار، بهره مند گردند، یا خیر؟

سخن در این مقوله، از امکان عقلی نیست، بلکه سخن در این است که آیا برابر موازین و روایاتی که داریم، چنین امری می شود تحقق یابد، یا خیر. در این باره، دو دیدگاه وجود دارد:

۱. دیدگاهی که امکان ارتباط را تأیید نمی کند و لزومی برای آن نمی بیند.

۲. دیدگاهی که بر امکان ارتباط و وقوع آن اصرار می ورزد.

آنچه ما در این مقاله، به بحث خواهیم گذارد، ادله و مستندات هر یک از این دو دیدگاه است. هر دو نظر، گروهی طرفدار و معتقد دارد. این نکته در خور دقت است: نه آنان که ارتباط را نمی پذیرند از اسلام و تشیع بدورند و نه کسانی که به آن عقیده دارند، از ایمان بیشتری برخوردار؛ چرا که هر یک ادله ای بر ادعای

خود ارائه می دهند و به روایاتی تمسک می جویند.

گرچه امروز، این از باورهای دینی عموم فرض شده است، به گونه ای که منکر آن، نزد برخی، متهم خواهد شد. ولی بزرگانی مانند: شیخ مفید، فیض کاشانی، شیخ جعفر کاشف الغطاء و نعمانی، ارتباط با امام زمان (عج) را برای شیعیان در غیبت کبری، ممکن نمی دانند.

بنابراین، موضوع، آن گونه که تصور می شود، روشن و بدیهی نیست و بحثی در خور می طلبد. آنچه ما را بر این بحث واداشته، چند نکته است.

۱. درباره ارتباط با امام زمان، کتابهایی نوشته شده و در این اواخر، رواج فوق العاده ای یافته که مشحون از حکایتها و داستانها و مطالبی است که برخی از آنها، بیقین، نادرست و برخاسته از تصورات و خیالبافیهای نویسندگان! آنهاست و در برخی، شمه ای از حقیقت وجود دارد.

۲. نقل این داستانها و حکایتها، باعث می شود که یک عقیده درست و صحیح، به ناصوابهایی آمیخته گردد و عقائد خرافی و ناصحیح و غیرمستدل و مستند، در میان مردم رواج یابد. وقتی که آقا و خانمی به راحتی و آسانی اهل مکاشفه شوند و آن را در کتاب خود بنویسند؛ چرا دیگران به چنین مقامی نرسند. زمانی که مدعی مکاشفه، پا را فراتر نهد و در بیداری حضرت رسول اکرم (ص) و برخی از معصومین (ع) را ببیند^۱ چرا دیگران از این نعمت

۱. برای این که عقیده بزرگان شیعه در این موضوع روشن شود، مسأله ۱۸ «جوابات المسائل المیافارقیات» سید مرتضی را در این جا می آوریم:

از سید مرتضی سؤال شده که در روایت آمده: سرور ما، رسول خدا و مولای ما، امیرالمؤمنین، علیهما السلام، نزد هر محترضی حاضر می شود (بحار الانوار، ج ۶/۸۸).

ایشان پاسخ می دهد: این مطلب، روایت شده و به محترض، به خاطر این که اهل ایمان است، بشارت داده می شود:

«فكأنه يراهما وكأنهما حاضران عنده... فكيف يجوز أن يكون شخصان يحضران على سبيل المحاوراة والحلول في الشرق والغرب عند كل محترض وذلك محال.»

محروم باشند .

رواج این گونه کتابها و حکایتها، باعث شده که در برخی از مناطق کشور، شاهد حوادث و اتفاقات نابخردانه و عوام فریبانه و خرافی باشیم:

کسی در منطقه ای مدعی می شود که قطره ای از خون سر امام حسین (ع) ریخته و یا سر مبارك حضرت را دیده، یا چوپانی مدعی می شود که غلام شاه چراغ است و از وی دستورهایی دریافت کرده است و خانمی که از دست شوهر فرار کرده به مسجد روستایی می رود و مدعی می شود که مسجد نظر کرده است و مریضهایی که به مسجد بیایند شفا می یابند، آن دیگر، امام زاده جدیدی کشف می کند و مردم یک منطقه، برای زیارت امامزاده بسیج می شوند و در مورد دیگر، دختر، یا زنی نظر کرده می شود و حاجت مردم را برآورده می کنند و ... اینها برخاسته از حکایتها و رؤیاهای و کتابهایی است که بدون هیچ ضابطه و قاعده ای رواج می یابد و جوی ناسالم و به دور از حقیقت و عوام پسند، به وجود می آید و مردمان معتقد را از سرچشمه زلال اسلام ناب و راستین به دور می کنند و در باتلاق خرافات فرومی برند .

۳ . پیامد ناگوار این کتابها و عقاید برگرفته از حکایت و خواب، جوی را به وجود می آورد که اهل تعقل و اندیشه را به عقائد شیعه بدبین می کند و زمینه انحرافهای فکری را فراهم می آورد و در نتیجه، مخالفان تشیع، امکان رشد و گسترش می یابند و عقاید ناصواب عوام و عوام زدگان به نام تشیع ثبت و به دیگران انتقال می یابد و یک عقیده ای که در اصل آن، تمام فرق اسلامی توافق

گویا، محضر آنان را می بیند و گویا نزد او حاضر می شوند ... پس چگونه ممکن است که دو شخص، به گفت و گو و حلول، در شرق و غرب عالم، نزد هر محضری حاضر شوند، این محال است .

رسائل الشریف المرتضی، ج ۱ / ۲۸۰، دارالقرآن؛ جواهر الفقه / ۲۵۸، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین .

دارند، به گونه ای مطرح می شود که فرسنگها با اسلام فاصله دارد و میدان دفاع را بر اندیشه و ران اسلامی و درست اندیشان و مصلحان، تنگ می کند.

اینها همه باعث شد که ما این موضوع را از نظر ادله؛ روایات بررسی کنیم و بدون توجه به داستانها و افسانه ها، در این باره به قضاوت بنشینیم؛ زیرا بیشتر داستانها، مربوط به مردم عادی و عوام است که معمولاً، عده ای از آنان ادعایی نداشته اند. اما متأسفانه، امروزه گروهی در لباس اهل علم و به ظاهر غیر عوام، عوامانه می اندیشند و برخلاف علمای گذشته که شهرت به فیض دیدار یافته اند و خود به هیچ وجه چنین ادعایی نکرده اند، اینان داستانها از ملاقات و مکاشفات خود نقل کرده اند که برابر توقیع شریف، باید آنان را «کذاب مفتر» دانست.

از این روی، بحث ارتباط با امام زمان و مشاهده حضرت را با مروری به غیبت صغری، می آغازیم و در دوران غیبت کبری، به ادله موافق و مخالف ارتباط می پردازیم و در پایان نیز، نگاهی به داستانهایی که در این باره وجود دارد می افکنیم و به نتیجه گیری می پردازیم.

دیدار حضرت حجت (عج) در دوران غیب صغری

دوران زندگانی امام زمان (عج) را به دو دوره تقسیم کرده اند: غیبت صغری و غیبت کبری.

بزرگانی مانند شیخ مفید، غیبت صغری را از تولد، تا آغاز غیبت کبری می دانند^۱. بیشتر علمای شیعه، دوران غیبت صغری را از زمان امامت حضرت، پس از شهادت امام حسن عسکری (ع) دانسته اند^۲. در نتیجه، دوران

۱. «ارشاد»، شیخ مفید، ج ۲/ ۳۴۰، مؤسسه آل البیت.

۲. «اعلام الوری»، امین الاسلام طبرسی / ۴۱۶، مصنفات شیخ مفید، ج ۲، چاپ دارالمعرفة، بیروت؛ «کشف الغمه» علی بن عیسی اربلی، ج ۳/ ۳۲۰، دارالکتاب الاسلامی، بیروت؛ «مرآة العقول» علامه مجلسی، ج ۴/ ۵۲. دارالکتب الاسلامیة، تهران.

ارتباط با امام زمان (عج) در عصر غیبت = ۳۷

غیبت صغری، ۷۴ و یا ۶۹ سال است.

تولد حضرت، بنابر مصالحتی، پنهان نگاه داشته می‌شد، تا از خطری که از سوی دستگاه حاکم متوجه آن حضرت بود، در امان بماند.

آن حضرت، همچون موسی، پنهانی پا به عرصه هستی گذارد و مأموران حکومتی، با این که مراقبتهای زیادی انجام می‌دادند، از تولد حضرت، آگاه نشدند^۱.

امام عصر، در ۱۵ شعبان ۲۵۵ هـ. ق. متولد شد و در ۲۶۰، به امامت رسید. بی‌گمان، در این دو برهه، گروهی آن حضرت را دیده‌اند.

۱. دوران امامت امام حسن عسکری (ع): در زمان حیات امام حسن (ع)، گروهی از یاران خاص و شیعیان، موفق به زیارت امام زمان شدند و جانشین امام خویش را، شناسایی کردند، تا در آینده گرفتار انحراف نگردند.

شیخ مفید می‌نویسد:

«گروهی از یاران ابو محمد حسن بن علی بن محمد (ع) جانشین ایشان را در زمان حیات آن بزرگوار، دیده‌اند. اینان، از یاران آن حضرت و خواص ایشان بودند و واسطه امام زمان و شیعیان. در مدت طولانی غیبت، مسائل دینی، از سوی آنان به مردم می‌رسید و از سوی آنان، پاسخ سؤالات داده می‌شد و آنان، حقوق و جوهی که نزد مردم بود، می‌گرفتند. آن جماعت را حسن بن علی (ع) عادل می‌دانسته و به عنوان امین، به کارهای خود گمارده بود و نظارت بر املاک و انسجام کارها را به آنان و انواده بود. آنان، با اسم و نسب مشخص بودند، مانند: ابو عمرو عثمان بن سعید سمان و فرزندش ابو جعفر محمد بن عثمان و فرزندان رحبا از نصیبین و فرزندان سعید و فرزندان مهزیار در اهواز و فرزندان رکولی در کوفه و فرزندان

۱. «الفصول المختاره»، شیخ مفید / ۳۲۸، کنگره هزاره شیخ مفید؛ «بحار الانوار» علامه مجلسی ۵۰

/ ۵۰۴، مؤسسة الوفاء، بیروت.

نوبخت در بغداد و گروهی از مردم قزوین، قم و دیگر شهرهای جبل [آذربایجان و همدان] که نزد امامیه و زیدیه به این افتخار شهرت یافته اند و نزد گروه زیادی از عامه، به این امر معروف شده اند، در حالی که آنان صاحب خرد و امانت، مطمئن و دارای درایت، فهم، دانش و هوشیاری بوده اند. سلطان نیز آنان را بزرگ می داشت و به خاطر امانتداری و شهرت به عدالت، تعظیم می کرد... این دیدار توسط آنان از آن جهت انجام گرفت که حال و اعتقاد آنان نهان بود و از سلامتی نظر و درستی تدبیر برخوردار بودن^۱.

بنابراین، دیدار حضرت در زمان امام حسن، امری ضرور می نموده و افراد موثق و مطمئن، به این افتخار نائل شده اند که امام خود را ببینند و به دیگران معرفی کنند و از فرقه گرایی دامن بگیرند.

۲. امامت حضرت حجت (عج): با شهادت امام حسن عسکری (ع)، دربارهٔ جانشین آن حضرت، بین شیعیان اختلاف فراوانی بروز کرد، به گونه ای که برخی نوشته اند: شیعیان به چهارده گروه تقسیم شدند^۲ و بنابه قول مسعودی، تعداد فرقه ها، به بیست گروه رسید^۳. این اختلاف، ناشی از غیبت حضرت و داعیهٔ امامت توسط جعفر کذاب بود. با درگذشت جعفر در سال ۲۷۱ و تلاش شیعیان و کسانی که حضرت را در دوران حیات امام حسن (ع) دیده بودند، کم کم اختلافات فروکش کرد و به تدریج این گروه ها از بین رفتند، به گونه ای که شیخ مفید، پس از نقل عقائد چهارده گروه، و به نقد کشیدن عقیده سیزده گروه

۱. «المسائل العشرة فی الغیبة» شیخ مفید ۷۸/، مصنفات شیخ مفید، ج ۳، چاپ کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.

۲. «فرق الشیعه»، نوبختی، ترجمه جواد مشکور ۱۳۹/، علمی و فرهنگی، تهران؛ «المقامات و الفرق»، عبدالله اشعری تحقیق محمد جواد مشکور ۱۰۲/، در این کتاب پانزده گروه ذکر شده است.

۳. «مروج الذهب» مسعودی، ج ۴/۱۹۹ دارالمعرفة، بیروت؛ «بحار الانوار»، ج ۵۰/۳۳۶.

غیر معروف می نویسد:

«در این سال (۳۷۳) و در زمان ما، دیگر اثری از این گروه‌ها باقی نمانده و همه از

بین رفته اند.^۱»

در این مقطع تاریخی، تا آغاز غیبت کبری، گروهی با آن حضرت دیدار داشته اند که شیخ صدوق، اسامی آنان را ذکر کرده است.^۲

شیعیان، از مناطق گوناگون جهان اسلام، برای درك حضور حضرت، به عراق و حجاز سفر می کرده اند. گروهی موفق به دیدار حضرت حجت (عج) می شدند و گروهی نیز، با رسیدن به محضر نمایندگان ویژه حضرت، یقین به وجود مبارك امام پیدا می کردند و وجوهاتی را که برای امام آورده بودند، به نمایندگان ایشان می دادند. و در مواردی، افراد مدتها تلاش می کردند، تا نمایندگان راستین را از مدعیان دروغین نیابت، تشخیص دهند.

در این زمان، ارتباط با حضرت، معمولاً از طریق نایبان خاص، برقرار می شد. آنان، پرسشهای شیعیان را به خدمت حضرت ارسال می داشتند و پاسخهای دریافتی را به پرسش کنندگان باز می گرداندند. افراد موثقی، مانند: ابوالحسین محمدبن جعفر اسدی، مستقیماً تویع دریافت می کرد.^۳ در آن زمان، مدعیان نیابت نیز، کم نبودند، مانند: شریعی، محمدبن نصیر نمیری، احمدبن هلال کرخی و شلمغانی که تویعات فراوانی در لعن و طرد آنان وارد شد.^۴ در این دوره چهار نفر نیابت خاص حضرت را به عهده داشتند که هر یک، پس از فوت دیگری این وظیفه مهم و خطیر را به انجام رساندند:

۱. «الفصول المختاره» شیخ مفید / ۳۲۱.

۲. «کمال الدین و تمام النعمه» شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری / ۴۳۴، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین؛ «اعلام الوری» امین الاسلام طبرسی / ۴۲۵.

۳. «کتاب الغیبة»، شیخ طوسی / ۴۱۵، ۴۱۷، مؤسسة المعارف الاسلامیة، قم.

۴. «همان مدرک» ۳۹۷-۴۱۲.

۱. ابو عمرو عثمان بن سعید عمری. وی از نمایندگان امام علی النقی و امام حسن عسکری (ع) و مورد اطمینان بود. احتمال می رود در سال ۲۶۵ فوت کرده است.^۱

۲. ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری (م: جمادی الاولی ۳۰۵).^۲

۳. ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی (م: شعبان سال ۳۲۶).^۳

۴. ابوالحسن علی بن محمد سمری (م: شعبان ۳۲۹).^۴

در این دوره همه شیعیان به گونه مستقیم، نمی توانستند با امام خویش ارتباط برقرار کنند.

غیبت صغری، زمینه ای بود برای آغاز غیبت کبری و حل مشکلات اجتماعی و دینی توسط عالمان و دانشمندان دینی.

از این روی مشاهده می شود که حضرت حجت (عج) در پاسخ به پرسشهای اسحاق بن یعقوب، مردم را در حوادث واقعه به علماء و راویان حدیث ارجاع می دهد:

«اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا»^۵.

این نکته در خور درنگ و دقت است که این توفیق، در زمان نیابت نایب دوم، ابو جعفر محمد بن عثمان صادر شده که دست کم، ۲۴ سال تا غیبت کبری فاصله داشته است.

ابوالقاسم حسین بن روح، سومین نایب حضرت، زمانی که کتاب خود را به

۱. «تاریخ الغیبة الصغری»، سید محمد صدر، / ۴۰۴ دارالمعارف للمطبوعات، بیروت. زمان مرگ

عثمان بن سعید مشخص نیست و آنچه در این کتاب آمده، حدسی است.

۲. «کتاب الغیبة» شیخ طوسی / ۳۶۶.

۳. «همان مدرک» / ۳۸۶.

۴. «همان مدرک» / ۳۹۴.

۵. «همان مدرک» / ۲۹۱؛ «کمال الدین و تمام النعمه» / ۴۸۴؛ «وسائل الشیعه»، ج ۱۸ / ۱۰۱.

ارتباط با امام زمان (عج) در عصر غیبت = ۴۱

نام «تأدیب» می نگارد برای اطمینان از درستی کتاب، آن را برای فقهاء و شیعیان در قم می فرستد و می نویسد:

«انظروا فی هذا الكتاب وانظروا فیه شیء یخالفکم.»

در این کتاب بنگرید و توجه کنید آیا چیزی مخالف دیدگاههای شماست.

آنان در پاسخ می نویسند:

«تمام کتاب صحیح است و فقط یک مورد مخالف و شاذ در آن موجود است^۱.»

حسین بن روح، می توانست کتاب را خدمت امام عصر (عج) عرضه کند، ولی چنین نکرد و آن را برای علمای قم فرستاد و با این کار، روش پسندیده ای را پی ریخت، تا شیعیان، خود به حل مشکلات علمی خویش پردازند.

این دوره، با مرگ آخرین سفیر امام عصر، ابوالحسن سمیری در شعبان ۳۲۹، به پایان می رسد و در پاسخ به این سؤال که نایب بعد از شما کیست؟ می گوید:

«خدا را فرمانی است که خود به انجام می رساند.»

شش روز پیش از مرگ وی توقیعی صادر می شود مبنی بر این که کسی را به عنوان جانشین خود برگزیند و در پایان آن آمده است:

«و به زودی از شیعیان من می آیند کسانی که ادعای مشاهده خواهند کرد.

آگاه باشید، هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه، ادعای مشاهده کند،

او، دروغگوی افتراء زننده است^۲.»

این آخرین پیام و سخنی است که از جانب حضرت، صادر شده و توسط نایب

ویژه ایشان، به ما رسیده است.

۱. «همان مدرک» / ۳۹۰.

۲. «کمال الدین و تمام النعمه» / ۵۱۶.

ارتباط با حضرت در دوران غیبت کبری

موضوع بحث ما، ارتباط و دیدار حضرت در دوران غیبت کبری است. آیا شیعیان از چنین امکانی برخوردارند و می‌توانند از محضر آن حضرت در این زمان بهره‌برند و جمال بی‌مثال ایشان را ببینند و مسائل علمی و دینی خویش را از حضورش پرسند، یا چنین امکانی نیست. در این جا دو دیدگاه وجود دارد: امکان و عدم امکان.

پیش از نقل دلیلهای هر یک از این دو دیدگاه و بررسی آنها، لازم است در معنای رؤیت، ملاقات، فیض حضور و شهود که مراتب رؤیت هستند، اندکی به بحث پردازیم و درنگی هم داشته باشیم در معنای مشاهده.

۱. رؤیت: دیدن است. دیدن بدون شناخت حضرت. این معنی، دو صورت پیدا می‌کند:

الف. گاهی ایشان در جمعی و مراسمی شرکت می‌کند، مردم وی را می‌بینند، ولی نمی‌دانند که او حضرت حجت است و بعد هم، متوجه این امر نمی‌شوند.

ب. در هنگام مشاهده حضرت، متوجه نباشند، ولی بعد متوجه و یا معتقد گردند شخصیتی را که دیده‌اند حضرت حجت بوده است. شیخ طوسی، در کتاب «غیبت» بخشی را به اینان اختصاص داده است^۱.

۲. ملاقات: دیدن با شناخت. یعنی، کسی حضرت را ببیند و معتقد بشود شخصی را که دیده، امام عصر است و به این امر، اطمینان داشته باشد.

۳. فیض حضور: یعنی، دیدن حضرت، و شناخت ایشان، همراه با سؤال و جواب. یعنی، افزون بر این که حضرت را دیده و شناخته، از ایشان نیز سؤال کرده

۱. «کتاب الغیبة»، شیخ طوسی / ۲۵۳.

و با وی به گفت و گو پرداخته . این مرحله و رتبه از همه مراحل بالاتر و ارزنده تر است .

۴ . شهود: یعنی، آگاهی به وجود حضرت، از راه سیر و سلوک، بدین معنی که اهل معرفت، با شناخت و درکی که از حقایق عالم دارند، پی به حقیقت وجود حضرت می برند و ایشان را می شناسند و گاهی ممکن است مدعی شوند که با مکاشفه، با حضرت، ارتباط برقرار کرده اند .

قسم پنجمی از ملاقات و دیدار، متصور است: دیدار در خواب . که این، از مقوله بحث ما خارج است . محور اصلی بحث ما، در بخش دوم معنای اول و معنای دوم و سوم است؛ زیرا بر معنای اول «رؤیت»، امری مترتب نیست و کسی ادعایی نمی تواند داشته باشد و سخن از رؤیت در خواب نیز نیست؛ چرا که دیگر امامان (ع) نیز امکان دارد به خواب افراد صالح، بیایند . البته با خواب مسأله دینی و مشکل فقهی قابل حل نیست و افراد نمی توانند مستند به آن، حکم شرعی صادر کنند و گاهی شاید زمینه باشد برای راهنمایی و هدایت به سوی یک برهان و دلیل شرعی، یا حل مشکل اجتماعی و یا اتفاقی که در آینده خواهد افتاد .

این بحث، دیدار از راه مکاشفه را از جهت امکان و عدم امکان شامل نمی گردد، ولی حکم مدعی دیدار را مشخص می کند که قابل اثبات و پذیرش نیست و حق اظهار نظر ندارد .

مشاهده: مشاهده را به معنای دیدن با حواس همراه با حضور و شناخت دانسته اند که گاهی امکان دارد با گفت و گو و سؤال همراه باشد .
راغب می نویسد:

«الشهود والشهادة: الحضور مع المشاهدة أما بالبصر أو بالبصيرة لكن الشهود، بالحضور المجرد، اولى والشهادة مع المشاهدة اولى ويقال للمحضر مشهداً .»

شهود و شهادت، به معنای حضور با دیدن است. دیدن یا با چشم است و یا با بصیرت. منتهی «شهود» به معنای حضور مجرد (دیدن با بصیرت) شایسته تر است و شهادت به دیدن (با چشم) سزاوارتر و به جایگاه دیدن و حضور مشهد گفته می شود.

و شهد در لغت، به عسلی گفته می شود که هنوز در موم باشد و از اصل خود جدا نشده باشد و مشاهده، به معنای معاینه است، یعنی با چشم دیدن^۱. بنابراین، مشاهده، یعنی دیدن با چشم، به گونه ای که طرف را بشناسد. مدعی مشاهده، یعنی کسی که می گوید: حضرت را دیده و شناخته، گرچه شناخت وی بعد از دیدن باشد، مانند گواهی که صحنه ای را می بیند و بعد آنچه را دیده گواهی می دهد و ممکن است در هنگام مشاهده، افراد را با نام و عنوان نشناسد.

مشاهده، ارتباط با واسطه را شامل نمی شود. موضوع سخن ما، دیدن و مشاهده کردن است. در این باره دو دیدگاه وجود دارد:

۱. در دوران غیبت کبری امکان ارتباط و مشاهده، وجود ندارد.
۲. برای اولیای الهی، امکان دیدن و بهره بردن از محضر آن بزرگ، وجود دارد.

دیدگاه نخست: عدم امکان ارتباط

گروهی از بزرگان شیعه، بر این باورند که در زمان غیبت کبری، امکان ارتباط با امام زمان (ع) برای شیعیان وجود ندارد و برابر دستور حضرت، مدعی دیدار را باید تکذیب کرد. کسانی که به روشنی این نظر را پذیرفته اند، عبارتند از:

۱. محمدبن ابراهیم، معروف به نعمانی. از علمای قرن چهارم و نویسنده

۱. «مصباح المنیر» / ۳۲۴. فیومی، دارالهجره، قم.

۱. «کتاب الغیبة»، معروف به غیبت نعمانی^۱.
 ۲. فیض کاشانی در کتاب «وافی»^۲.
 ۳. کاشف الغطاء در رساله «حق المبین»^۳ و ...
 ۴. شیخ مفید. ایشان، امکان دیدار با حضرت را در غیبت کبری، برابر روایات، مخصوص خادمان حضرت می‌داند^۴.
- روایاتی که بر دیدگاه نخست دلالت می‌کنند، بسیارند که اینک به بررسی آنها می‌پردازیم.

۱. توقیع آن حضرت به علی بن محمد سمری.
۲. روایاتی که بر ناشناخته بودن حضرت، در میان مردم، دلالت می‌کنند.
۳. روایاتی که دلالت می‌کنند، امام (ع) در مراسم حج دیده نمی‌شود.
۴. روایاتی که دلالت دارند بر امتحان شیعه در دوران غیبت.

۱. توقیع شریف

مهم‌ترین و معتبرترین دلیل بر نفی رؤیت و مشاهده امام زمان در عصر غیبت، توقیعی است که شش روز پیش از مرگ علی بن محمد سمری، آخرین سفیر خاص امام زمان (عج)، از ناحیه آن صادر شده است.

برابر این توقیع، مدعی مشاهده دروغگوست و ادعای وی قابل پذیرش نیست.

۱. «کتاب الغیبة»، ابو زینب محمد بن ابراهیم نعمانی / ۱۶۰، تحقیق علی اکبر غفاری، مکتبه الصدوق، تهران.

۲. «وافی» فیض کاشانی ج ۲/ ۴۱۴-۴۱۶، مکتبه الامام امیرالمؤمنین، اصفهان.

۳. «حق المبین» / ۸۷، چاپ سنگی.

۴. «المسائل العشرة فی الغیبة» شیخ مفید / ۸۲؛ «الرسالة الاولى فی الغیبة» شیخ مفید / ۱۲، مصنفات شیخ مفید، ج ۷، چاپ گنگره هزاره شیخ مفید.

این توفیق را بسیاری از علماء در کتابهای روایی خود آورده‌اند: شیخ صدوق در کمال‌الدین^۱، شیخ طوسی در الغیبه^۲، شیخ طبرسی در اعلام‌الوری^۳، سید بن طاووس در ربیع‌الشیعه^۴، طبرسی در احتجاج^۵، اربلی در کشف الغمه^۶، مجلسی در بحارالانوار^۷ و مرآة العقول^۸، فیض کاشانی در نوادر الاخبار^۹ و...^{۱۰}.

شیخ صدوق، در کمال‌الدین و تمام‌النعمة، توفیق را چنین نقل می‌کند:

ابومحمد حسین بن احمد مکتب برای ما حدیث کرد:

در سالی که شیخ علی بن محمد سمري، قدس‌الله‌روحه، وفات کرد، در مدینه‌السلام بغداد بودم. چند روز پیش از مرگ وی، نزد او رفتم، او، توفیعی را برای مردم بیرون آورد که نسخه آن چنین است:

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . یَا عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ السَّمَرِیِّ . اَعْظَمَ اللّٰهُ اَجْرَ

اِخْوَانِكَ فِیكَ فَاِنَّكَ مِیَّتَ مَا بَیْنَكَ وَبَیْنَ سِتَّةِ اَیَّامٍ فَاجْمَعْ اَمْرَكَ وَلَا تَوْصِ اِلٰی اَحَدٍ

۱. «کمال‌الدین و تمام‌النعمة»، شیخ صدوق / ۵۱۶.

۲. «کتاب‌الغیبة» شیخ طوسی / ۳۹۵.

۳. «اعلام‌الوری» امین‌الاسلام طبرسی / ۴۱۷.

۴. «مجمع‌الرجال»، قهستانی، ج ۷/ ۱۸۹. دارالکتب‌العلمیه، به نقل از «ربیع‌الشیعه» سیدبن طاووس. محدث‌نوری، «ربیع‌الشیعه» را خلاصه‌ای از اعلام‌الوری می‌داند.

۵. «الاحتجاج»، ابومنصور احمد بن علی بن ابی‌طالب طبرسی، تحقیق محمد باقر موسوی خراسانی ج ۲/ ۴۷۸، مؤسسه‌الاعلمی، بیروت.

۶. «کشف‌الغمه»، علی بن عیسی اربلی، ج ۳/ ۳۲۰، دارالکتب‌الاسلامی.

۷. «بحارالانوار»، علامه مجلسی، ج ۵۱/ ۳۶۱.

۸. «مرآة‌العقول»، علامه مجلسی، ج ۴/ ۵۳، دارالکتب‌الاسلامیه.

۹. «نوادر‌الخبار»، فیض کاشانی، تحقیق مهدی انصاری قمی / ۲۳۳، مؤسسه‌مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۱۰. «الخرایج‌والجرائح»، قطب‌الدین راوندی، ج ۳/ ۱۱۲۸، ح ۴۶، مؤسسه‌الامام‌المهدی، قم؛

«اثبات‌الهدایة»، شیخ حرّعاملی، ج ۳/ ۶۹۳، ح ۱۱۲؛ «معجم‌احادیث‌الامام‌المهدی» ج ۳۱۷/

۴، ۳۱۸، تحت اشراف کورانی.

ارتباط با امام زمان (عج) در عصر غیبت = ۴۷

يقوم مقامك بعد وفاتك ، فقد وقعت الغيبة الثانية [التامة] فلا ظهور الا بعد اذن الله عزوجل ، وذلك بعد طول الامد وقسوة القلوب وامتلاء الارض جوراً .
وسياتي شيعتي من يدعي المشاهدة الا فمن ادعى المشاهدة قبل خروج السفيناني والصيحة فهو كاذب مفتر ، ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم^۱ .

به نام خداوند بخشنده مهربان . ای علی بن سمری! خداوند پاداش برادرانت را درباره تو بزرگ نماید . تو می میری در فاصله شش روز . کارهای خود را انجام بده و به هیچ کس وصیت نکن که پس از تو ، جانشینت باشد که غیبت دوم و تام واقع شد و ظهوری نیست ، مگر پس از اذن خداوند و این اجازه پس از مدتی است طولانی که دلها قسی و سخت شود و زمین از ستم پرگردد .

و به زودی از شیعیان من ، خواهند آمد ، کسانی که ادعای مشاهده و دیدن مرا بکنند . آگاه باشید ، هر کس قبل از خروج سفینانی و صیحه آسمانی ، ادعا کند که مرا دیده است ، او دروغگوی افترازننده است . و نیست توان و نه نیرویی ، مگر از جانب خداوند بزرگ .

در «غیبت» شیخ طوسی «کذاب مفتر»^۲ آمده ، یعنی بسیار دروغگوی افتراءزننده .

ابومحمد گوید : این توقیع را استنساخ کرده و از نزد سمری خارج شدیم و شش روز بعد ، وی از دنیا رفت .

این توقیع صراحت دارد بر این که : هر کس ادعای دیدار با حضرت حجت را بکند ، سخنش پذیرفته نیست و در ادعای خود ، دروغگوست . در نتیجه ، نمی توان او را تصدیق کرد و باید به تکذیبش برخاست .

۱ . «کمال الدین و تمام النعمه» / ۵۱۶ .

۲ . «کتاب الغیبه» طوسی / ۳۹۵ .

در رابطه با توقیع، نکاتی لازم به یادآوری است:

۱. با مرگ سمري، جريان سفارت و نيابت خاص، به پايان مي رسد و به سمري دستور داده مي شود:

«به هيچ كس وصيت نكن كه پس از تو، جانشينت باشد كه غيبت دوم و تام واقع شد.»

اين بخش نهي از وصايت و سفارت مي كند و مدعيان نيابت خاص را پس از سمري رد مي كند و كساني كه تا هنگام ظهور حضرت، چنين ادعائي بكنند، بايد تكذيب شوند. به استناد همين بخش از توقيع، علماء ما كه نزديك به غيبت صغري بودند، مدعيان نيابت را رد مي كردند. ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويه، در رد نيابت ابوبكر بغدادی، برابر نقل شيخ طوسي، چنين استدلال کرده است:

«لأن عندنا ان كل من ادعى الامر بعد السمري فهو كافر منمّس ضالّ مضلّ»^۱.

زيرا نزد ما شيعيان، هر كسي كه ادعای نيابت کند پس از سمري، پس او كافر، فاسد، گمراه و گمراه كننده است.

بنابراين، بخشهاي بعدي توقيع، مربوط به نيابت نيست.

۲. ظهور حضرت در بين مردم، به اجازه خدا و پس از مدت طولاني است، آن گاه كه قلبها سخت گردد و زمين پر از ستم. با توجه به اين كه خواص ياران حضرت، در غيبت صغري ايشان را مشاهده کرده اند، توقيع نفی ظهور و رؤيت كلي مي كند و جمله «فلا ظهور...» اين معنی را می رساند؛ زيرا ظهور، به معنای بروز پس از خفاست و «لاء» نفی جنس، همراه استثنا بدین معنی است كه: هيچ ظهوری ندارد و افراد، وی را مشاهده نمی کنند، مگر پس از اذن خداوند؛ از اين روی، فقره بعدي توقيع، تأكیدی است بر اين بخش توقيع.

۳. كساني كه پيش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی، ادعای رؤيت و

۱. «كتاب الغیبه»، شيخ طوسي / ۴۱۲؛ «بحار الانوار»، ج ۵۱ / ۳۷۷.

مشاهده کنند، «کذاب مفتر» خواهند بود و تکذیب آنان لازم است. این سخن، ربطی به ادعای مشاهده همراه با نیابت ندارد؛ زیرا ختم نیابت و سفارت، پیش از این مطرح شد و این جا مسأله ادعای مشاهده حضرت، از سوی شیعیان مطرح است.

۴. مدعی، اعم از این است که اطمینان به ادعای خویش داشته باشد یا به دروغ ادعایی را مطرح کند و یا پندارد حق است.

مدعی که در محاکم قضایی، چنین است. اگر مدعی، شاهد و دلیل قطعی بر گفته خود، اقامه کند، سخنش پذیرفته می شود، اما اگر دلیلی نداشته باشد، چه در ادعایش واقعاً صادق باشد و یا به دروغ ادعایی را در دادگاه مطرح کرده باشد، سخنش را نمی پذیرند. در همه حال، عنوان مدعی بر وی صادق است. از این روی، می توان گفت: عنوان مدعی در توقیع، دایره گسترده ای دارد: هم کسانی را که به دروغ ادعای مشاهده کرده اند، در بر می گیرد و هم افرادی را که می پندارند در ادعای خویش راست می گویند. باید هر دو را تکذیب کرد؛ زیرا دروغگو و مفتری هستند.

شاید بتوان ادعا کرد در صورتی که دیدار، همراه با معجزه باشد، به گونه ای که بدون هیچ ادعایی حقیقتی ثابت گردد، از این مسأله خارج باشد؛ چرا که بدون ادعا، امری ثابت شده است. بنابراین توقیع، مدعیان دیدار پیش از ظهور و پیش از خروج سفیانی را باید تکذیب کرد و ادعای آنان را رد کرد. استناد به توقیع، بر عدم امکان ارتباط، کامل و صحیح است.

اشکالات به توقیع

محدث نوری، به جهت این که داستانها و حکایتهای زیادی از مدعیان دیدار نقل کرده، به توقیع اشکال می کند. شاید بتوان ادعا کرد که ایشان نخستین اشکال کننده به توقیع باشد. پس از ایشان، دیگران نیز اشکالهای ایشان را مطرح

کرده و پذیرفته اند.

وی در جنة المأوی می نویسد:

«انه خبر واحد مرسل، غیر موجب علماً، فلا يعارض تلك الوقائع والقصص التي يحمل القطع عن مجموعها بل ومن بعضها المتضمن لكرامات ومفاخر لا يمكن صدورها من غيره، عليه السلام، فكيف يجوز الاعراض عنها لوجود خبر ضعيف لم يعمل به ناقله وهو الشيخ في الكتاب المذكور كما يأتي كلامه فيه، فكيف بغيره والعلماء الاعلام تلقوها بالقبول وذكروها في زبرهم و تصانيفهم معولین علیها معتین بها.»

در نجم الثاقب، همین اشکالها را مطرح می کند:

«این خبر ضعیف و غیر آن خبر واحدند که جز ظنی از آن حاصل نشود و مورث جزم و یقین نباشد، پس قابلیت ندارد که معارضه کند با وجدان قطعی که از مجموع آن قصص و حکایات پیدا می شود. هر چند از هر یک آنها پیدا نشود، بلکه از جمله ای از آنها دارا بود کرامات و خارق عاداتی را که ممکن نباشد صدور آنها از غیر آن جناب (ع) پس چگونه روایت اعراض از آنها به جهت وجود خبر ضعیفی که ناقل آن، که شیخ طوسی است، عمل نکرده به آن در همان کتاب، چنانکه بیاید کلام او در این مقام، پس چه رسد به غیر او و علمای اعلام، از قدیم تا حال، امثال این وقایع را قبول دارند و در کتب ضبط فرموده اند و به آن استدلال کرده اند و اعتنا نموده اند و از یکدیگر گرفته اند...»

در منتخب الاثر، همین اشکالها را به گونه ای دیگر طرح می کند:

«و این تویق منافی است با آنچه کل افراد بر آن ظاهراً اتفاق نظر دارند. حتی شیخ طوسی، که این تویق را نقل کرده، شمار زیادی را نام برده که حضرت را مشاهده

۱. «جنة المأوی»، محدث نوری، چاپ شده در «بحار الانوار»، ج ۵۳/۳۱۸.

۲. «نجم الثاقب»، محدث نوری / ۴۸۴، باب هشتم، جعفری، مشهد.

کرده اند. . . . دیگر آن که توقیع خبر واحد، مرسل و ضعیفی است که ناقل آن، شیخ طوسی در کتابش [غیبت] به آن عمل نکرده و اصحاب از آن اعراض کرده اند. پس توان معارضه با این وقایع و حکایاتی که از مجموع آنها قطع حاصل می شود، ندارد.^۱»

در مجموع، ایشان چهار اشکال بر توقیع وارد می سازد.

۱. توقیع خبر واحد و غیر قابل اعتماد است.
۲. خبر مرسل و ضعیف است.
۳. شیخ طوسی که توقیع را نقل کرده به آن عمل نکرده است.
۴. توقیع معرض عنه است؛ چرا که اصحاب حکایات زیادی نقل کرده اند که اشخاص با امام زمان (عج) دیدار داشته اند.

پاسخ از اشکال بر سند: به نظر ما، این توقیع نه مرسل و نه ضعیف، بلکه خبر واحدی است که حجیت آن در اصول ثابت شده و می شود به آن اعتماد کرد و بزرگان ما به آن، جامه عمل پوشانده اند.

شاید محدث نوری، نخستین فردی باشد که در سند توقیع، اشکال وارد ساخته و پنداشته، نقل کننده آن، شیخ طوسی است؛ از این روی آن را مرسل و ضعیف دانسته است.

آنچه مسلم است، توقیع مرسل نیست، زیرا شیخ صدوق، آن را به طور مستقیم از ابو محمد مکتب که از مشایخ وی بوده نقل می کند و ابو محمد نیز، در منزل سمری آن را استنساخ کرده است.

با توجه به این که وفات صدوق در سال ۳۸۱ و فوت سمری در سال ۳۲۹ بوده، با یک واسطه آن را نقل کرده است، منتهی باید دید که ابو محمد کیست؟

قهپائی در پایان مجمع الرجال، فوائدی را یادآور می شود. در فائده دوم، از

۱. «منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر» لطف الله صافی / ۴۰۰، دآوری، قم.

کتاب «ربیع الشیعه» سید بن طاووس، اسامی سفراء و نایبان چهارگانه امام عصر (عج) را نام می برد و در پایان، توقیع را از ابو محمد حسن بن احمد المکتب نقل می کند که حکایت از آن می کند که سید بن طاووس آن را پذیرفته است. قهپائی، در حاشیه آن می نویسد:

«الحسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب، در مشیخه فقیه آمده است^۱»

با این بیان، این احتمال را مطرح می کند که امکان دارد، نام صحیح راوی توقیع، حسین بن ابراهیم بن احمد المکتب باشد و در نتیجه، وی از مشایخ صدوق و مورد اعتماد خواهد بود. با توجه به این نکته، درباره ابو محمد به تحقیق می پردازیم:

برخی با توجه به حاشیه قهپائی تصور کرده اند که حسین بن ابراهیم، جد ابو محمد المکتب است و نام راوی را ابو محمد حسن بن احمد بن الحسین بن ابراهیم^۲ دانسته اند که صحیح نیست، بلکه ایشان احتمال داده که حسن، همان حسین است که در مشیخه فقیه آمده است. در هنگام کتابت، امکان دارد حسین به حسن، تبدیل شده باشد.

پس از بررسی و مراجعه به کتابهای: خصال، معانی الاخبار، عیون الاخبار، علل الشرایع، کمال الدین، امالی و مشیخه فقیه به این نتیجه رسیدیم که حسن و حسین، یک نفر است.

* شیخ صدوق در کمال الدین و تمام النعمه، در سه مورد به طور مستقیم از ابو محمد الحسین بن ابراهیم نقل می کند:

۱. در توقیع مورد بحث.

۲. حدیث پیش از توقیع.

۱. «مجمع الرجال»، قهپائی ج ۷/ ۱۹۰.

۲. «مکیال المکارم»، سید محمد تقی موسوی اصفهانی، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، ج ۵۰۷/ ۵۰۷.

۲، دفتر تحقیقات و انتشارات بدر.

ارتباط با امام زمان (عج) در عصر غیبت ≡ ۵۳

«حدیث کرد ما را ابو محمد حسین بن احمد مکتب. وی گفت: حدیث کرد ما را ابوعلی بن همام به این دعا و ذکر. شیخ عمری، قدس الله روحه، این دعا را املاء کرده و دستور داده در غیبت قائم خوانده شود: «اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبيک...»^۱.

با توجه به این حدیث، به خوبی روشن می شود که در توقیع، حسین تبدیل به حسن شده است.

شگفت این که در کتاب «غیبت» شیخ طوسی، حسن بن احمد، تبدیل به احمد بن حسن شده^۲ و شاید همین، باعث شده که برخی در سند توقیع، تردید کنند، چون آنان توقیع را از غیبت شیخ نقل کرده اند.

۳. در توقیعی که برای ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی کوفی صادر شده است. در این جا، شیخ صدوق، به جای مکتب، مؤدب نوشته است:

«حدیث کرد ما را محمد بن احمد شیبانی و علی بن احمد بن محمد دقاق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب و علی بن عبدالله و راق، رضی الله عنهم...»^۳.

در بیشتر روایاتی که شیخ صدوق، از حسین بن ابراهیم نقل می کند، نام این افراد وجود دارند و در مواردی، نام محمد بن احمد بن سنانی و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی آمده که گویا همه در ری و قم می زیسته اند.

* شیخ صدوق، در علل الشرایع، در هشت مورد از حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المؤدب نقل حدیث کرده و در دو مورد، نسبت «الرازی»^۴ را به

۱. «کمال الدین و تمام النعمة»، شیخ صدوق/۵۱۲.

۲. «کتاب الغیبة»، شیخ طوسی/۲۴۲، چاپ قدیم، مکتبة نینوی؛ «اثبات الهداة»، ج ۳/۶۹۳، ح ۱۱۲، باب معجزات صاحب الزمان.

۳. «کمال الدین و تمام النعمة»/۵۲۰.

۴. «علل الشرایع»، شیخ صدوق/۶۹، ۴۰۳. دار احیاء التراث العربی، بیروت.

دنبال اسم وی آورده است. معمولاً، چند نفری که ذکر شد، به جز محمد بن احمد شیبانی، در نقل حدیث با وی مشترك هستند و آنان از سه نفر نقل می کنند:

۱. علی بن ابراهیم بن هاشم چهار مورد^۱.

۲. ابوالعباس احمد بن یحیی بن زکریا قطان، یک مورد^۲.

۳. محمد بن ابی عبدالله الاسدی الکوفی، سه مورد^۳.

* در خصال، در نه حدیث، به همان ترتیبی که ذکر شد، روایت می کند.

در یک مورد آمده: «حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم در سال ۳۰۷. ^۴»

در چند جا، با لقب «مکتب»^۵ و در چند جای دیگر، با لقب «مؤدب» از او

یاد شده است^۶. در حاشیه، توضیح داده شده که هر دو نام، مربوطه به یک نفر است.

* در معانی الاخبار، در پنج مورد از وی، نقل حدیث می کند. در یک

مورد، در چاپ موجود نام وی، الحسن بن ابراهیم بن احمد بن المؤدب آمده^۷ و

در یک مورد، کنیه او ابو عبدالله و جد پدرش به جای هشام، هاشم^۸. سه مورد:

هشام المکتب^۹ و دو مورد: مؤدب^{۱۰}.

آقای خوئی، به موردی که در آن حسن بن ابراهیم بن احمد بن المؤدب آمده

۱. «همان مدرک» / ۶۹، ۱۳۲، ۲۴۰، ۴۰۳.

۲. «همان مدرک» / ۱۷۵.

۳. «همان مدرک» / ۶۸، ۱۳۱، ۴۰۵.

۴. «خصال»، شیخ صدوق / ۴۵۱، ح ۵۷، انتشارات اسلامی، قم.

۵. «همان مدرک» / ۳۱۴، ۳۳۰، ۴۵۱، ۵۴۳.

۶. «همان مدرک» / ۴۵۱، ۵۷۲، ۶۰۳، ۶۵۲، ۶۵۰.

۷. «همان مدرک» / ۳۴۵.

۸. «همان مدرک» / ۳۸۷.

۹. «همان مدرک» / ۲۹۱، ۲۵۰، ۳۸۷.

۱۰. «همان مدرک»، / ۳۴۵، ۲۸۵.

ارتباط با امام زمان (عج) در عصر غیبت ≡ ۵۵

اشاره دارد و وی را از مشایخ شیخ صدوق، در معانی الاخبار، معرفی می‌کند^۱ و به تصحیح سند نمی‌پردازد. در شماره دیگر، ذیل حسن بن ابراهیم بن هاشم می‌نویسد:

«وی، از مشایخ صدوق است که شیخ نوری، قدس سره، در مستدرک نقل کرده،

اما، ما، نام وی را در کتابهای صدوق ندیدیم^۲.»

همان گونه که ذکر شد، در برخی احادیث معانی الاخبار، به جای هشام، هاشم آمده بود و همچنین در عیون اخبار الرضا.

این اختلاف نسخه‌ها، سبب شده که محدث نوری، حسن بن ابراهیم بن هاشم را از مشایخ صدوق بداند و در آن نسخه، احمد نیز افتاده است. همان گونه که در موردی محدث نوری، به جای مؤدب، مؤذن نقل کرده که قطعاً اشتباه است^۳.

* شیخ صدوق، در عیون الاخبار، هفده حدیث از ابو محمد حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب همراه دیگر دوستانش نقل می‌کند. اینان، معمولاً، از علی بن ابراهیم، یا ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی کوفی نقل کرده‌اند و تنها در یک مورد، از محمد بن یعقوب کلینی همراه با محمد بن موسی المتوکل و محمد بن محمد بن عصام کلینی و علی بن عبدالوراق و علی بن احمد بن محمد بن عمر الدقاق. در این مورد، نام وی، ابو محمد الحسن بن احمد المؤدب ذکر شده است^۴.

از این موارد، یک مورد حسین بن ابراهیم بن احمد بن هاشم المکتب آمده^۵ و

۱. «معجم رجال الحدیث»، آقای خویی، ج ۴/۲۷۴، دارالزهراء، بیروت.

۲. «همان مدرک» / ۲۷۵.

۳. «مستدرک الوسائل»، محدث نوری، ج ۳/۶۵۷، چاپ سنگی.

۴. «عیون اخبار الرضا» شیخ صدوق، تحقیق سید مهدی حسینی لاجوردی ج ۲/۱۷۴.

۵. «همان مدرک» / ۲۳۰.

در موارد دیگر هشام المكتب، یا هشام المؤدب^۱ و در چند مورد، حسین بن ابراهیم بن احمد المؤدب^۲ و در یک مورد، الحسین بن ابراهیم بن هشام المكتب^۳. تمام این موارد، راوی یکی است.

* شیخ صدوق، در امالی، یازده مورد از وی حدیث نقل کرده، در سه مورد، حسین بن ابراهیم^۴، در یک مورد به اضافه مؤدب^۵، در یک مورد حسین بن ابراهیم بن احمد المؤدب^۶ و در موارد دیگر، به اضافه احمد بن هشام المؤدب^۷.

* در مشیخه فقیه، در طریق صدوق به محمد بن سنان^۸ و محمد بن جعفر اسدی و محمد بن اسماعیل^۹، حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المكتب آمده است. در طریق به محمد بن قاسم بن فضیل و ریان بن صلت و ابی ثمامه^{۱۰} نیز، با عنوان حسین بن ابراهیم آمده و در معجم رجال الحدیث، وی، همان ابن هشام المكتب معرفی شده است^{۱۱}. شیخ طوسی در تهذیب، در باب زیارت جامعه برای دیگر شهدا، از وی حدیث نقل کرده و به جای مكتب، کاتب آورده است:

۱. «همان مدرک»، ج ۲/۲، ۱۷۴، ۲۱۴، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۷۲؛ ج ۱/۷۲، ۸۸، ۱۲۰، ۱۴۱، ۱۹۲، ۲۷۷.
۲. «همان مدرک»، ج ۱/۱۴۱، ج ۲/۲۴.
۳. «همان مدرک»، ج ۲/۲۵۹.
۴. «امالی»، شیخ صدوق، ترجمه محمد باقر کمره‌ای / ۶۰، ۶۸، ۱۲۳، کتابخانه اسلامی و عربی / ۵۸، ۶۵، ۱۰۷.
۵. «همان مدرک» / ۳۸.
۶. «همان مدرک»، / ۲۴۳.
۷. «همان مدرک» / ۴۰۹، ۵۵۲، ۵۸۳، ۶۵۷، ۶۷۰.
۸. «من لایحضره الفقیه»، شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، ج ۴ / ۴۲۲، دارالتعارف، بیروت؛ «مستدرک الوسائل»، ج ۳ / ۶۶۰، چاپ سنگی.
۹. «من لایحضره الفقیه»، تحقیق علی اکبر غفاری ج ۴ / ۴۷۶؛ «مستدرک الوسائل»، ج ۳ / ۶۵۷.
۱۰. «من لایحضره الفقیه»، ج ۴ / ۹۱، ۱۹، ۱۳۲.
۱۱. «معجم رجال الحدیث»، ج ۵ / ۱۷۳.

به نام الحسین بن ابراهیم بن احمد الکاتب^۱.
با توجه به آنچه ذکر شد، می توان دربارهٔ راوی توقیع اظهار داشت: او،
ابو محمد حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب المؤدب الرازی است.
مکتب، یعنی کسی که فن کتابت می آموزد و مؤدب، مربی قرآن^۲.
وی، در ری، به همراه علی بن عبدالله وراق و محمد بن احمد سنانی که مانند
وی، مکتب بوده و به چنین کاری، اشتغال داشته است^۳ و دیگران، از مشایخ
شیعه حدیث نقل می کرده و به کتابت می پرداختند. کسانی که ابو محمد از آنان
حدیث نقل کرده عبارتند از:

۱. ابوعلی محمد بن همام در بغداد.
۲. محمد بن یعقوب کلینی.
۳. ابوالحسین محمد بن جعفر الاسدی، در ری.
۴. علی بن ابراهیم بن هاشم، در قم که در سال ۳۰۷ از وی حدیث نقل کرده
است.
۵. احمد بن یحیی بن زکریا قطان.

ابو محمد حسین بن ابراهیم^۴ در ری از ملازمان ابوالحسین محمد بن جعفر
اسدی (م. ۳۱۲) و از سفرای مورد ستایش بوده است. ابو محمد، برای پی گیری
مسائل و احتمالاً دیدار با حضرت حجت (عج) به بغداد سفر می کند و در آن جا نزد
یکی از بزرگان شیعه، به نام: ابوعلی محمد بن همام (م: ۳۳۶) می رود و دربارهٔ
دیدار با حضرت، با او به گفت و گو می پردازد. ابوعلی نیز، دعایی را که عمری،

۱. «تهذیب الاحکام»، شیخ طوسی ج ۶/۹۵، ح ۲۱۷۷، دارالتعارف، بیروت.
۲. «نهاد آموزش اسلامی» دکتر منیرالدین احمد، ترجمه محمد حسین ساکت / ۶۰. آستان قدس؛
«اقراب الموارد»، ج ۲/۱۰۴، کتابخانه آیه الله مرعشی، قم.
۳. «امالی»، شیخ صدوق / ۱۵.
۴. «کتاب الغیبة»، شیخ طوسی / ۴۱۷.

از نایبان چهارگانه، به وی آموخته، برای او ذکر می کند. در آن دعا، این مضمون آمده است:

«خدایا! از تو می خواهم ولی امرت را به من بنمایانی^۱.»

وی، به دیدار سمری می رود و در یکی از این دیدارها، که شش روز پیش از فوت سمری بوده، توقیع شریف صادر می شود و از آن جا که ابو محمد حسین بن ابراهیم، استاد خط بوده و علاقه مند به جمع آثار خاندان عصمت و طهارت، آن توقیع را استنساخ می کند و بعدها که به ری باز می گردد. برای شیخ صدوق باز می گوید. این توقیع، چون از متن اصلی استنساخ شده، اعتبار ویژه ای دارد. گوناگونی نسخه ها، پس از این، به وسیله کاتبان، در موارد اندکی پدیدار شده است.

ابن حجر، وی را با عنوان حسین بن ابراهیم بن احمد المؤدب، در لسان المیزان نام می برد:

«از ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی و دیگران روایت می کند. علی بن حکم، وی را از مشایخ شیعه، در قم دانسته است. کتاب خوبی در باب فرائض دارد. و ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه از وی حدیث نقل کرده و او را بزرگ می شمرده است^۲.»

با توجه به تحقیق و تتبع گسترده ای که انجام گرفت، کسی نمی تواند توقیع را خبر مرسل یا ضعیف غیر قابل اعتماد بداند؛ زیرا راوی آن صدوق است که از مشایخ معتمد خود نقل می کند.

افزون بر این، تردید در توقیع، به معنای انکار یکی از معجزات حضرت حجت (عج) است؛ زیرا در این توقیع، خطاب به سمری بیان شده که: «تو، تا

۱. «کمال الدین و تمام النعمة» / ۵۱۲.

۲. «لسان المیزان»، ابن حجر، ج ۲/ ۲۷۱، شماره ۱۱۲۱.

ارتباط با امام زمان (عج) در عصر غیبت = ۵۹

شش روز دیگر از دنیا می‌روی» و راوی گوید: روز ششم، وی از دنیا رفت. از این روی، شیخ حر عاملی در کتاب اثبات الهداة، این توقیع را در باب معجزات حضرت می‌آورد^۱.

پاسخ اشکال سوّم: روشن شد که توقیع، نه مرسل است و نه ضعیف، بلکه از جهت سند معتبر و قابل اعتماد است. اما این که گفته‌اند: راوی آن، شیخ طوسی، به توقیع عمل نکرده، درست نیست. اینان، این اشکال را به دو گونه مطرح کرده‌اند، که به دو نوع آن، اینک پاسخ می‌دهیم:

۱. شیخ با نقل داستانهای دیدار افراد با امام زمان (عج)، درستی این توقیع را نقض کرده است.^۲

در پاسخ باید گفت: آنچه شیخ طوسی نقل کرده، به دوران غیبت صغری مربوط می‌شود و توقیع، نفی مشاهده در دوران غیبت کبری را مورد نظر دارد و مدعی دیدار در این زمان را باید تکذیب کرد. از توجه به داستانهایی که شیخ طوسی، از ملاقاتها ذکر کرده، به خوبی این نکته استفاده می‌شود؛ زیرا شماری از آن داستانها، در هنگام کودکی امام عصر (عج) رخ داده است، برخی داستانها تاریخ دارند، سالهای: ۲۶۴، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۰۹.^۳

از این روی، اشکال محدث نوری و منتخب الاثر، که می‌نویسد: «شیخ با نقل داستانها، با توقیع مخالفت کرده است.» درست نیست و از عدم امعان نظر در این حکایات سرچشمه می‌گیرد.

۲. شیخ طوسی، در کتاب غیبت، اظهار می‌دارد:

«دیدار اولیای الهی با حضرت و بهره‌مندی از محضر آن جناب امکان دارد.»

۱. «اثبات الهداة»، ج ۳/۶۹۳.

۲. «کافی»، کلینی، تحقیق علی اکبر غفاری، ج ۱/۴۳۱، دارالتعارف، بیروت.

۳. «کتاب الغیبة»، شیخ طوسی/۲۵۳، ح ۲۳۹، ۲۲۷ و ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶ و از احادیث ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱-۲۳۲ پیداست که حضرت را در کودکی دیده‌اند.

شیخ طوسی، این مطلب را در پاسخ از اشکال مخالفان ابراز می‌دارد و در این مقام، به عنوان احتمال مطرح می‌کند. در این باره، توضیح خواهیم داد. افزون بر این، در مباحث بعد، توقیع را نقل کرده که مدعیان مشاهده را باید تکذیب کرد. این منافاتی ندارد با این که برخی از اولیای الهی، غیرمستقیم از وجود امام بهره ببرند، یا اگر دیداری رخ دهد، چنین ادعایی نداشته باشند.

پاسخ اشکال چهارم: این که گفته‌اند: از توقیع اعراض شده است، درست نیست، زیرا علمای بزرگوار ما، که پس از شیخ صدوق، به نقل توقیع پرداخته‌اند به آن، باور داشته‌اند و در سند و دلالت آن، تردیدی نداشته‌اند از جمله: شیخ طوسی، در کتاب غیبت، طبرسی در اعلام الوری، اربلی در کشف الغمه، ابن طاووس در ربیع الشیعه، با این که داستانهای دیدار افراد را با حضرت، نقل کرده‌اند؛ اما در درستی توقیع تردیدی روا نداشته‌اند.

علامه مجلسی، در مرآت العقول، پس از نقل روایاتی که دیدار با حضرت در آنها نفی شده، به ذکر نام سفرای امام عصر (عج) می‌پردازد و در پایان بحث خود، توقیع را به عنوان نتیجه، بیان می‌کند. در بحار نیز، به نقل توقیع می‌پردازد^۱ و در ارتباط با داستانهای دیدار، در توجیه آن سخن می‌گوید که نشانه اعتماد وی، به توقیع است. حتی شخصیتهایی مانند: بحر العلوم که داستانهایی از دیدار وی، با امام زمان (عج) نقل شده، به خاطر این توقیع در توقیعاتی که مربوط به شیخ مفید می‌شود و طبرسی در احتجاج آنها را آورده، تردید می‌کند و ابراز می‌دارد:

«این توقیعات، باعث ادعای مشاهده می‌شود که روایات با آن مخالف است»^۲.

۲. ناشناخته بودن حضرت

بخشی از روایات، تصریح دارند که حضرت در میان مردم است و آنان را

۱. ر. ک به: پاورقیهای ۲۶ تا ۳۲.

۲. «رجال» سید بحر العلوم، ج ۳/۳۲۰، مکتبه الصادق، تهران.

می بیند و می شناسد، ولی مردم آن حضرت را نمی شناسند و به طور مطلق نفی رؤیت می کنند، از جمله:

* امام صادق از حضرت امیر(ع) نقل می کند:

«ولو خلت الارض ساعة واحدة من حجة الله لساخت باهلها ولكن الحجة

يعرف الناس ولا يعرفونه كما كان يوسف يعرف الناس وهم له منكرون^۱ .»

و اگر زمین، یک ساعت از حجت خالی باشد، ساکنان خود را فرو خواهد برد.

حجت، مردم را می شناسد، لیکن مردم او را نمی شناسند، همان گونه که یوسف،

مردم را می شناخت و آنان، او را نمی شناختند.

از این روایت، استفاده می شود که حضرت، بسان دیگر انسانها، در بین مردم

زندگی می کند، او را می بینند و نمی شناسند، ولی آن حضرت، مردم را

می شناسد، همچون یوسف(ع).

* امیرالمؤمنین(ع) می فرماید:

«ان حجتها عليها قائمة ماشية في طرقها، داخلة في دورها و قُصُورها جِوَالَةٌ

في شرق هذه الارض وغربها تسمع الكلام وتسلم على الجماعة ترى ولا ترى

الى الوقت والوعد ونداء المنادى من السماء ألا ذلك يوم فيه سرور ولد علي

وشيعته^۲ .»

حجت حق بر زمین استوار است. در جاده ها حرکت می کند، در خانه ها و قصرها

وارد می شود و در شرق و غرب زمین به گردش می پردازد، سخن مردم را

می شنود و بر جماعت مردم سلام می کند. می بیند و دیده نمی شود، تا زمان ظهور

و وعده الهی و ندای آسمانی. هان! آن روز، روز شادی فرزندان علی و شیعیان

اوست.

۱. «كتاب الغيبة»، نعماني / ۱۴.

۲. «همان مدرک»، / ۱۴۴.

نعمانی در کتاب غیبت، پس از نقل روایات در تحلیل آن می نویسد:

«پس مثال زد برای آنان درباره یوسف که امام (عج) موجود است، جز این که در این زمان، می بیند و دیده نمی شود، آن گونه که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: تا روز ظهور و وعده الهی و زمانی که ندا از آسمان برآید^۱.»

* امام صادق (ع) درباره آن حضرت می فرماید:

«فما تنکر هذه الامة ان يكون الله يفعل ما فعل بيوسف وان يكون صاحبكم المظلوم المجحود حقه صاحب هذا الامر يتردد بينهم ويمشي في اسواقهم و يطأ فرشهم ولا يعرفونه حتى يأذن الله له ان يعرفهم نفسه كما اذن ليوسف حين قال له اخوته «أإنك لانت يوسف؟ قال: أنا يوسف^۲.»

پس چگونه انکار می کند این امت که خدا با حجت خود، آن گونه عمل کند که با یوسف انجام داد و صاحب شما مظلومی است که از حقش بازداشته شده صاحب حکومت، در بین مردم رفت و آمد می کند و در بازارهای آنان گام می نهد و در منزلهای آنان قدم می گذارد، ولی او را نمی شناسند، تا زمانی که خداوند به او اجازه دهد که خود را به آنان بشناساند، آن گونه که به یوسف اجازه داد که در پاسخ برادرش که از او پرسید: آیا تو یوسفی؟ بگوید، بله من یوسفم.

* از امام رضا (ع) درباره قائم سؤال می شود، حضرت پاسخ می دهد:

«لا یری جسمه ولا یسمی باسمه^۳.»

حضرت دیده نمی شود و نام وی برده نمی شود.

* امام حسن عسکری (ع) می فرماید:

«انکم لاترون شخصه ولا یحلّ لکم ذکره باسمه^۴.»

۱. «همان مدرک»، ۱۴۵/.

۲. «همان مدرک» / ۱۶۴.

۳. «کمال الدین و تمام النعمه» / ۳۷۰.

۴. «کافی»، ج ۱/ ۳۳۲، «الوافی» ج ۲/ ۴۰۳.

شما شخص او را نمی بینید و روانیست که او را با نامش یاد کنید.

از روایاتی که ذکر شد، چند نکته استفاده می شود:

۱. زمین، بدون حجت، باقی نمی ماند. حجت الهی، باید همیشه باشد، تا زمین، ساکنان خود را فرو نبرد.

۲. امام عصر (عج) در میان مردم و در کوچه و بازار است، مانند یوسف که برادرانشان او را نمی شناختند، ولی او آنان را می شناخت. سخن مردم را می شنود و بر آنان سلام می کند، در مراکز آنان حاضر می گردد. از این روی، در بحث امام زمان (عج)، سخن از روح مجرد و حضور غیر فیزیکی نیست. حضرت، مانند دیگران در مجامع حضور می یابد، متهی افراد او را نمی شناسند.

۳. وقتی مردم آن حضرت را خواهند دید که صیحه آسمانی بلند شود و خبر ظهور حجت، اعلام گردد و تا آن زمان، کسی ایشان را نخواهد دید.

۴. برابر روایت امام رضا (ع)، اسم حضرت ذکر نمی شود. درباره یاد نام امام عصر (عج) در دوران غیبت کبری اختلاف است: برخی این احادیث را مخصوص دوران غیبت صغری می دانند و یاد نام ایشان را در این زمان، روا می دانند، مانند: خواجه نصیرالدین طوسی، علی بن عیسی اربلی^۱ و فیض کاشانی^۲. گروهی، هم اکنون نیز، ذکر نام حضرت را جایز نمی شمردند؛ زیرا در این روایت و روایات بسیار دیگر، از جمله در توقیعی حضرت حجت (عج) می فرماید:

«ملعون ملعون من سمّانی فی محفل من الناس»^۳.

جای تعجب است آقایانی که بردن نام حضرت را جایز نمی دانند^۴، دیدن حضرت را روا می شمارند و داستانهای فراوانی در این باره نقل کرده اند.

۱. «نجم الثاقب» / ۵۹.

۲. «الوافی»، ج ۲ / ۴۰۳.

۳. «کمال الدین و تمام النعمه» / ۴۸۲.

۴. «نجم الثاقب»، / ۵۸؛ «بحار الانوار»، ج ۵۱ / ۳۲.

اگر در این توقیع و توقیع دیگری^۱ که به همین مضمون نقل شده دقت کنیم متوجه می شویم، نام نبردن از حضرت، تعبدی نیست؛ آن گونه که برخی پنداشته اند؛ زیرا حضرت می فرماید:

«ملعون است ملعون است کسی که مراد در محفلی از محافل مردم [عامه] نام ببرد».

نهی از حرمت یاد نام حضرت در بین عموم مردم، به خاطر خوف و تقیه بوده و امروزه که چنین مسأله ای نیست، نهی نیز نخواهد بود. آنچه از نوبختی (م: ۳۰۱) در فرق الشیعه، مبنی بر نهی از نام حضرت نقل شده^۲، مربوط به دوران غیبت صغری است. فیض کاشانی در وافی، چهار روایت از کافی در باب نهی از ذکر نام حضرت آورده است. در روایت دوم آن آمده:

«ان دللتهم علی الاسم اذا عوه وان عرفتهم المکان دلواً علیه^۳».

اگر اسم را به آنان بگویند، فاش می کنند و اگر مکان حضرت را به آنان بشناسانید، به آن راهنمایی می شوند.

فیض پس از نقل این روایت می نویسد:

«ویستفاد من ظاهر التعلیل ان تحریم التسمیة کان مختصاً بذلك الزمان الا ان الشیخ الصدوق، رحمه الله، روی فی کتاب غیبتة ما یدل علی انه مستمر الی یوم ظهوره^۴».

و از ظاهر تعلیل روایت استفاده می شود که حرمت ذکر نام حضرت، مختص به آن زمان بوده است، جز این که شیخ صدوق، در کتاب غیبت خود [کمال الدین]

۱. «بحار الانوار»، ج ۵۱/۳۳.

۲. «نجم الثاقب» / ۵۸؛ «فرق الشیعه» نوبختی، ترجمه و تعلیق از محمد جواد مشکور / ۱۵۴، علمی و فرهنگی، تهران.

۳. «کافی»، ج ۱/۳۳۳.

۴. «وافی»، ج ۲/۴۰۳.

ارتباط با امام زمان (عج) در عصر غیبت ≡ ۶۵

روایاتی دارد که برخی دلالت دارند که این حرمت، تا روز ظهور حضرت، ادامه دارد.

صدوق در «باب النهی عن تسمية القائم»^۱ چهار روایت آورده که سه روایت آن، با توجیهی که ذکر شد، سازگاری دارند، و یک روایت در این باب و روایت دیگری که پیش از این آورده^۲ و روایات همانند این، که علامه مجلسی در بحار آورده^۳، با این توجیه، ناسازگاری دارند.

این روایات، معمولاً از جهت سند، قابل اعتماد، نیستند، در نتیجه، قابل استناد نخواهند بود.

ظاهر روایات در باب نهی از نام بردن، این است که نه شفاهی و نه کتبی، ذکر نام حضرت، جایز نیست، ولی از مجموع کلمات آنان که ذکر نام حضرت را جایز نمی دانند، استفاده می شود که نوشتن آن ایرادی ندارد^۴ و فقط در محافل و مجالس، نباید نام حضرت را برد؛ زیرا محدث نوری، در آغاز بحث خود از کمال الدین صدوق و عیون الاخبار از صحیفه فاطمه (س) نقل می کند:

«نام حضرت «ابوالقاسم محمدبن الحسن» است^۵ .»

شیخ صدوق نیز، پس از نقل این روایت، می نویسد:

«نظر من، نهی از ذکر نام حضرت است^۶ .»

البته این روایت از جهت سند و محتوا قابل اعتماد نیست.

۱. «کمال الدین و تمام النعمه» / ۶۴۸.

۲. «همان مدرک» / ۳۶۸.

۳. «بحار الانوار»، ج ۵۱ / ۳۱.

۴. برای آگاهی از اقوال در این باره، ر. ک: «مکیسال المکارم»، ج ۲ / ۱۷۲؛ «کمال الدین و تمام النعمه»، ج ۲ / ۳۶۹، پاورقی.

۵. «نجم الثاقب» / ۵۸؛ «کمال الدین و تمام النعمه»، / ۳۰۷.

۶. «کمال الدین و تمام النعمه» / ۳۰۹، ۶۴۸.

صدوق در اعتقادات^۱، مفید در ارشاد^۲، محدث نوری در کلمه طیبه و نجم الثاقب^۳، نام شریف حضرت را ذکر کرده اند.

بنابراین، نوشتن اسم حضرت با حروف مقطع (م ح م د) و اجتناب از ذکر نام حضرت در محافل، بویژه محافل اهل سنت، لزومی ندارد. زیرا امروزه، تمام افراد، نام حضرت را می دانند و علمای اهل سنت که درباره آن حضرت کتاب نوشته اند، نام و کنیه حضرت را نیز ذکر کرده اند.

۳. در مراسم حج، دیده نمی شود

از مراکزی که در غیبت صغری، امام عصر (عج) مشاهده شده، مراسم حج است. گروهی که حضرت را دیده اند، به این مطلب تصریح کرده اند.

اما در غیبت کبری، برابر روایاتی که وارد شده، حضرت در مراسم حج شرکت می کند، مردم را می بیند، اما مردم او را نمی بینند و نمی شناسند، از جمله:

* امام صادق می فرماید:

«للقائم غیبتان: یشهد فی احدهما المواسم یری الناس ولا یرونه^۴».

امام قائم دو غیبت دارد: در یکی، در مراسم حج شرکت می کند، مردم را می بیند، اما مردم او را نمی بینند و نمی شناسند.

نعمانی نیز، در کتاب الغیبة، این حدیث را به همین الفاظ، از کلینی نقل می کند^۵.

۱. «اعتقادات»، شیخ صدوق / ۹۳، ۹۵. شیخ صدوق می نویسد: «و نعتقد حجة الله فی ارضه

و خلیفته علی عبادہ فی زماننا هذا، هو القائم المنتظر، محمد بن الحسن بن علی بن محمد ...».

۲. «ارشاد»، شیخ مفید، ج ۲ / ۳۴۲.

۳. «نجم الثاقب» / ۲۴۷؛ «کلمة طیبه» / ۴۶۱. اسلامیه، تهران.

۴. «کافی»، ج ۱ / ۳۳۹.

۵. «کتاب الغیبة»، نعمانی / ۱۷۶، ح ۱۶. در نقل نعمانی آمده. «لا یرونه فیه».

علامه مجلسی، در *مرآة العقول*، در شرح این حدیث می نویسد:

«مراد از این غیبت، غیبت کبری است و منظور از رؤیت در حدیث، معرفت است، یعنی «لا یعرفه احد من الناس» هیچ کسی از مردم او را نمی شناسند، برخلاف غیبت صغری، که سفرای حضرت و برخی از خدمتگزاران خاص، آن حضرت را می شناختند.

ممکن است منظور از غیبت در حدیث، غیبت صغری باشد، بدین گونه که «یرى الناس» به ضم ناس باشد، مردم می بینند و آنان خواص و موالی حضرت هستند، یعنی بعضی از مردم می بینند، اما عموم مردم، حضرت را با معرفت و شناخت نمی بینند^۱.

احتمال نخست علامه را (حدیث مربوط به غیبت کبری است) نقلی دیگر متعین می کند. زیرا برابر این نقل، در یکی از این دو غیبت، مکان حضرت مشخص نیست.

«همانا، قائم را دو گونه غیبت است: در یکی از آن دو، باز می گردد و در دیگری جای آن حضرت، مشخص نیست.

در ایام حج، حاضر می شود و مردم را می بیند، ولی مردم او را نمی بینند^۲.

* امام صادق می فرماید:

«يفقد الناس امامهم فيشهد الموسم فيراهم ولا يرونه^۳.

مردم، امام خود را از دست می دهند. در موسم حج، شرکت می کند. حضرت، آنان را می بیند ولی مردم ایشان را نمی بینند.

این حدیث را نعمانی، به سندی دیگر (از ابوعلی محمدبن همّام) از کلینی، با

۱. «مرآة العقول»، ج ۴/ ۴۷.

۲. «همان مدرک» / ۱۷۵، ح ۱۵.

۳. «الکافی»، ج ۱/ ۳۳۷؛ «کتاب الغیبة»، شیخ طوسی / ۲۵۱؛ «کمال الدین و تمام النعمه»، / ۴۴۰، «وافی»، ج ۲/ ۴۱۳.

۶۸ ≡ چشم به راه مهدی (عج)

همین الفاظ، نقل می کند^۱.

علامه مجلسی، رؤیت در این جا را مساوی با رؤیت با معرفت دانسته و سخنی را که حمیری از محمدبن عثمان عمری، نقل کرده، دلیل آن آورده است^۲.

محمدبن عثمان عمری، سفیر حضرت صاحب(ع) می گوید:

«به خدا سوگند که صاحب الامر، هر سال، ایام حج، شرکت می کند و مردم را

می بیند و می شناسد؛ اما مردم او را می بینند و نمی شناسند^۳.»

این گفته نماینده و سفیر حضرت، دلیلی است بر عدم مشاهده امام عصر(عج) در غیبت کبری. اما در غیبت صغری، برخی افراد حضرت را دیده و می شناختند. از جمله آنان محمدبن عثمان عمری است. حمیری از وی سؤال می کند: آیا حضرت را دیده ای؟

پاسخ می دهد:

«آخرین دیدار من با حضرت در کنار خانه خدا بود که می فرمود: اللهم أنجز لی ما

وعدتني^۴.»

این سخن، دلیل بر آن است که حضرت، در مراسم حج شرکت می کند، منتهی در غیبت صغری، کسانی که حضرت را می شناختند، پی به وجود مبارك ایشان می بردند، اما دیگران چنین سعادت نداشتند. در زمان غیبت کبری، تمام افراد از این افتخار محروم هستند؛ زیرا کسی حضرت را نمی شناسد.

۱. «کتاب الغیبة»، نعمانی / ۱۷۵، ح ۱۳ و ۱۴.

۲. «مرآة العقول»، ح ۴ / ۴۲.

۳. ۱۱۵ / «کمال الدین و تمام النعمه» / ۴۴۰، ح ۸؛ «من لایحضره الفقیه»، ح ۲ / ۵۲۰، «وافی»، ح ۲ / ۴۱۳.

۴. «کمال الدین و تمام النعمه» / ۴۴۰، ح ۱۰.

۴. امتحان شیعیان در دوران غیبت

روایات بسیاری از ائمه (ع) وارد شده که بر اثر طولانی شدن غیبت امام عصر (عج)، گروهی از مردم منکر وجود مبارك حضرت می شوند و از عقیده خود باز می گردند. این دسته از روایات، چنان فراوان است که می توان گفت، به حدّ تواتر رسیده و اینها خود دلیلی است بر عدم امکان ارتباط در عصر غیبت؛ زیرا اگر چنین ارتباطی ممکن بود، معنی نداشت که مردم در این آزمایش ناموفق باشند و ایمان و اعتقاد خویش را از دست بدهند؛ زیرا با داستانی که یکی از دیدار کنندگان مطرح می کند، پی به وجود حضرت می برند و چه بسا گروهی با همین عقیده، زندگانی کنند، اما وقتی که خود موفق به دیدار نشوند، ایمان قلبی خویش را از دست بدهند. اساساً فلسفه انتظار در این نکته نهفته است که افراد با عدم مشاهده حضرت، ایمان به پیروزی و موفقیت حق دارند.

* امیرالمؤمنین (ع) می فرماید:

«للقائم منّا غیبة امدھا طویل کأنی بالشیعة یجولون النعم فی غیبتھ، یطلبون المرعی فلا یجدونه. ألا فمن یثبت منهم علی دینھ لم یقس قلبه لطول امد غیبة امامه فھي معی فی درجتی یوم القیامة.»

برای قائم ما، غیبتی طولانی است که گویا شیعیان مرکبها را برای دیدار با او به حرکت در می آورند، بیابانها را می گردند، او را نمی یابند. هان! پس کسی که از شما بر دین خود ثابت بماند، قلب او به خاطر طولانی شدن غیبت امام قسی نگردد، در روز قیامت با من خواهد بود.

* امیرالمؤمنین (ع) در روایت دیگر می فرماید:

«ولکن بعد غیبة و حیرة فلا یثبت فیھا علی دینھ إلا المخلصون المباشرون

۷۰ ≡ چشم به راه مهدی (عج)

لروح اليقين^۱.

قیام او، بعد از غیبت و دوران حیرتی است که کسی بر دین خود، باقی نمی ماند، مگر افراد مخلص مباشر با روح یقین.

شیخ صدوق در «کمال الدین و تمام النعمه» روایات فراوانی مانند این روایت، نقل می کند^۲.

* امیرالمؤمنین (ع) می فرماید:

«حتی اذا غاب المتغیب من ولدی عن عیون الناس و ماج الناس بفقده او بقتله او بموته اطلعت الفتنة ونزلت البلیة، والتحمت العصبیة وغلا الناس فی دینهم واجمعوا علی ان الحجة ذاهبة والامامة باطلة ويحج حجج الناس فی تلك السنة من شیعة علی ونواصبه للتحسس والتجسس عن خلف الخلف فلا یرى له اثر ولا يعرف له خبر ولا خلف^۳».

تا زمانی که غایب از فرزندان من، از چشمها پنهان شود و مردم به خاطر تصور از دست دادن، کشتن و مردن وی آشفته گردند، فتنه ها آغاز شود و بلا نازل گردد و عصبیتها برانگیخته شود و مردم در دین خود، غلو بورزند و اتفاق کنند بر این که حجت از بین رفته و امامت باطل گردیده است. مردم در این سال از شیعه و دشمنان، برای تحقیق و جست و جو از جانشین امام، به حج روند، پس اثری از او نبینند و خبری نیابند و نه جانشینی.

شاید منظور از آن سال، سال شهادت امام حسن عسکری (ع) باشد، یا آغاز غیبت کبری. امام (ع) وضعیت مردم را در عصر غیبت بیان می کند و تصریح می فرماید:

«شیعه و غیر شیعه، در حج اثری از او نمی یابند.»

و می افزاید:

۱. «همان مدرک» / ۳۰۴.

۲. «همان مدرک» ۳۰۴-۳۰۲، ح ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۱۸.

۳. «کتاب الغیبة»، نعمان / ۱۴۳-۱۴۴.

ارتباط با امام زمان (عج) در عصر غیبت ≡ ۷۱

«مردم، بر این پندارند که حجت از بین رفته و امامت باطل شده است [خیر] او

زنده است و در میان مردم، ولی مردم او را تا زمان ظهور نمی بینند.»

این مضمون، که شیعیان در غیبت آزمایش می شوند و شمار اندکی باقی می مانند، از دیگر ائمه نیز نقل شده است.

* امام سجاد می فرماید:

«کسی که در غیبت قائم، بر دوستی ما باقی بماند، خداوند پاداش هزار شهید،

مانند شهدای بدر به او می دهد^۱.»

* امام باقر (ع) می فرماید:

«برای حجت، دوران حیرت و غیبتی است که عده ای گمراه و گروهی هدایت

می شوند^۲.»

* امام صادق (ع) می فرماید:

«به خدا سوگند، مهدی شما چنان غایب می شود که افراد جاهل می گویند:

خداوند نیازی به آل محمد ندارد^۳.»

* امام رضا (ع) می فرماید:

«آنچه گردنهای خود را به جانبش دراز کرده اید [تشکیل حکومت آل محمد] اتفاق

نمی افتد، تا این که مشخص شوید و امتحان گردید و باقی نمی ماند از شما مگر

اندکی^۴.»

و ...

مرحوم کاشف الغطاء در کتاب جنة المأوی، امتحان افراد را به خاطر طول

غیبت می داند، تا افراد ثابت و خالص از کسانی که دارای ایمان درستی نیستند.

۱. «کمال الدین و تمام النعمه» / ۳۲۳.

۲. «بحار الانوار»، ج ۵۱ / ۱۳۷.

۳. «همان مدرک» / ۱۴۵.

۴. «ارشاد»، ج ۲ / ۳۷۵.

شناخته شوند و همه تصفیه و غربال گردند^۱.

نعمانی، باب دوازدهم از کتاب الغیبة خویش را، به امتحان شیعیان در عصر غیبت اختصاص داده و احادیث گوناگونی در این زمینه آورده است. او، در فصلی از کتاب خود، به روشنی مشاهده حضرت رادر عصر غیبت جایز ندانسته و تحقیق در این زمینه را ممنوع و شیعیان را در ندیدن حضرت، معذور می‌داند^۲.

«ومحظور علیهم الفحص والكشف عن صاحب الغیبة والمطالبة باسمه او موضعه او غیابه او الاشارة بذكره فضلاً عن المطالبة بمعاینته^۳.»
برای شیعیان جست‌وجو از امام و کشف صاحب غیبت و به دنبال نام و محل سکونت و محل غیبت او بودن و یا اشاره به ذکر او کردن، ممنوع است، تا چه رسد بر آن که بخواهند آشکارا او را ببینند.

برابر آنچه ذکر شد، مشاهده حضرت در غیبت کبری، ممکن نیست، مگر این که دلیل معتبری، این ادله را مقید و جواز آن را ثابت کند.
از روایاتی که یادآور شدیم، نکات زیر بدست می‌آید:

۱. دیدنی امکان ندارد که با شناخت باشد.
۲. مدعی مشاهده و رؤیت را باید تکذیب کرد.
۳. مشاهده حضرت در زمان غیبت کبری ممکن نیست.
۴. حضرت، در میان مردم حضور دارد، ولی آنها او را نمی‌شناسند، مانند: یوسف که برادران خود را می‌شناخت، ولی آنان یوسف را نمی‌شناختند.
۵. امام عصر (عج) در مراسم حج شرکت می‌کند. در غیبت صغری، آنان که

۱. «جنة المأوی» / ۲۶۶، محمد حسین کاشف الغطاء، با تعلیقات شهید قاضی طباطبایی، تبریز.
۲. این سخن از کسی است که برای نوشتن کتاب خود، به شیراز، بغداد، طبریه، اردن، دمشق و حلب سفر کرده است. رك . لك: «غیبت» نعمانی، مقدمه، / ۱۱.
۳. «كتاب الغیبة»، نعمانی، / ۱۶۰.

ارتباط با امام زمان (عج) در عصر غیبت = ۷۳

حضرت را می شناختند در کنار خانه خدا، حضرتش را مشاهده کرده اند. در غیبت کبری، حضرت مردم را می بیند، اما مردم ایشان را نمی بینند و نمی شناسند.

۶. نهی از ذکر نام حضرت، از روی تقیه بوده که در دوره غیبت صغری مصداق داشته، اما در غیبت کبری، اشکال ندارد. قدر متیقن آن، بنابراین کسانیکه قائلند، در محافل و مجالس است.

۷. شیعیان به خاطر عدم دیدن حضرت در عصر غیبت کبری امتحان می شوند و تنها گروهی اندک از مخلصان بر عقیده خود باقی می مانند.

دیدگاه دوم: امکان ارتباط

گروهی از علمای شیعه بر این باورند که در غیبت کبری، امکان ارتباط با امام زمان (عج) وجود دارد. این دیدگاه در بین متأخران شهرت دارد. این دیدگاه، از سید مرتضی شروع می شود و پس از وی، شهرت می یابد و افرادی چون: محدث نوری، کراچکی، شیخ طوسی و... آن را طرح می کنند.

سید مرتضی، امکان ارتباط اولیای الهی را با آن حضرت جایز می داند. در پاسخ به این پرسش که حضور امام، در پرده غیب، چه فایده ای دارد؟ امکان استفاده گروهی از اولیاء الهی را از محضر آن حضرت، مطرح می کند. پیش از نقل و بررسی دلیلهای اقامه شده بر این نظر، دیدگاه علمای گذشته را مطرح می کنیم و به بررسی آنها می پردازیم:

پیش از این ذکر شد که افرادی مانند: نعمانی و شیخ مفید، دیدن و ارتباط با امام زمان را در غیبت کبری جایز نمی دانند.

شیخ مفید، فرض را بر عدم مشاهده و ارتباط با امام (ع) گذاشته و امکان ارتباط را مطرح نکرده است^۱.

۱. «الرسالة الاولى فی الغیبة» شیخ مفید/ ۱۲، کنگره هزاره شیخ مفید.

شاگرد وی، سید مرتضی، ارتباط و استفاده گروهی از اولیای الهی را از آن حضرت، ممکن می‌داند و در کتابهای تنزیه الانبیاء، رساله غیبت، شافی و مقنع این مسأله را ذکر کرده است.

سید مرتضی در پاسخ به این اشکال که امام غائبی که هیچ کس از مردم به وی دسترسی نداشته باشند، چه فایده‌ای دارد و تفاوت بود و نبود وی چیست؟ می‌نویسد:

«الجواب: قلنا اول ما نقر له إنا غیر قاطعین علی أن الامام (ع) لا یصل الیه أحد ولا یلقاه بشر فهذا أمر غیر معلوم ولا سبیل الی القطع الیه^۱.»

در پاسخ می‌گوئیم، نخستین چیزی که به آن معترفیم این است که: ما قطع نداریم هیچ کس به خدمت امام نمی‌رسد و هیچ بشری او را ملاقات نمی‌کند. این امر، معلوم نیست و راهی به قطع به آن وجود ندارد.

یا می‌نویسد:

«نحن نجوز أن یصل الیه کثیر من أولیائه والقائلین بامامته فینتفعون به^۲.»
ما جایز می‌دانیم که گروه زیادی از اولیا و معتقدان به امامت ایشان، شرفیاب محضرشان شوند و بهره گیرند.

یا می‌نویسد:

«... لسنا نقطع علی أن الامام لا یظهر لبعض أولیائه وشیعته بل یجوز ذلك ویجوز أيضاً أن لا یكون ظاهراً لأحد منهم ولیس یعرف کل واحد منا إلا حال نفسه فاما حال غیره فغیر معلوم له ولأجل تجویزنا ان لا یظهر لبعضهم او لجمیعهم ما ذکرنا العلة المانعة من الظهور^۳.»

۱. «تنزیه الانبیاء» سید مرتضی / ۱۸۲، رضی، قم.

۲. «رسائل الشریف المرتضی»، ج ۲/ ۲۹۷؛ و حاشیه «اللوامع الالهیه» فاضل مقداد، با حاشیه و تعلیقات شهید قاضی طباطبایی / ۲۸۹، تربیت، تبریز.

۳. «الشافی فی الامامة»، سید مرتضی، با تحقیق سید عبدالزهراء حسینی خطیب و سید فاضل میلانی،

ارتباط با امام زمان (عج) در عصر غیبت ≡ ۷۵

ما قطع نداریم امام بر برخی از اولیاء و شیعیان خود ظاهر نشود، بلکه این جایز است و نیز جایز خواهد بود که برای هیچ یک از آنان ظاهر نگردد. هر کس از ما، نمی‌داند مگر حال خود را، اما حال دیگران برای او معلوم نیست و به خاطر جایز شمردن ما، ظاهر نشدن را برای برخی، یا تمام شیعیان، علت مانع از ظهور را ذکر کردیم.

سید مرتضی در کتاب المقنع فی الغیبه، همین نظر را دارد و احتمال جایز نبودن دیدار را نیز یادآور شده است.^۱

دیدگاه سید مرتضی را در مقنع، طبرسی در اعلام الوری^۲، و اربلی در کشف الغمه^۳، به نقل از اعلام الوری، به گونه خلاصه آورده است.

دیگر معاصران سید مرتضی، در پاسخ به این اشکال که چرا باید امام عصر از اولیای خود پنهان باشد، همین پاسخ را داده‌اند. از جمله کراچکی در کنز الفوائد می‌نویسد:

«ولسنا مع ذلك نقطع علی أن الامام (ع) لا يعرفه أحد ولا یصل إليه بل قد یجوز أن یجتمع به طائفة من أولیائه تستر اجتماعها به و تخفیه^۴.»

و با تمام اینها، ما قطع نداریم که امام را هیچ کس نمی‌شناسد و به حضورش نمی‌رسد، بلکه جایز است که گروهی از اولیای آن حضرت، با وی اجتماع کنند و جمع آنان پنهان و مخفی بماند.

از دیگر کسانی که امکان ارتباط را مطرح کرده‌اند، عبارتند از: سدید الدین حمصی در المنقذ من التقلید^۵، شیخ طوسی در کتاب

مؤسسة الصادق للطباعة والنشر، تهران.

۱. «المقنع فی الغیبه»، چاپ شده در مجله «تراثنا» شماره ۲۷/۲۱۳، مؤسسه آل‌البیت، قم.

۲. «اعلام الوری» / ۴۴۰.

۳. «کشف الغمه»، ۳/۳۲۸.

۴. «کنز الفوائد»، کراچکی، ج ۲/۲۱۸، دار الذخائر.

۵. «المنقذ من التقلید»، سدید الدین محمود الحمصی الرازی، ج ۲/۳۷۸، انتشارات اسلامی، قم.

تلخیص الشافی^۱ و کتاب الغیبه . شیخ طوسی در کتاب الغیبه می نویسد :

«أنا أولاً : لانقطع على استتاره عن جميع أوليائه بل يجوز ان يظهر لاكثرهم ولا يعلم كل إنسان إلا حال نفسه فان كان ظاهراً له فعلته مزاحمة وإن لم يكن ظاهراً له علم أنه إنما لم يظهر له لامر يرجع اليه و ان لم يعلمه مفصلاً لتقصير من جهته^۲ .»

ما قطع نداریم که حضرت از تمام اولیای خود، پنهان باشد، بلکه جایز است که برای بیشتر آنان ظاهر گردد و نمی داند هر انسانی مگر حال خود را . پس اگر برای او ظاهر گردد، علت نماندن، زائل گردیده و اگر ظاهر نشود، می داند که برای وی، ظاهر نشده به خاطر اشکالی که به او باز می گردد، اگر چه به شرح نداند تقصیر وی چه بوده است .

گویا، در آغاز، احتمال ارتباط مطرح بوده، ولی از زمان سید بن طاووس (م: ۶۶۴) به بعد، با نقل داستانها، قضیه یقینی شده است . گرچه، برخی داستانها، مربوط به قبل از این تاریخ می شود . مثلاً نخستین داستان، مربوط به ابن قولویه، در سال ۳۳۹ هـ . ق است که قرامطه، حجرالاسود را بازگرداندند^۳ . در ارتباط با آنچه این دانشمندان بزرگ شیعه بیان کردند، چند نکته لازم به یادآوری است .

۱ . این اظهار نظرها در پاسخ از اشکالاتی است که مخالفان مطرح کرده اند . سید مرتضی ، این سخنان را در الشافی فی الامامه ، در رد اظهارات قاضی

۱ . «تلخیص الشافی» تحقیق سید حسین بحر العلوم، ج ۴/۲۲۱، ۲۲۲ و ۲۱۷، عزیزی، قم .

۲ . «کتاب الغیبه» ۹۹/؛ «بحار الانوار»، ج ۵۱/۱۹۶؛ «جنة المأوی»، چاپ شده در «بحار الانوار»، ج ۵۳/۳۱۳ .

۳ . «الخراج والخراج»، قطب راوندی (م: ۵۷۳)، ج ۱/۴۷۵، ح ۱۸، مؤسسة الامام المهدی، قم . سال ۱۴۰۹ این حکایت را راوندی با تعبیر «روی عن ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه» آورده است . بین ابن قولویه (م: ۳۶۹) و راوندی، بیش از دو قرن فاصله دارد . دیگران نیز جریان را از خراج نقل کرده اند .

ارتباط با امام زمان (عج) در عصر غیبت ≡ ۷۷

عبدالجبار بن احمد همدانی اسدآبادی (م: ۴۱۵) در کتاب مغنی بیان کرده است.^۱

احتمال دیدن، در رد اشکال خصم کافی است.

۲. سید مرتضی و شیخ طوسی، فقط در حد احتمال این عقیده را ابراز کرده اند و به عنوان یک عقیده و امر قطعی به آن ملتزم نیستند؛ زیرا در عبارت شافی، احتمال عدم ملاقات حضرت را نیز بیان کرد و بر همین اساس، شیخ طوسی در تلخیص الشافی، اصل تجویز را کافی می داند برای رد استدلال خصم:

«انا لا نقطع علی انه مستتر عن جمیع اولیائه والتجویز فی هذا الباب کاف^۲.»

ما قطع نداریم که او از تمام اولیای خود، چهره پنهان می دارد و جایز بودن دیدن، در این باب [برای پاسخ از اشکال] کافی است.

شیخ طوسی در کتاب الغیبه، در پاسخ از این که چرا امام زمان از همه مردم، حتی از اولیای خود، پنهان شده، می نویسد:

«لانا اولاً لانقطع علی انه مستتر عن جمیع اولیائه والتجویز فی هذا الباب کاف^۳.»

برای اینکه، اولاً قطع نداریم که او از تمام اولیایش پنهان باشد، و جواز در این باب کافی است.

بنابراین اگر کسی در پاسخ از اشکال معتقد باشد که فقط چند نفری از خدمتگزاران حضرت، ایشان را می بینند، آن گونه که در روایات ذکر شده، نظر شیخ طوسی و سید مرتضی تأمین شده است.

۱. «تلخیص الشافی»، ج ۱/۳۴، مقدمه؛ «الاعلام»، زرکلی، ج ۳/۲۷۳، دارالعلم للملایین.

۲. «تلخیص الشافی»، ۴/۲۱۷.

۳. «کتاب الغیبه»، شیخ طوسی / ۹۳.

۳. تعبیر «هیچ کس نمی داند مگر حال خود را»، که در کلام سید مرتضی و شیخ طوسی آمده، این نکته را می رساند که آنان باور داشتند اگر افرادی آن حضرت را ببینند، حق اظهار به دیگران را ندارند؛ زیرا توقیع، مدعی مشاهده را «کذاب مفتر» معرفی کرده و اگر افرادی حضرت را نبینند، باید علت آن را در خود، بجویند و موانع ظهور وجود شریف حضرت را برای خویش برطرف سازند. چون این امری است نهانی^۱، دیگران از آن آگاه، نخواهند شد. بنابراین، شیخ طوسی که توقیع را ذکر کرده، به آن اعتقاد داشته و با اظهار این که شاید برخی از اولیاء، به خدمت ایشان برسند، با توقیع مخالفت نکرده، زیرا بر این باور بوده که مرتبط با امام زمان، حق اظهار آن را ندارد، تا مشمول توقیع گردد.

علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه، پس از نقل توقیع از اعلام الوری که در آن آمده:

«مدعی مشاهده، پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی کذاب مفتر است.»

و آوردن این عبارت از همان کتاب:

«ما قطع نداریم که کسی به خدمت امام نرسد.»

برای رفع تناقض می نویسد:

«الذی اراه انه ان كان يراه أحد فقد علم منهم أنهم لا يدعون رؤيته و مشاهدته

وان الذی يدعيها كذاب فلا مناقضة اذاً والله اعلم^۲»

به نظر من می رسد که اگر شخصی آن حضرت را ببیند، او می داند که نباید ادعای رؤیت و مشاهده کند و کسی که چنین ادعایی کند، دروغگوست، پس

۱. علامه مجلسی، پس از نقل دیدگاههای شیخ طوسی، بر آنها انتقاداتی دارد، از جمله در این باره که «هیچ کس نمی داند مگر حال خود را» که نتیجه آن مقصر دانستن کسانی است که حضرت را نمی بینند، سخنانی دارد. ر. ک: «بحار الانوار»، ج ۵۱/ ۲۱۴.

این دیدگاه در پاورقی چاپ جدید «کتاب الغیبه» شیخ طوسی / ۹۹ نیز، ذکر شده است.

۲. «کشف الغمه»، ج ۳/ ۳۲۸.

تناقضی بین این دو نیست .

این نظر، به گونه ای ظریف، در کلام سید مرتضی و شیخ طوسی آمده بود که ما بدان اشاره کردیم، زیرا کسی که امام (ع) را ببیند و ادعایی نداشته باشد، مشمول توقیع نخواهد شد .

۴ . علمای ما، در پاسخ از این که چرا نباید امام زمان، بر اولیای خود ظاهر شود، به این احتمال که شاید: «برخی از اولیاء، از محضر آن حضرت بهره مند گردند» بسنده نکرده اند که ما آنان را معتقد به این امر بدانیم، بلکه پاسخهای فراوانی داده اند .

سید مرتضی در شافی این را سومین^۱ و طبرسی در اعلام الوری^۲ چهارمین پاسخ قرار داده اند .

سید مرتضی در رساله غیبت، فائده و نفع دیگری، افزون بر امکان ارتباط برای برخی شیعیان، بر وجود حضرت در پرده غیب ارائه داده است .

«لأنهم مع علمهم بوجوده بینهم و قطعهم علی وجوب طاعته علیهم و لزومها لهم لا بد من ان یخافوه و یهابوه فی ارتکاب القبائح و یخشوا تادیبه و مؤاخذته فیقل منهم فعل القبیح و یكثر فعل الحسن او یكون ذلك اقرب و هذه جهة الحاجة

۱ . «الشافی فی الامامه»، سید مرتضی ج ۱/ ۱۴۹ و ۱۴۸، وی، در پاسخ از این اشکال: اگر غیبت امام زمان (ع) از باب ترس از دشمنان است؛ چرا بر اولیای خود ظاهر نمی شود، دو جواب می دهد و احتمال ارتباط را سومین پاسخ قرار داده است:

۱ . اگر با اولیای خود دیدار کند، امکان دارد خبر این دیدار، به دشمنان برسد و برای حضرت مشکل ایجاد کنند .

۲ . اگر وی برای تمام، یا برخی از شیعیان ظاهر گردد، کسی سخنش را بدون معجزه نمی پذیرد و اگر معجزه ای نیز بیاورد همه افراد آن را نمی پذیرند و با توجیه و استدلال باید آن را ذکر کرد و در این صورت، راه شک و شبهه باقی است و علم به اعجاز برای همه به وجود نمی آید، از این روی، حضرت بر آنان نیز ظاهر نمی گردد .

۲ . «اعلام الوری» / ۴۴۰ .

العقلية الى الامام^۱ ...»

زیرا شیعیان، با اعتقاد به وجود حضرت در بین آنان و قطع آنان بر وجوب اطاعت و لزوم پیروی از ایشان، ناگزیر، هراسی از حضرت دارند، در ارتکاب کار زشت. و از تأدیب و بازخواست حضرت می ترسند. از این روی، کار زشت، کم انجام می دهند و کار نیکو زیاد، یا به انجام آن، نزدیک ترند. همین جهت عقلی نیاز به امام است.

بنابراین، اعتقاد به وجود حضرت، بدون ارتباط و مشاهده ایشان، ثمرات و فوایدی دارد و این معنای «لطف وجود»^۲ حضرت برای افراد است و راه تأثیر معنوی امام بر نفوس و ارواح که علامه طباطبائی به آن اشارت دارند^۳.

۱. «رسائل الشریف المرتضی»، ج ۲/۲۹۹؛ «المقنع فی الغیبة»، چاپ شده در مجله «تراثنا»، شماره ۲۲۱/۲۷.

۲. قاعده لطف، از قواعد کلامی است که متکلمان به آن، بر وجود و لزوم معصوم استدلال می کنند. و این بدان معنی است که خداوند، زمینه نزدیکی انسان به طاعت و دوری او را از معصیت، فراهم می کند، اما نه به گونه ای که به حد اجبار برسد.

شیخ مفید (نکت الاعتقادیة / ۴۴ - ۴۵، مصنفات شیخ مفید، ج ۱، چاپ گنجره هزاره شیخ مفید) در پاسخ از این پرسش که دلیل بر وجود امام زمان چیست؟ به قاعده لطف استناد می کند و می نویسد: «الدلیل علی ذلک ان کل زمان لابد فیه من امام معصوم والا لخلأ الزمان من امام معصوم مع أنه لطف واللفظ واجب علی الله تعالی فی کل زمان.»

وجود امام معصوم و حجت حق، در هر زمان لازم و این وجود معصوم، لطف است و لطف، همیشه بر خدا لازم است.

خواجه نصیر الدین طوسی، در اول بحث امامت تجرید الاعتقاد/ ۲۲۲ می نویسد:

«انحصار اللطف فیه معلوم للعقلاء ووجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا.»

نزد عقلا، معلوم است که انحصار لطف الهی در تعیین امام است.

وجود امام لطف است و تصرف او در مسائل اجتماعی لطفی دیگر و غیبت امام، مربوط به ما می شود.

۳. علامه طباطبائی (شیعه در اسلام/ ۱۵۲) بر تأثیر معنوی امام در نفوس تأکید می کند و می نویسد:

«بدیهی است که حضور و غیبت جسمانی امام. در این باب تأثیری ندارد و امام از راه باطن به

ارتباط با امام زمان (عج) در عصر غیبت ≡ ۸۱

شیخ مفید، برخلاف سید مرتضی، در ذکر فوائد وجود حجت و امام، به هیچ وجه احتمال مشاهده حضرت را مطرح نکرده، بلکه معرفت امام و انتظار فرج را از فوائد وجود حجت غائب می‌داند:

«نفس معرفت ما به وجود و امامت و عصمت و کمال آن حضرت، برای ما مفید است در به دست آوردن ثواب. و انتظار ما، برای ظهور آن حضرت، عبادتی است که باعث از بین رفتن عذاب بزرگ می‌شود و به وسیله آن واجبی را که خداوند، ما را به آن ملزم کرده ادا می‌کنیم، همان گونه که شناخت پیامبران گذشته، برای ما مفید است^۱».

بنابراین، وجود حضرت در پرده غیب، به معنای انقطاع کامل از امت نیست، بلکه حضرت، به منزله خورشید در پشت ابر است که آثار وجودیش به شیعیان می‌رسد. توسل به امام زمان و تشکیل مجالس در این ارتباط، به معنای مجلس دیدار نیست، بلکه برای استمداد و استغاثه از محضر پرفیض اوست؛ زیرا امکان دارد در مجلس ما شرکت کرده باشد و از خدا بخواهد که ما را یاری و کمک کند.

دلایلی امکان ارتباط

بر امکان ارتباط با حضرت حجت در غیبت کبری، دلایلی می‌توان اقامه کرد، که در مجموع، به سه دلیل می‌رسد:

۱. روایات.

نفوس و ارواح مردم اشراف و اتصال دارد. اگر چه از چشم جسمانی، ایشان مستور است، وجودش پیوسته لازم است. اگر چه موقع ظهور و اصلاح جهانش تاکنون نرسیده».

امیرالمؤمنین (ع) در حدیثی بر تأثیر حضرت در دل‌های مؤمنین اشاره می‌فرماید: «ان غاب عن الناس شخصه فی حال هدایتهم فان علمه و آدابه فی قلوب المؤمنین مثبتة فهم بها عاملون» کمال الدین / ۳۰۳.

۱. «الرسالة الاولى فی الغیبة» شیخ مفید / ۱۳، گنگره هزاره شیخ مفید.

۲. اجماع.

۳. داستانها.

روایات

روایاتی که امکان دیدار با حضرت را بیان کند، اندک شمارند (۳ عدد) و از جهت سند و دلالت مخدوش.

* امام صادق (ع) می فرماید:

«لابد لصاحب هذا الأمر من غيبة ولا بد له في غيبته من عزلة، ونعم المنزل طيبة

وما بثلاثين من وحشة».

صاحب این امر، بناگزیر، غیبتی دارد و در دوران غیبت، از مردم کناره می گیرد و

نیکو منزلی است مدینه طیبه و با سی تن، وحشتی نیست.

«عزله»، یعنی کناره گیری از خلق.

علامه مجلسی نقل می کند که در برخی نسخه ها عبارت این گونه آمده:

«ولا له في غيبته من عزله».

در غیبت از مردم کناره نمی گیرد.

می افزاید:

«ظاهرتر آن است که قول نخست را بپذیریم و این نظر، موافق دیگر کتابهاست».

به نظر می رسد که احتمال دوم، صحیح باشد، زیرا، روایت، با احتمال

دوم، سازگارتر است. یعنی امام، با این که از دیده ها نهانند، اما از مردم جدا

نیستند.

افزون بر این، روایاتی داریم که تصریح دارند حضرت در میان مردم است و به

۱. «کافی»، ج ۱/ ۳۴۰؛ «بحار الانوار»، ج ۵۲/ ۱۵۳، ۱۵۷؛ «کتاب الغيبة» نعمانی / ۱۸۸ ح ۴۱.

۲. «مرآة العقول»، ج ۴/ ۵۰.

ارتباط با امام زمان (عج) در عصر غیبت ≡ ۸۳

آنان سلام می‌کند، ولی مردم حضرت را نمی‌شناسند. ملا صالح مازندرانی، همین‌گونه به توجیه این احتمال پرداخته است.^۱

به این حدیث، استدلال شده که همیشه سی‌تن با حضرت همراهند. و آنان، حضرت را می‌بینند. بدیهی است که با مردن یکی، دیگری در خدمت حضرت، درخواهد آمد.

«این حدیث، دلالت دارد که حضرت، بیشتر در مدینه و اطراف مدینه است و سی‌تن از موالی و خواص با آن حضرت، همراهند که اگر یکی بمیرد، دیگری به جای او می‌نشیند.^۲»

محدث نوری در جنة المأوی، برای اثبات داستانهایی که نقل کرده، به این حدیث استناد می‌جوید:

«وهذه الثلاثون الذين يستأنس بهم الامام (ع) في غيبته لا بد ان يتبادلوا في كل قرن اذ لم يقدر لهم من العمر ما قدر لسيدهم (ع) ففي كل عصر يوجد ثلاثون مؤمناً ولياً يتشرفون بلقائه.^۳»

واین سی‌تن، که امام با آنان انس می‌گیرد در زمان غیبت، بناچار، در هر قرنی تغییر می‌کنند؛ زیرا عمری که برای سرور آنان مقدر شده، برای آنان نیست؛ از این روی، در هر عصری، سی مؤمن دوستاندار، مشرف به لقای حضرت می‌شوند.

نقد و بررسی

در این که گروهی امکان دارد در خدمت حضرت باشند، تردیدی نیست، ولی پذیرش این حدیث، با معنایی که ذکر کرده‌اند، پذیرفتنی نیست.

۱. «شرح کافی»، ملا صالح مازندرانی، ج ۶/۲۴۳، تحقیق و تعلیق شعرانی، اسلامیه، تهران.

۲. «بحار الانوار»، ج ۵۲/۱۵۸.

۳. «جنة المأوی»، چاپ شده در «بحار الانوار»، ج ۵۳/۳۲۰.

اینک اشکالاتی که بر این حدیث وارد است :

۱. حدیث از جهت سند ضعیف است؛ زیرا یکی از راویان، علی بن ابی حمزه بطائنی، رئیس واقفیه است^۱.

مگر این که احتمال داده شود که حدیث را پیش از قول به وقف نقل کرده، از این روی علامه، در مرآة العقول، این حدیث را «ضعیف» یا «موثق» دانسته است. ولی به تنهایی، قابل استناد نخواهد بود.

علامه مجلسی، بعد از نقل این حدیث، در بحار الانوار، از غیبت نعمانی، سند صحیحی برای آن ذکر کرده^۲، بدون این که حدیث را نقل کند که به نظر می رسد، در کلام وی، اشتباهی رخ داده و سندی که مربوط به حدیث پس از این روایت، در غیبت نعمانی آمده^۳، برای این حدیث نقل کرده است. در حاشیه «بحار الانوار»، به این اشتباه تصریح شده است.

۲. متن این حدیث، پذیرفتنی نیست؛ زیرا در آن آمده: سی تن همراه دارد، پس وحشتی ندارد. گویا حضرت از تنهایی وحشت داشته، این سی تن همراه و مونس، سبب شده اند که حضرت وحشتی نداشته باشد!

علامه مجلسی، معنای دیگر نیز ذکر کرده:

«دوستانان حضرت، به خاطر انس با یکدیگر، دچار وحشت نمی شوند.»

۳. معمولاً شارحان کافی، این حدیث را مربوط به دوران غیبت صغری دانسته اند که مکان حضرت، شهر مدینه بوده است.

علامه مجلسی، در مرآة العقول، در شرح این حدیث، ظاهراً آن را مخصوص غیبت کبری دانسته و از قول به غیبت صغری، با عنوان «قیل» یاد کرده است^۴.

۱. «جامع الرواة»، ج ۱/۵۴۷، دار الاضواء، بیروت.

۲. «بحار الانوار»، ج ۵۲/۱۵۷.

۳. «کتاب الغیبة»، نعمانی/۱۸۸، ج ۴۳.

۴. «مرآة العقول»، ج ۴/۵۰.

ارتباط با امام زمان (عج) در عصر غیبت ≡ ۸۵

در شرح حدیث بعدی، اشاره می‌کند که این حدیث مربوط به دوران غیبت کبری است و این سی‌تن را از خواص و موالی و خدمتگزاران حضرت می‌داند^۱.

ملا صالح مازندرانی نیز، غیبت را غیبت کبری می‌داند و چنین استدلال می‌کند:

«لانه يعتزل فيها الناس جميعاً»^۲.

زیرا در آن غیبت، از تمام مردم کناره‌گیری می‌کند.

اصل توجیه ملا صالح با بحث و زمان ما منافاتی ندارد، زیرا وی در دوران غیبت کبری، معتقد است تمام مردم به حضرت دسترسی ندارند و تنها خدمتگزاران حضرت، ایشان را می‌بینند. ولی با توجه به این که در حدیث، جایگاه امام مدینه معرفی شده است، با غیبت صغری، مناسبت‌تر می‌نماید. فیض کاشانی حدیث را مربوط به غیبت صغری دانسته و در شرح آن می‌نویسد:

«ومعه ثلاثون من شيعته يانس بعضهم ببعض فلا وحشة لهم كأنه أشاد بذلك الى غيبة القصيرة فان في الطويلة ليس لشيعته إليه سبيل»^۳.

همراه حضرت، سی‌تن از شیعیان وی وجود دارند که با هم انس گرفته و وحشتی ندارند. گویا این حدیث دوران غیبت کوتاه را بیان می‌کند؛ زیرا در غیبت کبری، شیعیان حضرت، به وی دسترسی ندارند.

آن گونه که در کلام فیض و ملا صالح آمده، اگر غیبت کبری مراد باشد، مراد از سی‌تن خدمتگزاران حضرت هستند که در روایت بعدی از آنان به «موالی خاصه» تعبیر شده و در کلام مجلسی نیز آمده بود و دلالتی بر گفته‌ی استدلال‌کنندگان ندارد.

* موثقه اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) که فرمود:

۱. «همان مدرک» / ۵۲.

۲. «شرح کافی»، ملا صالح، ج ۶/۲۴۳.

۳. «وافی»، ج ۲/۴۱۲.

«للقائم غيبتان: احدهما قصيرة والاخرى طويلة الغيبة الاولى لا يعلم بمكانه

فيها الاخاصة شيعته والاخرى لا يعلم بمكانه فيها الاخاصة مواليه^۱ .»

حضرت قائم، دو غیبت دارد: یکی کوتاه و دیگری طولانی است. در غیبت

نخست، از مکان حضرت کسی آگاه نیست، مگر شیعیان خاص و در غیبت دوم،

مکان وی را نمی‌داند، مگر موالیان خاص آن حضرت.

این روایت را نعمانی از ابن عقده و کلینی با تفاوت اندکی در سند، نقل کرده

است.^۲

از این روایت، دو نکته فهمیده می‌شود:

۱. حضرت مانند دیگران، مکان دارد و دیدار با وی برای کسانی میسر است

که از مکان وی آگاه باشند. پس حضور حضرت در جامعه، به صورت روح مجرد

و مانند آن، صحیح نیست.

۲. در غیبت کبری، موالیان خاص مکان حضرت را می‌دانند و با وی، دیدار

می‌کنند.

موالیان، چه کسانی هستند که بر شیعیان خاص امتیاز دارند و در غیبت کبری

در خدمت حضرت قرار دارند؟. ملا صالح مازندرانی، می‌نویسد: «منظور از

«خاصة موالی»، حواریون حضرت هستند.^۳»

علامه مجلسی، در شرح این حدیث می‌نویسد:

«إلا خاصة مواليه» ای خدمه و اهله و اولاده او الثلاثين الذين مضى ذكرهم

وفي الغيبة الصغرى كان بعض خواص شيعته مطلعين على مكانه كالسفراء

وبعض الوكلاء.^۴»

۱. «کافی»، ج ۱/ ۳۴۰.

۲. «کتاب الغيبة»، نعمانی / ۱۷۰.

۳. «شرح کافی»، ملا صالح، ج ۶/ ۲۴۵، ح ۱۹.

۴. «مرآة العقول»، ج ۴/ ۵۲.

ارتباط با امام زمان (عج) در عصر غیبت ≡ ۸۷

«منظور از موالی خاصه، خادمان و خاندان و فرزندان وی هستند، یا سی نفری که پیش از این گذشت. و در غیبت صغری، برخی خواص شیعه از مکان حضرت آگاه بودند، مانند سفراء و برخی از وکلای حضرت.

در این جا، علامه مجلسی، امکان ارتباط با حضرت را برای شیعیان جایز نمی داند و در ادامه شرح حدیث، توقیع شریف را از کتاب صدوق، نقل می کند.

این که علامه مجلسی به اهل و فرزند حضرت اشاره دارد، صحیح نمی نماید و امکان دارد برگرفته از افسانه جزیره خضراء باشد و یا برخی روایات که متن و سند متقنی ندارند.

فیض کاشانی، در وافی «خاصة موالی» را به خدمه حضرت تفسیر کرده و تصریح می کند که شیعیان در دوران غیبت، به آن حضرت دسترسی ندارند:

«کانه یرید بخاصة الموالی الذین یخدمونه لأن سائر الشیعة لیس لهم فیها الیه سبیل»^۱.

* مفضل بن عمر از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود:

«إن لصاحب هذا الأمر غیبتین احدیهما تطولُ حتی یقول بعضهم: مات وبعضهم یقول: قتل وبعضهم یقول: ذهب، فلا یبقی علی امره من اصحابه الا نفر یرسیر، لا یطلع علی موضعه أحد من ولی ولا غیره إلا المولی الذی یلی أمره»^۲.

برای صاحب این امر، دو غیبت است: یکی از آن دو طولانی است تا این که بعضی از مردم گویند: مرده است و برخی گویند: کشته شده و گروهی گویند: رفته است. پس بر اعتقاد به حضرت، از اصحاب وی کسی باقی نمی ماند، مگر افراد

۱. «وافی»، ج ۲/۴۱۶.

۲. «کتاب الغیبة»، نعمانی، ۱۷۱، ۱۷۲.

اندکی . هیچ کس از جایگاه او آگاه نیست، نه ولی و نه دیگران، مگر خادمی که کارهای ایشان را انجام می دهد .

این حدیث در بحارالانوار ذکر شده، ولی به جای «من ولی ولاغیره^۱»، «من ولده» آمده است . مجلسی این حدیث را از کتاب الغیبه شیخ طوسی، نقل کرده که در یک مورد «من ولده» دارد^۲ و در مورد دیگر هیچ یک از این دو را ندارد و فقط «لاغیره»^۳ دارد . و در نقل «البرهان» متقی هندی، مانند غیبت نعمانی آمده و روایت از امام حسین (ع) است^۴ .

این حدیث، گذشته از ضعف و اضطراب سند، دلالت می کند که فقط غلامی که در خدمت حضرت است از جایگاه امام، آگاهی دارد و با ایشان ارتباط دارد و دیگر مردم، به خاطر طولانی شدن غیبت، معتقد به مرگ حضرت می شوند و اندکی بر اعتقاد به بقای ایشان باقی می مانند .

نتیجه

در ارتباط با نظریه دوم و روایاتی که نقل گردید، به این نتیجه می رسیم که شیخ طوسی و سید مرتضی دلیل مستدلی بر ارتباط و مشاهده ارائه ندادند، بلکه در پاسخ از اشکالی، احتمال درك فیض را برای برخی خواص محتمل دانستند و از جهت ادله نقلی، که عمده دلیل در این باب است، تنها رؤیت و مشاهده را برای موالی خاص، ممکن می دانند و منظور از موالی، خدمتگزاران حضرت هستند . براساس همین روایات، شیخ مفید درباره ارتباط با حضرت، در

۱ . «بحارالانوار»، ج ۵۲ / ۱۵۳ .

۲ . «کتاب الغیبه» / ۱۶۲، ح ۱۲۰ .

۳ . «همان مدرک» / ۶۱ ح ۶۰ .

۴ . «منتخب الاثر» لطف الله صافی / ۲۵۳، به نقل از: «البرهان فی علامات آخر الزمان»، متقی

غیبت کبری می نویسد:

«بأنه لا بدّ للقاء المنتظر من غيبتين أحدهما أطول من الأخرى ويعرف خبره الخاص في القُصْرَى ولا يعرف العامُّ له مستقراً في الطولى الأ من تولى خدمته من ثقة أوليائه ولم ينقطع عنه الى الاشتغال بغيره^۱ .»

قائم منتظر، بناچار دو غیبت دارد: یکی از دیگری طولانی تر است. افراد خاص از اخبار ایشان در غیبت صغری آگاه می شوند و جایگاه استقرار وی را تمام مردم در غیبت کبری نمی شناسند، مگر کسی که متولی خدمت حضرت باشد. از دوستان مورد اعتماد که بجز به خدمت حضرت، به کار دیگری پردازد.

آنچه شیخ مفید، بیان کرده برگرفته از روایاتی است که ذکر شد. موالی خاص از مکان حضرت آگاهی دارند. بنابراین، کسانی که به طور مطلق به مفید نسبت داده اند که ایشان ارتباط با حضرت را روا می دانسته، به دور از حقیقت است. تکیه مفید بر این نکته که به کار دیگری پردازد، به خاطر محدود کردن این ارتباط به خادمان آن حضرت است.

به هر حال، اگر «خاصه موالی» را شامل شیعیان مخلص غیر خادم و شخصیت‌های وارسته و ابدال بدانیم، می توان گفت که ممکن است برخی از شخصیت‌های بزرگ درك فيض حضور حضرت را بیابند بدون این که ادعایی داشته باشند.

اجماع

از دیگر شواهدی که بر امکان ارتباط در عصر غیبت ذکر کرده اند، اجماع است. یعنی عالمی، سخنی از حضرت مهدی (عج) شنیده و آن را به خاطر این که تکذیب نشود، در قالب اجماع بیان کرده است.

۱. «المسائل العشرة في الغيبة» / ۸۲، کنگره هزاره شیخ مفید.

محقق تستری، در کشف القناع برای اثبات اجماع، و گونه های آن می نویسد:

«برخی بزرگان و حاملان اسرار ائمه (ع)، مسائلی را از امام عصر (عج) دریافت کرده اند. و چون امکان اعلان آن نبوده با عنوان اجماع از نظر امام زمان (ع) یاد می کنند.»

وی، بر این اساس، اکثر زیارات و آداب و اعمال معروفی که بین امامیه متداول است و مستندی از اخبار و کتابهای بزرگان گذشته ندارد، در همین نکته می داند:

«برای گروهی از حاملان اسرار ائمه، علیهم السلام، علم به سخن امام غائب، ثابت می شود، با نقل یکی از سفیران، یا خدمتگزاران آن حضرت در نهانی، به گونه ای که یقین حاصل شود، یا با توقیع و نگارش، یا با شنیدن از حضرت، به صورتی که منافی امتناع رؤیت در زمان غیبت نباشد و چون نمی تواند به آنچه اطلاع یافته، تصریح کند و اعلان بدارد که سخن از کیست و در دیگر ادله علمی موجود، دلیلی بر آن ندارد... و مأمور به پنهان داشتن آن نیست، آن را به صورت اجماع ذکر می کند. شاید همین اصل، در بسیاری از زیارات و آداب و اعمال معروفی باشد که بین امامیه متداول شده و مستند ظاهری از اخبار و کتابهای گذشتگان ندارد...»^۱

محدث نوری، در جنة المأوی^۲ و نجم الثاقب^۳، با توجه به گفته محقق تستری، آن را دلیل بر امکان ارتباط گروهی با حضرت حجت (عج) می گیرد.

در پاسخ از ادعای محقق تستری می توان نکاتی را طرح کرد:

۱. این ادعا، با روایات امتناع رؤیت در عصر غیبت، ناسازگاری دارد و تعبیر

۱. «کشف القناع»، اسدالله تستری، معروف به محقق کاظمی / ۲۳۰، چاپ سنگی، افست، مؤسسه آل البيت، قم.

۲. «جنة المأوی»، چاپ شده در «بحار الأنوار»، ج ۵۳/ ۳۲۱.

۳. «نجم الثاقب» / ۴۸۹.

به سفیر در غیبت کبری، صحیح نیست و توقیع و نگارش در این زمان نیز امکان ندارد. باید دلیل خاصی بر اثبات آن ارائه گردد و با حدس قابل پذیرش نیست.

۲. علما، هیچ گونه حجیتی برای چنین اجماعی قائل نیستند و حتی اجماع لطفی و دخولی را که احتمال حضور امام در جمع اجماع کنندگان است، ردّ می کنند.

شیخ عبدالکریم حائری، در دررالفوائد، پس از ذکر اجماع دخولی و اجماع لطفی در ردّ آنها چنین اظهار نظر می کند:

«ان الطريق الاول مما لا يمكن تحصيله في عصر الغيبة... والطريق الثاني ليس صحيحاً لعدم تمامية البرهان الذي اقيم عليه فانه بعد غيبة الامام عليه السلام بتقصير منا كل ما يفوتنا من الانتفاع بوجوده الشريف وبما يكون عنده من الاحكام الواقعية قد فاتنا من قبل انفسنا فلا يجب عليه عقلاً ان يظهر المخالفة عند اتفاق العلماء اذا كان اتفاهم على خلاف حكم الله الواقعي^۱ .»

راه نخست [اجماع دخولی] از آن مواردی است که در عصر غیبت تحصیل آن امکان ندارد. و راه دوم [اجماع لطفی] نیز درست نیست؛ زیرا دلیل آن کامل نیست. چون پس از غیبت امام، به خاطر تقصیری که از ما رخ داده، هر چه از بهره مندی از وجود حضرت محروم بمانیم و آنچه از احکام واقعی که نزد آن حضرت است از دست بدهیم، از جانب خود ماست و بر امام عقلاً واجب نیست که با اتفاق علماء، مخالفت کند، آن گاه که اجماع آنان بر خلاف حکم واقعی باشد.

آن گاه که امام، وظیفه برای اصلاح آنچه با واقع ناسازگار است، نداشته باشد، به طریق اولی، در باب آداب زیارت و... وظیفه ای نخواهد داشت.

افزون بر این، علمای ما، در گذشته و حال، به این نکته به روشنی اشاره

۱. «الدرر الفوائد» / ۳۷۲، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، قم.

کرده اند که وظیفه مردم در غیبت کبری، مراجعه به علماست. کراجکی، پس از بیان احتمال بهره‌وری گروهی از اولیاء، به این نکته تصریح می‌کند^۱ و شیخ مفید، اظهار می‌دارد که باید به فقهاء مراجعه کرد و اگر آنان، پاسخی از روایات نیابند، باید از عقل، که حجت باطنی است استمداد بجویند و عقل را به عنوان منبع احکام شرعی، معرفی می‌کند:

«ویستعینوا فی معرفة ذلك بعلماء الشيعة وفقهائهم وان كان - والعياذ بالله - لم يوجد فيما اختلفوا فيه نص على حكم سمعي فليعلم ان ذلك مما كان في العقول و مفهوم احكام العقول ...^۲»

در موارد اختلافی، از علما و فقهای شیعه، کمک بخواهند و اگر در آنچه اختلاف کرده‌اند، دلیلی نیافتند، پس بدانند این از مواردی است که در عقلها نهفته و مفهوم حکم عقلی است.

۳. احتمال دارد مواردی که وی اشاره دارد و دعاهایی که به برخی آموخته، در خواب بوده است، آن گونه که سید بن طاووس، در شرح دعای مصری در مهج الدعوات، ذکر کرده^۳ و فقط در یک مورد گفته که صدای حضرت را در سرداب سامراء شنیده که به دعا مشغول است^۴ و در آن جا نیز، ادعای رؤیت نکرده است.

۱. «کنز الفوائد»، ج ۲/۲۱۸.

«فاما الذي يجب ان يفعله اليوم المسترشدون ويعول عليه المستفيدون فهو الرجوع الى الفقهاء من شيعة الائمة وسؤالهم في الحوادث عن الاحكام والاخذ بفتاويهم في الحلال والحرام. فهم الوسائط بين الرعية وصاحب الزمان، عليه السلام، والمستودعون احكام الشريعة الاسلام ولم يكن الله تعالى يبيح [لحجته] صلى الله عليه، الاستتار إلا وقد اوجد (للأمة) من فقه آياته ما تنقطع به الأعداء.»

۲. «الرسالة الاولى في الغيبة» شیخ مفید، ۱۵/، کنگره.

۳. «مهج الدعوات»، سید بن طاووس / ۲۸۰، دارالذخائر، قم؛ «جنة المأوى»، چاپ شده در «بحار الأنوار» جلد ۵۳/۲۲۸.

۴. «مهج الدعوات» / ۲۹۶.

ارتباط با امام زمان (عج) در عصر غیبت = ۹۳

۴. ما اگر آنچه را که محقق تستری گفته، صحیح بدانیم، باز دلیلی بر ادعای محدث نوری نخواهد شد که داستانهایی در مشاهده حضرت آورده است، زیرا محقق تستری، فرض را جایی گرفته که مرتبط با امام عصر (عج)، به هیچ وجه ادعای مشاهده ندارد و به خاطر همین ادعا نداشتن، نظر حضرت حجت را، به عنوان اجماع نقل می کند و از اظهار مشاهده، اجتناب می ورزد، چرا که تکذیب خواهد شد.

داستانها

در کتابهای بسیاری، داستانهای گوناگونی نقل شده که امکان ارتباط با حضرت را در غیبت کبری نشان می دهد. به نظر می رسد، نخستین حکایت مربوط به ابن قولویه باشد (درباره نصب حجر الاسود در سال ۳۳۹ که توسط قرامطه، دزدیده شده بود). که قطب الدین راوندی (م: ۵۷۳) در الخرائج والجرائح، نقل کرده است.^۱

بعدها سید بن طاووس (م: ۶۴۴) به این کار اهتمام ورزید و داستانهای گوناگونی در کتابهای خود نقل کرده است.^۲

رفته رفته این داستانها زیاد شد و برخی تحت تأثیر این داستانها قرار گرفتند و روایات عدم امکان رؤیت را کنار گذاشتند و یا نادیده گرفتند و چنین پنداشتند که رؤیت حضرت حجت در دوران غیبت کبری، امری است مسلم و خدشه ناپذیر.

محدث نوری، از این گروه است. وی، این داستانها را در کتابهای خود انباشته و براساس این داستانها، پنداشته که دیدن امام زمان، خدشه ناپذیر است و مسلم:

«ما روشن کردیم جواز دیدن حضرت را در غیبت کبری، به طور مستوفی. در

۱. «الخرائج والجرائح»، ج ۱/ ۴۷۵؛ «بحار الانوار»، ج ۵۲/ ۵۶.

۲. «فرج المهوم» ۲۴۷، رضی، قم.

رساله های: جنة المأوی و نجم الثاقب، شواهدی بر این مطلب ذکر کردیم که تردیدی باقی نماند و از سید مرتضی و شیخ الطائفه و ابن طاووس تصریح بر این مطلب را آوردیم و برای آنچه درباره تکذیب مدعیان رؤیت آمده، تأویلاتی ارائه کردیم.^۱

ما در همین مقال، سخنان سید مرتضی و شیخ طوسی را نقل کردیم و درباره آنها، به شرح سخن گفتیم.

اینک به پاره ای از توجیهات و تأویلات محدث نوری، که در حل تضاد بین این داستانها و تکذیب مدعیان رؤیت نقل کرده، می پردازیم:

۱. نخستین اشکالی که ایشان بر توقیع (که مدعیان رؤیت را کذاب مفتر می داند) دارد، این است که آن را مرسل و ضعیف می داند که به شرح از این اشکال پاسخ گفتیم.

۲. توجیهی است که علامه مجلسی دارد. وی، زمانی که توقیع را با داستانهایی که نقل کرده، ناسازگار دیده، به توجیه و تأویل توقیع پرداخته است:

«لعله محمول علی من بدعی المشاهدة مع النيابة و إيصال الأخبار من جانبه الی الشیعه، علی مثال السفراء لثلا ینافی الاخبار الی مضت وستأتی فیمن رأه^۲»

شاید توقیع بر کسانی حمل شود که مدعی مشاهده با نیابت از آن بزرگواراند و اخبار را از جانب حضرت، مانند سفیران به شیعیان برسانند، تا با آنچه پیش از این ذکر شد، و پس از این می آید که برخی حضرت را دیده اند، ناسازگاری نداشته باشد.

این توجیه نیز صحیح نمی نماید: اولاً، حضرت، به نمایندگی خود، سفارش می کند که تو نباید کسی را به جانشینی خود بگماری، چون غیبت تام، آغاز شده

۱. «مستدرک الوسائل»، ج ۳/۵۱۹، چاپ سنگی.

۲. «بحار الأنوار»، ج ۵۲/۱۵۱.

است. این بخش از توقیع امام، نفی نیابت می کند.

ثانیاً، به طور مطلق بیان می کند که مدعی مشاهده را، پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی، باید تکذیب کرد و این مطلبی است افزون بر عدم تعیین جانشین.

ثالثاً، با مرگ سمری، نیابت خاص پایان یافته و علمای شیعه، مدعیان نیابت را از این راه تکذیب می کردند و به ذیل توقیع در رد آنان استدلال نمی کردند، چون ذیل آن مربوط به تمام مدعیان مشاهده است، نه ادعای همراه با نیابت^۱.

۳. توجیه دیگری که ذکر کرده اند، برگرفته از قصه جزیره خضراء است که قهرمان افسانه، در پاسخ به این اشکال که مدعی مشاهده را باید تکذیب کرد، می گوید:

«این مربوط به زمانی است که دشمنان اهل بیت، زیاد بودند و بنی عباس، بر مردم مسلط، به گونه ای که شیعه از بیان این مطالب امتناع می ورزید. اما در این زمان، که مدتی طولانی از غیبت می گذرد و دشمنان از دستیابی به حضرت، ناامید شده اند و شهرهای ما از دشمنان و ظلم و کینه آنان به دور است، رؤیت و مشاهده حضرت اشکال ندارد^۲.»

پاسخ:

۱. داستان جزیره خضراء، داستانی است ساختگی که نه مدرکی دارد و نه ارزش علمی. آقا بزرگ تهرانی، آن را داستانی تخیلی و غیرواقعی می داند^۳.

شیخ جعفر کاشف الغطاء، این داستان را غیر صحیح و از باورهای اخباریان

۱. «کتاب الغیبة» شیخ طوسی / ۴۱۲.

۲. «جنة المأوی»، چاپ شده در «بحار الأنوار»، ج ۳/۵۳؛ ج ۱۷۱/۵۲. مجلسی این داستان را در باب مستقلی ذکر کرده چون به آن اعتماد کامل نداشته است.

۳. «طبقات اعلام الشيعة، قرن هشتم»، آقا بزرگ تهرانی / ۱۴۵.

می‌داند که از کتابهای مهجور و متروک گرفته‌اند:

«ومنها اعتمادهم علی کل روایة حتی ان بعض فضلائهم رأی فی بعض الكتب المهجورة الموضوعة لذكر ما يرويه القصاص من ان جزيرة في البحر تدعى الجزيرة الخضراء فيها دور لصاحب الزمان فيها عياله واولاده فذهب فی طلبها حتی وصل الی مصر فبلغه انها جزيرة فيها طوائف من النصاری . وكأنه لم یر الاخبار الدالة علی عدم وقوع الرؤیة من احد بعد الغیبة الكبرى ولا تتبع كلمات العلماء الدالة علی ذلك^۱ .»

و از اخبار منکر و شکف انگیز اخباریان، اعتماد آنان به هر روایتی است. حتی برخی از فضلاي آنان از کتابهای مهجور و ساختگی، حکایتی را می‌آورند که افسانه سرایان نقل کرده‌اند: جزیره‌ای است در دریا، به نام جزیره خضراء و در آن خانه‌های صاحب الزمان و خانواده و اولادش قرار دارد. او [قهرمان داستان] نیز به آن جا می‌رود و می‌بیند که در آن جزیره، گروهی از نصارا وجود دارند.

گویا، او اخباری را که دلالت دارد بر عدم وقوع رؤیت در غیبت کبری، ندیده و نه هم کلمات علما را که بر این مطلب دلالت می‌کند، تتبع کرده است.

امروزه متأسفانه برخی، دست به انتشار این افسانه زده‌اند و آن را با جزیره برمودا، تطبیق کرده‌اند. در برابر، عالمان بصیری، به این افسانه پاسخ داده‌اند و ساحت امام عصر (عج) را از این موهومات، مبرا دانسته‌اند.

محدث نوری نیز، داستانی نقل می‌کند که از محتوای آن برمی‌آید که داستان جزیره خضراء، موهوم است^۲.

شهید قاضی طباطبائی پس از نقل استدلال محدث نوری: «محجوب بودن

۱. «حق المبین»، ۸۷/، چاپ سنگی؛ «انوار النعمانية»، نعمت الله جزائری، تحقیق و حواشی از

قاضی طباطبائی، ج ۲/۶۴، تبریز.

۲. «نجم الثاقب» ۳۴۹.

آنان از انظار خلائق با عموم قدرت خدای تعالی بُعدی ندارد^۱ می نویسد:

«و اما حیاة مولانا الامام المهدي المنتظر، ارواحنا فداء، و اثباتها فلاحتیاج لنا فی اثباتها الی هذه الحکایات و القصص و سردها فی الکتب مع ان الله تعالی علی کل شیء قدير و دلالة الايات القرآنية و الاخبار المتواترة بطرق السنة و الشيعة و ضرورة مذهب الامامية كافية فی اثباتها مع اثبات العلم اليوم امکان الخلود للانسان فی الدنيا آلافاً من السنين و کذا لا احتیاج الی القول بانه، علیه السلام، يعيش فی الاقليم الثامن او فی جابلقا او جابلسا او انه يعيش ببدنه المثالی البرزخی و امثال هذه الاقاويل المنكرة المزخرفة المخالفة لضرورة مذهب الإمامية فانها من الدعاوی التي لا دلیل علیها اصلاً^۲ .»

زندگی امام مهدی منتظر، ارواحنا فداء، و اثبات آن، نیاز به این حکایتها و قصهها ندارد که ما آنها را وارد کتابها کنیم. با این که خدا بر هر کاری تواناست و آیات قرآن بر این دلالت دارد و اخبار متواتر، از طریق سنی و شیعه و ضرورت مذهب، در اثبات وجود آن حضرت، کافی است. افزون بر این، امروز دانش بشری، امکان جاودانگی انسان را در دنیا اثبات کرده و یک انسان می تواند هزاران سال زندگی کند. و همین طور، نیازی نیست به این که بگوییم آن حضرت در اقلیم هشتم، یا در جابلقا و یا جابلسا زندگی می کند، یا حضرت با بدن مثالی زندگی می کند و از این گونه سخنان غیر واقعی که مخالف ضرورت مذهب امامیه است و از ادعاهایی است که اصلاً دلیلی بر آن نیست.

۲. این توجیه، با آنچه در توفیق آمده، سازگار نیست؛ زیرا بیان می کند که مدعی مشاهده را پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی باید تکذیب کرد و او «کذاب مفتر» است و این تفاوتی بین دوران بنی عباس و غیر آن قائل نشده است.

۱. «همان مدرک» / ۳۴۷.

۲. «الانوار النعمانية»، ج ۲/ ۶۹، پاورقی؛ «اربعین»، قاضی طباطبائی.

۳. در همان حکایت جزیره خضراء، قهرمان داستان که مدعی است، به شش واسطه به امام می‌رسد، تصریح دارد که خود حضرت را ندیده است^۱، با این که ادعای نیابت خاص را دارد، برخلاف توقیع. چگونه کسی که برابر داستان، در کنار حضرت، به سر می‌برد، حضرت را دیدار نکند، اما دیگران چنین ادعایی بکنند. حتی فیض کاشانی، که به گونه‌ای داستان جزیره خضراء را پذیرفته^۲ و در نوادر الاخبار آن را نقل کرده، معتقد است که در عصر غیبت کبری، امکان ارتباط و دیدار با حضرت وجود ندارد: «فان فی الطویلة لیس لشیعته الیه سبیل^۳». تأویلات دیگری نیز محدث نوری برای توقیع ذکر کرده که به برخی از آنها در ضمن اشاره کردیم و برخی ارزشی ندارند که به بحث درباره آنها پردازیم. با تحقیقی که درباره توقیع ارائه دادیم، شکی در درستی آن نیست. بر همین اساس، علامه بحر العلوم، که داستانهایی درباره ملاقات وی با حضرت حجت (عج) نقل کرده اند^۴، در توقیعات مفید تردید می‌کند^۵ و سعی می‌ورزد، توجیهایی ارائه دهد و به آن پاسخ دهد.

توقیعات شیخ مفید

از مواردی که امکان دارد بر ارتباط با حضرت حجت، در غیبت کبری، استفاده شود، توقیعاتی است که گفته می‌شود از جانب آن حضرت برای شیخ مفید (و. ذیقعدة ۳۳۶-م. رمضان ۴۱۳) ارسال شده که یکی به تاریخ صفر ۴۱۰ و

۱. «نوادر الاخبار»، فیض کاشانی / ۳۰۴.

۲. «وافی»، ج ۲ / ۴۰۲.

۳. «همان مدرک» / ۴۱۲.

۴. «در انتظار خورشید ولایت»، عبدالرحمان انصاری / ۱۴۹، حکایت ۲، ۳، ۴؛ قصص الانبیاء، / ۱۷۳.

۵. «رجال»، بحر العلوم، ج ۳ / ۳۲۰.

دیگر، شوال ۴۱۲ و سومی ذی الحجه ۴۱۲ است^۱.

در درستی این توقیعات، تردیدهایی وجود دارد. این توقیعات را برای نخستین بار، ابومنصور طبرسی، از علمای قرن ششم، بدون سند، پس از نزدیک به صد سال که از فوت شیخ مفید می گذرد، در احتجاج، نقل می کند. آن گاه شاگرد وی، ابن شهر آشوب (م: ۵۸۸) به آن اشاره می کند^۲. شاگرد ابن شهر آشوب، ابن بطریق (م: ۶۰۰)^۳ آنها را مطرح کرده است^۴.

اما شاگردان مفید: سید مرتضی، نجاشی، شیخ طوسی، ابویعلی جعفری، ابوالفتح کراچکی، سلاربن عبدالعزیز دیلمی و... با این که تألیفات فراوانی داشته اند، به این توقیعات، اشاره نکرده اند.

علامه بحر العلوم طباطبایی نیز در این توقیعات، در کتاب رجالی خود^۵ و آقای خویی در معجم رجال الحدیث^۶، تردید کرده اند. پیش بینی این توقیعات از حوادث آینده دلیل بر درستی آن نخواهد بود، زیرا آنچه به دست ما رسیده پس از حوادث بوده که امکان جعل آنها می رود.

نگاهی به حکایات

برابر روایاتی که ذکر شد، ارتباط با امام زمان (عج) در زمان غیبت، برای

۱. «احتجاج» طبرسی، تحقیق محمد باقر موسوی خراسان، ج ۲/۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۹. اعلمی، بیروت.

۲. «معالم العلماء»، ابن شهر آشوب / ۱۰۱. از این که شهر آشوب می نویسد: «سبب توقیع را در مناقب ذکر کرده ام» و در چاپ موجود مناقب، مطلبی در این باره نیست، استفاده می شود، بخشی از کتاب مناقب آل ابی طالب، از بین رفته است.

۳. «الذریعة»، آقا بزرگ تهرانی، ج ۱۵/۳۳۴.

۴. «لؤلؤ البحرین»، محدث بحرانی / ۳۶۷؛ «مستدرک الوسائل»، محدث نوری، ج ۳/۵۱۸.

۵. «رجال»، بحر العلوم، ج ۳/۳۲۰.

۶. «معجم رجال الحدیث»، ۲۰۹/۱۷.

شیعیان امکان ندارد و این اصلی است برگرفته از ادله و روایات. سخن گفتن برخلاف این اصل نیاز به ارائه دلیل و حجت شرعی دارد. داستانهای ناسازگار با این اصل، قابل استناد نخواهند بود.

بیشتر داستانهای نقل شده از افراد عادی و معمولی است که در مواردی، ادعای مشاهده حضرت را نداشته اند، بلکه دیگران چنین مطلبی را پنداشته اند.

درپاره ای از این داستانها، اگر دقت کافی بشود، با امام زمان تطبیق ندارند. برخی از ادعاهای مطرح شده، همراه معجزه و برخی بدون آن است. می توان ادعا کرد، تمام علما و فقهای بزرگواری که به آنها نسبت دیدار و ارتباط با حضرت را داده اند، نه در کتابهای خود، چنین ادعایی را مطرح کرده اند و نه در جای دیگر. این خود، دلیلی است بر غیر واقعی بودن نسبتها. اگر فرض را بر وقوع چنین دیدارهایی بگذاریم، چون معتقد بودند مدعی دیدار را باید تکذیب کرد، به اظهار چنین مطلبی نپرداخته اند.

پاره ای از داستانهای نقل شده، سالها بعد به کتابها راه یافته که جای تأمل دارد و در درستی آنها باید شک کرد.

آنچه محدث نوری در کتابهای خود، از تاریخ قدیم قم، به نقل از مونس الحزین نقل کرده است^۱، صحیح به نظر نمی رسد و از جهات گوناگون در آن، تردید کرده اند:

۱. در وجود چنین مطالبی در تاریخ قدیم قم، تردید است^۲.

۱. «کلمه طیبه» / ۴۶۱؛ «نجم الشاقب» / ۲۴۷، حکایت اول؛ «جنة المأوی»، چاپ شده در «بحار الأنوار»، ج ۵۳ / ۲۳۰، حکایت ۸.

۲. «تاریخ قم» محمد حسین ناصر الشریعه، تعلیق علی دوانی / ۱۵۳، دارالفکر، قم «کتاب شناسی تاریخ قم»، حسین مدرسی ۳۲۱، چاپ حکمت، قم؛ «خلاصه البلدان»، صفی الدین، محمد بن محمد هاشم حسینی قمی، مقدمه.

ارتباط با امام زمان (عج) در عصر غیبت ≡ ۱۰۱

۲. برای شیخ صدوق، کتابی به نام «مونس الحزین» ذکر نشده است.
۳. داستان نقل شده، با حوادث تاریخی، سازگار نیست، مگر این که دوران وقوع آن را در غیبت صغری بدانیم، آن گونه که برخی احتمال داده اند.
برخی داستانهای دیگر نیز، بافاصله زمانی زیاد وارد کتابها شده و امروز، در دسترس قرار گرفته است. از جمله: آنچه به علامه حلی (م: ۷۲۶) نسبت داده اند، در رابطه با دیدار امام زمان. اینها، دلیلی ندارد جز این که بر سر زبانها افتاده اند، چه نقل ملاصفر علی در قصص العلماء^۱، چه نقل قاضی نورالله شوشتری (م: ۱۰۱۹) در مجالس المؤمنین.
قاضی نورالله شوشتری می نویسد:

«گویا علامه، بین خواب و بیداری، با حضرت گفت و گوی داشته، تا وی را در استنساخ کتاب یکی از مخالفان، یاری کند^۲.»

محدث نوری می نویسد:

«بهر این است که بگوییم: گفت و گو در خواب بوده است^۳.»

ظاهراً رواج این داستانها، از زمان سیدبن طاووس به بعد بوده است ایشان با این که امکان رؤیت را در دوران غیبت، غیر ممکن ندانسته، ولی خود چنین ادعایی نکرده و فقط در یک مورد، بیان کرده که دعای حضرت را شنیده است^۴.
نقل این داستانها، اختصاصی به شیعه ندارد، بلکه برخی از علمای اهل سنت نیز، که اعتقاد به مهدی داشته اند، داستانهایی نقل کرده اند که از خود داستان نادرستی آن، فهمیده می شود.

۱. «قصص العلماء»، تنکابنی / ۳۵۹، علمیه اسلامیة.

۲. «مجالس المؤمنین»، قاضی نورالله شوشتری، ج ۱ / ۵۷۳، اسلامیة، تهران.

۳. «جنة المأوی»، چاپ شده در «بحار الانوار»، ج ۵۳ / ۲۵۲، حکایت ۲۲؛ «نجم الثاقب» ۲۹۴، حکایت ۱۵.

۴. «مهج الدعوات»، سیدبن طاووس / ۲۹۶.

علمای شیعه نیز، برای اثبات این که دیگران به مهدی اعتقاد دارند آن داستانها را نقل کرده اند، از جمله نوشته اند:

«مردی مدتی شرابخوار و عیاش بود، بعد توبه کرد و در مسجد اموی دمشق و صف مهدی را شنید. به وی علاقه مند شد. در یکی از روزها که با تأثر در مسجد نشسته بود، مردی دست به پشت وی زد و گفت: من مهدی هستم که دنبالش می گردی، چند روزی از وی خواست که خانه ای به او اختصاص دهد و مهدی یک هفته در آن جا ماند^۱.»

یا سید مهدی شیوخی (م ۱۲۸۷ هـ. ق.) در کتاب بوارق الحقایق، که شرح سفرهای اوست، داستانهایی نقل می کند که با هیچ عقل سلیمی سازگار نیست، از جمله ادعا می کند:

دوبار، با خضر دیدار داشته است.

در طوس، مهدی (ع) را دیده و ایشان آیات و اورادی را در دهان وی، فوت کرده است. در این دیدار، امام زمان، چند کلمه به فارسی، با لهجه افغانی گفته، او مطلب را فهمیده، اما زمانی که او، چند واژه به فارسی می گوید، حضرت متوجه مقصود وی نمی شود، از این روی، برای آن حضرت توضیح می دهد^۲.

از این داستانهای به دور از عقل و مبانی و ناسازگار با روایات فراوان، که شرح آنها گذشت، در کتابها و نوشته ها زیاد راه یافته و متأسفانه بدون هیچ کنترل و دقتی، در دسترس همگان قرار گرفته است و این اندیشه ناب و باور مقدس و سازنده و تحول آفرین شیعه را با خرافات و دروغها و افسانه پردازیها در هم آمیخته اند که جا دارد اهل فکر و اندیشه این هجوم شوم را دفع کنند و نگذارند باور

۱. «المهدی» سید صدرالدین صدر / ۱۴۹، دار الزهراء، بیروت.

۲. «بوارق الحقایق»، بهاء الدین محمد مهدی الشیوخی، تحقیق عبدالحکیم بن سلیم بن عبدالباب / ۳۱۸ مکتبه النجاح، طرابلس، لیبیا.

ارتباط با امام زمان (عج) در عصر غیبت = ۱۰۳

به مهدی (عج) با این موهومات، خدای ناخواسته، خدشه دار گردد.

خلاصه:

۱. در دوران امامت امام حسن عسکری (ع) گروهی از شیعیان، امام عصر (عج) را ملاقات کرده اند که نام آنان در کتابهای تاریخی ذکر شده است.
۲. در دوران غیبت صغری، گروهی به خدمت حضرت رسیده اند، ولی از طریق سفیران و نایبان خاص.
۳. آغاز غیبت کبری، با مرگ آخرین سفیر حضرت، علی بن محمد سمري، در سال ۳۲۹ شروع و اکنون نیز ادامه دارد. براین اساس، مدعیان نیابت پس از فوت آخرین سفیر، تکذیب می شوند.
۴. توقیع شریفی که شش روز پیش از مرگ سمري صادر شده، از جهت سند و دلالت هیچ اشکالی ندارد و راوی آن، از مشایخ ثقه شیخ صدوق است و در بردارنده معجزه.
۵. توقیع، مشاهده حضرت را در دوران غیبت کبری، تا هنگام خروج سفیانی نفی می کند و مدعی مشاهده را «کذاب مفتر» می شناسد و تفاوتی ندارد که وی مدعی نیابت باشد، یا نباشد. مدعی اعم است از این که در ادعای خود، راست بگوید یا دروغ، البته در صورتی که با معجزه ای رخ نماید که اثبات آن نیاز به دلیل نداشته باشد، ظاهراً توقیع با آن مخالفی ندارد.
۶. افزون بر توقیع، از سه دسته از روایات، نفی رؤیت و ارتباط با حضرت در غیبت کبری استفاده می شود. در یک دسته تصریح شده بود که حضرت، در مراسم حج شرکت می کند، مردم را می بیند، ولی مردم حضرت را نمی بینند و نمی شناسند.
۷. حضرت حجت (عج)، در جمع مردم حضور می یابد و به آنان سلام می کند. اما مردم حضرت را نمی شناسند، بسا یوسف. بنابراین، به هیچ وجه

زندگی ایشان در بدن مثالی یا به صورت روح مجرد نیست .

۸ . بزرگانی مانند : سید مرتضی ، شیخ طوسی که امکان ارتباط و مشاهده حضرت را مطرح کرده اند ، فقط در پاسخ از اشکال بوده و این مطلب را به گونه احتمال ارائه داده اند .

۹ . فقط یک دسته از روایات ، امکان دیدار با حضرت را برای خادمان ایشان (موالی خاصه) اثبات می کرد و دلیلی بر امکان ملاقات و ارتباط دیگران وجود ندارد . شیخ مفید بر این اساس ، امکان ارتباط را مختص به این گروه می دانست . برخی موالی خاصه را بزرگان و ابدال دانسته اند .

۱۰ . ذکر نام اصلی و کنیه حضرت ، برابر نظر گروهی از علمای شیعه ، اشکال ندارد و گروهی از بزرگان که بردن نام حضرت را در محافل جایز نمی دانند ، ظاهراً نوشتن نام اصلی و کنیه ایشان را در کتابها روا می دانند .

۱۱ . بزرگانی که از آنان حکایت دیدار با حضرت حجت نقل شده ، خود در این باره ادعایی نکرده اند .

۱۲ . اگر فرض را بر امکان مشاهده و ارتباط با حضرت بدانیم ، برابر صریح توقیع ، دیدارکنندگان حق اظهار آن را ندارند و به تعبیر شیخ طوسی ، خود می دانند و نفس خویش و از این روی ، اگر کسی ادعای رؤیت و مشاهده کند ، باید تکذیب شود ؛ چرا که امام عصر ، وی را «کذاب مفتر» معرفی کرده است .

حکومت اسلامی در عصر انتظار

محمدصادق مزینانی

حکومت اسلامی در عصر انتظار

از مباحث مهم و اساسی در دوره غیبت، بحث حکومت اسلامی و انتظار فرج و ارتباط آن دو با یکدیگر است. بیشتر فقهای شیعه، تشکیل حکومت اسلامی را در دوره غیبت، ضروری می دانند و بر این باورند که فقهای عادل، باید به این مهم اقدام کنند و اگر یکی از آنان تشکیل حکومت داد، بر دیگران واجب است که از او پیروی کنند.

در مقابل، شماری اندک بر آنند که اقامه حکومت از شؤون امام معصوم است، بنابراین، در عصر غیبت تشکیل حکومت جایز نیست. این تفکر، که نخست به صورت یک اختلاف نظر فقهی کلامی مطرح بود، در این اواخر رنگ سیاسی به خود گرفت. شماری بر اساس همین بینش به مخالفت با مشروطه پرداختند و بزرگانی چون: آخوند خراسانی، آیه الله مازندرانی، علامه نائینی و... را تخطئه کردند. زیرا این گونه کارها را در عصر انتظار مشروع نمی دانستند. این تفکر چون تضادی با خودکامگی حکام نداشت، بلکه غیر مستقیم توجیه گر

۱. «اندیشه سیاسی در اسلام معاصر»، حمید عنایت، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی / ۲۹۰، خوارزمی. یادآوری: مخالفت شیخ فضل الله نوری و... را نباید به حساب اعتقاد آنان به مشروع نبودن حکومت در دوره غیبت گذاشت، بلکه مخالفت آنان، جهت دیگری داشته که در جای خود آمده است.

اعمال آنان نیز بود، از سوی آنان حمایت و ترویج شد، تا جایی که پیش از انقلاب اسلامی، هواداران این اندیشه به صورت تشکیلاتی منسجم درآمدند.

این گروه، با تبلیغ این که وظیفه ما در این عصر، انتظار است و بس و ما نباید در کارهای سیاسی دخالت کنیم، با مبارزان و طرفداران راه امام خمینی، مخالفت می کردند. این بینش با القای گفتاری از قبیل این که: از ما کاری ساخته نیست آقا امام زمان (عج) خود باید بیاید و کارها را اصلاح کند، ما موظف به چنین اموری نیستیم و... روحیه بی تفاوتی، سکوت و سکون و ظلم پذیری راتقویت می کردند^۱.

هر چند با تلاش عالمان آگاه و پیروزی انقلاب اسلامی، این باور غلط، از صحنه بیرون شد و بسیاری از هواداران آن، به صف انقلاب و مبارزان پیوستند، ولی این بدان معنی نیست که این تفکر به کلی ریشه کن شده و دیگر هیچ هواخواهی نداشته باشد، زیرا هنوز در گوشه و کنار، حتی از سوی برخی از خواص به آن دامن زده می شود. از این روی، بسیاری از دانشوران و صاحب نظران، پس از انقلاب اسلامی، برخی به اجمال و برخی به تفصیل به نقد و بررسی این اندیشه و مبانی آن پرداخته اند^۲.

با نگاهی به گفته ها و نوشته های طرفداران این نظریه و دلائلی که بدان استناد کرده اند، می توان گفت که این باور انحرافی از سه راه زیر سرچشمه گرفته است:

۱. برداشت نادرست از روایاتی که گسترش ستم و فساد را از نشانه های ظهور امام زمان (عج) معرفی می کند.

۲. استناد به روایاتی که از هرگونه قیامی در عصر غیبت، نهی و به سکوت و

۱. امام خمینی، بارها و بارها تفکر این گروه را مطرح کرده و به نقد آن پرداخته است. از جمله ر. ک:

«صحیفه نور»، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، ج ۲۰/۱۹۶؛ ۲۱/۹۶، وزارت ارشاد.

۲. «فقه سیاسی»، عمید زنجانی، ج ۲/۱۸۹ - ۱۹۶، امیرکبیر؛ «دادگستر جهان»، ابراهیم امینی /

۲۷۱ - ۳۰۰ شفق، قم؛ «دراسات فی ولایة الفقیه»، حسینعلی منتظری، ج ۱/۲۰۵ - ۲۵۴.

سکون و صبر بر بلاها، دعوت کرده است.

۳. تفسیر نادرست از امامت و رهبری و تصور این که تشکیل حکومت در عصر غیبت، دخالت در قلمرو کار امام معصوم (ع) است. در این مقال، با بهره گیری از گفتار بزرگان و با استناد به منابع روایی، سیره معصومین (ع) و ... به نقد و بررسی دلائل فوق خواهیم پرداخت:

فراگیری ستم و فساد از نشانه های ظهور

در روایات مأثوره از معصومین (ع) آمده است که پیش از ظهور مهدی (ع) ظلم و فساد، جهان را فرا می گیرد، انحراف و کجروی به اوج خود می رسد. بسیاری از گناهان بزرگ رواج می یابد. پیامبر اسلام می فرماید:

«المنتظر الذی یملاء الله به الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً»^۱

زمین را خدوند، به وسیله مهدی منتظر (عج) پر از عدل و داد می کند، همان گونه که پر از ستم و جور شده است.

مضمون جمله فوق از ائمه معصومین (ع) نیز نقل شده است.^۲ در برخی از روایات همین باب بعضی از گناهانی که پیش از ظهور رواج پیدا می کند آمده است.^۳

برخی، از این گونه روایات، نتیجه گرفته اند که وجود ستم و فساد و حکومت های خود کامة در جهان، پیش از ظهور مهدی (ع) طبیعی است، بلکه مقدمه ظهور و فرج آن حضرت است و ما نباید با مقدمه ظهور آن حضرت

۱. «بحار الانوار»، علامه محمد باقر مجلسی، ج ۵۱/ ۷۱-۷۳، مؤسسة الرفاء، بیروت.

۲. «همان مدرک»، ج ۵۲/ ۳۲۲ و ۳۸؛ «دلائل الامامة»، ابن جعفر محمد بن جریر رستم الطبری/ ۲۵۸، منشورات الرضی، قم.

۳. «همان مدرک»، ج ۵۲/ ۲۵۶.

مبارزه کنیم.

اینان، با این برداشت، تشکیل حکومت اسلامی را در دوره غیبت ممنوع اعلام کرده اند؛ زیرا به پندار اینان، هر اندازه دولت اسلامی موفقیت کسب کند، از ظلم و فساد کاسته می شود و ظهور امام (ع) که مشروط به پر شدن زمین از فساد و ستم است، به تأخیر می افتد!

نقد و بررسی

پیامدهای زیانبار این برداشت از روایات، تا حدودی روشن است. زیرا بر اساس این تفکر، امر به معروف و نهی از منکر و دخالت در امور سیاسی، نه تنها جایز نیست که باید با کسانی که به این مسائل می پردازند، مخالفت کرد:

«آنان اجازه هیچ گونه فعالیت سیاسی خلاف رژیم طاغوتی را به اعضای خویش نمی دادند و تمام فعالیتهای گروههای مبارزاتی مسلمان را بدون پشتوانه فرهنگی، مردمی و مردود می دانستند و متقابلاً رژیم طاغوت هم هیچ برخوردی جدی با تشکیلات آنان نداشت.»^۱

صاحبان این تفکر، راه و حرکت امام خمینی را تخطئه می کردند. و ارتباط با امام و یاران او را، گناهی نابخشودنی می دانستند.^۲

این برداشت از روایات، به دلایل زیر باطل است:

* به نتیجه این برداشت، هیچ فقیهی نمی تواند ملتزم باشد، زیرا لازمه این تفکر، تنها عدم مشروعیت حکومت نیست، بلکه هر عمل مصلحانه ای باید از دیدگاه آنان جایز نباشد. از امر به معروف و نهی از منکر در امور جزئی گرفته تا مبارزه با ستم و حکومتهای ستمگر. حال آن که امر به معروف و نهی از منکر، از

۱. «در جستجوی قائم»، سید مجید پور طباطبایی / ۳۹۰، انتشارات آستان مقدس صاحب الزمان، جمکران، قم.

۲. «در شناخت حزب قاعدین زمان»، ع. باقی / ۳۱۹-۳۲۰.

ضروریات اسلام و بر هر فرد مسلمان، انجام آن واجب است. افزون بر این، پیامبر گرامی اسلام (ص) در خصوص وظایف منتظران مهدی (ع) می فرماید:

«طوبی لمن ادرك قائم اهل بیتی و هو مقتد به قبل قیامه، یتولی ولیه، و یتبرأ من عدوه و یتولی الائمة الهادیه من قبله، اولئك رفقای و ذوو و دئی و مودتی، و اکرم امتی علی...»^۱

خوشا به حال کسی که به حضور «قائم» برسد و حال آن که پیش از قیام او نیز، پیرو او باشد. آن که با دوست او دوست و با دشمن او دشمن و مخالف است و با رهبران و پیشوایان هدایتگر پیش از او نیز دوست است.

اینان، همنشین و دوستان من، و گرامی ترین امت در نزد من هستند. بزرگترین مبارز، علیه ظلم و جور و حکومت‌های باطل، خود مهدی (ع) است، پس چگونه ممکن است که جامعه منتظر در این بُعد به اوقتا نکند و به او مانند نشود.

بنابراین، انسان منتظر، نمی تواند در برابر فساد و ستم و حکومت‌های جور بی تفاوت باشد، تا چه رسد به این که مؤید آنان باشد.

* لازمه این تفکر این است که قیام و اقدام پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) نیز برای تشکیل حکومت، درست نبوده است؛ زیرا این حدیث، هم از پیامبر (ص) و هم از دیگر ائمه نقل شده است و مضمون آن نیز، مقید به زمان خاصی نیست. بنابراین، باید تلاش‌های ائمه (ع) و حتی پیامبر (ص) را در راه تشکیل حکومت اسلامی منکر شویم، و یا «نعوذ باللّه» آنها را نیز محکوم کنیم؛ زیرا همه اینها حرکت‌های اصلاحی قبل از ظهور بوده است. پس برداشت فوق، با سیره قطعیه معصومین (ع) ناسازگار است، زیرا آنان، با این که در انتظار حکومت

۱. «بحار الانوار»، ج ۵۲/۱۳۰. در ج ۵۱/۷۲، با تفاوتی اندکی همین حدیث آمده است.

جهانی مهدی (ع) بودند، لحظه ای از تلاش و کوشش در راه مبارزه با حکومت‌های جور باز نمی‌ایستادند. احادیثی که از علی (ع) درباره ظهور مهدی (ع) نقل شده، بیانگر آن است که آن حضرت، با این که در انتظار حکومت جهانی مهدی (ع) بوده، ولی این انتظار، او را از تلاش و مبارزه باز نمی‌داشته است. برای کسی که اندک آشنایی با تاریخ اسلام داشته باشد، می‌داند که علی (ع) تا آخرین لحظات زندگی در تلاش و مبارزه برای تحقق حکومت حق بود و هنوز از جنگ با خوارج نیاسوده بود که در نهر و ان ایستاد و مردم را به جنگ با معاویه دعوت کرد^۱. در کوفه نیز، آماده می‌شد، تا جنگ دیگری را با معاویه ساز کند که به شهادت رسید^۲.

پس از شهادت آن حضرت، جریان تشکیل حکومت اسلامی و کوتاه کردن دست جباران از حاکمیت مردم، به عهده امام حسن (ع) قرار گرفت و امام (ع) پس از به وجود آوردن تشکل نوین در لشکر، به معاویه می‌نویسد:

«فاليوم فليتعجب المتعجب من توثبك يا معاوية علي امر لست من اهله، لافضل في الدين معروف، ولا اثر في الاسلام محمود... فدع التمادي في الباطل وادخل فيما دخل فيه الناس من بيعتي، فانك تعلم اني احق بهذا الامر منك عند الله وعند كل اواب حفيظ. آ»

امروز، جای آن است که از دست اندازی تو بدین مسند، در شگفت فرو روند، چرا که تو، به هیچ روی شایسته این منصب نیستی، نه به داشتن فضیلتی اسلامی و نه به گذاشتن اثری نیک و پسندیده... پس پی‌گیری باطل را فرو گذار و چونان دیگر مردم، به بیعت من در آی؛ چه، تو خود می‌دانی که من به خلافت از تو شایسته‌ترم در نزد خداوند و در نزد هر مسلمان توبه‌کار و شایسته.

۱. «شرح نهج البلاغه»، ابن ابی الحدید، ج ۲/ ۱۹۴-۱۹۷، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۲. «همان مدرک»، ج ۱۰/ ۱۰۰.

۳. «صلح الحسن»، شیخ راضی آل یاسین/ ۸۰-۸۱، دارالکتب العراقیه فی الکاظمیه.

اما پس از آن که عده ای از فرماندهان وی به معاویه پیوستند و خلل در صف لشکریان پدید آمد و یاران وفادار اندک شدند و جنگ را با آن وضعیت، بی سرانجام دید، صلح و مراقبت بر اعمال معاویه را اصلح دانست و در برابر اعتراض برخی از یارانش فرمود:

«والله ما سلمت الامر اليه الا اني لم اجد انصاراً ولو وجدت انصاراً لقاتلته ليلي و نهاري.»^۱

به خدا سوگند! کار را به معاویه وانگذاشتم، مگر به خاطر این که یآوری نداشتم. اگر یاورانی داشته باشم، شب و روز با معاویه خواهم جنگید.

امام حسین (ع) نیز، برای برچیدن بساط ننگین و فساد گستر یزیدبن معاویه به پا می خیزد و حماسه بزرگ کربلا را به وجود می آورد. آن حضرت در تبیین گوشه ای از هدفهای خود، از امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با سلطنت ناحق یزید، سخن می گوید و رهبری را حقّ خود می شمرد و با استناد به سخنان پیامر گرامی اسلامی (ص)، از مبارزه با سلطان جائر به عنوان وظیفه همه مسلمانان یاد می کند.^۲

دیگر ائمه نیز، با توجه به شرایط زمانی و مکانی، نه تنها با دستگاههای ظالم مبارزه کردند که مسلمانان را نیز به جهاد بر ضدّ آنان فرا خواندند. بیش از پنجاه روایت در «وسائل الشیعه» و «مستدرک الوسائل» و دیگر کتابهای روایی است که ائمه به شیعیان امر می فرمایند: از پادشاهان و ستمگران کناره گیری کنید، به دهان مداحان خاك بریزید، هر کس مدادی برای آنان بترشد و یا دواتشان را آماده کند چنین و چنان می شود و...^۳

۱. الاحتجاج، طبرسی، با تعلیقات سید محمد باقر خراسان، ج ۲/۲۹۱، مؤسسه اعلمی، بیروت.

۲. «تاریخ الامم والملوک»، محمد بن جریر الطبری، ج ۴/۴۸، دارصادر، بیروت.

۳. «وسائل الشیعه»، شیخ حرّ عاملی، ج ۱۲/۱۲۷ - ۱۳۵، داراحیاء التراث العربی، بیروت؛

«مستدرک الوسائل»، حاج میرزا حسین نوری، ج ۱۳/۱۳۰ - ۱۲۲، مؤسسه آل البیت، قم.

آری، ائمه (ع) منتظر حکومت جهانی مهدی (ع) بودند. ولی انتظار آنان مسئولیت ساز بود، نه مسئولیت بردار. انتظاری که آنان را لحظه ای از تلاش و کوشش برای نابودی دشمن و استقرار حکومت اسلامی باز نمی داشت.

* این برداشت، معارض است با آن دسته از روایاتی که از وجود قیامها و حکومتهای حق، که پیش از ظهور مهدی (ع) پدیدار می گردند، خبر می دهند:

پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

«يُخْرِجُ اَناسَ مِنَ المَشْرِقِ فَيُوطِنونَ للمَهْدِيِّ سُلطانَه .^۱»

مردمی از مشرق قیام می کنند و زمینه حکومت مهدی (ع) را فراهم می سازند.

حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی، محدث معروف اهل سنت در کتابی که درباره مناقب علی (ع) نوشته بابتی را با عنوان: «ذکر نصره اهل المشرق للمهدی (ع)» آورده است. وی در این باب حدیث فوق را نقل کرده و در ذیل آن نوشته است:

«هذا حدیث حسن، صحیح روتة الثقات والاثبات، اخرجہ الحافظ ابو عبدالله بن ماجة القزوينی، فی سننه .^۲»

این حدیث، حدیثی است حسن و صحیح که آن را اوایان موثق و عالمان حجّت روایت کرده اند، و حافظ ابن ماجه قزوینی، این حدیث را در کتاب سنن خود آورده است.

در برخی دیگر از روایات فریقین، به شکل گرفتن دولت حقی، پیش از ظهور مهدی (ع)، که تا قیام آن حضرت ادامه پیدا می کند، تصریح شده است:

۱. «بحار الانوار»، ج ۵۱/۸۷؛ «سنن»، ابن ماجه، ج ۲، حدیث ۴۰۸۸، احیاء التراث العربی. در سنن، این روایت، چنین آمده است:

«يُخْرِجُ، ناسَ مِنَ المَشْرِقِ فَيُوطِنونَ للمَهْدِيِّ یعنی سلطانَه .

۲. «بحار الانوار»، ج ۵۱/۸۷. علامه مجلسی، خلاصه بخشی از کتاب وی را، به نام: «مناقب علی» که روایات مهدی را در آن جمع آورده، آورده است.

امام باقر(ع) می فرماید :

كانى بقومٍ قد خرجوا بالمشرق، يطلبون الحقّ فلا يعطونه، ثم يطلبونه فلا يعطونه
فاذا رأوا ذلك وضعوا سيوفهم على عواتقهم فيعطون ما سألوا، فلا يقبلونه،
حتى يقوموا، ولا يدفعونها إلا الى صاحبكم قتلا هم شهداء اما ائى لو ادركت
ذلك لا بقيت نفسى لهذا الامر.^۱

گویا می بینم مردمی را از مشرق، که در طلب حق قیام کرده اند، ولی [حاکمان] به
آنان پاسخی نمی دهند. پس از مدتی، دوباره قیام می کنند. این بار نیز، به آنان
پاسخی داده نمی شود. ولی این مرتبه که وضع را چنین می بینند، شمشیرهای خود
را برشانه هایشان می نهند. در این هنگام، آنچه را می خواهند به آنان می دهند. اما
نمی پذیرند و دست به قیام می زنند [و رژیم حاکم را ساقط و حکومتی بر اساس
مبانی اسلام تشکیل می دهند] اینان، این حکومت را جز به صاحب شما [حضرت
مهدی(عج)] تسلیم نمی کنند. کشتگان این قیام، همه شهید به شمار می آیند.
اگر من، آن زمان را درك کنم، خود را برای خدمت مهدی(ع) نگه می دارم.

در سنن ابن ماجه^۲، كنز العمال^۳، الملاحم والفتن^۴، روایتی نزدیک به
مضمون این روایت آمده است، با این تفاوت که این حدیث، از پیامبر اکرم(ص)
و از طریق اهل سنت و آن روایت از طریق شیعه از امام محمد باقر(ع) نقل شده
است. هر دو، به این معنی اتفاق دارند که پیش از انقلاب جهانی مهدی(ع)،
انقلابی در شرق رخ می دهد که به انقلاب جهانی مهدی، متصل می شود.
سید بن طاووس، این حدیث را به صورتی دقیق تر از کتاب «الفتن» تألیف نعیم بن

۱. «همان مدرک»، ج ۵۲/۲۴۳؛ «کتاب الغیبة»، نعمانی، تحقیق علی اکبر غفاری / ۲۷۳، مکتبه
الصدوق، تهران.

۲. «سنن»، ابن ماجه ج ۲ حدیث ۴۰۸۲.

۳. «کنز العمال»، حسام الدین هندی، ج ۱۴/۲۶۷، حدیث ۳۸۶۷۷، مؤسسة الرساله، بیروت.

۴. «الملاحم والفتن»، سید بن طاووس / ۵۲.

حماد خزاعی^۱ که از محدثین بزرگ اهل سنت است و در قرن دوم و سوم هجری می زیسته، نقل کرده است:

نعیم بن عبدالله، به سند خود از ابراهیم بن علقمه، از عبدالله نقل می کند که ما روزی نزد پیامبر اسلام (ص) نشستیم بودیم که گروهی از بنی هاشم نزد ما آمدند. تا چشم پیامبر (ص) به آنان افتاد، رنگش دگرگون و آثار ناراحتی در چهره اش نمایان شد. اصحاب علت ناراحتی را پرسیدند، حضرت چنین توضیح داد:

«انا اهل بیت اختار الله لنا الاخره على الدنيا وان اهل بيتي هولاء يلقون بعدى بلاء وتطريداً وتشريداً حتى ياتي قوم من ههنا نحو المشرق اصحاب رايات سود يسألون فلا يعطونه مرتين او ثلاثاً فيقاتلون فينصرون فيعطون ما سألوها فلا يقبلونها حتى يدفعونها الى رجلٍ من اهل بيتي فيملاء الارض عدلاً كما ملؤها ظلماً، فمن ادرك ذلك منكم فليأتهم ولو حبوا على الثلج فإنه المهدي.»^۲

ما خاندانی هستیم که خداوند برای ما، آخرت را بر دنیا برگزیده، و اینان که خاندان من هستند، پس از من دچار بلا و آوارگی و دوری و تبعید از وطن می گردند و این سختیها، ادامه می یابد، تا زمانی که مردمی از مشرق زمین قیام می کنند. آنان که اصحاب پرچمهای سیاه هستند. در آغاز قیام، خواسته مردم از حکومت، حق است، ولی سردمداران حکومت زیر بار نمی روند، دو یا سه بار قیام با این انگیزه صورت می گیرد، تا این که مردم به مبارزه خود ادامه داده و حکومت تسلیم خواسته های آنان می گردد، ولی این بار، مردم نمی پذیرند.

و حکومت جدیدی براساس حق تشکیل می دهند و این حکومت تداوم می یابد.

۱. نعیم بن حماد از محدثین مورد وثوق اهل سنت است. وی در زمان خلافت ابی اسحاق بن هارون، به خاطر این که پاسخ دلخواه دستگاه خلافت را در رابطه با قرآن نداد، بازداشت شد و در سال ۲۲۸ هـ. ق. در زندان درگذشت. ر. ک: «الملاحم والفتن»، سید بن طاووس / ۱۸ - ۱۹.

۲. «تداوم انقلاب اسلامی ایران تا انقلاب جهانی مهدی»، محمدی ری شهری / ۵۶ وی حدیث یاد شده را با نقلهای مختلف و شرح و تفسیر آن آورده است.

تا این که مردم آن را به مردی از خاندان من تحویل می دهند و او زمین را پر از عدل می کند، همان گونه که پر از ظلم کرده اند. پس اگر کسی از شما آن زمان را درک کند، باید به آن مردم بپیوندد، هر چند سینه خیز روی برف برود، چون او مهدی (ع) است.

گروهی احادیث فوق را بر قیام و نهضت امام خمینی حمل کرده اند و جمهوری اسلامی را زمینه ساز حکومت مهدی (ع) شمرده اند.^۱ در روایتی دیگر، قیام یمانی از نشانه های قیام قائم خوانده شده و پرچم او، پرچم هدایت و مردم نیز، به یاری او دعوت شده اند. امام باقر می فرماید:

«... وليس في رايات راية اهدى من اليماني هي راية هدى لانه يدعو الى صاحبكم، فاذا خرج اليماني حرم بيع السلاح على الناس وكل مسلم، واذا خرج اليماني فانهض اليه، فان رايته راية هدى ولا يحل لمسلم ان يتلوى عليه، فمن فعل ذلك فهو من اهل النار، لانه يدعو الى الحق والى طريق مستقيم.»^۲

هیچ یک از پرچمهای برافراشته شده [پیش از ظهور امام زمان (ع)] هدایت یافته تر از پرچم یمانی نیست. پرچم او، پرچم هدایت است. زیرا او، مردم را به حکومت امام زمان (ع) فرا می خواند. به هنگام خروج یمانی، فروش سلاح بر مردم و هر مسلمان حرام است. هنگامی که یمانی خروج کرد، به سوی او بشتاب، زیرا پرچم او پرچم هدایت است. برای هیچ مسلمان روا نیست که با او مخالفت کند. مخالف او در آتش است، زیرا یمانی مردم را به حق و صراط مستقیم دعوت می کند.

از روایات فوق، استفاده می شود که پیش از قیام قائم، قیامهایی صورت

۱. «همان مدرک».

۲. «کتاب الغیبه»، نعمانی، ۲۵۶.

می گیرد و مردم باید در آن قیامها شرکت کنند.

* روایاتی که دلالت بر فراگیر شدن ظلم در هنگام ظهور مهدی (ع) می کنند، به این معنی نیستند که همه مردم در آن زمان فاسد و ستمگرند و هیچ فرد و یا گروه صالحی در آن هنگام یافت نمی شود که از حقّ طرفداری کند که در نتیجه، فراگیر شدن ظلم و فساد جبری باشد و مبارزه با آن غلط و مبارزه با مقدمه ظهور فرج! زیرا به تعبیر قرآن، به هنگام ظهور مهدی (ع) افراد صالح و مستضعف وجود دارند که آنها وارث حکومت زمین، به رهبری آن حضرت می شوند. ^۱ روایات زیادی نیز بر این معنی دلالت دارند. ^۲ بنابراین، این برداشت با این دسته از آیات و روایات تعارض دارد.

* در احادیث یاد شده، تکیه بر فراگیر شدن ظلم است، نه فراگیر شدن کفر و بی دینی. یعنی چنان نیست که در هیچ جا اهل اعتقاد و دین یافت نشوند. پس همان گونه که از ظاهر این روایات استفاده می شود، مراد از جمله: «مُلئت ظلماً وجوراً.» ظلم طبقه حاکمه است، زیرا لازمه ظلم، وجود مظلوم است، بنابراین، به هنگام ظهور مهدی (ع)، ظلم طبقه حاکم در ابعاد گوناگون شدت می یابد و فراگیر می شود و قیام مهدی (ع) برای حمایت از مظلومان است:

«مسلمانان در آخر الزمان، به وسیله مهدی (ع)، از فتنه ها و آشوبها خلاصی

می یابند، همان گونه که در آغاز اسلام از شرك و گمراهی رهایی یافتند. ^۳»

باتوجه به این معنی، این احادیث، به هیچ روی مسؤولیت مبارزه با فساد و ستم و جانبداری از حق و عدالت و همچنین تشکیل حکومت اسلامی را نفی نمی کنند.

۱. سوره «نور»، آیه ۵۵؛ «قصص»، آیه ۵؛ «انبیاء»، آیه ۱۰۵.

۲. تفسیر «صافی»، فیض کاشانی، ج ۳/۴۴۴، ۳۸۲ و ۳۵۷، مؤسسه اعلمی، بیروت؛

«نورالثقلین»، حویزی، ج ۳/۶۱۶-۶۲۰، حکمت، قم.

۳. «بحار الأنوار»، ج ۵۱/۹۳.

ممنوعیت قیام در عصر غیبت

از جمله روایاتی که برای مشروع نبودن تشکیل حکومت در عصر غیبت، مورد استفاده واقع شده‌اند، روایاتی است که به ظاهر قیام مسلحانه را پیش از ظهور مهدی (ع) منع می‌کنند و تاکید دارند که این گونه قیامها به ثمر نمی‌رسند. روایات یاد شده را شیخ حرّ عاملی در «وسائل الشیعه» و محدّث نوری در «مستدرک الوسائل» گرد آورده‌اند. برای پاسخ به شبهه فوق، به دسته بندی روایات یاد شده می‌پردازیم و از هر کدام نمونه‌ای نقل و سپس به نقد آن می‌پردازیم:

۱. برخی از این روایات، به طور عامّ، هر نوع قیام و برافراشتن هر پرچمی را پیش از ظهور حضرت حجّت (ع) محکوم می‌کنند و پرچمدار آن را طاغوت و یا مشرک معرفی می‌کنند.

امام صادق (ع) می‌فرماید:

«کلّ رایه ترفع قبل قیام القائم فصاحبها طاغوت یعبد من دون الله».^۱

هر پرچمی پیش از قیام قائم برافراشته شود، صاحب آن طاغوتی است که در برابر خدا پرستش می‌شود.

امام باقر می‌فرماید:

«هر پرچمی پیش از پرچم مهدی (ع) بلند شود، پرچمدار آن طاغوت است».^۲

نقد و بررسی

برافراشتن پرچم، کنایه از اعلان جنگ با نظام حاکم و تلاش برای تأسیس

۱. «وسائل الشیعه»، ج ۱۱/ ۳۷.

۲. «مستدرک الوسائل» ج ۱۱/ ۳۴.

حکومت جدید است .

«طاغوت» یعنی انسانی که به حدود الهی تجاوز کرده و می خواهد که مردم حاکمیت او را در برابر حاکمیت خداوند بپذیرند .

واژه «طاغوت» و جمله: «يعبد من دون الله» در دو حدیث فوق، به خوبی بیانگر آن است که مقصود از «پرچم برافراشته شده پیش از قیام قائم» پرچمی است که در مقابل خدا و رسول و امام (ع) برافراشته گردد و برافرازنده در مقابل حکومت خدا حکومتی تأسیس کند و در پی آن باشد که به خواسته های خود، جامه عمل، بپوشاند . بنابراین، نمی توان شخص صالحی که برای حاکمیت دین، قیام و اقدام کرده، طاغوت خواند؛ زیرا در این صورت، چنین پرچمی، نه تنها در مقابل پرچم قائم برافراشته نشده که در مسیر و طریق و جهت او خواهد بود .

بر این سخن گواه از سخن معصوم داریم، از جمله:

امام محمد باقر (ع) می فرماید:

«وانه ليس من احد يدعو الى ان يخرج الدجال الا وسيجد من يبايعه ومن رفع

رايه ضلاله فصاحبها طاغوت .^۱»

هیچ کس مردم را تا خروج دجال فرامی خواند، مگر این که افرادی یافت

می شوند که با او بیعت کنند . هر کس پرچم گمراهی برافراشت، صاحب آن

طاغوت است .

در این روایت، امام (ع) با قید «ضالالت» برای «رایة» آن قیام کننده ای را

طاغوت خوانده است که پرچم گمراهی برافرازد .

مؤید دیگر، صحیحه عیص بن قاسم است . امام (ع) در این روایت قیامها را به

دو دسته تقسیم می فرماید:

۱ . «فروع الکافی»، کلینی، ج ۸/ ۲۹۷ حدیث ۴۵۶، دارالتعارف، بیروت .

* قیامهایی که جلوداران آنها به خود دعوت می کنند .

* قیامهایی که برای مقابله با باطل و اقامه حق صورت می گیرد .

امام (ع) قیامهای دسته دوم را تأیید می کند و قیام «زیدبن علی» و مانند وی را از این نوع می داند و به پیروان خود هشدار می دهد که هر قیامی را به قیام زید قیاس نکنند، تا به گمراهی دچار نشوند :

«هنگامی که کسی برای قیام به سوی شما آمد، توجه کنید که برای چه هدفی قیام می کنید . نگویید که زید هم خروج کرد . زید، مردی عالم و راست گفتار بود . او، هرگز شما را به سوی ریاست و حاکمیت خویش دعوت نکرد، بلکه به آنچه رضای آل محمد (ص) است، فرا خواند . و اگر پیروز می شد، به عهد خود وفا می کرد، او، برای شکستن قدرت طاغوتی بنی امیه قیام کرد؛ اما آن که امروز قیام کرده است [محمد بن عبدالله] شما را به چیز دیگر می خواند . ما شهادت می دهیم که به دعوت او راضی نیستیم . او امروز، از ما پیروی نمی کند، تا چه رسد به روزی که پرچمها برای او بسته شود .^۱»

در روایت بالا، امام (ع) قیام زیدبن علی (ع) و مانند او را که داعی به حق هستند، تأیید می کند و قیامهای اشخاصی چون: محمدبن عبدالله^۲، که مردم را به خود فرا می خوانند، محکوم می کند .

گواه دیگر این که: ائمه (ع) قیام حسین بن علی، شهید فخر را که در زمان حکومت هادی، برادر هارون الرشید، انجام گرفته تأیید کرده اند . بنابراین، قیام زیدبن علی و شهید فخر و نهضت‌هایی از این دست را، نمی توان از نمونه های طاغوت شمرد .

افزون بر اینها، اگر با استناد به این روایات، هرگونه قیام و نهضتی را محکوم

۱ . «وسائل الشیعه»، ج ۱۱/ ۳۵ .

۲ . «مقاتل الطالبین»، ابی الفرج اصفهانی، ۱۵۷ - ۱۶۵؛ «بحارالانوار»، ج ۴۷/ ۲۷۷؛ «اصول کافی»، ج ۱/ ۳۶۳ - ۳۶۷ .

و غیر مشروع بدانیم، این گونه برداشت، با روایات جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و همچنین با سیره پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) تعارض دارد و در مقام تعارض، باید از این روایات صرف نظر کرد.

همچنین در گذشته، روایاتی را که از فریقین نقل کردیم که پیامبر (ص) و ائمه (ع) به برخی از قیامهای پیش از قیام قائم (ع) اشاره کرده و آنها را تأیید کرده اند.^۱

با توجه به آنچه آوردیم، معنای حدیث این است که: هر پرچمی پیش از قیام قائم بر افراشته شود و رهبر آن مردم را به سوی خود فراخواند، صاحب این چنین پرچمی، طاغوت است.

اما اگر شخص صالحی در دوره غیبت قیام کند، به نیابت از امام (ع)، تشکیل حکومت دهد، بدون تردید، مشمول این روایات نخواهد بود.

۲. روایاتی که بیانگر ناکامی و موفق نشدن قیامهای پیش از قیام مهدی (ع) است. این دسته از روایات، در ضمن، اشاره دارند بر مشروع نبودن تلاش برای ایجاد حکومت اسلامی. زیرا قیامی که بدون ثمر باشد، از دیدگاه عقل و عقلا ناپسند است.

امام سجاد می فرماید:

«والله ما يخرج احدًا منا قبل خروج القائم، الأمثلة كمثل فرخ طار من وكره قبل ان يستوي جناحاه فاخذه الصبيان.»^۲

به خدا سوگند، هیچ یک از ما، پیش از قیام قائم خروج نمی کند، مگر این که مثل او، مانند جوجه ای است که پیش از محکم شدن بالهایش از آشیانه پرواز کرده باشد. در نتیجه کودکان او را گرفته و با او به بازی می پردازند.

۱. «بحار الانوار»، ج ۵۲/۲۴۳، «کتاب الغیبة»، نعمانی/۲۵۶، ۲۷۳.

۲. «وسائل الشیعه»، ج ۱۱/۳۶؛ «مستدرک الوسائل»، ج ۱۱/۳۷.

«ما خرج وما يخرج منا اهل البيت الى قيام قائمنا احد ليدفع ظلما او ينعش حقاً
الا اصطلمته البليه وكان قيامه زياده في مكروهننا وشيعتنا.»^۱

هیچ کس از خاندان ما، تا قیام قائم، برای دفع ستم و یا زنده کردن حق خروج
نکرده و نمی کند، مگر این که باعث افزایش گرفتاری ما و شیعیان ما می گردد.

از این دو روایت نتیجه گرفته اند که قیام برای تشکیل حکومت اسلامی، نه
تنها بی نتیجه است، که گرفتاری و ناراحتی اهل بیت (ع) را نیز در پی دارد.
بنابراین، باید از تشکیل حکومت اسلامی، پیش از قیام مهدی (ع) چشم
پوشید. استناد به دو روایت بالا و مانند آن از جهاتی باطل است:

* این دو روایت، در صدد این نیستند که اصل جواز قیام را رد کنند، بلکه
پیروزی را نفی می کنند. زیرا اگر نفی جواز کنند، قیام امام حسین (ع) را در برابر
یزید و همچنین قیام زید بن علی و حسین بن علی شهید فخر و ... را محکوم
کرده اند، با این که بدون تردید، این قیامها مورد تأیید ائمه (ع) بوده است.

* عدم پیروزی قیام، دلیل بر نفی تکلیف به قیام نیست.

مثلاً در جنگ صفین، شایع شد که معاویه مرده است. این خبر باعث شادی
مردم شد. اما علی (ع) در مقابل شادی مردم فرمود:

«والذی نفسی بیده لن یهلك حتى تجتمع علیه الامه، قالوا: فبم تقاتله؟ قال:
التمس العذر فیما بینی وبين الله تعالی.»^۲

سوگند به آن خدایی که جان من در قبضه قدرت اوست، معاویه هلاک نمی شود،
تا مردم بر او هماهنگ شوند. از آن حضرت سؤال کردند: بنابراین، پس چرا با او
می جنگید، امام فرمود: می خواهم بین خود و خدایم عذر داشته باشم.

به روایت دیگر، مردی از شام به کوفه آمد و از مرگ معاویه خبر داد.

علی (ع) به او فرمود:

۱. «صحیفه سجادیه»، با ترجمه و تفسیر الهی قمشه ای، مقدمه/ ۱۲، انتشارات اسلامی.

۲. «بحار الانوار»، ج ۴۱/ ۲۹۸.

«انت شهدت موته؟ قال: نعم وحثوت عليه، قال: انه كاذب، قيل: وما يدريك يا امير المؤمنين انه كاذب؟ قال: انه لا يموت حتى يعمل كذا و كذا - اعمال عملها في سلطانه - فقبل له: فلم تقاتله وانت تعلم هذا، قال: للحجّه .^۱»

آیا تو بر مرگ معاویه شاهد بودی؟

گفت: بله، من خود خاک بر قبر او ریختم.

علی (ع) فرمود: این مرد دروغگوست.

گفته شد: ای امیر مؤمنان از کجا می دانی که این شخص دروغ می گوید.

علی (ع) فرمود: معاویه نمی میرد تا این گونه و آن گونه عمل کند.

و اعمالی که او در مدت حکومت خود انجام می دهد یادآوری کرد.

به آن حضرت گفته شد: بنابراین، چرا با او می جنگی؟ علی (ع) فرمود: برای

اتمام حجّت و انجام وظیفه با او می جنگم.

این روایات، بیانگر این معنی هستند که انسان مسلمان، باید به تکلیف خود عمل کند و نباید انتظار داشته باشد، حتماً به نتیجه مطلوب برسد. در هر برهه ای از زمان، با مطالعه و دقت همه جانبه، آنچه را وظیفه خود می بیند، بدون توجیه گری و راحت طلبی انجام دهد. حال، یا به نتیجه مطلوب می رسد، یا نمی رسد. در هر صورت تکلیف خود را انجام داده است.

و باید با ستمگران ستیزید و به داد مظلوم رسید و برای از بین بردن ستم و حکام ستمگر و برپا داشتن عدل و داد و حکومت اسلامی، تلاش ورزید، هر چند به آن نتیجه ای که از این اقدامات انتظار هست، نرسید.

* امکان دارد مقصود از جمله «منا اهل البيت» و «احدنا» تنها ائمه معصومین (ع) باشند؛ زیرا شیعیان از آنان انتظار خروج مسلحانه را داشتند و ایشان

با توجه به شرایط حاکم بر آن زمان، می خواستند با اخبار غیبی آنان را قانع کنند که هر کس از ما پیش از قیام قائم خروج کند، به علت نبود امکانات لازم، پیروز نخواهد شد و مصلحت اقتضا می کند که خروج مسلحانه نداشته باشند.

* چنان که اشاره شد، در برخی از روایات، به قیامهایی پیش از قیام قائم بشارت داده شده است که زمینه ساز حکومت مهدی (ع) هستند. بدون تردید زمینه سازی آنها به لحاظ موفقیت آن قیامهاست. افزون بر این که ایجاد آمادگی، خود بزرگترین ثمره این قیامهاست.

* اگر بگوییم این روایات در صدد نهی از قیام و مبارزه با ستم و فسادند، با آیات جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و همچنین با سیره ائمه معصومین (ع) ناسازگارند، از این روی، باید به دور افکنده شوند.

۳. دسته سوم از روایاتی که برای مشروع نبودن تلاش در راه ایجاد حکومت اسلامی در دوره غیبت، بدانها استناد کرده اند روایاتی هستند که به سکوت و سکون، فرامی خوانند و از مشارکت در هر قیام و مبارزه ای، پیش از تحقق نشانه های ظهور، باز می دارند.

امام صادق (ع) می فرماید:

«یا سدير الزم بيتك وكن حلسا من احلاسه واسكن ما سكن الليل والنهار، فاذا بلغك ان السفیانی قد خرج فارحل الینا.»^۱

ای سدییر! در خانه بنشین و به زندگی بچسب. آرامش داشته باش تا آن هنگام که شب و روز آرام هستند، اما هنگامی که خبر رسید که سفیانی خروج کرده به سوی ما بیا، اگر چه با پای پیاده باشد.

یا می فرماید:

«خمس علامات قبل قیام القائم: الصیحة والسفیانی والخسف و قتل نفس

الزکیه والیمانی .

فقلت : جعلت فداک ، ان خرج احد من اهل بیتک قبل هذه العلامات ، انخرج معه؟

قال : لا ...^۱

پنج نشانه پیش از قیام قائم وجود دارد : صیحه و ندای آسمانی ، خروج سفیانی ، و فرو رفتن [لشگر سفیانی در سرزمینی به نام بیداء] کشته شدن نفس زکیه ، خروج یمانی .

عمر بن حنظله می گوید : از آن حضرت سؤال کردم اگر شخصی از خاندان شما پیش از این نشانه ها قیام کند ، آیا ما نیز با او قیام و خروج کنیم؟
آن حضرت فرمود : نه .

در حدیثی دیگر امام باقر (ع) به جابر فرمود :

«الزم الارض ولا تحرك يداً ولا رجلاً حتى تری علامات اذکرها لك - وما اراك تدرکها - اختلاف بنی فلان ، و مناد ینادی من السماء و یجئکم الصوت من ناحية دمشق ...»^۲ .

ای جابر! آرامش خود را حفظ کن و دست و پایت را حرکت نده تا نشانه هایی که برایت می گویم ببینی (هر چند گمان نمی کنم تا آن زمان زنده باشی) اختلاف بنی فلان و ندا دهنده ای که از آسمان ندا می دهد و صدایی که از سوی دمشق بلند خواهد شد .

گفته شده که مقتضای این روایات منحصر به سدید ، عمر بن حنظله و جابر نیست ، بلکه بر همه واجب است که تا خروج سفیانی و دیگر نشانه ها و بالاخره تا قیام قائم (عج) سکوت کنند و از قیام و خروج خودداری کنند .
پاسخ : الغای خصوصیت و تعمیم حکم به همه افراد ، در همه زمانها متوقف

۱ . «همان مدرک» / ۳۷ .

۲ . «همان مدرک» / ۴۱ ؛ «مستدرک الوسائل» ، ج ۱۱ / ۳۸ .

است بر این که ما علم داشته باشیم به این که شخص خاص و یا مورد خاصی مورد نظر امام نبوده است .

در روایات بالا نه تنها چنین علمی نداریم که خلاف آن برای ما ثابت است .

از باب نمونه به ویژگیهای سدیر و حالات او اشاره می کنیم :

با نگاهی به تاریخ و دیگر روایات می یابیم که سدیر ، فردی بوده که همواره احساساتش بر عقلش غلبه داشته است و او می پنداشته که شرایط قیام و اقدام برای تشکیل حکومت اسلامی ، برای امام (ع) وجود دارد و به همین دلیل ، همواره منتظر قیام و خروج آن حضرت بوده است . حضرت در بیان فوق ، نبود امکان قیام و تشکیل حکومت ظاهری را به ایشان گوشزد کرده است و به وی و افرادی مانند وی ، که تحت تأثیر احساسات غلط قرار گرفته اند . سفارش می کند : بهتر است که در خانه بنشینند .

گواه بر این سخن ، حدیثی است که خود وی ، از امام صادق (ع) نقل می کند :

«بر امام صادق (ع) وارد شدم و به آن حضرت عرض کردم : به خدا سوگند ، نشستن برای شما روانیست . حضرت فرمود : چرا ای سدیر ؟ گفتم : به خاطر یاران و پیروانی که دارید . به خدا سوگند ، اگر امیر المؤمنین (ع) به اندازه شما پیرو داشت ، قبایل تیم و عدی در خلافت طمع نمی ورزیدند .

حضرت فرمود : تعداد آنان چه اندازه است ؟

گفتم : صد هزار .

حضرت فرمود : صد هزار .

گفتم : بله ، بلکه دویست هزار .

فرمود : دویست هزار ؟

گفتم : بله و بلکه نصف دنیا .

حضرت ساکت شد و پس از لحظه ای فرمود : آیا می توانی همراه ما به یثرب [محلّی

نزدیک مدینه] بیایی ... حضرت در آن مکان به پسر بچه ای که چند بزغاله

می چرانید نگاه کرد و فرمود:

اگر من به اندازه اینها «شیعه» داشتم، سکوت را روانمی دانستم.^۱

سدیر می گوید: آنها را شماره کردم، شمار آنها هفده رأس بود.

از این روایت، حدود ادراک سدیر، در این گونه مسائل مشخص می گردد. ضمناً مراد از شیعه در روایت فوق، تنها کسانی نیستند که نامی از شیعه داشته باشند بلکه مراد شیعه واقعی است، یعنی کسانی که تا مرز شهادت همراهند و اینان در آن زمان، اندک بوده اند.

در روایت دیگر، معلی بن خنیس می گوید:

«نامه عبدالسلام و سدیر را با نامه های دیگر افراد خدمت امام صادق (ع) بردم، در زمانی که صاحب پرچمهای سیاه [ابو مسلم خراسانی] قیام کرده و هنوز آثار حکومت بنی عباس ظاهر نشده بود. در آن نامه ها نوشته بود که ما پیش بینی می کنیم که امر خلافت به شما واگذار گردد، شما چه نظر دارید، حضرت با عصبانیت نامه ها را به زمین زد و فرمود: من امام اینان نیستم. آیا نمی دانند که سفیانی باید کشته شود.^۲»

از این روایت نیز استفاده می شود که سدیر و دیگر دوستان او، به خاطر آگاه نبودن از اهداف و مقاصد ابومسلم، پنداشته بودند که وی برای باز گرداندن خلافت به امام (ع) قیام کرده است، غافل از این که ابومسلم، گرچه به ظاهر مردم را به اطاعت فردی از بنی هاشم فرا می خواند. ولی از سوی ابراهیم عباسی به سامان دادن خراسان گماشته شده بود و پس از کشته شدن ابراهیم، مردم را به خلافت برادرش، عبدالله سفاح، دعوت می کرد.

در هر صورت، با توجه به مطالب بالا و دیگر مطالبی که درباره سدیر و

۱. «اصول کافی»، ج ۲/۲۴۲.

۲. «وسائل الشیعه»، ج ۱۱/۳۸.

خصوصیات او آمده است، ما نمی توانیم از روایتی که او را ملزم می کند در خانه بنشیند الغای خصوصیت کنیم و بگوییم: وظائف همه، حتی در عصر غیبت سکوت و خانه نشینی است.

افزون بر این، آیا با این روایت می توان از همه آیات و روایات و همچنین حکم عقل که بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا و مبارزه با حاکمان ستم، دلالت دارند، دست برداشت.

روایت حنظله نیز همانند روایت سدیر، درباره قضیه خاصی است. گواه بر این، این که امام(ع)، عمر بن حنظله و افراد دیگری همانند وی را، از خروج با یکی از سادات اهل بیت نهی کرده است. یعنی فرد مشخصی مطرح بوده و امام از همراهی با او نهی کرده است. ذیل روایت دلالت دارد که آن شخص، ادعای مهدویت داشته و امام(ع) با ذکر نشانه های ظهور، ادعای آن شخص را رد کرده و یادآور شده که هر کس از اهل بیت، پیش از این نشانه ها قیام کند، آن قائم موعود، نیست.

این حدیث و مانند آن، در واقع می خواهند جلو سوء استفاده برخی از سادات علوی را که به عنوان مهدی موعود قیام می کردند و به افرادی مانند: سدیر و عمر بن حنظله و جابر و... بفهمانند که فریب اینان را نخورند.

با توجه به آنچه آوردیم، پاسخ روایت جابر و همچنین روایات دیگری که در «مستدرک الوسائل» آمده از قبیل: روایت چهارم، پنجم، هفتم و هشتم باب دوازدهم^۱، روشن شد.

۴. از روایاتی که بر مشروع نبودن ایجاد حکومت اسلامی در دوره غیبت، بدان استناد شده، روایاتی است که به صبر دعوت کرده اند و از شتاب، نهی. در برخی از این روایات آمده است که انسان مسلمان، پیش از فرا رسیدن موعود فرج و

۱۳۰ = چشم به راه مهدی (عج)

زوال ملک ظالم، نباید خود را به زحمت بیندازد و به دنبال برقراری حکومت عدل باشد.

انسان مسلمان، در دوره غیبت. اگر نیت جهاد داشته باشد، ثواب جهاد به او داده خواهد شد:

علی (ع) می فرماید:

«الزموا الارض واصبروا على البلاء ولا تحركوا بايديكم وسيوفكم في هوى السننكم ولا تستعجلوا بما لم يعجله الله لكم فانه من مات على فراشه وهو على معرفة حق ربه وحق رسوله واهل بيته مات شهيداً ووقع اجره على الله واستوجب ثواب ما نوى من صالح عمله وقامت النية مقام اصلاته لسيفه فان لكل شي مدة واجلاً.»^۱

به زمین بچسبید و بر بلاها صبر کنید دستها و شمشیرهایتان را در جهت خواستهای زیانتان به حرکت در نیاورید و نسبت به آنچه خداوند برای شما در آن عجله قرار نداده، عجله نکنید. اگر کسی از شما در رختخواب بمیرد، اما نسبت به خدا و رسول و اهل بیت رسول شناخت و معرفت داشته باشد، شهید از دنیا رفته و اجر او با خداست و آنچه را از اعمال نیک نیت داشته، پاداشش را خواهد برد و همان نیت خیر او در ردیف به کار گرفتن شمشیر است. بدانید که برای هر چیز مدت و سرآمدی است.

یا پیامبر (ص) به علی (ع) سفارش می فرماید:

«ان ازالة الجبال الرواسي اهون من ازالة ملك لم تنقض ايامه.»^۲

کندن کوههای محکم و برافراشته شده آسان تر از نفی حکومتی است که هنوز روزگار آن پایان نیافته است.

۱. «وسائل الشیعه»، ج ۱۱/۴۰؛ «نهج البلاغه»، فیض الاسلام، خطبه ۲۳۳.

۲. «وسائل الشیعه»/۳۸.

امام صادق (ع) می فرماید:

«الغبرة على من آثارها، هلك المحاصير، قلت: جعلت فداك وما المحاصير؟ قال: المستعجلون، اما انهم لمن يريدوا الأمن يعرض لهم... يا ابا المرفه، قلت: لبيك قال: اترى قوماً حبسوا انفسهم على الله عز ذكره لايجعل لهم فرجاً؟ بلى والله ليجعلن الله لهم فرجاً.»^۱

گرد و غبار به ضرر کسی است که آن را برانگیخته است. اسبهای چموش مغرور، هلاک می شوند.

عرض کردم: فدایت شوم، اسبهای چموش چه کسانی هستند؟

فرمود: کسانی که شتاب می کنند. آنان کسانی را دستگیر می کنند که در معرض دید آنها باشند و یا با آنان برخوردی داشته باشند...

سپس فرمود: ای ابو المرفه!

گفتم: بله.

فرمود: آیا دیده ای جمعیتی که جان خود را وقف راه خدا کرده باشند. خداوند برای آنان فرجی قرار نداده باشد بلی، به خدا سوگند خداوند برای آنان فرجی قرار داده است.

پاسخ: بدون تردید سخنان علی (ع)، در ارتباط با مورد خاص و شرایط ویژه است.

در گذشته یاد آور شدیم که جهاد، همانند دیگر امور، متوقف بر تهیه مقدمات و امکانات است و شتابزدگی در آن، پیامدهای ناگواری را در پی دارد. امام علی (ع) در بیان فوق، به همین معنی اشاره می کند.

ابن ابی الحدید، در تفسیر سخن فوق می نویسد: «امام علی (ع)، با کلام فوق بر آن نیست که کوفیان را از جنگ با اهل شام باز دارد، زیرا امام، همواره، آنان را

۱. «فروع کافی»، ج ۸/۲۷۳-۲۷۴، «وسائل الشیعه»، ج ۱۱/۳۶-۳۷.

از سستی و کوتاه آمدن در جنگ با شامیان سرزنش کرده است، بلکه شماری از یاران امام (ع) بر آن بودند که فساد و نفاق گروهی از کوفیان را افشاء کنند. علی (ع) برای جلوگیری از تفرقه و ایجاد اختلاف داخلی در ارتش خود، آنان را از این کار، در آن شرایط بازداشت و فرمود: بنشینید و بر بلاها صبر کنید.^۱

چگونه ممکن است شخصیتی که آن همه خطبه در تشویق به جهاد و مبارزه با ستمگران دارد، مردم را به سکوت و گوشه نشینی در مقابل ظلم و فساد دعوت کند.

او که می فرماید:

«زشت باد رویتان، که هدف تیرهای دشمن قرار گرفته اید. به شما هجوم می آورند به آنها هجوم نمی برید. باشما می جنگند، با آنان نمی جنگید. معصیت خدا می شود و شما بدان رضایت می دهید»^۲.

در حدیث دوم نیز، هدف رسول گرامی اسلام (ص) این نیست که رو در رویی با پادشاهان به نتیجه نخواهد رسید؛ چرا که مسلمانان صدر اسلام، بسیاری از قدرتهای حاکم محلی و جهان را ساقط کرده اند و ما دیده ایم بسیاری از انقلابها از جمله انقلاب اسلامی ایران در برابر نظامهای طاغوتی، به موفقیت رسیده است.

از سوی دیگر، این روایت در صدد تحریم مبارزه علیه ستمگران نیست و گرنه قیام علی (ع) و امام حسن (ع) در مقابل معاویه و قیام امام حسین (ع) در مقابل یزیدبن معاویه، صحیح نبود.

بنابراین، پیامبر (ص)، در این سخن، سنگینی کار و لزوم امکانات مورد نیاز، برای درگیری با حکومتهای خودکامه را یادآوری کرده است. همان گونه که از جای کردن کوهها به آسانی ممکن نیست و نیاز به امکانات و صرف وقت کافی

۱. «شرح نهج البلاغه»، ابن ابی الحدید، ج ۱۳/ ۱۱۳.

۲. «نهج البلاغه»، فیض الاسلام، خطبه ۹۵.

دارد، مبارزه با ستمگران؛ بویژه آنان که پایه‌های حکومت خود را محکم کرده‌اند نیز، آن چنان است. بر فرض اگر امید چندانی هم به پیروزی نبود، باز وظیفه مردم در مبارزه با ستم و فساد به حال خود باقی است.

از روایت سوّم استفاده می‌شود که برخی از افراد علیه حکومت بنی امیه قیام کرده بودند و حکومت نیز در پی آنان بود.

ابی‌المرفف نیز، ترس آن داشت که بنی امیه او را دستگیر کنند. امام در این گفتار، خواسته‌اند که ترس وی را از بین ببرند. آن گاه امام از هلاکت فرد شتابزده، یعنی کسی که احساسات زودگذر او را به قیام و اقدام واداشته است، خبر می‌دهد.

در هر صورت، این روایت در مقام منع از دفاع در مقابل هجوم دشمنان و یا منع از ایجاد حکومت اسلامی در صورت توان و وجود شرایط آن نیست.

اگر در این روایات آمده که شتاب نکنید، به معنای صبر بر ظلم و سکوت در برابر از بین بردن دین و آثار دین و پذیرش سلطه جباران و تسلط آنان بر دین و نوامیس مردم نیست، بلکه این احادیث به معنی شتاب نکردن در رسیدن به دولت حقّه جهانی است. شیعیان بر اساس روایاتی که از پیامبر (ص) رسیده بود، منتظر فردی از اهل بیت برای نجات و تشکیل دولت حق بودند و به شکل‌های گوناگون این انتظار را اظهار می‌کردند و گاهی هم از روی اعتراض به ائمه (ع) گفتند: چرا قیام نمی‌کنید و ستمگران را به جای خود نمی‌نشانید. آنان از ائمه (ع) انتظار داشتند که به عنوان موعود، قیام کنند. ائمه (ع) نیز، با توجه به چنین ذهنیاتی می‌فرمودند:

«این توقع شما، پیش از موقع است. آن قیام را نشانه‌هایی است که پیش از پدید

آمدن آنها قیام به عنوان مهدی موعود (ع)، درست نیست.»

ائمه (ع) در این روایات، تن دادن به ستم را سفارش نمی‌کنند، بلکه آنان، با طرح این روایات، شیعیان را از شتاب و این که هر قیامی را قیام موعود تلقی کنند،

بر حذر داشته اند. از این روی، این روایات، به هیچ روی در صدد منع از قیامهایی که از سوی مصلحان، برای مبارزه با ستم و تشکیل حکومت اسلامی به منظور آماده سازی برای قیام حضرت مهدی (ع) صورت می گیرد، نیست.

۵. برخی از روایات، به طور عموم و بعضی دیگر در دوره غیبت، شیعیان را به تقیّه دعوت می کنند.

امام رضا (ع) می فرماید:

«لا دين لمن لا ورع له ولا ايمان لمن لا تقية له وان اكرمكم عند الله اعلمكم بالتقية، قيل يا بن رسول الله، الى متى، قال: الى قيام القائم فمن ترك التقيه قبل خروج قائمنا فليس منا».

کسی که از گناهان پرهیز ندارد، دین ندارد. همچنین کسی که از تقیّه استفاده نمی کند، ایمان ندارد. گرامی ترین شما در نزد خداوند، داناترین شما به تقیّه است.

گفته شد: ای پسر رسول خدا (ص)! تقیّه تا چه زمانی لازم است؟ فرمود: تا قیام قائم. هر آن که پیش از خروج قائم ما، تقیّه را ترک کند، از ما نیست.

روایت دیگری نیز مفضل از امام صادق (ع) نقل کرده است و در آن روایت نیز امام (ع) رفع تقیّه را بستگی به قیام قائم (ع) می داند.^۱

با استناد به این روایات، گفته شده است که دخالت در سیاست و مخالفت با حکومتهای ستم پیشه خلاف تقیّه است؛ بنابراین، جایز نیست.^۲

در این که در مبارزه با دشمن لازم است از تقیّه و اصول مخفی کاری استفاده کرد، تردیدی نیست و اما به نام تقیّه، مسؤولیتهای اجتماعی را کنار گذاشتن و تا

۱. «وسائل الشیعه»، ج ۱۱/ ۴۶۶.

۲. «همان مدرک»، ۴۶۷.

۳. «در شناخت حزب قاعدین زمان» / ۱۳۴، به نقل از «انتظار بذر انقلاب» حسین تاجری / ۱۱۴،

ظهور امام زمان(ع) در سنگر تقیه ماندن، چیزی نیست که اسلام آن را تأیید کند. اسلام، اجازه داده در جایی که جان و یا مال و یا ناموس انسان در خطر است و اظهار حق، هیچ گونه نتیجه ای ندارد از آن، تا آماده شدن شرایط خودداری کند و وظیفه خود را پنهانی انجام دهد.

بنابراین تقیه گاه لازم است؛ زیرا باعث حفظ جان و یا حفظ دین است و اما گاهی تقیه و سکوت، باعث نابودی دین و انحراف جامعه اسلامی است. این جا، جای سکوت نیست، جای امر به معروف و نهی از منکر و ایثار و فداکاری و شهادت در راه دین است. در این جا، دیگر تقیه حرام است. از این روی، امام خمینی، در سالها ۴۲ و ۴۳ فریاد زد:

«والله گنه کار است کسی که سکوت کند.»

بنابراین روایات تقیه در صدد بازداشتن از جهاد، یا امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ستم نیستند، بلکه به انسان مسلمان گوشزد می فرمایند: در حالی که به وظایف خود عمل می کند، در صورت امکان، جان و مال خود و دیگر مسلمانان را حفظ کند. در روایات آمده:

«التقیة جنة المؤمن» و «التقیة ترس المؤمن»^۱.

تقیه زره و سپر مؤمن است.

روشن است که از زره و سپر در میدان جنگ استفاده می شود، نه در خانه های در بسته چنانکه برخی از به اصطلاح منتظران مهدی(ع) بر این باور بودند و تا آن جا به «تقیه» ای که خود تفسیر می کردند، پایبندی نشان می دادند که موافقت زبانی با حکومت های ستم را جایز می دانستند^۲.

امام صادق(ع)، خطاب به ابو حمزه ثمالی، در رابطه با معنای تحریف شده

۱. «وسائل الشیعه»، ج ۱۱/۴۶۱، ۴۶۵.

۲. «در شناخت حزب قاعدین زمان»، ۱۳۳، ۱۳۶.

«تقیّه»، که چیزی جز فرار از مسؤولیت و رفاه طلبی نیست، می فرماید:
 «... وایم الله لودعیتم لتنصرونا لقلتم لانفعل انما نتقی، ولکانت التقیة احب
 الیکم من آبائکم وامهاتکم، ولو قد قام القائم ما احتاج الی مسائلتکم عن ذلك
 ولا قام کثیر منکم من اهل النفاق حدّ الله.»^۱

به خدا سوگند، اگر ما شما را به یاری خود علیه حکومت‌های ستم فراخوانیم، ردّ
 می کنید و به تقیه، تمسک می جوئید. تقیه در نزد شما، از پدران و مادرانتان
 دوست داشتنی تر است. اگر قائم، قیام کند، نیاز به پرسش از شما ندارد و درباره
 بسیاری از شما که نفاق پیشه کرده اید حدّ الهی را جاری خواهد کرد.

امام (ع)، هشدار می دهد که این گونه از تقیه برداشت کردن نشانه نفاق است و
 هنگامیکه حضرت مهدی (ع) ظهور کند، با این که این عده ادعای شیعه بودن را
 دارند، به عنوان منافق با آنان برخورد خواهد کرد.

افزون بر آنچه در پاسخ روایات، آوردیم، روایاتی نیز از ائمه (ع) نقل شده که
 در آن، بسیاری از قیام‌های علویان و غیر آنان مورد تأیید ائمه (ع) قرار گرفته است.
 همچنین قیام‌هایی داریم که شیعیان و عالمان معروف در آن شرکت داشته اند. این
 دسته از روایات، روایات پیشین را توضیح می دهند و تفسیر می کنند، از جمله:

۱. محمدبن ادریس، در کتاب «سرائر» نقل می کند که: فردی در حضور امام
 صادق (ع)، سخن از قیام به میان آورد و از خروج کسانی که از اهل بیت قیام
 می کنند سؤال کرد، حضرت فرمود:

«لا زال انا وشیعتی بخیر ما خرج الخارجی من آل محمد (ص) ولو ددت ان
 الخارجی من آل محمد (ص) وعلی نفقة عیاله.»^۲

۱. «وسائل الشیعه»، ج ۱۱/۴۸۳.

۲. «سرائر»، ابن ادریس حلی، ج ۳/۵۶۹، انتشارات اسلامی، قم؛ «وسائل الشیعه»، ج ۱۱/۳۹؛
 «بحار الانوار»، ج ۴۶/۱۷۲.

پیوسته من و شیعیانم بر خیر هستیم، تا هنگامی که قیام کننده ای از آل محمد(ص) قیام کند. چقدر دوست دارم که شخصی از آل محمد(ص) قیام کند و من مخارج خانواده او را پردازم

۲. روایاتی که دینداران را ستوده اند و دینداری را مانند کرده اند به آتش در کف گرفتن و ...^۱ و روایاتی که درباره سنگینی مسؤولیت مسلمانان راستین و ارزش آنان در دوران غیبت وارد شده و ... روایات پیشین را که در نهی از قیام مسلحانه وارد شده بودند، رد می کنند.

پیامبر(ص) می فرماید:

«پس از شما افرادی خواهند آمد که هر یک از آنان، ارزش و اجر پنجاه تن از شما را دارد.

اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا(ص)! ما به همراه تو در بدر، أحد و حنین شرکت کردیم درباره ما قرآن نازل شد [چگونه آنان از ما برترند] آن حضرت فرمود: آنان مشکلات و مسؤولیت‌هایی دارند که شما، تاب و تحمل آنها را ندارید.^۲»

در روایتی دیگر، امام سجاد(ع) پاداش هزار شهید، همانند شهدای بدر و أحد را به شیعیان واقعی وعده داده است.^۳

چه کسانی در دوره غیبت، پاداش هزار شهید بدر و أحد و حنین را دارند و به پنجاه مسلمان صدر اسلام می ارزند؟ آیا کسانی که سکوت و گوشه نشینی را برگزیده اند و حداکثر نمازی می گزارند و روزه ای می گیرند؟

بدون تردید، آن همه ستایش و ارزش از آن اینان نیست. کسانی می توانند از

۱. «بحار الانوار»، ج ۵۲/۱۳۵.

۲. «همان مدرک»/۱۳۰.

۳. «همان مدرک»/۱۲۵.

نمونه های احادیث بالا باشند که دست کم، همانند مسلمانان صدر اسلام، با ستم و فساد مبارزه کنند و به مسؤولیتهای خود، جامه عمل بپوشانند اگر غیر این باشد، آتش دست گرفتن و اجر هزار شهید بدر، احد و حنین را داشتن، بی معنی خواهد بود.

۳. خبر دادن پیامبر (ص) از حرکت های پیروز مسلمانان:

«لا تزال طائفة من امتی یقاتلون علی الحقّ ظاهرین الی یوم القیامة». ^۱

همواره گروهی از امت من، بر اساس حق قیام می کنند و پیروز می شوند. و این قیامها، تا روز قیامت ادامه خواهد داشت.

«لن یرح هذا الدین قائماً یقاتل علیه عصابة من المسلمین حتی تقوم الساعة». ^۲

همواره این دین پا برجا خواهد بود و گروهی از مسلمانان برای پاسداری از آن به جهاد و جنگ بر می خیزند تا قیامت فرارسد.

۴. تأیید قیام زید:

امام صادق (ع) می فرماید:

«ان عمی کان رجلاً لدنیانا و آخرتنا مضی واللّه عمی شهیداً کشهداء استشهدوا مع رسول اللّه (ص) و علی و الحسن و الحسین». ^۳

عموی من، مردی مفید برای دنیا و آخرت ما بود. او، شهید از دنیا رفت. همانند شهیدانی که در زمان پیامبر (ص) و علی و حسن و حسین (ع) به شهادت رسیدند.

پیامبر اسلام (ص) به امام حسین (ع) فرمود:

۱. «صحیح مسلم»، ج ۳/۱۵۲۴، ح ۱۹۲۳؛ «کنز العمال»، ج ۱۴/۳۳۴ حدیث ۳۸۸۴۶.

۲. «صحیح مسلم»، حدیث ۱۹۲۲.

۳. «عیون اخبار الرضا»، شیخ صدوق ج ۱/۲۵۲ رضا مشهدی؛ «بحار الانوار»، ج ۴۶/۱۷۵.

«ای حسین! از صلب تو، مردی به وجود خواهد آمد که زید، نامیده می شود. او و یارانش، روز قیامت با گامهای خود از گردنهای مردم می گذرند، در حالی که برق نور پیشانی آنان، چشمهای مردم را می رباید و بدون حساب وارد بهشت می شوند.»^۱

امام رضا(ع)، در پاسخ مأمون، که زیدالنار، برادر امام رضا(ع) را، با زیدبن علی مقایسه کرد، فرمود:

«لاتقس اخی زیداً الی زیدبن علی فانه کان من علماء آل محمد(ص) غضب لله عزوجل فجاهد اعدائه حتی قتل فی سبيله.»^۲

برادرم زید را، با زید بن علی مقایسه نکن. چون زیدبن علی از عالمان آل محمد(ص) بود. برای خدا خشم کرد و در راه خدا جهاد کرد و کشته شد.

آن گاه امام رضا(ع)، از پدرش موسی بن جعفر(ع) و او از پدرش امام صادق(ع) نقل می کند که آن حضرت درباره زیدبن علی می فرمودند:

«رحم الله عمی زیداً انه دعا الی الرضا من آل محمد، ولو ظفر لو فی بما دعا الیه وقد استشارنی فی خروجه، فقلت له: یا عم ان رضیت ان تکون المقتول المصلوب بالکناسه فشانک. فلما ولی قال جعفر بن محمد ویل لمن سمع واعیته فلم یجبه...»^۳

خدا عمویم زید را رحمت کند. او، به رضای از آل محمد(ص) دعوت می کرد. اگر پیروز می شد، به وعده اش وفا می کرد. او در قیام خود، با من مشورت کرد و من به او گفتم:

عمو! اگر آمادگی داری که کشته شوی و به دار در کناسه آویخته گردی، اقدام کن. چون قیام کرد جعفر بن محمد فرمود: وای بر آن کس که فریاد وی را بشنود و به وی پاسخ ندهد.

۱. «عیون اخبار الرضا»، ج ۱/۲۴۹؛ «بحار الانوار»، ۴۶/۱۷۰.

۲ و ۳. «بحار الانوار»، ج ۴۶/۱۷۴.

درباره زید بن علی، روایات بسیار است. از عالمان شیعی: شیخ مفید، شیخ طوسی، شهید اول، شیخ بهایی، بحر العلوم، اردبیلی، شیخ حرّ عاملی، علامه مجلسی و... او راستوده اند^۱ و روایاتی نیز در تأیید او، از ائمه (ع) نقل کرده اند. در تنقیح المقال، آمده است:

«تمام علمای اسلام بر بزرگواری و مورد وثوق بودن و پارسایی و علم و فضیلت زید بن علی، اتفاق نظر دارند.^۲»

۵. تأیید قیام حسین بن علی شهید فخر:

وی از شهدای بزرگی است که در سرزمین فخر، حدود یک فرسخی مکه، با سپاه هادی عباسی جنگید و به شهادت رسید. دشمنان بدن او و یارانش را قطعه قطعه و سرهای آنان را از بدن جدا و اجساد آنان را، رها کردند و رفتند. در آخرین دیدار حسین بن علی، شهید فخر، با امام موسی بن جعفر (ع)، امام به وی فرمود:

«يا بن عمّ انك مقتول فاجد الضراب فان القوم فساق يظهرون ايماننا ويسترون شرکا وانا لله وانا اليه راجعون احتسبكم عندالله من عصبه.^۳»

ای پسر عموا! تو کشته خواهی شد. پس نیکو جنگ کن؛ زیرا این قوم فاسق هستند. اظهار ایمان می کنند، ولی در دل مشرکند. من مصیبت شما جماعت را، به حساب خدا می گذارم و بر صبر در این مورد از خدا پاداش می طلبم.

امام، درین سخن، دشمنان زید را فاسق و مشرک می خواند و شهادت او را به حساب خدا می گذارد و بدین وسیله، قیام او و یارانش را تأیید می کند.

۱. «شخصیت و قیام زید بن علی»، سید ابوفاضل اردکانی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم؛

«سیره و قیام زید بن علی»، حسین کریمان، علمی و فرهنگی تهران.

۲. «تنقیح المقال»، مامقانی، ج ۱/۴۶۷.

۳. «بحار الانوار» ج ۴۸/۱۶۱.

امام جواد(ع) می فرماید:

«لم یکن بعد الطّف مصرع اعظم من فحّ...»^۱

پس از واقعه کربلا، قتلگاهی بزرگتر از فحّ نیست.

پیامبر اسلام(ص)، در عبور از سرزمین فحّ، از شهادت شهدای فحّ خبر داد و بر آنان گریست و ارزش یاران حسین بن علی را برای اصحاب خودش بیان کرد^۲.

امام صادق(ع) نیز، در آن زمین نماز گزارده و در عظمت شهیدان فحّ فرموده:

«یقتل ههنا رجلٌ من اهل بیتی فی عصابة تسبق ارواحهم اجسادهم الی الجنة.»^۳

در این مکان، مردی از خاندان من با گروهی از یارانش به شهادت می رسند، که روح آنان پیش از جسم آنان، به بهشت داخل می شود.

هنگامی که سرهای شهدای فحّ را به مدینه آوردند، تا علویان را بترسانند، در

سکوت مجلس، امام موسی بن جعفر(ع) فرمود:

«انا لله وانا الیه راجعون، مضی واللّه مسلماً، صالحاً، صوّماً، قواماً، آمراً بالمعروف، ناهياً عن المنکر، ما کان فی اهلّیته مثله.»^۴

حسین [شهید فحّ] در گذشت، ولی به خدا سوگند، او مسلمانی شایسته، روزه دار، شب زنده دار، امر کننده به معروف و نهی کننده از منکر بود و در میان خاندانش نظیر نداشت.

شیخ طوسی، شیخ مفید، علامه حلی، نجاشی، علامه مجلسی، محدث

قمی، علامه سید محسن امین، و... او را ستوده اند و از شخصیت و قیام او، تجلیل و احترام کرده اند و ارزش ویژه ای برای او قائل شده اند^۵.

۱. «همان مدرک»، ج ۴۸/۱۶۵.

۲ و ۳. «همان مدرک» / ۱۷۰؛ «تنقیح المقال»، ج ۱/۳۷۷.

۴. «بحار الانوار»، ج ۴۸/۱۶۵.

۵. «ماهیت قیام شهید فحّ»، سید ابوفاضل اردکانی، ۷۱-۷۵، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم.

۶. تأیید قیام مختار به خونخواهی شهدای کربلا و بر ضدّ بنی امیه.

امام سجاد درباره‌ی وی می فرماید:

«... جزى الله المختار خيراً»^۱.

خدای به مختار جزای خیر عنایت کند.

امام باقر(ع) می فرماید:

«لاتسبوا المختار فإنه قتل قتلنا وطلب ثارنا وزوج اراملنا وقسم فينا المال على

العسره»^۲

به مختار ناسزا نگوئید، چون او قاتلان ما را کشت و به خونخواهی ما برخاست و

بیوه زنان ما را شوهر داد و در شرایط سخت و تنگدستی به ما کمک مالی کرد.

گروهی از سران کوفه به مدینه آمدند و با وساطت محمدبن حنفیه، به حضور

امام سجاد(ع) رسیدند. آن گروه از قیام مختار پرسیدند، آن حضرت خطاب به

محمد بن حنفیه، فرمود:

«يا عمّ لو انّ عبداً زنجياً تعصبّ لنا اهل البيت لوجب على الناس موازرته

قدوليتك هذا الامر فاصنع ما شئت»^۳.

ای عموا! اگر برده‌ای سیاه پوست، تعصب ما اهل بیت را داشت، بر مردم واجب

می شد که از او حمایت کنند. من مسؤولیت این کار را به تو دادم. به هرگونه که

صلاح می دانی عمل کن.

مامقانی، پس از نقد و بررسی روایات رسیده درباره مختار می نویسد:

«فتلخص من جميع ما ذكرنا، ان الرجل امامي المذهب فان سلطنته برخصة من

الامام(ع)... ولو لا الأترحم مولينا الباقر(ع) ثلاث مرات في كلام واحد

۱. «بحار الانوار»، ۳۴۴/۴۵؛ «تنقيح المقال»، ج ۳/۲۰۴.

۲. «اختيار معرفة الرجال»، شيخ طوسي، با تصحيح و تعليق مصطفىوي/ ۱۲۵، دانشگاه مشهد.

۳. «بحار الانوار»، ج ۳۶۵/۴۵.

لکفی فی ادراجہ فی الحسان.^۱»

خلاصه آنچه آوردیم این است که: این مرد [مختار] معتقد به امامت ائمه (ع) بوده و حکومت اونیز، با اجازه امام (ع) بوده است. اگر هیچ مدحی، جز طلب رحمت امام باقر (ع)، آن هم سه بار در یک سخن، برای او نبود، همین وی را بس بود که در صف نیکان قرار گیرد.

آقای خوبی نیز، پس از آن که اخبار رسیده درباره مختار را به دو دسته تقسیم می کند، روایات مدح را قوی تر می داند.^۲
بسیاری از مورخان و محدثان نیز، او را ستوده اند.^۳

۷. تأیید قیام توابین:

رهبری این قیام را سلیمان بن سرد خزاعی بر عهده داشت که از اصحاب رسول خدا (ص) به شمار می آمد و افرادی چون مسیب بن نجبه، عبدالله بن سعد، عبدالله بن وال، بکر بن وائل و رفاعه بن شداد بجلی از برگزیدگان یاران علی (ع) در این قیام او را همراهی می کردند از سخنانی که مسیب بن نجبه، در یک گردهمایی ایراد کرده، روشن می شود که بیشترین نیروهای این قیام را بازماندگان دوران علی (ع) و سربازان و رزمندگان جنگ با ناکثین، قاسطین، مارقین، تشکیل می داده اند.^۴

اینان با شعار «یا لثارات الحسین» سلاح بر گرفتند و برای طلب آمرزش از خدا، بر سر مرقد امام حسین (ع) گرد آمدند و سپس به قیام خود ادامه دادند.
تحلیل قیام توابین و مسائلی چون رابطه قیام با امام سجاد (ع) و اوضاع و

۱. «تنقیح المقال»، مامقانی، ۲۰۶/۳.

۲. «معجم رجال الحدیث» سید ابوالقاسم خوئی، ج ۱۸/۹۴ - ۱۰۱، مدینه العلم، قم.

۳. ر. ک: «قیام مختار»، سید ابوفاضل اردکانی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

۴. «تاریخ الامم والملوک»، طبری، ج ۴/۴۲۷، مکتبه ارومیه، قم.

شرایط آن زمان چگونگی برخورد مختار با این قیام و ... احتیاج به بررسی بیشتری دارد که در این مقال نمی‌گنجد.

ابوالفرج اصفهانی پس از آن که حدود سیصد نفر از فرزندان علی (ع) را نام برده و قیامهای مسلحانه آنان را ثبت کرده می‌نویسد:

«آنچه آوردیم، ماجراهایی از قیام و ایثار و شهادت آن عده از آل ابوطالب، از زمان رسول خدا(ص) تا سال ۱۳۱۳ است. ولی در اطراف یمن و محدوده طبرستان، گروهی از این تبار، دست به قیامهای پیروزمند و یا شکست خورده‌ای زده‌اند که ما از آنها اطلاعی در دست نداریم.^۱»

یادآوری: برخی از قیامها، پیروز شده‌اند و تشکیل حکومت داده‌اند: حکومت ادرسیان در مغرب، حکومت علویان در طبرستان، حکومت علوی اطروش، حکومت آل بویه در عراق و ایران، حکومت فاطمیان در آفریقا، دولت حمدانیان، حکومت سربداران بالاخره حکومت اسلامی ایران به رهبری امام خمینی نمونه‌ای از این حکومتها به شمار می‌آیند.

در این جا، فقط اشاره‌ای می‌کنیم به حکومت ادرسیان و علوی اطروش. ادریس بن عبداللّه، از یاران حسین بن علی، شهید فسخ بود. وی، پس از جنگ، مخفیانه به مغرب رفت (آفریقا) و پس از آن که شناخته شد، مردم را به حکومت اسلامی و رضای آل محمد(ص) فرا خواند. مردم به او پیوستند و او، در سال ۱۷۲ هـ. ق. رسماً تشکیل حکومت داد.

از امام رضا(ع) درباره وی نقل شده:

«ادریس بن عبداللّه من شجاعان اهل البیت، واللّه ما ترك فینا مثله.^۲»

ادریس از شجاعان اهل بیت پیامبر(ص) بود. به خدا سوگند، همانند او در میان ما

۱. «مقاتل الطالبین»، ابن الفرّج اصفهانی / ۴۶۰، مؤسسه دارالکتاب للطباعة والنشر، قم.

۲. «ماهیت قیام شهید فسخ» / ۲۵۱.

کسی نیامده است .

قیام ادريس و تشكيل حکومت ، توسط وی ، مایه وحشت هارون الرشید شد .
وی ، برای نابودی این حکومت انقلابی ، از هیچ کوششی فرو گذار نکرد و
سرانجام او را به قتل رسانید .^۱

مردم ، پس از ادريس : با پسر وی ، ادريس بن عبدالله بیعت کردند .
حکومت علوی اطروش : عالمان و مورخان بزرگ ، از حکومت اطروش به
خوبی یاد کرده اند از جمله ، طبری می نویسد :

«ولم ير الناس مثل عدل الاطروش وحسن سيرته واقامته الحق .^۲»

مردم ، حاکمی عادل تر و زمامداری نیک سیرت تر از او ندیدند . او ، حق را چنان
که شایسته بود ، برپا داشت .

وی ، چندین کتاب در فقه و امامت نوشت . ترویج و تبلیغ اسلام از هدفهای
قیام بزرگ او بود .^۳

علامه امینی ، پس از این که به فضائل اطروش دریاری دین و نشر دانش اشاره
می کند ، می نویسد :

«اعترف بفضله القريب والبعيد واذعن بكماله العدو والصدیق ... وقد جمع
بين السيف والقلم ، فرف عليه العلم والعلم فهو في الجبهة والسنام من فقهاءنا
كما انه معدود من ملوك الشيعة وزعمائها ...^۴»

نزدیکان به اطروش و غیر آنان ، به فضل اطروش اعتراف کرده اند . دوست و
دشمن به کمالات او باور داشته اند .

او ، فردی بود که بین شمشیر و قلم جمع کرد و آن دو را با هم به کار گرفت .

۱ . «مقاتل الطالبین» / ۳۲۶ ؛ «بحار الانوار» ، ج ۴۸ / ۱۶۲ ، پاورقی .

۲ . «تاریخ الامم والملوک» ، ج ۸ / ۲۵۷ .

۳ . «شهداء الفضیله» ، علامه امینی / ۴ ، دارالشهادة .

۴ . «همان مدرک» / ۲ .

او در صحنه جنگ و نبرد و همچنین قلم، از فقهای شیعه بود، همان گونه که او از اندک زمامداران شیعه و رهبران آنان به شمار می آید.

علامه امینی، پس از گفتار بالا، ستایشهای ابن ابی الحدید، شیخ بهایی، علامه مجلسی، نجاشی و دیگران را درباره اطروش نقل می کند^۱.

اطروش پس از پاکسازی منطقه طبرستان و دیلم از نفوذ سامانیان، شهر ری را نیز از تصرف آنان در آورد و سرانجام در یکی از جنگها، در سال ۳۰۴ به شهادت رسید. پس از اطروش حسن بن قاسم، ملقب به داعی، به حکومت رسیده سیره او را تداوم بخشید و با گسترش قلمرو حکومتش، شهر ری را مرکز حکومت خود قرار داد و بر قزوین، زنجان ابهر و قم نیز تسلط یافت^۲.

در قرن اخیر نیز، نهضت‌های اسلامی در جهان اسلام بویژه ایران اسلامی، به وقوع پیوسته که در بسیاری از آن نهضتها، یا خود عالمان دینی رهبری آن بر عهده داشته اند، یا مورد تأیید آنان بوده است.

تشکیل حکومت در عصر غیبت، دخالت در قلمرو امام معصوم

سومین دلیل که بر مشروع نبودن مبارزه و تشکیل حکومت اسلامی در دوره غیبت، اقامه کرده اند این که تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت، دخالت در قلمرو کار امام زمان (ع) است. این دیدگاه، از این باور سرچشمه می گیرد که تشکیل حکومت، خاصّ امام معصوم! (ع) است و دیگران، چنین حقی ندارند و اگر حرکتی کردند و حکومتی تشکیل دادند، پیروی از آنان، لازم نیست:

«الان هم می گویی حکومت اسلامی خوب است. شما آن مصداق حاکم اسلامی را نشان بدهید. اونی که معصوم از گناه باشد. اونی که از هوی و هوس و حبّ

۱. «همان مدرک».

۲. «الکامل فی التاریخ»، ابن اثیر، ج ۸/۱۸۹، دارصادر، بیروت.

ریاست و شهرت و غصب و تمایلات نفسی به هیچ وجه در او اثر نکند، نشان بدهید. او بیاید میدان، جلو بیفتد، ملت می افتد به خاک پایش.^۱»

این نظریه دارای دو بخش است یکی این که تشکیل حکومت اختصاص به معصوم دارد دیگر این که (در حقیقت تحلیل و مبنای اصلی این نظریه است) وجود خطاء و اشتباه در غیر معصوم مانع از لزوم پیروی از اوست.

نقد و بررسی

بیشتر فقهای ما بر این باورند که فقیه دارای شرایط، در زمان غیبت، وظیفه دارد تشکیل حکومت بدهد. شرط عصمت، ویژه زمان حضور است. صاحب جواهر می نویسد:

«اگر امام از کسی مطالبه زکات کند و او به امام نپردازد و به دیگری پرداخت کند، زکات بر ذمه اوست و در صورت از بین رفتن عین آن، دگر بار باید از مال خود جدا و پرداخت کند.»

وی، پس از سخن بالا، در پاسخ صاحب مدارك که می نویسد:

«بحث از این مقوله، در زمانی که امام معصوم (ع) حضور ندارد، بی مورد است.»

می نویسد:

«اطلاق ادلة حکومته (الفقیه) خصوصاً روایة النّصب التي وردت عن صاحب الامر رومی له الفداء - بصیره من اولی الامر الذین اوجب الله علینا طاعتهم.^۲»

اطلاق ادله حکومت فقیه، بویژه توقیع اسحاق بن یعقوب، فقیه را در رده اولی الامر قرار می دهد. اولی الامری که اطاعت از آن بر ما واجب است.

۱. «در شناخت حزب قاعدین»/ ۱۲۲.

۲. «جواهر الکلام»، شیخ محمد حسن نجفی، ج ۱۵/ ۴۲۱، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

بسیاری از قدماء، متأخرین و معاصرین براساس همین توقیع شریف، به ولایت فقیه حکم کرده‌اند. برخی دیگر از فقها، برای نفوذ حکم فقیه و ولایت وی، به مقبوله عمر بن حنظله استناد جسته‌اند. محقق کرکی، ضمن اشاره به فراوانی روایات دلالت کننده بر ولایت فقیه، از مقبوله، به عنوان سندی در نیابت عامه فقها، یاد می‌کند.^۱

وی در جای دیگر، سیره عالمان بزرگی همچون: سید مرتضی علم الهدی، محقق طوسی، علامه حلی و... را دلیلی بر مسأله فوق دانسته و به آن استناد کرده است.^۲

صاحب جواهر، حاج آقا رضا همدانی و دیگران بر این باورند که شیوه فقهاء در مباحث فقهی، بیانگر این است که آنان ولایت فقیه و وجوب اطاعت از وی را به عنوان اصلی مسلم پذیرفته‌اند.^۳

هر چند با توجه به آنچه گذرا درباره ولایت فقیه آوردیم، بخش دوم استدلال آنان: (امکان اشتباه از سوی غیر معصوم، مانع از نفوذ کلمه و وجوب اطاعت است) داده شد، ولی برای روشن تر شدن بحث می‌گوییم:

امکان اشتباه، مانع از نفوذ کلمه و لزوم اطاعت و پیروی نیست؛ زیرا علی! (ع)، مالک اشتر را با همه اختیارات حکومتی، به حکومت گمارد و مردم را به اطاعت از وی دستور داد.^۴

همچنین وی را به فرماندهی بخشی از سپاه خود گمارد و به دو نفر از فرماندهان سپاه خود، نوشت:

۱. «رسائل محقق کرکی»، تحقیق محمد حسون، ج ۱/ ۱۴۲، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.

۲. «همان مدرک» / ۲۷۰.

۳. «جواهر الکلام»، ج ۲۱/ ۳۵۹؛ «مصباح الفقیه»، حاج آقا رضا همدانی، کتاب الخمس / ۱۶۰ -

۱۶۱؛ «بلغة الفقیه»، سید محمد بحر العلوم، ج ۳/ ۲۳۴، مکتبه الصادق، تهران.

۴. «نهج البلاغه»، فیض الاسلام، نامه ۳۸/ ۹۵۱.

«فاسمعا واطيعا واجعلاه درعاً و مجنأ فانه ممن لا يخاف وهنه ولا سقطته.»^۱

دستورات او را بشنوید و پیروی کنید و او را برای خود زره و سپر قرار دهید، زیرا بیم سستی و لغزیدن در او نیست.

فقه‌های شیعه نیز، بر اساس همان دلیلهای ولایت فقیه، به وجوب اطاعت از حکومت فقیه عادل حکم کرده‌اند.^۲

اصولاً، این کار امری است عقلایی. مردم، مدیریت مدرسه و یا کارخانه و یا امور دیگر را به افراد غیر معصوم می‌سپارند و شاگردان مدرسه، یا کارگران کارخانه را به اطاعت از آنان دعوت می‌کنند، با این که ممکن است مدیر مدرسه و یا کارخانه در کار خود اشتباه کنند.

حضرت علی (ع) کوشش می‌کند که شایسته‌ترین افراد را برای حاکمیت بر استانهای گوناگون برگزیند، نمی‌تواند کسانی را برگزیند که به هیچ وجه اشتباه نکنند و حتی نمی‌تواند افرادی را انتخاب کند که خیانت نکنند. گاهی افرادی که آنان را به منطقه‌ای می‌فرستاد، خیانت می‌کردند.^۳

میرزای نائینی، پس از آن که لزوم حکومت و مشروعیت حکومت فقیه عادل را در عصر غیبت یاد آوری می‌کند، حکومت مشروطه را به لحاظ این که ظلم کمتری می‌کند، در عصر غیبت مشروع می‌داند و در برابر کسانی که با استناد به لزوم عصمت، حکومت را در عصر غیبت غیر مشروع می‌پنداشتند، موضع می‌گیرد و می‌نویسد:

«[این عده] از شدت غرضانیت [غرض ورزی] گمان کرده‌اند تهران ناحیه مقدسه

۱. «همان مدرک»، نامه ۹۵۱/۱۳.

۲. ر. ک: «مجله حوزه» ۵۶-۵۷/۱۳۱؛ «کاوشی در فقه و علوم وابسته آن»، کتاب اول، ۷۹، ۱۸۹.

۳. «نهج البلاغه»، فیض الاسلام، نامه ۴۰، ۴۱، ۴۳؛ «سیمای کارگزاران علی بن ابیطالب»، علی اکبر ذاکری. انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی. نویسنده در این زمینه نمونه‌هایی با شرح و تفصیل آورده و بر خورد علی (ع) را نیز با آنان نمایانده است.

امام زمان، ارواحنا فدا، و یا کوفه مشرفه و زمان ما عصر خلافت شاه ولایت علی (ع) است و معتصین مقام آن بزرگوارانند.^۱

ایشان این اشکال را ابن کمونه ای می خواند و در مورد بسیار، بر مشروعیت حکومت در عصر غیبت پای می فشارد و به اشکالهای مخالفان پاسخ می گوید.

با توجه به آنچه آوردیم، تلاش مردم، بویژه فقهاء برای حاکمیت قسط و عدل و ایجاد حکومت اسلامی جایز بلکه واجب و از اهم واجبات است. آیا می توان گفت که در طول مدت غیبت صغرا، که بیش از هزار سال از آن می گذرد و ممکن است هزارها سال دیگر ادامه داشته باشد، اجرای احکام اسلام لازم نیست؟

بدون تردید، پاسخ منفی است؛ چرا که لازمه سخن فوق، این است که احکام اسلام، محدود به صدر اسلام و زمان حضور معصوم (ع) باشد و این، بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است و به گفته حضرت امام خمینی:

«اعتقاد به چنین مطالبی، یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است... هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است.^۲»

بر همین اساس، بیشتر فقهای بزرگوار شیعه، از جمله امام خمینی، در دوره غیبت، تشکیل حکومت اسلامی را واجب می دانند و بر این باورند که اگر یکی از فقهاء تشکیل حکومت داد، بر دیگران واجب است، از او پیروی کنند و اگر تشکیل حکومت اسلامی به جز از راه قیام و اقدام دسته جمعی امکان پذیر نباشد، همگان، باید بدین مهم اقدام کنند و در صورتی که تشکیل حکومت

۱. «تنبيه الامه وتنزيه المله»، علامه شیخ محمد حسین نائینی، با مقدمه و تعلیقات سید محمود طالقانی/ ۷۷-۷۸.

۲. «ولایت فقیه»، امام خمینی/ ۲۷، انتشارات آزادی، قم.

حکومت اسلامی در عصر انتظار = ۱۵۱

ممکن نباشد، باز هم تکلیف ساقط نیست باید به اندازه توان، احکام اسلامی را اجراء کنند^۱.

بنابراین، انتظار فرج و حکومت جهانی مهدی (ع) به هیچ روی، ناسازگاری با قیامهای پیش از ظهور ندارد، بلکه برخی از قیامها و حکومتها زمینه ساز قیام و حکومت جهانی مهدی (ع) خواهند بود.

۱. «کتاب الیبع»، امام خمینی، ج ۲/۴۶۶-۴۶۵، اسماعیلیان، قم؛ مجله: «حوزه»، ج ۵۷-۵۶، «کاوشی در فقه و علوم وابسته آن»، کتاب اول، ۷۹، ۱۸۹؛ «تنبيه الامه و تنزيه المله».

مهدویت و مدینه فاضله

حسین مسعودی

مهدویت و مدینه فاضله

تا آن جا که در حافظه تاریخ به یاد مانده است، هیچ گاه، انسان از اندیشه و رؤیای بهزیستن فارغ نبوده و همیشه، نگاه او برای یافتن آینده ای بهتر و سامان یافته تر، دور دستها را نظاره کرده است.

رؤیای مزبور، در زندگانی انسان، به گونه های مختلفی تبلور یافته است و بارزترین نمونه از آن را در اندیشه «مدینه فاضله» می یابیم. آرمان شهر زمینی که در آن از نابسامانی و دغدغه های جوامع موجود، اثر و نشانی نباشد.

بهشت موعود زمینی، علاوه بر بهشت آسمانی، رؤیای همیشگی انسان بوده است و گمان نمی رود که تا پایان تاریخ نیز، تغییری بر آن رود. اما همین اندیشه، خود، در میان اوراق تاریخ، تعینات گوناگونی یافته و هر یک از اندیشه وران بزرگ تاریخ، تصویری ویژه از آن بر صفحه ضمیر انسانها، نقش کرده اند. گذشته از تصاویر مختلف آنان، در این رابطه، یک امر در وهله نخست مسلم می نماید و آن، عظمت و اهمیتی است که این موضوع، در مجموعه تفکرات و آرزوهای بشر داشته و جایگاه ویژه و ممتازی که در نمودار اندیشه وی به خود اختصاص داده است.

موضوع مورد بحث در این نوشتار، تحریری است دوباره بر همان داستان

پرتأمل، منتهی، تحریری از نگاه مذهب و اندیشه های دینی. آنچه در این مجال، در پی آن هستیم یافتن نسبت و ارتباط مسأله «مهدویت و ظهور امام زمان» با «اندیشه مدینه فاضله» است. در واقع، می خواهیم بدانیم آیا رؤیای «آرمان شهر زمینی» در جدول تعالیم مذهب نیز، جایگاه و موقعیتی را به خود اختصاص داده است یا خیر؟ آیا تمدن و مدنیتی که پس از ظهور منجی عالم بشریت، امام زمان (ع)، شکل می یابد، تعیین و تشخیص همان بهشت موعود زمینی است؟

خصوصیات آن مدینه فاضله چیست؟

به طور کلی، آرمان مزبور در ظرف اندیشه دینی، با شکل های دیگر آن در آینه افکار غیر دینی چه نسبت، چه وجوه اشتراك و یا اختلافی دارد؟ و آیا با اقتباس از آن خصوصیات، می توان در ترسیم الگوی توسعه اسلامی، که نیاز و عطش امروزین جامعه ماست، برنامه ای هر چند ناقص فراهم آورد؟ برای پاسخ به پرسش های یاد شده، ناچاریم که نخست، تصویری دقیق از اندیشه «مدینه فاضله» در قراءت های مختلف آن داشته باشیم. به همین منظور، به توری تاریخ اندیشه انسانی پرداختیم تا تعینات مختلف این اندیشه را باز یابیم. در این میان، به طور کلی، با دو رویکرد کاملاً مختلف نسبت به موضوع یاد شده برخورد می کنیم، رویکرد عصر جدید و رویکرد عصر قدیم. با پی گیری مشخصات دو شیوه تفکر یاد شده تا مرزهای بحث «توسعه و دینداری» سیر کرده ایم، تا از آن رهگذر، در پرتو آموزه های دینی (که در خصوص مسأله ظهور وارد شده است) برداشتی صحیح نسبت به پرسش های طرح شده بیابیم و به طور کلی، مواضع مذهب را به عنوان یک امر آسمانی، در برابر یک آرمان زمینی؛ یعنی، اندیشه مدینه فاضله باز یابیم و در همین مجال، در آمدی نیز بر بحث «الگوی توسعه اسلامی» داشته باشیم.

مدینه فاضله در دو نگاه:

در بررسی موضوع مورد نظر، نخست به بررسی دو رویکرد مختلف در تفسیر و تعیین مدینه فاضله می پردازیم. یک رویکرد مربوط به تفکر قدیم و دومین رویکرد مربوط به عصر جدید است. معیار ما در تقسیم به قدیم و جدید، مقطع زمانی دوره رنسانس است. علت این امر در قسمت‌های آینده روشن خواهد شد. آن گونه که صفحات بلند تاریخ می نماید و صاحب نظران نیز بر آن مهر تأیید می نهند، رنسانس، نقطه عطفی در دفتر تاریخ اروپا محسوب می گردد. دوره ای که قالبها و چهارچوبهای تفکر و اندیشه قدیم به تدریج فرو می ریزد و تولد اندیشه های نوین، پدید آمدن انسان و تمدن جدیدی را نوید می دهد. در این دوره، بسیاری از معادلات فکری گذشته تغییر می کند و عرصه های مختلف اندیشه، دستخوش دگرگونی و جابه جاییهای بسیار می گردد. فلسفه، ادبیات، هنر، سیاست، علوم تجربی و انسانی و به طور کلی، تمامی اتاقها و پستوهای اندیشه بشر، مشمول یک خانه تکانی عظیم می گردد. دیدگاههای انسان غربی نسبت به جهان، انسان، هستی، خدا و کلیه فرضیهایی که در نمایشنامه زندگی او نقشهای اصلی را برعهده دارند، تغییر می یابد و بر این پایه، کلیه لوازم آن اندیشه ها نیز، راه دگرگونی در پیش می گیرند. اروپای قرن بیستم، که ما امروز مشاهده می کنیم، در واقع، فرزند رشد یافته آن تولد دوباره است و برای دستیابی به شناسه ها و نمایه های آن، باید صفحات تاریخی آن دوران را تورق کرد.

در ارتباط با تفاوت میان نگرشهای پیش از رنسانس و پس از آن، سخنان بسیاری گفته شده که در تبیین موضوع این نوشتار یادآوری همه آن موارد لازم و ضروری به نظر نمی رسد. در این مجال، تنها به پاره ای از آن موارد می پردازیم که راهگشای ما در بحث مورد نظر ماست.

شاید مهم ترین تفاوت دنیای قدیم و جدید، در نحوه نگرش آنان نسبت به «انسان» باشد. در تفکر پیشینیان، انسان اگر چه در دایره توجه جای دارد، اما در مرکز آن، خیر. انسان دیده می شود اما به صورت کم رنگ. مشکلات و نابسامانیهای او نیز، مورد ملاحظه قرار می گیرد، اما انسان به عنوان مرکز ثقل و محور مباحث مطرح نیست. این سخن به نظر بسیاری عجیب می نماید و این به دلیل آن است که ما در دوره ای به سر می بریم که انسان، حتی، در جامعه های غیر غربی هم بیشتر مورد توجه و عنایت است و ضمیر ناخودآگاه جامعه های کنونی با «انسان محوری» انس و الفت بیشتری یافته و تصور غیر این معنی برای نوع اندیشه ها بسیار ثقیل می نماید. اما حقیقت امر این است که در قرون اولیه تمدن بشر، انسان، به دلایل بسیار، هنوز، باور نگشته بود و «انسان محوری» و تفکر «انسان مدار»، آن گونه که پس از دوره رنسانس و در عصر جدید خود را می نماید، تجلی نیافته بود. در تمدن جدید است که انسان بر مسند توجه می نشیند و محور هر نوع تفکر و اندیشه ای می گردد. رفاه و آسایش او، به عنوان پایانه هر تغییری تلقی می گردد و تمامی امکانات، اعم از فکر و اندیشه و علم و صنعت و هنر و ادب، در خدمت به او گسیل می شود.

دوره رنسانس، دو ارمغان بسیار مهم به همراه آورد. نخست همین تفکر انسان مدار که نطفه آن، در آن زمان بر جای گذاشته شد و در قرنهای بعد، در جمع با سایر ارزشهای پدید آمده نوین، ثمراتی چون تمدن صنعتی و فراصنعتی را در پی آورد. و اندیشه دوم، اندیشه استغنای از مذهب و دینداری است که در قسمتهای آینده، در همین نوشتار، به بررسی و نتیجه گیری از آن در راستای بحث مورد نظر خواهیم پرداخت.

اما در این جا لازم می دانم با توجه به نکته نخست، کمی به تشریح مواضع اندیشه ویران پیش از دوره رنسانس و پس از آن، در برابر موضوع با اهمیت «مدینه فاضله» پردازم.

نیک شهر افلاطونی^۱

در طول تاریخ، هر یک از اندیشه وران، از دریچه ای خاص مدینه فاضله را مورد ارزیابی قرار داده اند. این مسأله، بیشتر، به اشکال خاص نابسامانی در جامعه آنان و دیدگاه ویژه آنان نسبت به مرکز ثقل مشکلات باز می گردد. دیدگاه افلاطون نسبت به جامعه مطلوب، عمدتاً دیدگاهی سیاسی است. او، نابسامانیهای جامعه را از این دیدگاه باز می نگرد و برای رفع آنها نیز، تدابیری در همین راستا می اندیشد. بد نیست بدانیم، او در تمدنی می زیست که اشکال متنوعی از حکومت و کشورداری را تجربه کرده و ناکامی نظامهای سیاسی موجود در تأمین سعادت جوامع انسانی را به خوبی می دید. این ناکامی، تا حدودی زیربنای فکری او در طراحی و پی ریزی نظام سیاسی مطلوب و به تعبیر دیگر، در مهندسی مدینه فاضله را پایه گذاری کرد. پیش از بررسی رؤیای مدینه فاضله، از دیدگاه افلاطون، توضیح مختصری درباره نظامهای سیاسی عصر وی لازم به نظر می رسد.

در تمدن یونان آن عصر، با چهار نوع حکومت و نظام سیاسی، در بخشهای مختلف آن سرزمین روبه رو می شویم که وی، از آنها در کتاب «جمهوری» با نامهای «تیمارش» (یاتیموکراسی)، الیگارشی، دمکراسی و تورانی یاد می کند. افلاطون، هیچ یک از نظامهای سیاسی یاد شده را به عنوان نظام سیاسی مطلوب نمی پسندید و بر تمامی آنها خرده می گرفت. (اگر چه پاره ای از آنها از ویژگیهایی نزدیک به نظام ایده آل وی برخوردار بودند.)

حکومت تیمارش (یاتیموکراسی) نظام سیاسی جامعه اسپارت به شمار می رفت که می توان گفت، آمیزه ای از پادشاهی موروثی، انتخابات عمومی و

۱. Kallipolis | نیک شهر.

شورای ریش سفیدان بود^۱. در عین حال، نظام سیاسی یاد شده یک نظام طبقاتی بود که در آن دو گروه عمده می زیستند: نخست سپاهیان اسپارت بودند که طبقه حاکم جامعه را تشکیل می دادند و دسته دوم، که اکثریت جامعه را می پوشاندند، قومی به نام «هلوت» بودند. هلوتها کشاورزانی بودند که از هرگونه حق اجتماعی محروم بودند و از طرف اسپارتهای مورد بهره کشی و آزار و شکنجه قرار می گرفتند. سپاهیان اسپارت، که گروه اقلیت جامعه را تشکیل می دادند، جنگجویانی ورزیده بودند که از همان کودکی تحت مراقبت و پرورش ویژه قرار می گرفتند، تا بتوانند برای آینده از پردازش مناسبی برخوردار باشند. آنان در بزرگی نیز، در کلیه مسائل زندگی، حتی در امور زناشویی از انضباطی سخت پیروی می کردند. از اندوختن زر و سیم و از پرداختن به هر نوع تجمل در زندگی ممنوع بودند و به طور کلی به گونه ای تربیت می یافتند که از تعلقات شخصی فارغ و مصالح اجتماعی را بر مصالح فردی خویش ترجیح دهند.

در نظر افلاطون نظام سیاسی مزبور، دارای نقاط مثبت و منفی فراوانی بود. وی، به نظام طبقاتی و همین طور شیوه های تربیت و پرورش طبقه حاکم در این نظام، تا حدود زیادی به دیده ستایش و تأیید نگاه می کرد، ولی بر بسیاری از ویژگیهای آن نیز، ایراداتی مهم وارد می ساخت. وی، معتقد بود که در چنین نظامی، فلاسفه جایگاهی ندارند. آنچه بیشتر مورد اعتناست، سلحشوری و جنگجویی است، اما به خردمندی و حکمت وقعی نهاده نمی شود. در این نظام، صاحبان قدرت که از حکمت و فضیلت دور بوده اند، به تدریج گرفتار حرص، فزون طلبی، تکاثر اموال به صورت مخفی و جاه طلبی می گردند^۲. وی، همچنین اسپارتهای را به دلیل آزار و شکنجه و بهره کشی از طبقه فرو دست، سخت

۱. «بنیاد فلسفه سیاسی در غرب»، دکتر حمید عنایت / ۲۰، دانشگاه تهران.

۲. «جمهور»، افلاطون، ترجمه فؤاد روحانی / ۴۶۰، ترجمه و نشر کتاب.

مورد نکوهش قرار می داد، ولی هرگز نظام طبقاتی جامعه آنان را مورد انتقاد قرار نمی داد، بلکه همان طور که در آینده خواهیم دید، خود وی به نوعی نظام طبقاتی در مدینه فاضله قایل بود.

حکومت الیگارشسی، حکومت ثروتمندان، متنفذین و توانگران بر جامعه بود که اقلیت را تشکیل می دادند. این نوع نظام سیاسی نیز، از طرف افلاطون، متهم بود که به ستمگری و فروپاشی نظام اجتماع می انجامد. نظام سیاسی دیگر، دموکراسی بود که نقطه نظرات افلاطون در این رابطه بسیار حایز اهمیت است. نظام دموکراسی بر خلاف محبوبیت آن در عصر حاضر و حتی در تمدن یونان، از منفورترین انواع حکومت در نزد افلاطون به شمار می آمد. از یاد نمی بریم که وی، اعدام استاد و مراد خویش، سقراط را محصول همین دموکراسی کور یونانی می دانست و به طور کلی معتقد بود که این نوع نظام سیاسی، در نهایت، زمینه ساز حکومت ستمگر (تورانی) است.

انتقادات عمده افلاطون بر نظام دموکراسی چنین است: به عقیده او توده مردم که در دموکراسی واقعی (یعنی دموکراسی مستقیم) بر سرنوشت خود مسلط هستند، قدرت اندیشه و قضاوت در رابطه با زندگی صحیح را ندارند و بالطبع در مراحل حساس و سرنوشت ساز، تصمیماتی بر اساس هوی و هوس و احساسات و عواطف خویش خواهند گرفت^۱ کسانی نیز که به عنوان برگزیدگان جامعه، عهده دار اتخاذ تصمیمات مهم می گردند، به منظور حفظ منافع شخصی خود، بویژه حراست از موقعیت و محبوبیت خویش سعی خواهند کرد تصمیماتی در راه خوشنود کردن توده ها و ارضای هوی و هوسهای آنان اتخاذ کنند، هر چند که آن تصمیمات، انتخاب هایی خلاف حق و حقیقت و پارسایی و حتی، برخلاف مصالح حقیقی جامعه باشد. آزادیهایی نیز که ظاهراً دموکراسی برای جامعه به

ارمغان می آورد، در نهایت به از هم گسیختن روابط اجتماعی و اشاعه هرج و مرج فکری و اجتماعی خواهد انجامید که ثمره آن، حکومت استبدادی (تورانی) است.^۱

نظام تورانی (ستمگری) نیز ظالمانه ترین نوع حکومتی بود که می توانست تحقق یابد و اشکالهای افلاطون بر آن همتای اشکالهایی است که دیگران بر این نظام وارد ساخته اند.

به طور کلی، آنچه که افلاطون در انتقاد از نظامهای سیاسی موجود می گوید، نشان می دهد که به هیچ وجه یک تفکر انسان مدارانه، در معنای جدید آن، بر قضاوتهای او حاکمیت ندارد. بویژه انتقادات وی نسبت به نظام دمکراسی، که از محصولات تفکر «انسانگرایانه» در عصر جدید است، به روشنی حکایتگر این قضیه است که انسان به عنوان فرد و یک اتم، آن گونه که در عصر جدید مورد توجه و تکیه قرار می گیرد، در دیدگاه وی جایگاهی ندارد. او انسانها را به دلیل پیروی از هوی و هوس و احساسات و عواطف، که جریان طبیعی تفکر و زندگی آنان است، شایسته قضاوت و داوری صحیح، حتی در سرنوشت خویش نمی داند. همان انسانی که با همین احساسات و عواطف و غرایز و خودخواهی، در تمدن حاضر، در صحنه های مختلف سیاست، اجتماع، اقتصاد و... باور می شود و مدار قرار می گیرد. همه چیز برای او خواسته می شود، به او سپرده می شود و در او استحاله می گردد.

آری به همین دلیل است که انتقادات افلاطون را، انسان مداران عصر دمکراسی بر نمی تابند و بر او خرده گیریهای بسیار گزنده و سخت می کنند.^۲

۱. «همان مدرک» / ۴۸۸ - ۴۹۱.

۲. در همین رابطه، کارل پوپر، فیلسوف نامدار، در کتاب «جامعه باز و دشمنانش» به سختی ریشه های فکری افلاطون را مورد انتقاد قرار می دهد. اعتقاد وی، به اصالت جمع، نظام طبقاتی، نابرابری انسانها در سرشت و حقوق طبیعی (و به تعبیر پوپر، نژادپرستی) و نیز تعریفی که افلاطون از حقیقت

پس از انتقاد از نظامهای سیاسی موجود، چگونگی راهبرد افلاطون به ساختار مدینه فاضله خویش نیز، در همین راستا، بسیار حایز اهمیت و نکته آموز است. آنچه جالب توجه است این است که افلاطون این نابسامانیها را می بیند، ولی در متن آن به انسان، آن گونه که باید حضورش لمس گردد، توجه ندارد و به نظر می رسد که دغدغه او در ترسیم مدینه فاضله، بیشتر، گره گشایی از یک مشکل فلسفی است تا یک معضل انسانی. تحلیل و راهبرد او در این قضیه چنین است.

نظامهای سیاسی مزبور، هیچ یک، یک نظام پایدار و با ثبات نیست. این مسأله وی را به فکر فرو می برد. او، که پیش از آن در نظریه «مَثَل» خویش به این نتیجه رسیده بود که حقیقت، لزوماً، دارای ویژگی ثبات و کلیت است، از بی ثباتی وضع موجود در چارچوب فلسفه خویش، یک نتیجه کاملاً معقول می گیرد. نظامهای سیاسی موجود، با توجه به بی ثباتی آنها، هیچ یک نمی تواند، نظام سیاسی ایده آل بوده و جامعه تحت سلطه خویش را به سامان و صلاح راهنمون کند. برای رسیدن به جامعه مطلوب، باید در اندیشه یک نظام سیاسی باثبات بود و او بر خود می داند که فیلسوفانه به طراحی آن نظام و در نتیجه مهندسی مدینه فاضله پردازد، یعنی، یک جامعه باثبات، متناسب با ایده های مَثَل گونه خویش.

سازمان و بافتی که او به چنین شهری می دهد بدین گونه است:

نیک شهری طبقاتی که از دو گروه عمده تشکیل یافته است: طبقه پاسداران و توده مردم. پاسداران، خود از دو طبقه فراهم گشته اند: فرمانروایان و یاوران. آنان جنگ آورانی کارآموده و مجرب هستند و از استعداد و فضیلت ذاتی، نسبت به توده مردم برخوردارند. وی طبیعت و سرشت آنان را به طلا و نقره و طبیعت

و عدالت و دیگر واژه های انسانی ارائه می کند، از جمله این موارد است. پویر عقاید افلاطون را مبدأ پیدایش اکثر تفکرات سیاسی استبدادی می داند.

توده مردم را به آهن و برنج تشبیه می‌نمایی^۱. (در همین جا نیز، اختلاف تفکر او با اندیشه تساوی انسانها و به تعبیر دیگر، «اتم وار انگاشتن» انسانها در عصر جدید به روشنی ملاحظه می‌گردد.)

فرمانروایان، مسئولیت اداره کشور و اتخاذ تصمیمات نهایی را بر عهده دارند و یاوران بازوی اجرایی آنان در انجام آن، تصمیمات هستند. به عقیده افلاطون، کسانی که شایستگی ذاتی حضور در طبقه پاسداران را دارند، باید از همان اوان جوانی، تحت تربیت و مراقبت ویژه قرار گیرند، تا به تدریج بتوانند در سنین بالاتر، با توجه به استعداد و آموخته‌ها و تواناییهای خویش، در شمار یاوران و با فضیلت‌ترین آنان، به مقام فرمانروایی در آیند. آنان برای دور بودن از هر نوع انگیزه شخصی در کارها، از یک نوع زندگی اشتراکی برخوردارند، اشتراک در زندگی خانوادگی و دارایی، تا از هر نوع احساس مالکیت خصوصی که سرمنشأ مفاسد اجتماعی است، فارغ و در امان باشند. پس از این، افلاطون به ایراد عقیده معروف خویش می‌پردازد. آن عقیده که محور اساسی در تاسیس مدینه فاضله را تشکیل می‌دهد، عبارت است از حکومت فیلسوفان و حکیمان بر جامعه.

به اعتقاد وی، از میان طبقه پاسداران، تنها کسی که به مقام درک حقایق (یعنی مثل^۲) رسیده است، می‌تواند عهده دار مسئولیت فرمانروایی گردد و او کسی است که حقایق و مصالح توده مردم را، به واسطه اتصال با عالم حقیقت، بهتر از خود آنان تشخیص می‌دهد و تصمیمات او، به حقیقت و درستی نزدیک‌تر است. آن گونه که وی در «جمهوری» می‌نگارد، گرفتاری و نابسامانیهای بشر، محصول نظامهای سیاسی آشفته است و این مشکلات پایان نمی‌یابد، مگر این که فیلسوفان شهریار و یا شهریاران فیلسوف گردند و این مطلب، مغز تفکر او در تاسیس مدینه فاضله است.

«گفتم، ای گلاوکن عزیزم! مفاصدی که شهرها را تباه می کند، بلکه به عقیده من به طور کلی مفاصد نوع بشر، هرگز نقصان نخواهد یافت، مگر آن که در شهرها، فلاسفه پادشاه شوند، یا آنان که هم اکنون عنوان پادشاهی و سلطنت دارند، به راستی و جداً در سلک فلاسفه درآیند و نیروی سیاسی، با حکمت توأماً در فرد واحد جمع شود»^۱.

پس به طور خلاصه، بافت و سازمان مدینه فاضله افلاطونی چنین است: فیلسوف، به عنوان فرمانروا در رأس هرم تصمیم گیری قرار دارد. طبقه حاکم، طبقه با فضیلت تر و به یک معنی اشراف جامعه اند که تفاوت گوهری با سایر طبقات جامعه دارند و برای بهتر اداره کردن جامعه در یک نظام اشتراکی به سر می برند و از همان نخست، تحت مراقبتهای ویژه قرار می گیرند. (برخی مورخان در بیان اختلاف نظام اشتراکی حاکم بر مدینه فاضله افلاطونی با سایر نظامهای اشتراکی، از آن تعبیر به «کمونیسم اشرافی» می کنند^۲).

در هر حال، رویکرد و برداشت او از جامعه مطلوب و آرمان شهر، یک نوع قراءت سیاسی - فلسفی نسبت به این قضیه است و همچون نظریه مثل وی، از جنبه های تخیلی و رؤیاگونه ما بعدالطبیعی برخوردار است. خود وی نیز، به تخیلی بودن آن اذعان دارد و در کتاب «جمهوری» چنین می گوید:

«چه بسا مدینه فاضله هرگز تحقق نیابد بلکه به صورت نمونه ای در آسمان باشد تا

آرزومندان بتوانند آن را ببینند و مانده آن را در دلهای خود بنیاد نهند»^۳.

حتی او خیلی مهم نمی داند که چنین جامعه ای به وجود بیاید یا نیاید:

«... این که چنین حکومتی وجود خارجی داشته یا در آینده وجود پیدا خواهد کرد و

یا نه، دارای اهمیت نیست ... (مهم آن است که مرد حکیم) تنها از اصول یک چنین

۱. «همان مدرک» / ۳۱۵ - ۳۱۶.

۲. «بنیاد فلسفه سیاسی در غرب» / ۵۶.

۳. «همان مدرک» / ۴۶.

حکومت پیروی خواهد کرد و لاغیر^۱.

در واقع، وی تمام نظامهای سیاسی دیگر را مردود می‌دانست، به دلیل این که هیچ یک از آنها با فلسفه و طبع حکیمانه سازگار نیست^۲.

می‌بینیم که دغدغه او، یک دغدغه انسانی نیست، بلکه یک نوع دلواپسی فلسفی است. برای اندیشه و رانی چون او، مدینه فاضله یک معمای فلسفی-سیاسی است که در آن کنجکاویهای خویش را ارضا می‌کنند و قطعات مختلف پازل تفکر را در جایگاه‌های مخصوص آن می‌نهند و اکنون در چنین بحثی، جایگاه سیاسی یک فیلسوف مفقود شده است و آن را باید یافت، بنابراین مدینه فاضله‌ای را ترسیم می‌کنیم، تا این جایگاه گمشده یافت شود.

«فیلسوف، می‌تواند به تحصیل معرفتی نایل گردد که نتیجه اش قادر کردن اوست به طرح منشورها و قوانین اساسی کشور، بر پایه اصول عقلانی. از این قرار دیگر لزومی نخواهد داشت که نوع بشر در انتظار صدقه الهی بنشیند، تا شرایطی که در آن تحصیل فضیلت امکان پذیر باشد به وجود آید. فقط لازم است که فلاسفه بر اریکه قدرت تکیه زنند و بعد از آن، بنا کردن یک دولت خوب و منطبق با موازین عقلی، کاری دشوار نیست^۳».

البته افلاطون، از نکات و آرمانهای دیگری نیز، چون آرمان عدالت و اعتدال در مدینه فاضله سخن می‌گوید و این مقوله در سرتاسر کتاب جمهوری، به عنوان رکن و محور اساسی در بافت اندیشه و همینطور در سازمان مدینه فاضله وی به چشم می‌خورد، لیکن بازهم با یک صبغه فلسفی و سیاسی نسبت به این گونه قضایا. به اعتقاد وی:

۱. «جمهور»، ۵۴۸/.

۲. «همان مدرک»، ۳۶۰/.

۳. «خداوندان اندیشه سیاسی»، مایکل ب. فاستر، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، ج ۱/ ۱۹۵-۱۹۶،

«اعتدال مدینه، عبارت است از تبعیت لازم و مقتضی فرمانبرداران از فرمانروایان. عدالت مدینه در این است که هر کس، بدون دخالت در کار دیگران، مواظب و متوجه کار خود باشد. همان گونه که فرد، وقتی عادل است که تمام عناصر نفس او به نحو شایسته و هماهنگ کار ویژه خود را انجام دهند و پایین تر نسبت به بالاتر تبعیت لازم را داشته باشد، همین طور مدینه وقتی عادل یا درستکار است که تمام طبقات و افرادی که طبقات از آنها ترکیب و تألیف شده است وظایف مربوط به خود را به طریقی شایسته و صحیح انجام دهند.^۱»

و ما در تمام طول تاریخ تمدن یونان و پس از آن، تا ابتدای عصر جدید، با یک چنین نگرشی مواجه هستیم. ارسطو نیز که به ترسیم جامعه مطلوب می پردازد، دقیقاً، همین رویکرد را دارد، یعنی، یک نوع قراءت فلسفی - سیاسی نسبت به مدینه فاضله. وی در ابتدای امر، اذعان می دارد که نظام سیاسی برای بهبود وضعیت اجتماع و رفع نابسامانیها تأسیس می گردد.

«هدف جامعه سیاسی، نه تنها زیستن، بلکه بهزیستن است...^۲»

بنابراین، سعادت انسان محور و غایت جامعه سیاسی است. اما او تفسیری خاص از سعادت در ذهن دارد. به اعتقاد وی، سعادت در کاربرد فضیلت است و فضیلت را در دانایی و اعتدال باید جست به همین دلیل، اندیشه مرکزی او نسبت به مدینه فاضله، حول محور دانایی و اعتدال می گردد، همان ایده هایی که در مابعدالطبیعه و اخلاق خویش آنها را پذیرفته و بر آنها تأکید کرده بود. به همین دلیل در هرم سیاسی جامعه مطلوب، باید کسی یا کسانی در رأس قرار گیرند که از فضیلت و دانایی افزون تری برخوردارند. این فضایل اگر در یک شخصی جمع آید، حکومت پادشاهی (مونارشی) که بهترین نوع نظامهای سیاسی مطلوب

۱. «تاریخ فلسفه» فردریک کاپلستون، ترجمه مجتبیوی، ج ۱/ ۳۱۳؛ «جمهور» / ۲۳۶.

۲. «سیاست»، ارسطو، ترجمه حمید عنایت، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی / ۱۲۳.

است، پدید خواهد آمد و اگر در گروهی، نوع حکومت مطلوب، نظام آریستوکراسی، یا همان حکومت اشراف و بوالفضولان خواهد بود. البته چون دانایی، تنها ملاک فضیلت به شمار نمی آید، بلکه اعتدال و میانه روی نیز از شاخصه های اصلی است (بلکه از اهمیت بیشتری برخوردار است) ارسطو ترجیح می دهد که قاعده و دستورالعمل مطلق در ارتباط با بهترین شیوه زندگی و نظام سیاسی جامعه ارائه ندهد، بلکه ضابطه ای کشسان و قابل انطباق با شرایط مختلف پیش روی ما قرار می دهد. او می گوید:

«معیار ما، در تعیین بهترین سازمان حکومت و بهترین شیوه زندگی برای اکثریت کشورها و مردمان، نه فضائی است که از دسترس عوام به دور باشد، نه ترتیبی است که فقط در پرتو استعدادهای طبیعی و به دستگیری ثروت حاصل آید و نه شیوه حکومتی است که کمال مطلوب ما برآورد، بلکه فقط آنچنان روش زندگی و حکومتی است که بیشتر مردمان و کشورها را آسان یاب و پذیرفتنی باشد... سعادت راستین در آن است که آدمی، آسوده از هرگونه قیدوبند، با فضیلت زیست کند و فضیلت نیز در میانه روی است. از این جا بر می آید بهترین گونه زندگی آن است که بر پایه میانه روی و در حدی باشد که همه کس بتواند به آن برسد، همین معیار باید درباره خوبی و بدی یک حکومت و سازمان آن درست باشد؛ زیرا سازمان حکومت هر کشور نماینده شیوه زندگی آن است^۱».

به همین دلیل ارسطو، در جامعه ای که افراد طبقه متوسط افزون بر سایر طبقات باشند، حکومت طبقه متوسط را بهترین نوع حکومتها می داند، زیرا وجود آنان در بدنه تصمیم گیری ضامن تعادل، ثبات و بقای جامعه و گسترش سعادت همگانی است.

«پس ناچار، آن حکومتی را باید از همه بهتر دانست که از افراد همانند و برابر

فراهم آمده باشد. مردم متوسط همیشه زندگی مطمئن تری از دیگران دارند^۱.
و در همین جا از حکومت دمکراسی که سمبل حکومت اکثریت تھی دست
جامعه در نظر اوست و همین طور از حکومت اُلیگارشی که سمبل حکومت اقلیت
توانگر و توانمند در جامعه است، به یکسان انتقاد می کند؛ زیرا هر یک از آنان به
گونه ای برهم زننده تعادل و اعتدال در جامعه اند.

با دقت و تأمل در این فقره، به خوبی می یابیم که نه در این نگاه و نه در دیدگاه
یاد شده از افلاطون، در هیچ یک، ردپایی از تفکرات انسان مدارانه قرون جدید
مشاهده نمی شود.

قرینه دیگری که مؤید همین ادعاست، دیدگاه نسبتاً هم سنگ و مشترک این دو
فیلسوف، نسبت به مسأله برده داری است. ارسطو، رسماً بخشهایی از کتاب
«سیاست» خویش را به دفاع، توجیه و تفسیر بندگی و برده داری اختصاص داده
است^۲. افلاطون نیز، به طور کلی اساس نظام سیاسی مدینه فاضله را بر تفاوت
سرشت و گوهر انسانها پایه گذاری می کند و بر این باور است که عده ای از
مردم، در طبیعت خویش فرودست آفریده شده اند و جنس وجودی آنها از آهن
و برنج است و دسته دیگر که سرشت آنان از طلا و نقره وجود یافته، شایسته
سروری و فرمانروایی هستند و صلاح فرودستان است که یوغ بندگی و پیروی از
فرادستان را بر گردن آویزند. اینها همگی نشان از آن دارد که در تفکر گذشتگان،
انسان به معنای جدید آن، به هیچ وجه مطرح و مورد اعتنا نبوده است. پس از آن
دوره، یعنی با پدید آمدن دوره تسلط کلیسا بر تفکر اروپا نیز، همین بی اعتنایی و
غفلت استمرار و چهره ای دینی و مذهبی می یابد؛ چرا که در اندیشه کلیسایی
مدار، همه چیز خداست و کلیه امور در آینه وجود او نظاره می شود. علم،

۱. «همان مدرک» / ۱۸۰.

۲. «همان مدرک» بخش ۷/۲ - ۱۶.

فلسفه، الهیات، اخلاق، هنر و خلاصه همه چیز، جهت گیری «آن جهانی» دارد، به خدا باز می گردد و در او استحاله می گردد. همه آنان متفقاً بر این اعتقاد بودند که:

«سعادت مطلق و واقعی در این جهان دست نمی دهد»^۱.

«فقط در وجود خداوند است که نیکوکاری و سعادت مطلق وجود دارد»^۲.

«همه اخلاقیات عبارت است از هنر و علم مهیا ساختن آدمی برای نیل به این سعادت نهایی و ابدی... یعنی دیدن روی خدا... و عالی ترین وظیفه کلیسا آن است که مردمان را به سوی سرمنزول رستگاری رهبری کند»^۳.

«شاخص ترین حقایق تاریخ، گواهی می دهد که بشر با تمرد از فرمان الهی، مرتکب گناهی شد نامحدود، و به همین سبب، مستحق مجازاتی بی پایان. و اقنوم دوم، یا فرزند خدا، با تجلی به صورت بشری و تحمل بدنامی و رنج مرگ، گنجینه ای از فیض نجاتبخش خود، به وجود آورد که به برکت آن انسان می تواند علی رغم گناهکاری ذاتی، رستگار شود»^۴.

بنابراین، کلیسا نیز با طرح «خدآمداری» از شعاع توجه بر انسان بیشتر کاست و با گذاردن داغ گناهکاری ابدی بر پیشانی وی، همچنان بر عقده های تاریخی وی افزود. در بخشهای آینده، به طور مختصر نشان خواهیم داد که چگونه انسان در عصر جدید، از خواب «خود ناباوری» بر می خیزد و چگونه در طول قرنها، به تدریج، جایگاه خویش را در جدول هستی شناسی تغییر می دهد، تا بتواند تمدنی بر محور «انسانگرایی» بنا نهد. اما پیش از آن می خواهیم با تبیین اندیشه مدینه فاضله از دیدگاه یکی از بزرگترین متفکران اسلامی، تأیید و تکمله ای بر تحلیل پیشین داشته باشیم.

۱. «تاریخ تمدن»، ویل دورانت، ج ۴/ ۱۳۱۰.

۲. «همان مدرک» / ۱۳۱۱.

۳. «همان مدرک» / ۱۳۱۴-۱۳۱۵.

مدینه فاضله فارابی

فارابی در قرن چهارم هجری (دهم میلادی)، یعنی مقارن با اوج حکومت کلیسایی در اروپا می زیست. ذکر آرای او درباره مدینه فاضله، نه به دلیل نزدیکی افکار او با افکار متألّهان مسیحی است (که در واقع، چنین هم نیست، زیرا ایده های فارابی در این خصوص، تا آن جا که تاریخ نشان می دهد، همتایی در میان متفکران مسیحی ندارد.) بلکه در نشان دادن روح تفکر قدیم نسبت به انسان، که به یکسان در جوامع مختلف دینی تصویری مذهبی یافته بود، است.

در نگاه فارابی، جامعه مبنای تعاون اجتماعی در نیل به نیازهای متنوع انسان است و مدینه فاضله، جامعه ای است که در آن تعاون برای رسیدن به سعادت حاصل می گردد و امتی که بر این مهم قیام کنند، امت فاضل به شمار می آیند^۱.

در همین جا از یاد نمی بریم که فارابی، به عنوان برجسته ترین منطقی و شارح اندیشه های افلاطون و ارسطو در عصر خود، به شدت ذهنش با افکار فیلسوفان یونان، بویژه افکار نوافلاطونی مائوس و مألوف بود^۲.

تأثیر آن افکار را در اندیشه مدینه فاضله او نیز، به خوبی می توان مشاهده کرد. فارابی، به تبع از افلاطون مدینه را به بدن انسان تشبیه می سازد و مدینه فاضله، بالطبع بدنی است سالم و با نشاط. در بدن انسان اعضای مختلف به لحاظ ساخت (سرشت و فطرت و قدرتهای طبیعی) و وظایفی که بر دوش دارند، تفاوت های بسیاری با یکدیگر دارند. در مدینه فاضله نیز، چنین است. اگر در بدن، ما انتظارات خاصی از قلب و مغز به واسطه قوای طبیعی آنها داریم و انتظارات دیگری از دست و پا، در مدینه فاضله نیز، با چنین ترکیب نامتقارنی

۱. «آراء اهل المدینه الفاضله»، فارابی / ۷۹.

۲. «سیر فلسفه در جهان اسلام»، ماجد فخری، ترجمه جمعی از مترجمان / ۱۲۴.

مواجه هستیم. در مدینه فاضله، قلبی هست که در واقع همان رئیس مدینه محسوب می‌گردد و اعضای دیگری که بر حسب قوای طبیعی خود در مراتب نازلتر اجتماعی واقع شده‌اند و هر مرتبه فرمانبردار مرتبه بالاتر و فرمانده نسبت به مرتبه نازلتر است.

تا این که به مرتبه‌ای می‌رسیم که، تنها، فرمانبردار هستند و هیچ فرمانبری ندارند. (از این سخنان به روشنی رایحه تفاوت گوهری انسانها استشمام می‌گردد. همان امری که یکی از تفاوت‌های عمده در تفکر قدیم و جدید نسبت به انسان است.) فارابی در پی گیری نظریه خود، خصائص بسیار سختی برای رئیس مدینه ارائه می‌دهد که اگر از خصوصیات فیزیکی و اخلاقی آن بگذریم، مهم‌ترین خصلت رئیس مدینه این است که او باید به درجه اتصال با عقل فعال ارتقا یافته باشد^۱، تا از آن طریق، یعنی از طریق دریافت وحی و الهام، بتواند حقایق امور و مصالح اجتماع را آن گونه که توده مردم، خود، تشخیص نمی‌دهند، او از افقی بالاتر دریافت داشته و تشخیص دهد و این شخص، کسی نمی‌تواند باشد جز یک فیلسوف تمام عیار و به تمام معنی. (وجه مابعدالطبیعی افکار او نیز در این جا کاملاً آشکار است.)

سعادت نیز از دیدگاه فارابی، همان تعریف افلاطونی را بر می‌تابد. سعادت، عبارت است از خیر مطلق و هر چه که در راه رسیدن به آن سودمند افتد، آن نیز خیر است^۲.

راه رسیدن به خیر مطلق، زدودن کلیه بدیهای ارادی و غیر ارادی از بین ملتها و مدینه هاست و کار سیاستمدار در مدینه، یعنی پادشاه مدینه فاضله این است که نظام ترسیم شده آن را چنان استوار و هماهنگ سازد که کلیه پاره‌های مختلف

۱. «آراء اهل المدینه الفاضله» / ۸۲.

۲. «سیاست مدینه»، فارابی، ترجمه سجادی / ۱۸۴.

آن، در طبقات و سطوح و منزلتهای مختلف، در سازگاری با یکدیگر به زدودن بدیها و جایگزینی خوبیها کمک و معاونت کنند. در این میان، رئیس مدینه، علاوه بر نقش «انسجام بخش» و «هماهنگ کننده» نقش مهم دیگری نیز بر عهده دارد و آن، اتصال با عالم علوی است، تا به یک تعبیر، از الهامات و امدادهای غیبی نیز در راه تحصیل اهداف مدینه فاضله، بهره و توشه گیرد. از طرفی، چون نظام مدینه فاضله فارابی، یک نظام سلسله مراتبی و سلسله ریاستی است، او تأکید می‌ورزد:

«هدف، از بین بردن هر نوع شر و تحصیل هر نوع خیر است و در این راستا، هر یک از مردم مدینه فاضله، باید مبادی موجودات نخستین و مراتب آنها و سعادت و ریاست نخستین مدینه فاضله و مراتب آن ریاستها را بدانند و در مرتبه بعد، افعال و اعمالی که معین و محدود است و به وسیله آنها سعادت و خوشبختی به دست می‌آید، بشناسند و تنها به دانستن آنها هم اکتفا نکنند و بلکه آنچه مربوط به عمل است، مردم مدینه باید کلاً و جزواً، همه را مورد عمل قرار دهند.»

دستورالعملهای وی نیز، همانطور که مشاهده می‌کنیم، معجونی از راهنماییهای فلسفی به همراه یک آیین نامه سیاسی - اجتماعی سخت است. پس از توصیف مدینه فاضله، فارابی به شرح مدینه‌های دیگری، در برابر جامعه ایده‌آل خویش می‌پردازد که همگی آنها از نظر او مطرود و مورد انتقادند. اشاره‌ای مختصر به آن موارد، بویژه دیدگاه منفی فارابی نسبت به آنها، ما را با روح تفکر وی آشنا تر می‌سازد.

به اعتقاد وی، در برابر مدینه فاضله، سه نوع مدینه دیگر وجود دارد: مدینه جاهله، مدینه فاسقه و مدینه ضاله. مدینه جاهلیه خود مشتمل بر اقسامی است: مدینه ضروریه، نداله، خسیسه، کرامیه، تغلبیه و حریه.

مردمان در مدینه نذاله، با یکدیگر در جمع آوری مال و به دست آوردن رفاه زندگی و زیاد کردن ثروت و نگهداری ضروریات و نقدینه تعاون کرده اند^۱.
در مدینه خست، مردمان در جهت رسیدن به بهره‌وری از لذات حسی و یا خیالی به یکدیگر یاری و کمک می‌کنند^۲. در مدینه ضروریه، مردم در به دست آوردن آنچه جزء ضروریات زندگی است که قوام بدن انسان وابسته به آن است، به یکدیگر یاری می‌نمایند^۳.

در مدینه کرامت، مردم در رسیدن به کرامت و احترام و شأن و شوکت، هم‌قولی و معاونت دارند، برای این که هم ملتها و مردم مدینه‌های دیگر به آنان احترام کنند و شأن و شوکت آنها را بستایند و هم در بین خود مورد اکرام و احترام باشد^۴.

و در مدینه تغلبیه، مردم در راه تحقق بخشیدن به چیرگی و غلبه، به یکدیگر دست یاری می‌دهند. و مدینه جماعیه مدینه‌ای است که مردم آن، همه رها و آزاد باشند و هر آنچه بخواهند انجام دهند و همه مردم آن، در همه اعمال خود از تساوی کامل برخوردار باشند و قوانین و سنتهای آنان هم بر این اساس است که هیچ انسانی بر انسان دیگر برتری ندارد، در هیچ جهت و مردم آن آزادانه هر عملی را مرتکب می‌شوند و هیچ فردی از افراد بر هیچ فرد دیگر تسلط ندارد^۵.

کلیه مدینه‌های یاد شده، در جدول ارزیابی فارابی نمره منفی می‌گیرند. وی معتقد است که در تمامی این جوامع، خیر مطلق، که سعادت حقیقی است، از محیط اغراض و اهداف مدینه‌های یاد شده دور داشته شده و اهداف دیگری زیربنا و محور فعالیت‌های جوامع مذکور گردیده است.

۱ و ۲. «همان مدرک» / ۲۰۲.

۳. «همان مدرک» / ۲۰۱.

۴. «همان مدرک» / ۲۰۵.

۵. «همان مدرک» / ۲۱۳.

در هر حال، این مختصر، نمایی بود از دیدگاه فارابی نسبت به مدینه فاضله، که البته می توان با ذکر نکات فراوان تر، به شرح آن پرداخت، لیکن همین مقدار در تبیین نحوه نگرش او به این قضیه ما را بسنده است. همان طور که می بینیم رویکرد فارابی نیز به آرمان شهر انسانی، یک نوع رویکرد سیاسی، فلسفی و اخلاقی است و قرائت او تا حدود زیادی تلاوت و تکرار همان اندیشه های افلاطونی است، البته، با تفاوت هایی که از یک حکیم مسلمان انتظار می رود. این که انسانها تفاوت گوهری با یکدیگر دارند و در شأن و مقام و مرتبه به یکسان در کنار هم نمی نشینند، این که آنان در مرتبه انسانیت، موجوداتی خطا کارند و برای رسیدن به حقیقت، باید به گونه ای با ماورای این عالم ارتباط برقرار کنند. این که سعادت، چهره ای آسمانی دارد و برای نیل به آن، باید با آسمان (عقل فعال) اتصال و ارتباط برقرار ساخت. این که انسان با همین وضعیت، با همین خواهشها و آرزوها، با همین نواقص و جودی مورد باور نیست و این که او در رسیدن به سعادت و برای زیست در یک آرمان شهر موعود، بایستی تکالیف سخت فلسفی، سیاسی را بپذیرد. همه اینها باورهایی است که اساس تفکر بزرگانی چون فارابی و پیش از او را سامان می دهد، لیکن همین افکار در تفکر عصر جدید، سخت مورد تأمل و تردید واقع می گردد و بازیگران تمدن جدید، کلیه باورها و نقشهای یاد شده را تغییر می دهند، تا طرحتی نو در کارگاه وجود انسان در اندازند. طرحتی نوین که حامل شیوه جدیدی از زندگی و اندیشه است. با هم به مروری مختصر بر آن طرح نو می پردازیم:

مدینه فاضله در عصر جدید

مدینه فاضله در تفکر عصر نوین، تصویر و معنای تازه ای می یابد. از ابعاد انتزاعی و آسمانی آن کاسته می شود و بر ابعاد عینی، انسانی و زمینی آن افزوده می شود. عصر جدیدی که پس از دوره رنسانس سر از بستر تاریخ بر می دارد،

حامل یک تفکر زمینی و انسانی است. این شیوه، به تدریج تکوین می‌یابد و چند قرن توالی حوادث و رویدادهای تازه لازم است تا صراحت آن را تجلی و ظهور بخشد. ضمیر ناخودآگاه انسان عصر جدید، که مملو از عقده‌ها و فشارهای قرون وسطایی است، اکنون مجال می‌یابد که آزادانه به آنچه می‌خواهد بیندیشد و آنچه را که دوست می‌دارد طلب کند. او خود را، که قرن‌ها لگدمال تعصبات کور مذهبی بوده، می‌جوید و زمینی را که همواره تحت الشعاع آسمان منکوب و ملعون شمرده می‌شده می‌طلبد. هزاران سال خود را باور نداشته بود و از خود فراموش کرده بود و اکنون، تازه خود را به خاطر می‌آورد. قرنهای متمادی در گوش او زمزمه‌های دیگری می‌خواندند و امروز آن تلقینات سخت مورد تنفر اوست. او، خود را می‌جوید و خود را می‌یابد. عصر جدید، عصر انسان است. دوره‌ای که می‌توان تمام گذشته‌ها را در آن استحاله کرد. از این روی، متفکران، در این دوره، انسان را وجهه‌آمال خود قرار می‌دهند. به او، می‌اندیشند و برای او، بویژه به آن بعد از وجود او، که به گمان آنان فراموش تاریخ، و بویژه، فراموش تاریخ مذهبی شده؛ یعنی، بعد زمینی او.

و هر چه از طلیعه آن عصر می‌گذرد، بر تنومندی و تناوری آن اندیشه‌ها نیز افزوده می‌گردد، به طوری که در قرن هیجدهم، یعنی، در اوج تفکر روشنگری اروپا، انسان و پیشرفت انسانی محور همه چیز قرار می‌گیرد. دیگر انسان آن موجود گناهکار فطری که در سنت مسیحی باید فدیة ای در بخشایش و آمرزش او نثار کرد، نیست. او، گل سرسبد هستی است و پیشرفت و تعالی او، مقصود هر نوع کوشش و بینشی. در همین راستا قراءت جدیدی نسبت به سعادت و خوشبختی انسان و نسبت به آرمان شهر انسانی که در بستر آن، خوشبختی انسان به ثمر می‌آید، تکوین می‌یابد. دیگر تفکر آن جهانی رنگ باخته است و انسان، بهشت موعود را بر روی همین کره خاکی می‌جوید. به تعبیر برخی محققین:

«انتظاراتی که در مورد ترقی انسان داشتند، حد و مرزی نمی‌شناخت... تصور

می کردند که علم و پیشرفت مادی، خود به خود، خوشبختی و فضیلت به بار می آورد. انسان می توانست بهشت را برای خود بر روی زمین بسازد... در مجموع، فلسفه تاریخ نوینی طرح شده بود که قایل بود انسان در همین زندگی، فقط به مدد تلاش خود، به کمال دست خواهد یافت... و این به قول کارل بکر، یک نوع «معاد اندیشی معاش آمیز، یا آخرت اندیشی دنیاپرستانه» بود، به عبارت دیگر، تجلی و تجسم تازه ای از مدینه الهی و آسمانی بر روی زمین. آیندگان و نه خداوند، در مورد تلاشهای کنونی بشر، قضاوت خواهند کرد. امید آینده بود که به کوشش افراد انسانی معنی می داد. «انسان کامل»، آینده موضوع عشق و ایثار قرار می گرفت^۱.

این نوع تفکر در قرنهای بعد، باز هم استحکام و تظاهر بیشتری می یابد، به طوری که تفکر «انسان مدار»، و در اشکال افراطی آن، به تدریج، جای خود را به مذهب «انسان مدار» وا می گذارد.

در همین زمان است که فیلسوفانی چون اگوست کنت و روان شناسانی چون اریک فروم از «مذهب انسانیت»، «هنر عشق ورزیدن»، به انسان و ادیان انسان مدارانه سخن می گویند.

اگوست کنت، مؤسس فلسفه تحصّلی (پوزیتیویسم)، در اوج تفکر انسان مداری قرن نوزدهم اروپا، پس از طرد مذاهب خدامدار، «مذهب انسانیت» را پایه گذاری می کند و در کتاب «شرعیات مذهب تحصّلی» به بیان آداب «عبادت بشریت» می پردازد^۲.

اریک فروم، روان شناس پرآوازه قرن بیستم نیز، در کتاب «روان کاوی و دین» ادیان را به دو نوع تقسیم می کند:

۱. «علم و دین» ایان باربور، ترجمه خرمشاهی / ۷۹، نشر دانشگاهی.

۲. «فلسفه عمومی یا مابعدالطبیعه» پل فولکیه، ترجمه یحیی مهدوی / ۱۶۱.

۱. ادیان خودکامه و به تعبیر او، ادیان خدامدار.

۲. ادیان نوعخواهانه.

در توضیح دسته اخیر می نویسد:

«ادیان نوعخواهانه بر خلاف ادیان خودکامه، بر محور انسان و توانایی او بنا شده اند. انسان باید نیروی منطقی خود را جهت شناسایی خویشتن، رابطه اش با همنوعان و همچنین موقعیت خود در جهان، توسعه دهد. او، باید حقیقت را با توجه به محدودیتها و همچنین استعدادهای بالقوه خود بشناسد. همچنین باید نیروی عشق ورزیدن را چه نسبت به دیگران و چه نسبت به خویشتن توسعه بخشیده و همبستگی با همه موجودات زنده را تجربه کند.»

البته این تفکر، همانطور که یادآور شدیم، در طول چند قرن و پس از پشت سر گذاردن حوادث و رویدادهای بسیار، قالبی چنین افراطی می یابد. در هر حال، طلعه های نخستین تفکر انسان گرایانه را در آثار «اومانیست» های دوره رنسانس و پس از آن مشاهده می کنیم. «یوتوپیا»^۱ توماس مور و «نیوآتلانتیس»^۲ فرانسیس بیکن، نمونه هایی از آن آثار است. هر دو اثر یاد شده روایت آرمان شهر انسانی هستند که نویسندگان آثار مزبور، یا خود بر حسب تصادف بدان سامان راه یافته اند و یا گزارش آن را از زبان روایتگران جهانگرد بازگو می کنند. بویژه در اثر دوم، ریشه های نگرش انسان مدارانه در عصر نویسنده محسوس تر است.

آرمان شهری که اندیشه ورنانی چون «مور» و «بیکن» ترسیم می کنند، با

۱. «روان کاوی و دین»، اریک فروم، ترجمه آرسن نظریان / ۴۹.

۲. Utopia، یوتوپیا واژه ای یونانی است که توماس مور آن را از ریشه ou-topos ساخته است که به معنای «هیچستان» یا «لامکان» است و به تعبیر فیلسوف بزرگ ایرانی، شیخ شهاب الدین سهروردی «ناکجاآباد».

۳. New Atlantis.

نیک شهر افلاطونی و یا ارسطویی تفاوت ساختاری و محتوایی بسیار زیادی دارد. توماس مور، از جمله «اومانیست» های مسیحی عصر خویش به شمار می آید. کتاب «یوتوپیا» وی مشتمل بر دو بخش است:

در بخش نخست، وی به شدت شرایط اجتماعی، اقتصادی جامعه اروپایی، بویژه، کشور انگلستان را مورد انتقاد قرار می دهد.

و در بخش دوم، از زبان یک جهانگرد نه چندان معروف، به تصویر آرمان شهر می پردازد که در آن از اوضاع نابسامان و نامهربانی که در کل سطح اروپای آن زمان مشاهده می شد، اثر و نشانی وجود ندارد. روایتگر این سرزمین شخصی است به نام رافائل هیثلودی که از آن بهشت زمینی چنین یاد می کند:

جزیره ای دور افتاده در کرانه «جهان نو» که در آن نظام و سامان جامعه، یکسره عقلانی و بقاعده و حساب شده است و به همین سبب، از فساد و نابسامانیهای دیگر جوامع در امان است. در آن جا اثر و نشانی از مالکیت شخصی، که سرچشمه همه مفسد اجتماعی و اقتصادی است، خبری نیست. همه چیز در عین حال، به وفور و فراوانی یافت می شود. مردم در قناعت و سادگی به سر می برند. هر شخصی در هر موقعیت و مقام اهل کار و فعالیت و تلاش است. شش ساعت در روز کار می کنند و سایر اوقات را به دیگر مسائل زندگانی می پردازند. فضاهای شهر و بازارها پاک و پاکیزه است و اجازه ورود هیچ چیز ناپاکی را به سطح شهر نمی دهند. شهرها و خانه ها و خیابانها شبیه به یکدیگر ساخته شده اند و از اختلاف هول انگیز و نفاق افکن طبقات اجتماعی در آن جا اثر و نشانی نیست^۱.

در یوتوپیا، هیچ زمینه ای برای کاهلی و فسادهای اخلاقی وجود ندارد. مردمان به راحتی از فزونیهای خود می گذرند تا کاستیهای هموعان خود را جبران

۱. «یوتوپیا»، توماس مور، ترجمه داریوش آشوری و نادر افشار نادری ۷۹-۸۴.

کنند. نظام ارزشی آنان با نظامهای ارزشی متداول در جوامع دیگر بسیار متفاوت است. به زر و سیم اهمیت نمی دهند و از اشیای قیمتی در جایگاههای پست و کم اهمیت بهره می برند. جامه های حریر و زربفت را خوار می شمارند و در عوض لباسهایی بسیار ساده و بدون تجمل می پوشند.

خلاصه ارزشهای اشرافی و متداول، برای تفاخر و استقلال نسبت به یکدیگر را برانداخته اند. به علم و دانش اندوزی ارج فراوان می نهند و با این که با جهان بیرون ارتباط چندانی ندارند، اما به پیشرفت های قابل توجهی در زمینه های مختلف علمی دست یافته اند.

به فضیلت های معتدل اخلاقی احترام و اعتنای تام دارند. فضایی چون زیستن بر حسب طبیعت، رویه میانه و معتدل، نوع دوستی و کمک به دیگران، ترك لذت های موهوم، برخورداری از لذت های طبیعی و حقیقی، پارسایی در سودجویی برای خویشتن و برتری دادن خیر همگانی بر خیر شخصی و ...^۱.

در آن جا، همانطور که گفتیم، تعلق و مالکیت خصوصی وجود ندارد. از طرفی نعمت به فراوانی یافت می شود و همه اهل تلاشند، از این روی اگر زمانی یک نفر به دلایل موجه و با اجازه متولیان شهر، به مسافرت پردازد، در سفر هیچ بر نمی دارد، زیرا به هر جا که برسد مانند خانه خود وی محسوب می گردد و ...

در این بهشت زمینی، دین نیز، جایگاه ویژه ای دارد. اگر چه بنابر مدارا و تساهل دینی است و به همین دلیل با صاحبان افکار و ادیان مختلف به تساهل برخورد می شود، لیکن در یک سری عقاید دینی همگی مشترك هستند. اصول عمده اعتقادی و دینی آنان عبارت است از: اعتقاد به خدای یگانه، و جاودانگی روح، و اعتقاد به روز فرجام و دادخواهی، یعنی معاد^۲.

۱. «همان مدرک» / ۹۵-۱۰۲.

۲. «همان مدرک» / ۱۳۲-۱۳۵.

به طور کلی، یوتوپای توماس مور، شهری است انسانی که انسان، رفاه، آسایش و به زیستی او، محور توجه است و برجسته ترین و پررنگ ترین بخش این داستان را آرامش، آسایش و آسودگی او تشکیل می دهد. در هر حال، در مقایسه ای میان دیدگاه او و گذشتگان بر مدینه فاضله، تفاوت عمده ای میان آن و تصویر انتزاعی افلاطونی و یا ارسطویی نسبت به نیک شهر مشاهده می کنیم.

همین طور آرمان شهری، با این که جنبه زمینی دارد، راه به آسمان را نیز باز گزارده است. مور، انسانی پارسا و مسیحی بسیار معتقدی بود (به طوری که بعدها جان خود را در راه پیروی خالصانه از تعالیم دین کاتولیک از دست داد و از طرف کلیسا به عنوان یکی از قدیسان شهید مورد ارج قرار گرفت) و به همین دلیل یوتوپایی او، جامعه ای است که در عین توجه به مسائل این جهانی انسان، ارزشهای اخلاقی و دینی نیز در آن کاملاً مشهود و مشخص است. و این جمع آرمانها در زمانی اتفاق می افتد که می دانیم تفکرات اومانیستی هنوز جسارت لازم را برای جدایی از آرمانهای دینی نیافته بودند و چند قرن زمینه سازی لازم است، تا آن افکار مواضع صریح خود را نه فقط در مغایرت با دین و خدا محوری، بلکه در منافرت با آن ابراز دارند.

بعد از مور، طرح «مدینه فاضله» را در «نیواتلانتیس» فرانسیس بیکن می یابیم (وی را نخستین فیلسوف جدید اروپا و پدر علم جدید می نامند). بیکن پیش از نگارش نیواتلانتیس، در آثار دیگر خود، از اندیشه مدینه فاضله انتقاد کرده بود و آن را اندیشه ای خیالی و غیر مفید دانسته بود، اما در اواخر عمر با نگارش کتاب یاد شده، به طرح یک آرمان شهر انسانی پرداخت و در آن رؤیاهای خود را به عنوان فیلسوف تجربه گرای اومانیست قرن هفدهم، در قالب روایتی واقعی بازگو کرد.

مدینه فاضله او، چهره ای کاملاً انسانی دارد (همان طور که خودوی، وجهه ای کاملاً اومانیستی داشت). سخن در آن از رفاه و آسایش دنیایی انسان است. در این

جامعه، حکومت در دست علماست و وظیفه این عالمان، تأمین آسایش و رفاه مادی بشر است. به همین دلیل، «علم» از نظرگاه وی، معادل با «علم» در سنت قرون وسطایی نیست، بلکه مراد از آن، علوم تجربی و طبیعی است و منظور از عالم، فیزیکدان، ریاضیدان، شمیدان، اقتصاددان، معماران و صنعتگران و... است. در آن جا، همه چیز در خدمت دانایی، اندوختن دانش، اکتشاف و اختراعات جدید و ضبط و نگاهداری و بهره‌برداری از آنهاست. مدارس، دانشکده‌ها، بیمارستانها، آزمایشگاهها و مراکز تحقیقاتی و پژوهشی همه در راه توسعه علم است و توسعه علم برای چیره شدن بر طبیعت (فراموش نمی‌کنیم که در افکار بیکن یک اندیشه بسیار معروف وجود دارد، معادله‌ای با عنوان: علم مساوی است با قدرت.) و چیره شدن بر طبیعت در خدمت رفاه و آسایش انسان.

«در آن جا خانه‌ای به نام خانه سلیمان قرار دارد که به منزله دارالشوری و مقر حکومت است. این خانه در خدمت تمام بشریت است که هدف از تأسیس آن، توسعه علوم و معارف بشری است. البته پژوهش و علمی که در زندگی دنیاوی برای بشر سودمند است. در واقع حکومت آن جا، حکومت علم و یا عالمان، یعنی فیزیکدانان، شیمیدانان، جامعه‌شناسان، اقتصاددانان، معماران و بالاخره صنعتگران است، آن هم مستقیماً بر طبیعت، نه بر رعیت^۱».

در «نیوآتلانتیس» بیکن از مذهب و مراسم مذهبی نیز یادی در میان است. به عنوان مثال، وی در شهر جدید خود از سالنهایی نام می‌برد که مردم برای عبادت در آن گرد می‌آیند و به پرستش خدا می‌پردازند، اما او نیز مانند بسیاری از «اومانیست»های معاصر خویش، دین را در حاشیه قرار می‌دهد و همان طور که یادآور شدیم، مرکز ثقل مدینه فاضله او، علم جویی انسان مدارانه و معاش گونه است.

مدینه فاضله سوسیالیستهای تخیلی

قرن هیجدهم، دوران پرتلاطمی برای اروپاییان محسوب می‌گشت. انقلاب صنعتی، به عنوان مهم‌ترین رویداد این قرن بارقه‌امیدی در دل بسیاری از مردمان پدیدآورده بود، چرا که محصولات نخستین آن، در ظاهر، ثروت و غنای بیشتری را نوید می‌داد که می‌توانست، سعادت، امنیت و آسایش بشر را برآورد. اما این امر، آن‌گونه که انتظار می‌رفت، به وقوع نپیوست. انقلاب صنعتی نه تنها برای طبقه محروم جامعه، باعث رونق و فراوانی و آسایش نگردید، بلکه برنگرانی و تشویق آنان نیز افزود. کارگران و صنعتگرانی که تا دیروز متکی بر صنایع دستی خویش روزگار سخت را با یک ثبات نسبی پشت سر می‌نهادند، اکنون در یک وضعیت وخیم و نامطمئن قرار گرفته بودند. تأسیس کارخانه‌ها و مراکز صنعتی عظیم مشاغل جزئی و دستی، آنان را، یکی پس از دیگری در معرض نابودی قرار داده بود و روز به روز بر ناامنی اقتصادی، فقر و فلاکت و نابسامانیهای اجتماعی و اختلاف هول‌انگیز طبقات اجتماعی افزوده می‌شد. تمدن صنعتی، اگر چه برای صاحبان سرمایه، بهشت موعودی بود که سرمایه‌های خویش را در تصاعد هندسی به رشدی دور از باور برسانند، اما این بهشت سرمایه‌داران، برای کارگران محروم که توده عظیم جامعه را تشکیل می‌دادند، جهنمی گشته بود بنیاد برافکن و خانمان سوز. حوادث اسفبار این دوران، به تدریج، موجب پدید آمدن اندیشه‌های نوین در عرصه تفکر انسانی گشت. این اندیشه‌ها، دست به ابداع فرمولها و قواعد تازه‌ای جهت خاتمه دادن به فقر و فلاکت و یافتن بهشت زمینی و رساندن بشر به سر منزل مقصود زدند. اندیشه‌وران این دوره، که نخستین برگهای دفتر تمدن صنعتی را تجربه می‌کردند، خواه ناخواه، در ارزیابی مشکلات و نابسامانیها و تحلیل آنها، فاقد یک دیدگاه پخته و علمی بودند. مهم‌ترین ویژگی آنان در این بود که همگی در آرزوی بهبود وضعیت طبقات محروم جامعه، بویژه

کارگران بودند و در راه تحقق این رؤیا به ارائه طرحهای ابتدایی و بسیط می پرداختند که از ویژگیهای لازم و کافی در مقابله با نابسامانیهای انقلاب صنعتی برخوردار نبود. می توان آنان را به معمارانی ناشی تشبیه کرد که در نخستین تجربه های معماری خویش، قصد پایه گذاری یک ساختمان صدطبقه را بر روی تلی از خاک، در سر می پروراندند.

به همین دلیل از آنها در طول تاریخ تفکر، با عنوان سوسیالیستهای تخیلی یاد می کنند که برجسته ترین آنها عبارتند از:

سن سیمون (Saint simon، ۱۸۲۵ - ۱۷۶۰)، شارل فوریه (charles Fourier، ۱۸۴۲ - ۱۷۷۲) و رابرت اون (Robert owen، ۱۸۵۸ - ۱۷۷۱) که آنان را بنیانگذاران سوسیالیسم تخیلی می نامند.

از ویژگی مهم دیگر آنان می توان از ضدیت آنان با نظام سرمایه داری و سیستم اقتصاد آزاد یاد کرد.

«این متفکران و به طور کلی سوسیالیستهای تخیلی معتقد بودند که نظام سرمایه داری که مبتنی بر آزادی کسب و کار و اقتصاد بازار است، نظامی ظالمانه است که بایستی از میان برداشته شود. ولی چسان این نظام ظالمانه از بین برود؟ اینان در این باره راهی عملی و منطقی نشان نمی دادند و بلکه فقط در مخیله خود مدینه فاضله ای را که پایه های آن بر عدل و داد استوار است تصویر می کردند و از مردم جهان می خواستند که برای تحقق این مدینه ... تلاش کنند.»

غالب آنان، افکار و ایده هایی که ارائه می کردند، اندیشه هایی خیرخواهانه و عدالت طلبانه بود، اما در اجرای این مهم، یا هیچ گونه طرحی نداشتند و یا در طرحهای عملی خویش، راههای ناهمواری را بر می گزیدند که به طور طبیعی و عمده با شکست مواجه می شد.

سیسموندی در کتاب «اصول جدید اقتصاد» در همین رابطه، یعنی در مورد بی‌تدبیری و بلا تکلیفی عملی‌اش چنین می‌نویسد:

«اقرار می‌کنم بعد از اینکه از نظر خود اصول را مشخص کردم و روشن ساختم که عدالت چیست و در کجاست احساس می‌کنم آن قدرتی که بتواند وسیله اجرای آن اصول را بنماید در خود ندارم^۱».

پرودون (Proudon، ۱۸۶۵ - ۱۸۰۹) که یکی دیگر از بزرگ‌ترین سوسیالیست‌های تخیلی است، عملاً، در راه تأمین آزادی و عدالت، طریق آنارشیسم را معرفی می‌کند، البته آنارشیسم وی، نه دقیقاً به معنای هرج و مرج و بی‌نظمی مطلق است، بلکه بیشتر به از بین بردن دولت و حذف نظارت آن تکیه دارد. فوریه نیز، که پیش از این از او یاد کردیم، تأسیس سازمان‌های تعاونی خاصی را به نام فالانژ (Phalanster) پیشنهاد می‌کند. فالانژ، جامعه‌ای است مرکب از سیصد خانواده، با جمعیتی در حدود هیجده هزار نفر که در سرزمین محدودی به مساحت نه میل مربع مستقر شده‌اند و اساس زندگی آنان بر سیستم مالکیت اشتراکی، تولید از طریق کشاورزی و صنایع دستی استوار است. فوریه، معتقد بود که تنها تشکیل چنین جامعه‌هایی، با بافت یاد شده آن است که می‌تواند زندگی اقتصادی و اجتماعی را تغییر دهد و زمینه را برای ساختن انسانی جدید که فقر و مسکنت، ریشه مکارم انسانیش را خشک کرده است، فراهم سازد. در این جامعه‌ها، انسان از قید شکم، که او را به زمین می‌خکوب کرده است، رها می‌شود و انسانی با خصلت شرافت و نجابت به وجود می‌آورد که از مهد تا لحد از امنیت خاطری که زاییده رفاه اقتصادی است برخوردار می‌گردد^۲.

۱. «سیر اندیشه اقتصادی»، دکتر قدیری اصلی / ۱۲۸.

۲. «تاریخ عقاید اقتصادی» / ۲۷۴.

«اون» نیز، که نخستین بار واژه سوسیالیسم در نوشتار وی آمده است، عقایدی شبیه به فوریه دارد. او نیز، به مدینه فاضله اقتصادی می اندیشد، به دهکده های تعاونی که در آن کودکان را تحت پرورش و سرپرستی می گیرند و آنها را با خصلت های نیکو آشنا می سازند، تا بتوانند آنان را در بزرگی، هم به مسیر کار دلخواهشان راهبری کنند و هم علایق نوع دوستی و توجه به دیگر افراد جامعه را در آنان پرورش دهند.

«اون»، که به تأثیر جامعه بر اخلاق و اندیشه انسان بسیار معتقد است، می کوشد تا با تغییر محیط زندگانی انسانها نشان دهد که خوشبختی و فضیلت، در گرو فراهم کردن شرایط مناسبی برای انسانهاست و موعظه مذاهب، بدون هیچ اقدام عملی در راستای تغییر محیط، منجر به قضاوتی غیر عادلانه در مورد انسان می گردد.

او، خود، عملاً گام در این راه نهاد و محیطی با همان شرایط ایده آل خویش، در نئولاناک اسکاتلند فراهم ساخت. در آن جا سرپرستی کارخانه ای را بر عهده گرفت و تلاش کرد که آن کارخانه را به صورت الگویی برای جامعه رؤیایی خویش درآورد. در این تلاش، تا حدود بسیاری نیز موفق بود، به طوری که شخصیت های برجسته از سرتاسر جهان برای مشاهده بهشت زمینی او می آمدند.

«اون» بنابه باورهای عمیق خویش، کلیه شرایط دهشتناک کارخانه را تغییر داد. از کار کودکان خردسال جلو گرفت. برای کودکان خردسال آموزشگاههای رایگان تأسیس کرد. برای خانواده کارگران، خانه های راحت، با تمام امکانات اولیه رفاهی فراهم ساخت. ساعات کار را پایین آورد. برای کارگران، به هنگام بیکاری و بیماری مزد قرار داد و بیمه پیری و بازنشستگی برقرار ساخت. برای آنان، امکانات آموزش بین خدمت و همین طور امکانات تفریح و استراحت مهیا کرد و... جالب این است که با وجود تمامی این دگرگونیها، کارخانه همچنان

به گونه ای سودآور به کار خود ادامه می داد^۱.

همان گونه که اشاره کردیم، «اون» سخت بر مذاهب طعن می زد و این تعلیم مذاهب که انسان را مسؤول کثرتاری و اعمال ناشایست خویش تلقی می کردند، به سختی محکوم می کرد.

او، محیط و شرایط نابسامان محیط را دلیل اصلی کثرویهای انسان معرفی می کرد و معتقد بود که: باید به جای موعظه و اندرزهای اخلاقی مذاهب، به تغییر شرایط زندگی انسان روی آورد و اصلاحات اجتماعی-اقتصادی را سرلوحه برنامه های خویش قرار داد، در این صورت است که می توان بهشت موعود را بر روی همین زمین دید.

پس از «اون» و در کنار او شخصیت‌های برجسته دیگری نیز بودند که از مبانی سوسیالیسم، آن هم در شکل آرمانی و رؤیایی آن دفاع کردند، ولی ایده ها و تلاشهای آنان در مجموع نتوانست موفقیت عملی چندانی، نه در عصر خود آنان و نه در دوره های پس از آن کسب کند، اگر چه نمی توان از تأثیرات عمیق آن خیراندیشان در افکار آیندگان به آسانی گذشت.

پس از سوسیالیست های تخیلی، افرادی چون مارکس و انگلس از راه رسیدند و بنیان سوسیالیسم علمی را پی افکندند. در این مختصر، نه مجال تفصیل در راهبردهای اندیشه مارکسیسم وجود دارد و نه ما، قصد پرداختن به جزئیات افکار آنان را داریم. همین اندازه می توان گفت که در طول تاریخ اندیشه، کمتر شخصیتی چون مارکس، توانسته، آرمان شهری در انتهای تاریخ برای بشر ترسیم کند و مردمان بسیاری را در راه دستیابی به آن بهشت زمین راهنمون سازد.

اندیشه مارکسیسم، در تصویرِ کمون نهایی، به عنوان پایانه و آخرین حلقه

تاریخ و به عنوان گرامی‌ترین آرمان بشری نشان می‌دهد که تا چه اندازه رؤیای بهشت زمین در عصر مارکس، مطمح نظر اندیشه‌ورانی چون او بوده است و پاسخ دعوت وی، توسط میلیون‌ها انسان و پدید آمدن دولت‌ها و کشورهای با این آرمان و آرزو، نشان‌دهنده نفوذ گسترش این مهم در محیط باورها و ارزش‌های جامعه‌های اروپایی و غیر اروپایی در قرن نوزده و بیست است.

جمع بندی

مجموع بخش‌های پیشین، در رویکرد عصر جدید به مسأله «مدینه فاضله» روایتگر یک معنای اساسی است. همان‌طور که دیدیم، عصر جدید با تفکرات نوینی درباره مقوله‌های مختلف که نقش اساسی در زندگی انسان دارند آغاز می‌گردد. سلسله حوادث و پیامدهای گوناگون، اعم از حوادث دوره رنسانس، تحول افکار فلسفی اروپا، انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب صنعتی اروپا، پیدایش تفکر سرمایه‌داری و همین‌طور اندیشه‌های سوسیالیستی، بر یک مبنای مشترک، همگی در مجموع به ما نشان می‌دهد که انسان عصر جدید، انسانی است که سخت خود و خواسته‌های خویش را باور کرده است. مسیری طولانی را از مذموم بودن تا معبود بودن، طی کرده است. او، که تا دیروز در حاشیه بود، امروز در متن قرار گرفته و برای فردا به عنوان آرمان و عشقی ابدی مطرح است. در نوشتار حاضر، که در پی یافتن تصویر مذهب مدینه فاضله‌ایم می‌خواهیم بدانیم، تعالیم دینی دربردارنده چه مواضعی در برابر این نوع نگرش نسبت به انسان هستند. نسبت و ارتباط تفکر دینی و تفکر انسان‌مدار در چیست؟ کشف توافق و یا تقابل این دو با یکدیگر می‌تواند در گشودن گره‌های بسیاری، در عرصه مسائل جدید انسانی راهنما و هدایتگر ما باشد. پیش از قضاوت، با گنجاندن مقدمه دیگری به بحث، به ارزیابی دوباره این نکته خواهیم پرداخت.

مهدویت و توسعه اسلامی

بحث توسعه و دینداری، مدت‌ها است در محافل فرهنگی و روشنفکری در این سامان در جریان است و پرسشهای بسیاری را پیش روی متفکران مسلمان نهاده است:

توسعه چیست و در بردارنده چه ابعادی است؟

لوازم توسعه چیست؟

چگونه می‌توان به توسعه دست یافت؟

برای رسیدن به آن باید دست به چه تغییراتی در سامان وجودی خویش زد؟

نسبت توسعه و دینداری چیست؟

آیات توسعه، همان مدرنیته غربی است؟

نسبت میان دین و مدرنیته چیست؟

آیا اندیشه توسعه، همان اندیشه مدینه فاضله است؟ چه نسبتی با آن دارد؟

مدینه فاضله چه جایگاهی در اندیشه اسلامی دارد؟

آیا اندیشه دینی، مانع توسعه است یا عامل آن؟

جریان و سیر این گونه پرسشها، دوباره برای ما یک بحث دیرینه و پردامنه را تداعی می‌کند. بحث از علل عقب ماندگی مسلمانان و نقشی که باورهای دینی در پیشرفت یا انحطاط جامعه دینی می‌توانند داشته باشند.

دریچه تمامی این پرسشها نیز به یک دغدغه درونی باز می‌گردد. همه ما، به عنوان انسانهایی دیندار و معتقد به حقایق دینی بر این باوریم که تعالیم دینی، در بردارنده قواعد و فرمولهای اصلی سعادت بشر است، سعادت زمینی و آسمانی. اگر این قواعد به خوبی فهم گردد و به درستی در عمل به کار آید، می‌تواند جامعه انسانی را در مسیری مطلوب جاری سازد. اما چرا تا این زمان حرکت جامعه‌های دینی، بویژه، جامعه‌های مسلمان، در راستای رسیدن به این

سعادت همه جانبه صورت نگرفته است. این در حالی است که در جامعه های دیگر نیز، حرکت به سوی توسعه و پیشرفت این جهانی، معمولاً، با نوعی بی اعتقادی نسبت به مذهب همراه بوده است. چه مشکل و مانعی در این میان است. شاید تعالیم مذهبی هیچ گونه جهت گیری نسبت به زندگی این جهانی بشر ندارند. شاید مذهب، صرفاً، جنبه ای آسمانی دارد و زندگی زمینی بشر را به خود او واگذارده است. و شاید تعالیم دینی، این راه را به ما نشان داده اند، اما، ما هستیم که از مذهب، ظاهری را برگرفته ایم و باطنی را وانهادیم. شاید بدفهمیها و کژاندیشیهای ما، این تعالیم را واژگونه دریافت داشته اند.

کدام یک از این پاسخها صحیح اند؟

پاسخ نخست، نوعی برداشت از دین و دینداری ارائه می دهد که زمینه را برای اندیشه سکولاریزم فراهم ساخته است. اندیشه سکولار، نسبت به دین در طرح و نقشه این جهان، اعتنایی قایل نیست و جایگاهی برای آن باز نکرده است. این تفکر، در شکل بسیار متداول، دین را از سیاست جدا می داند، اما در بنیان و اساس، به طور کلی، هیچ جایگاهی برای دین در زندگی این جهانی انسان، باز نکرده است، نه در حکومت، نه در اقتصاد، نه در نحوه معیشت، نه در اخلاق و تربیت این جهانی و نه در ارتباطات و رفتار انسانی.

یعنی اگر قرار شد برای زندگی این جهان انسان، نقشه و مصالح تهیه کنیم، نه در تهیه نقشه نیازی به مهندسين لاهوتی داریم و نه در ساخت آن از مصالح و ملاط تعالیم دینی استفاده می کنیم.

این تنازع و اختلاف، میان متألّهان ادیان دیگر، بویژه، متکلمان مسیحی نیز، از دیرباز مطرح بوده است. در سنت تفکر مسیحی، از یک طرف با متفکرانی چون سنت اگوستین قدیس، متکلم و فیلسوف بزرگ مسیحی در دوره قرون وسطی رو در رویم که میان زندگانی این جهانی و آن جهانی بشر جدایی می اندازد و افسار این جهان را بر دوش خود انسان گنهکار می افکند و دین را تنها در امر آسمان

دخالت و نقش می دهد و از طرف دیگر با فیلسوف بزرگی چون سنت توماس اکوئیناس، رو در روییم که موضعی مخالف با او دارد.

سنت اگوستین، در زمانی می زیست که امپراطوری روم، مسیحیت را به عنوان دین رسمی کشور پذیرفته بود و این پذیرش با دوره ضعف و رنجوری آن امپراطوری، همزمان شده بود. رومیان، در پذیرش مسیحیت، به عنوان آیین رسمی کشور، بر این امید بودند که ایمان به مسیح، ناتوانی آنان را در امر کشورداری و حراست از مرزهای امپراطوری روم، چاره سازد، اما این امید، به فرجام نرسید و روز به روز بر ضعف و ناتوانی کشور، افزوده گردید، تا آن که سرانجام پرونده آن تمدن نیز، با حمله وحشیان، در سال ۴۱۰ م. بسته شد، یعنی، درست بیست و هفت سال پس از رسمی شدن آیین مسیحیت در آن سامان. همزمانی این حادثه با صبغه دینی یافتن حکومت در امپراطوری روم، بسیار کسان را بر آن داشت تا از این سرنوشت شوم، یعنی، انحطاط تمدن روم را به آموزه های مسیحیت و فرهنگ برآمده از آن آیین، نسبت دهند و کم کم این تردید در ذهنها پدید آمد که شاید دخالت دین در امر کشورداری و به طور کلی، دخالت دین در امور این جهانی، نه به صلاح دین باشد و نه به صلاح امور زمینی انسان.

اگوستینوس در بحبوه این تردیدها و نظرات فتنه انگیز نسبت به دین و تعالیم مسیحیت کتاب «شهر خدا» را می نگارد و در آن از حریم دینداری حمایت و پشتیبانی می کند. در این کتاب در درجه نخست، به این نکته اهتمام می ورزد که انحطاط امپراطوری روم، هیچ ارتباطی با دین مسیح ندارد و در مرحله بعد، عقیده جدی خویش را در بیان ماهیت دوگانه زندگی انسان باز می کند.

او می نویسد:

«پیکار سیاسی در کائنات، نه میان دین و دولت، بلکه میان «جامعه آسمانی» و «جامعه زمینی» است. جامعه آسمانی، نماینده خداپرستی و جامعه زمینی نماینده خودپرستی است. جامعه آسمانی از پاکان و برگزیدگان خدا فراهم می آید و ابدی

است و حال آن که جامعه زمینی، خاص گناهکاران است و گذراست ... کلیسا، نماینده جامعه آسمانی در این جهان است و کار آن آماده کردن آدمیزادگان برای پذیرفته شدن به جامعه آسمانی است. از سوی دیگر، دولت یا کشور، نماینده جامعه زمینی است که گناهکاران را در بر می گیرد...^۱.

او، گاه از کلیسا به عنوان سازمان موجود و واقعی سخن می گوید و گاه آن را جامعه ناپیدا، یعنی متعلق به جهان دیگر می نامد.

او، معتقد بود: نظامهای سیاسی موجود، بر بنیاد تباهی و شر بنا شده اند؛ از این روی، امید مؤمن مسیحی، برای یافتن جامعه درست و خوب، فقط در جهان دیگر روا می شود.^۲

اگر چه اگوستینوس، با ایراد سخنان مزبور، در واقع، به دفاع از حریم دیانت می پردازد، اما برداشت او در این خصوص، بویژه با توجه به ابهاماتی که در سخنان او وجود داشت، افکار بسیاری را بدین سو، کشاند که جایگاهی برای دین در رتق فتق امور این جهانی قایل نگردند.

اما در برابر وی، سنت توماس اکوئیناس را می یابیم که به شدت، طرفدار دخالت دادن دین در کلیه شؤون دنیاوی انسان است.

او، از آن دست فیلسوفانی به شمار می رفت که سخت معتقد به پیوند مقوله های انسانی و الهی، از جمله پیوند عقل و دین و آسمان و زمین بود و در سازش این موارد با یکدیگر، تلاشهای جدی انجام می داد. (همان دیدگاهی که در میان روشنفکران مذهبی جامعه اسلامی ما نیز، طرفداران بسیاری دارد) وی، در نگاه به قلمرو دین و دنیا، برخلاف سنت اگوستین، که به گونه ای صریح و افراطی، شیوه نگرش تفکیکی داشت و هیچ گونه هم پوشانی میان این دو قلمرو را

۱. «بنیاد فلسفه سیاسی در غرب» / ۱۲۲ - ۱۲۳.

۲. «همان مدرک» / ۱۲۷.

بر نمی تافت و سخت در آرزوی تلفیق این دو محدوده با یکدیگر بود .
وی ، عقیده داشت که عدل را در همین جهان می توان بر پا داشت .
باور داشت :

«جامعه سیاسی ، از شرف و فضیلت [آسمانی ، یکسره] بی بهره نیست و می توان در
همین خاکدان ، دولتی بر اساس تعالیم مسیح به وجود آورد^۱ .»
البته حتی او نیز ، مقصودش این نبود که :

«دولت باید به دست کشیشان باشد ، یا پاپ بر امپراطوری مسیحی سروری کند .
او ، در عین آن که جامعه مؤمنان مسیحی را ارجمندتر از هیأت فرمانروایان سیاسی
می دانست ، معتقد بود که حوزه دین ، از حوزه سیاست جداست و فن کشورداری
و قانونگذاری ، به مهارتی متفاوت از حرفه کشیشان نیاز دارد^۲ .»
می بینیم که او نیز ، در واپسین برداشت و تحلیلهای خویش ، با نوعی حزم و
احتیاط تفکیک گرایانه ، به این مسأله می نگرد .

نزاع یاد شده ، در میان متکلمان و اندیشه وران ، در طول تاریخ پر دامنه تفکر
اسلامی نیز ، همواره ، در جریان بوده و هست . در این میان ، تفوق انقلاب
اسلامی و باورهای امام راحل ، باعث شد که بسیاری از متفکران اسلامی ، بدون
یادآوری آن نزاع ، بر این باور اتفاق کنند که دین و تعالیم آن ، علاوه بر راههای
آسمان ، راههای زمین را نیز بر ما مکشوف ساخته است و دوباره التیامی میان
وجهه آخرتی دین و چهره دنیوی آن برقرار کردند که بارزترین وجه آن ، در جدایی
ندیدن میان دین و سیاست تجلی یافت و مصادیق کم رنگ تری نیز ، در ابعاد
مختلف ظهور کرد . کم کم ، متفکران مذهبی ما ، به علم اقتصاد ، سیاست ،
مدیریت ، جامعه شناسی ، روان شناسی و به طور کلی ، تمام علوم می که به کار و بار
این جهان می آیند توجه جدی کردند و عناوینی چون : اقتصاد اسلامی ، حکومت

اسلامی، مدیریت و جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اسلامی، مقوله‌هایی درخور تأمل گردید. کوششهایی که در راه کشف و ضبط دیدگاههای مذهبی در موارد مزبور انجام شده، همگی، حکایت از این داشت که ما مذهب را از جدول برنامه‌ریزی زندگی دنیوی کنار نگذاشته‌ایم و دین را که مدتها بر طاقچه آخرت خاک خورده بود و جز در مراسم تدفین و به خاک سپاری، یادی از آن در میان نمی‌آمد، امروز در هر صحنه‌ای حاضر می‌بینیم و با کنجکاوی و تفاخر از نظارت همیشگی و همه‌جانبه آن، بر شؤون مختلف حیات انسانی سخن می‌رانیم. شاید مهم‌ترین ویژگی انقلاب اسلامی ایران نیز، در همین باشد. اگر خواسته باشیم، ماهیت و ثمره مهم انقلاب را بازگوییم، لزوماً باید به این نکته اشاره کنیم؛ یعنی، جابه‌جایی نقش دین در جدول افکار و اندیشه‌های ما. تا دیروز، دین در آن سوی مرزهای زندگی، حکومت و سلطه داشت و امروز در باور ما، سایه خویش را بر تمام شؤون حیات گسترده است. همان‌طور که مشاهده می‌کنید، رویکرد ما به دین، دقیقاً عکس رویکردی است که غربیان نسبت به دین داشتند. آنان، دین را از صحنه خارج کردند و ما آن را وارد کردیم. آنان از مناصب و پستهای مذهب کاستند و ما بر آن افزودیم. آنان از مذهب خود رابی‌نیاز دیدند و ما غنای خویش را در مذهب جستیم.

نگرش یاد شده، دستاورد و موهبت گرانمایه‌ای برای ما محسوب می‌گشت، لیکن به همان میزان نیز، مشکلات را نیز پیش روی ما نهاد. یکی از آن مشکلات چنین است: غربیان می‌گویند: تمدن غرب، محصول نگرش و رویکرد جدید انسان غربی به مسائل این جهانی است. رویکردی درست در مقابل دیدگاه انسان متعصب قرون وسطی.

اگر غرب به این درجه از پیشرفت و تمدن رسیده است، به دلیل این است که توانسته مذهب را از صحنه تصمیمات این جهانی خارج سازد و ارزشها و باورهای جدیدی را در بدنه اجتماع تزریق کند، تا فراهم‌کننده زمینه توسعه و پیشرفت

باشد. کنار گذاشتن قواعد اخلاقی، توسعه تفکر عقلانیت و فردگرایی محض، نفی تقدیر و سرنوشت محتوم از زندگی بشر، توجه به دنیا و آرمان شهر دنیاوی به معنای کامل آن، تزریق ارزشهایی چون آزادیهای گوناگون انسانی، فزون طلبی مطلق، رقابت و برتری جویی و... همگی چارچوبهای جدیدی برای زندگی انسان و بهینه کردن شرایط زیست دنیوی او بودند که به اعتقاد آنان، به هیچ عنوان با قالبهای مذهبی توافق و هماهنگی نداشتند. بنابراین، برخورد انسان غربی با مذهب به دو گونه بود. یا مذهب را به کلی از صحنه زندگی خارج کرد و میعادگاه خود با آن را، حداکثر، به درون کلیساها و کنیسه ها و به ساعاتی چند از روزهای یکشنبه محدود کرد و یا آن مذهب را با ارزشهای جدید رنگ آمیزی کرد و به تعبیر ساده، به آن چهره ای این جهانی بخشید.

در رابطه با نحوه برخورد اول، دکتر سید حسین نصر، می نویسد:

«غرب، از قرن هفدهم، و حتی پیش از آن، از رنسانس به این سو، در جهت غیردینی کردن نگاه و نگرش مردمش و سست کردن علایق دینی در زندگی روزمره ایشان سیر کرده است. و در نتیجه، امروزه در غرب کسان زیادی هستند که گرچه میراث داران مسیحیت و یهودیت اند، دیگر به معنای دقیق مسیحی یا یهودی نیستند... [و ما امروز] بدون درک کردن نقش دین و نیز به محاق افتادن آن در غرب، در همه مراحل تکوین و تولد و رشد و گسترش دنیای متجدد در اروپا و آمریکا و سپس سرزمینهای دیگر، هرگز قادر [نخواهیم بود که دنیای متجدد را بشهیم]».

همین نویسنده در جای دیگر چنین می گوید:

«از رنسانس تا به امروز، مسیحیت و نیز تا حدودی یهودیت در غرب، به نحوی بی امان با ایدئولوژیها، فلسفه ها، نهادها و کردارهایی که ماهیتاً غیردینی و

دنیاهای گرایانه بوده و به چند و چون در اقتدار دینی و به واقع در اصل اعتبار و مشروعیت آن بر می آمده اند، مبارزه کرده است. شکل چالش‌هایی که با دین می شده از نظریات سیاسی مبتنی بر فکر اصالت دنیا و جدایی دین و دنیا از یکدیگر، تا انکار بنیاد دینی اخلاق و انکار فلسفی واقعیت خداوند و واقعیت حیات اخروی یا وحی و متون مقدس، متفاوت و متغیر بوده است.^۱

رویکرد دوم را نیز در هماهنگی و سازگاری اخلاق پروتستانیزم و روحیه جدید تمدن غرب باز می‌یابیم. البته آنچه مسلم است، زمینی کردن مذهب، فواید بسیاری برای غربیان در برداشت، اما در مقابل، مذهب را از درون خالی کرد و هدف اصلی آن را به دست فراموشی سپرد و مهم‌تر از آن، این که مذهب را نه به عنوان یک اصل و هدف، بلکه به عنوان یک وسیله و آلت، مورد سوء استفاده قرار داد.

و امروز ما، با این مشکل بزرگ، روبه‌رویم. سخن ما این است: اگر مذهب از درون و در طرح اصلی و ابتدایی آن نقشه‌ای برای این جهان خاکی انسان ترسیم نکرده باشد، نمی‌توان آن را با رنگ آمیزی دروغین، در امور این جهان دخالت داد. اگر چنین کنیم، در واقع، آن را از درون و محتوای تهی ساخته ایم و آنچه خود خواسته ایم بر آن تحمیل ساخته ایم.

آیا به راستی چنین است؟ آیا مذهب به هیچ وجه در کار و بار این جهان انسان دخالتی نمی‌کند؟

آیا مذهب، راه‌های آسمان را فقط بر ما گشوده است؟

آیا افسار زندگی را بر دوش خود انسان افکنده است؟ آیا طرحی و چارچوبی

برای زیست دنیوی انسان ارائه نکرده است؟

جواب روشن ما به این پرسشها، روشن است: ما در چارچوب تعالیم قویم

اسلام آموخته ایم که میان این جهان و سرای باقی جدایی نبینیم. حساب دنیا و آخرت را از یکدیگر جدا نسازیم و تکالیف این دو را با یکدیگر مورد بررسی قرار دهیم. در میان متون دینی، مواضع بسیاری می توان یافت که از پیوند احکام دنیا و آخرت یا به گونه ای روشن و یا در ظرف اشاره، سخن رفته است که با تبیین آن موارد، می توان به تحلیلی واقع بینانه و در عین حال دینی، نسبت به مسائل این جهان انسان، دست یافت. تعداد این موارد، فراوان است.

در این مجال، موقعیت را مغتنم شمرده، تنها، با تحلیل دیدگاههای پیشوایان دین، در خصوص مسأله مدینه فاضله اسلامی به تحقیق سخنان بالا می پردازیم. با تحقیق در این معنی، خواهیم دانست که تصویر صاحبان آن مکتب از آرمان شهر دینی چگونه خواهد بود.

آیا تصویر آنان از این بهشت موعود، یک بهشت آسمانی است، یا یک بهشت زمینی و یا آمیخته ای از این دو.

آیا آن مدینه موعود، در نگاه آنان خصلتهای دنیایی دارد و یا دارای ویژگیهای آسمانی است؟

به راستی آیا مذهب، نسبت به بهزیستی انسان در دنیا نیز نظری جدی داشته است، یا خیر؟

بالآخره توسعه و پیشرفت در اندیشه دینی چه شاخصه ها و مشخصه هایی دارد؟

به این ترتیب، با بررسی خصوصیات مدینه فاضله از منظر بحث «مهدویت و ظهور امام زمان» می توانیم به یک باره دو موضوع را به بوته بررسی بگذاریم.

۱. رویکرد مذهب نسبت به انسان و زندگی این جهانی او.

۲. ویژگیهای توسعه اسلامی.

اکنون، با توجه به فرازهای گذشته، در این نوشتار، فرصتی فرارسیده که هر چند مختصر، مروری به ویژگیهای مدینه فاضله اسلامی، که تحقق آن را پس از

ظهور منجی عالم بشریت (عج) به ما وعده داده اند، داشته باشیم.
در این بررسی، توجه ما به مهم ترین و برجسته ترین آن خصوصیات است.

ویژگیهای مدینه فاضله، در عصر ظهور

۱. مدینه عدل: عدالت، واژه ای غریب نیست، اما حقیقتی قریب هم نیست. سده ها و هزاره های بسیاری است که بشر با این رؤیا روز و شب کرده، لیکن جز زور و اختناق و ظلم و بیداد، نصیبی نبرده است. هنوز آهنگ سنگینی ناله های کودکانی که به بیگاری کشیده شده اند، مادرانی که شوی خود را به بی عدالتی قربان داده اند و مردانی که به جبر کمر در برابر ظلم خم کرده اند در گوش تاریخ است. هنوز اشکهای ریزان و قلبهای داغ دیده، هراسهای قالب تهی گن و نفسهای در سینه حبس، ضجه های دردناک و دردهای بی تاوان، زخمهای بی مرهم و ناامیدیهای بی پایان، نگاه های خسته و بی سو، دستهای لرزان و بی رمق، لبهای خشک و چروکیده، بدنهای رنجور و زجر کشیده، انسان سراپا ظلم و بیداد دیده، هنوز این همه در خاطره تاریخ زنده است و اگر تاریخ با یادبود این حجم عظیم از نامردمی، هنوز پا بر جا ایستاده و قالب تهی نمی کند، به دلیل این است که می خواهد کسی را بیابد و تمام رنجهای مدفون در خویش را در گوش او نجوا کند. دیدیم و مکرر شنیده ایم که در طول تاریخ، انسانهای بسیاری با اندیشه عدالت و فریاد دادخواهی انسانها، این حقیقت را زنده و جاودان ساخته اند، اما تلاش عملی آن خیراندیشان و نیک خواهان در راه برقراری عدالت، در بیشتر موارد کم ثمر و یا بی ثمر و عدالت در معنای حقیقی آن، همچنان در رؤیا. چقدر سخت و دشوار است تعبیر نشدن این رؤیای شیرین. رؤیایی که تمامی اجزای وجود انسان در تمام تاریخ، با آن عجین شده و نگاه پرانتظار او در تعبیر آن خسته و کم سو گشته. بارها و بارها با زنگ حوادث مختلف، تپش قلبش فزونی یافته، اما زمانی که پلک از این خواب شیرین برداشته، جز سیاهی و تباهی مستکبران و

ظالمان چیزی در پیش روی ندیده .

اما می دانیم، هر چه بر شماره اوراق تاریخ افزون گردد، از شماره انتظارمان خواهد کاست و این همان چراغ امیدی است که قرن‌ها و قرن‌هاست در دل انسانها به عشق آمدن آن منجی، روشن و فروزان است. به عشق او، که نامش «عدل» است (السلام علی... العدل المشتهر) کلامش عدل است و راهش عدل. او که حکومتش حکومت عدالت است و این گم شده بشریت را در فرجام تاریخ بدو باز خواهد گرداند.

در خصوصیات قیام و حکومت امام زمان(ع)، هیچ ویژگی به اندازه «عدالت و قسط» روشنی و نما ندارد. آن قدر که در روایات بر ویژگی عدالت گستری آن مولی تأکید شده، بر سایر مسائل چنین ابرامی نرفته است و این، نشان از برجستگی این مهم در سازمان مدینه فاضله اسلامی در دوران ظهور دارد.

دهها و بلکه صدها روایت در کتابهای مختلف روایی، بویژه، در کتاب منتخب الأثر و کمال الدین، شیخ صدوق، در مورد عدالت گستری آن حضرت وارد شده است. در بسیاری از این روایات، از آن امام همام، به عنوان مظهر و تجلی کامل عدالت یاد شده است. نام «عدل» که بر آن مولی نهاده اند در واقع ترجمان کامل رسالت اوست.

صاحب مکیال المکارم، در اثر شریف خود، در این رابطه چنین می نویسد:

«عدل، آشکارترین صفات نیک آن امام است. برای همین [آن بزرگوار] در دعای

شبهای رمضان، «عدل» نامیده شده است:

«اللهم وصلّ علی ولی امرک القائم المؤمل والعدل المنتظر.»

خداوندا به ولی امر خود که قیام کننده و... و عدل مورد انتظار همه است درود

فرست^۱.

۱. «مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم»، میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی / ۱۱۸.

و در جای دیگر، همین عنوان را به گونه ای دیگر می یابیم:

«اول العدل و اخره^۱ .»

«السلام على القائم المنتظر والعدل المشتهر...^۲ .»

در مدینه فاضله اسلامی و در بستر ظهور آن منجی نیز، همه جا سخن از عدالت و قسط است. سخن از لبریز شدن زمین از عدل و داد است. دامنه عدالت او، تا اقصی نقاط منازل و زوایای ناپیدای جامعه گسترده است، حتی عدالت و دادگری همچون گرما و سرما در درون خانه های مردمان نفوذ می کند و مآمن و مسکن وجود آنان را سامان می بخشد^۳. و در روایات ظهور، عدالت، چنان عطش برانگیز و سیری ناپذیر و فراموش ناشدنی ترسیم گردیده است که انسان را در این گمان می افکند که اصولاً، جهان برای رسیدن به این نقطه و فرجام، باقی مانده است و برنامه و تنظیم متعمدانه الهی بر این است که آخرین سطور تاریخ، با برگهای دادخواهی به انجام رسد و خداوند چنان بر این مهم تأکید دارد که اگر حتی یک روز از عمر دنیا باقی مانده باشد، او آن را چنان طولانی خواهد کرد^۴ تا آن رؤیای موعود مردمان از راه رسد و درخت عدالت را بر ضمیر آگاه تشنگان بکارد و جامعه بشری را با آن گمشده خویش روبه رو سازد، زمین را از عدل و قسط سیراب کند و آن قدر برباده عدالت بیفزاید که جان آدمیان از آن مدهوش گردد.

در سایه این عدالت، هیچ انسانی در قید بندگی و بردگی باقی نمی ماند^۵.

حقوق به یغما رفته انسانها به آنها باز می گردد^۶.

۱. «کمال الدین و تمام النعمة»، شیخ صدوق.

۲. «مفاتیح الجنان»، شیخ عباس قمی، زیارت صاحب الامر، ۱۰۵۵.

۳. «بحار الانوار» علامه مجلسی، ج ۵۲/۳۶۲.

۴. «کمال الدین» ۳۱۸.

۵ و ۶. «بحار الانوار»، ۵۲/۲۲۵-۲۲۴.

بندهای پیدا و ناپیدای بندگی از سر و گردن انسانها باز می گردد و زمینه استثمار انسان از انسان به کلی برچیده می شود^۱.

کارگزاران ظلم و بیداد، مورد بازخواست قرار می گیرند. قاضیان و حاکمان کثرتار از مسؤولیت خویش، عزل می شوند و زمین، از هر نوع خیانت و نادرستی پاک می گردد^۲.

گردنکشان و مستکبران درهم کوبیده می شوند و محرومان و مستضعفان در استرجاع حق خویش کامیاب می گردند^۳. دیگر ناله هیچ مظلومی در گلو خفه نمی گردد، اشک و آه هیچ دلسوخته ای بلند نمی گردد، هیچ انسانی گرسنه سر بر بالین نمی گذارد و هیچ محرومی با کینه و دغدغه ناامنی، روزگار سپری نمی کند. و اینها افسانه نیست، بلکه به راستی تمام آن چیزی است که بر ما وعده داده اند و ما را در انتظار آن به برترین عبادت فراخوانده اند که انتظار آمدن او، انتظار گامهای عدالت است.

۲. مدینه رفاه: مدینه فاضله اسلامی، مدینه رفاه و آسایش همگانی است. رفاه و تنعم بدان سان که دیگر نیازمند و صاحب حاجتی در سطح جامعه یافت نمی توان کرد. یک دلیل مهم بر این امر، توزیع عادلانه ثروتها و منابع است. در شهر عدالت، که حقوق انسانها محور توجه و برنامه ریزی است، بالطبع بذری این توجه، محصولی چون رفاه و برخورداری همگانی از مواهب الهی در پی خواهد داشت. هم در تعالیم دینی و هم در آموزه های علمی و تجربی بشر، به روشنی، به این واقعیت راه برده ایم که در صورتی جامعه از غنا و بهره مندی عمومی سرشار خواهد گشت که پیشاپیش از عدالت سیراب گردیده باشد و مشکل کشورها در حال حاضر و در قرون و اعصار متمادی، کمبود منابع و مواهب طبیعی بر

۱. «بحار الانوار»، ج ۵۱/۵۷.

۲. «همان مدرک»/ ۱۲۰.

۳. سوره «قصص»، آیه ۵.

گستره خاک نبوده، بلکه توزیع ناعادلانه آنها بوده است. آنچه در روایات ظهور، در این خصوص آمده است، نشان می‌دهد که خواستها و آرزوهای مادی انسان، در جدول توجهات آرمان شهر اسلامی، نه تنها از یاد برده نشده، بلکه حتی در صدر توجه و عنایت قرار گرفته است و انسانها، به دلیل داشتن چنین خواستهایی، نه تنها مورد نکوهش قرار نگرفته‌اند، بلکه بر توجه خداوند در پاسخ به این خواهشها تأکید فراوان رفته است:

پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌فرماید:

«در امت من، مهدی قیام کند... و در زمان او، مردم به چنان نعمت و برخورداری و رفاه دست یابند که در هیچ زمانی دست نیافته باشند. [و این رفاه شامل تمامی انسانها خواهد بود چه] نیکوکار و چه بدکار. آسمان مکرر بر آنان بیارد [کنایه از وفور مواهب طبیعی] و زمین چیزی از رویدنیهای خود را پنهان نسازد».

در روایات دیگر سخن از کثرت مال^۱، وفور نعمتها، بارانهای پی در پی، سبکباری و رهایی از بارهای سنگین زندگی^۲، آسودگی از رنج طلب کردن و نیافتن، سخنی از ادای قرض تمام مقروضین و ادای دین تمام صاحبان دین است، سخن از بی‌نیازی تمام انسانهاست و سخن از بذل و بخشش امام (ع) بر همگان است، به طوری که از طلب مال و بخشش دیگران بی‌نیاز گردند^۳. در آن جا سخن از عمران و آبادی تمامی عرصه خاک است، به گونه‌ای که چون آن حضرت قیام کند، همه خرابیها را آباد کند^۴، تمامی سطح زمین را از سرسبزی و نشاط و طراوت بپوشاند^۵، گنجها و معادن زمین، همگی مورد استخراج قرار گیرند و

۱. «بحارالانوار» ج ۵۱/۷۸.

۲. «همان مدرک»، ج ۵۱/۸۸.

۳. «همان مدرک»، ج ۵۱/۱۲۳.

۴. «همان مدرک»، ۵۲/۳۹۰.

۵. «کمال الدین» / ۳۳۱.

۶. «بحارالانوار»، ج ۱۰۴/۱۰.

زمین، آنچه را که در درون مخفی داشته، برای رفاه و آسایش انسانها به دست او خواهد سپرد^۱.

۳. مدینه امن و سلام: به اعتقاد روان شناسان، از مهم ترین نیازهای اساسی بشر که در هرم نیازهای وی جایگاه ویژه ای دارد، نیاز به امنیت است. البته این نیاز در ابعاد مختلفی تجلی می یابد، امنیت اخلاقی، امنیت اقتصادی، امنیت حقوقی، امنیت اجتماعی و خانوادگی و... آنچه از حجم زیادی از روایات ظهور بر می آید، نشان می دهد که مدینه فاضله اسلامی، شهر امن و سلام است، آن هم امنیت در معنای واقعی و در تمامی ابعاد آن.

در روایتی از امام صادق (ع) در تفسیر آیه شریفه:

«وعد الله الذین امنوا منکم ... لیستخلفنهم فی الارض ... ولیبدلنهم من بعد خوفهم امناً.»

می فرماید:

«نزلت فی القائم و اصحابه^۲.»

یعنی وعده خداوند، مبنی بر اینکه وحشت و خوف مؤمنان را به امنیت و سلام تبدیل می کند، در زمان ظهور آن حضرت، معنی و مصداق کامل می یابد و انسانها در آن موعده شریف است که می توانند با قلبی آسوده و فارغ از هر گونه دغدغه اقتصادی، حقوقی، اخلاقی و اجتماعی سر بر بالین آرامش بگذارند و زندگانی دنیا را دور از خطرهای دلهره آمیز همیشگی ببینند. بنابراین، گردنه های پرخطر و پرنشیبی که در زندگی هر انسان به واسطه روابط نادرست حاکم در اجتماع پدید می آید، در آرمان شهر اسلامی جایی و جایگاهی ندارد. این نیز سعادت است زمینی در یک شهر آرمانی و آسمانی.

۱. «همان مدرک».

۲. «کتاب الغیبه» / ۲۴۰ ذیل آیه ۵۵ سوره نور.

۴. مدینه تربیت: پیش از این یادآور شدیم که تمدن غرب، اساس پیشرفت خویش را بر مبنای توجه به انسان پایه گذاری کرده و انسان مسحوری و انسان مداری، جزو نرم افزارهای اساسی در پیشرفت غرب محسوب می گردد. اما همان انسان که مقصود و غایت پیشرفت تلقی شده، همان انسان در تمامیت وجودیش، در این تمدن فراموش شده و بحران تمدن غرب، در ابعاد مختلف: اخلاقی، اجتماعی و تربیتی آن مؤید صریح این غفلت و ناکامی است. انسانی که فقط از یک سو نظاره شد و تنها ابعاد مادی او، در محاسبه آمد، انسانی است کاریکاتوری و ابتر و بالطبع، نمی توان او را در عالم خارج، انسان نامید و مشکل غرب در همین سوء تفاهم کوچک است!

چندین قرن است که برای آسایش تن، هر چه فرمول اقتصادی و سیاسی به یاد داشته اند و هر چه امکانات علمی و تکنیکی در اختیار داشته اند، به استخدام آورده اند، تا شاید بتوانند آسایش این جهانی انسان را بدو باز گردانند، حال آن که او، پس از این همه تلاش، هیچ گونه آرامشی در خود نمی یابد، جهان را تنگ و تاریک و سرد می بیند و در آن احساس حقارت و پوچی می کند و این جریان، به اعتقاد منتقدین درون این نظام، جز به نابودی انسان نمی انجامد. و این آن چیزی است که باید آن را انسان مداری واژگونه، یا انسانگرایی نسیانگرانه نامید. همین معنی را از زبان یکی از منتقدان فرانسوی نظام غرب بازگو می کنیم:

«تمدن جدید که به هنگام حرکت آغازین خود می خواست «انسان گرا» باشد و به انسان آنچه اصالتی داد که آغاز و انجام همه چیزش کرد، اکنون به ماجرائی این چنین شگفت دچار شده است. در روزگار ما، تار و پود مفهوم انسان از هم گسسته است... به هر حال، تمدنی که خود را «انسانگرا» می نامید، نظامی از آب در آمده است که آدمی را تحقیر می کند و می فریبد و سرانجام نابودش می سازد. تحقیر آدمی درین معنی و از این راه است که تمدن مذکور، انسان را به دستگاهی مرکب از یک سلسله وظایف کمی و مادی و به ماشینی منحصرأ تولید کننده و

مصرف کننده تبدیل می نماید^۱ .

اما در آرمان شهر اسلامی، همان گونه که ترسیم کردیم، فقط سخن از آسایش تن نیست. فقط سخن از وفور ثروت و رفاه مادی نیست، در تصویر مهندسان این مدینه، انسان فقط تن نیست، بلکه موجودی است دارای ابعاد مختلف که تکامل و رشد او، در گرو رشد متوازن تمامی آن ابعاد است و آن بهشت زمینی تحقق نمی یابد مگر آن که بارقه ای از آسمان نیز در آن حلول کند. تربیت و پرورش روح انسانها و توجه به اخلاق و فضائل روحی، که از اساسی ترین برنامه های ظهور است، در همین راستا معنی می یابد. مدینه فاضله، در عین حالی که شهر عدالت است، شهر رفاه است و شهر امنیت. در عین حالی که شهر تربیت است، شهر سجایا و فضایل انسانی است. در آن محیط، انسانهای صالح تربیت می یابند تا جامعه ای آرمانی و صالح بنا سازند. در آن جا، در کنار دست یابی انسانها به غنای مالی، از غنای قلبی و روحی بهره مند می گردند^۲ و در کنار اتمام نعمت و وفور ثروت، به اکمال اخلاق و فضیلت های انسانی راه می یابند.^۳ کینه های اخلاقی از قلبها ریشه کن می گردد^۴ و دروغ و تزویر و نامردمی، در روابط اجتماعی، جای خود را به یک رویی و یک رنگی می بخشد و به واقع، در چنین بستری است که رفاه و عدالت و امنیت نیز معنا و مفهوم و حقیقت خویش را باز می یابند و جز با این نگرش همه جانبه به انسان، و در کنار هم چیدن اجزای حقیقی او در برابر هم، نمی توان به تعبیر رؤیای همیشگی انسان در تأسیس آرمان شهر انسانی پرداخت.

۵. مدینه علم: دوره ظهور، دوران گسترش علم و دانایی است و مدینه

۱. «اسلام و بحران عصر ما»، روزه دوپاسکیه، ترجمه دکتر حسن حبیبی / ۱۸ - ۲۱.

۲. «بحار الانوار»، ۵۱/۸۴.

۳. «همان مدرک» / ۱۲۳.

۴. «منتخب الأثر» / ۳۷۴.

فاضله اسلامی، مدینه العلم است. با آمدن آن منجی حقیقی، همان گونه که ظلم و بیداد جای خود را به عدل و دادگری می سپارد و همان گونه که نابسامانیهای مختلف اجتماعی به سامان می گراید، به همان ترتیب نیز، دانایی و فرزانهگی بدیلِ جهل و نادانی می گردد و جهان از نور عقل و دانش آکنده می گردد^۱.

او، می آید تا همان طور که جهان را البریز از عدالت می سازد، از دانایی و فرزانهگی نیز سیراب سازد. نیروهای عقلانی توده ها را تمرکز بخشد و خرده ها و دریافتهای آنان را به کمال رساند^۲. علوم و دانشهایی که در طول اعصار و قرون در پشت پرده ها، مکنون مانده، پراکنده سازد و مرزهای دانایی و یادگیری را تا سراپرده منازل و تا اعماق وجود تک تک انسانها، اعم از زن و مرد گسترش بخشد^۳.

۶. مدینه مستضعفان: از ویژگیهای بسیار مهم در عصر ظهور، جابه جایی قدرت و تغییر در ساختار آن است. حکومت در مدینه فاضله، به دست توده های محروم و مستضعف جامعه است. آنان که پیش از ظهور، بار سنگین فقر و بیچارگی و نامردمی را تحمل کرده اند و اکنون در راستای اجرای عدالت باید به حق مسلم خویش در وراثت و پیشوایی زمین دست یابند^۴.

بدین سان، بهشت زمینی در عالم خارج واقعیت می یابد. با سیراب شدن زمین از عدالت، با برخورداری همگان از رفاه و آسایش و امنیت، با اتساع وجودی انسان و بازیابی تمامی ابعاد وجودی وی در ظرف تربیت و پرورش، با گسترش علم و فرزانهگی، با مشارکت توده های محروم در امر تصمیم گیری و تغییر ساختار سیاسی جامعه و با...

۱. «بحار الانوار»، ج ۷۵/۵۱.

۲. «عصر زندگی»، محمد حکیمی / ۲۲۳.

۳. «کتاب الغیبه» نعمانی / ۲۳۹.

۴. سوره «قصص»، آیه ۵.

آنچه گذشت، برجسته ترین ویژگیهای مدینه موعود در عصر ظهور است که می توان در فرصتهای بلندتر بر شمار عناوین اصلی و یا زیرمجموعه های آنها افزود، لیکن در این مجال، به همین مختصر بسنده می کنیم.

ختام:

دانستیم که اندیشه «مدینه فاضله» در ظرف تفکر گذشتگان به هیچ وجه با ملاحظات انسانگرایانه همراه نبوده است. نه این که انسان در نمودار اندیشه آنان جایگاهی نداشته، بلکه به این معنی که او مرکز توجه و اعتنا نبوده است. بنابراین، مدینه فاضله در منظر دید آنان، بیش از آن که صبغه ای انسانی داشته باشد، چهره ای سیاسی، اخلاقی و یا فلسفی می یابد.

در قراءت عصر جدید، این معنی، کاملاً واژگونه می گردد. از دوره رنسانس به این سو، که انسان، به عنوان مهم ترین آرمان تمدن جدید، محیط توجه و اعتنا را می پوشاند، تفاسیر نوینی نیز نسبت به آرمان شهر انسانی ارائه می گردد. محور این تفاسیر را نوعی فلسفه انسانگرا تشکیل می دهد که از طرفی با اندیشه استغنا از مذهب و بلکه، اندیشه مذهب پیرایی همراه و قرین بوده و از طرف دیگر، تنها به بهزیستی دنیوی انسان توجه داشته و پیشرفت و تعالی وی را در بُعد مادی می جوید. بنابراین، مدینه فاضله در نگاه متأخران، در واقع، شهر رفاه و آسایش انسان است، اما در راه کسب این مهم، فقط، به بُعد خاکی انسان توجه می شود. پیشرفت و ترقی مادی به عنوان یک اصل مسلم شمرده می شود و همه چیز در ذیل آن، ملاحظه می گردد. این نوع اندیشه، چند قرن است که سیطره خویش را بر محیط باورهای انسان غربی گسترده است و اگر چه او، به واقع، به بسیاری از آنچه در صدد بوده، دست یافته است، اما، به هیچ وجه، رؤیای همیشگی خود را محقق نمی بیند. در مقابل، مشاهده کردیم که در اندیشه جامع دینی، ما بر یگانگی دنیا و آخرت و جسم و جان انگشت تأکید می نهیم و جایگاه و احکام این امور را از

هم تفکیک نمی‌سازیم. به انسان، به عنوان یک واحد حقیقی نظر داریم و در هر طرح و برنامه، رشد موازی و متوازن او را پی می‌جوئیم. در مدینه فاضله اسلامی، در سرلوحه طرح و برنامه آسمانی آن، با کمال شگفتی، با یک آرزوی زمینی روبه‌رو می‌شویم، با عدالت و در کنار آن، رفاه و آسایش و امنیت و برخورداری از مواهب طبیعی.

حجم اعتنای تعالیم دینی به این مسائل، در مسأله ظهور و مهدویت، برای انسان مذهبی که همیشه بر تقابل و دوگانگی دنیا و آخرت، صمیمانه، پای می‌فشرده، آن قدر با اهمیت و هیجان‌انگیز است که وی را دچار گیجی و تردید می‌سازد. اما، به واقع، چنین است. تعالیم دینی، در زندگی زمینی ما مصرانه ادعای دخالت و تصمیم‌گیری دارند و آرزوهای زمینی ما به طور جدی، مورد توجه آنهاست. اما این همه را در مصاحبت با دیگر ابعاد وجودی انسان می‌طلبند. بر این اساس است که مدینه فاضله اسلامی، علاوه بر این که مدینه عدالت، رفاه و امنیت است، مدینه علم، عقلانیت، تربیت و انسان‌پروری نیز هست. یعنی همان عناصری که نبود آنها در تفکر مذهب پیرای غربی، باعث پدید گشتن بحران جدید تمدن غرب گشته است و این تمدن را علی‌رغم پیشرفتهای چشمگیر مادی، در مسیر تحقق سعادت انسانی ناکام گذارده است.

ویل دورانت تمدن نوین بزرگ غربی، در همین رابطه چنین می‌نویسد:

«مدینه فاضله تحقق یافته است، ولی فقط در عالم خارج (از ما) ... ما قدرت خود را صدبرابر کرده‌ایم و بر بالای خود صدها ذراع افزوده‌ایم، ولی طرحها و نقشه‌های ما به پستی و تنگی زمانی است که در جهل و آلودگی به سر می‌بردیم. ما از لحاظ روحی کوتاه‌قدانی هستیم در قالبهای بسیار بزرگ. مدینه فاضله در همه جا آمده است، به جز در روح انسان. با این همه، این مدینه فاضله کوچکی، که اکنون با رؤیای قابل اغماض می‌خواهیم بناکنیم، نمی‌خواهد طبیعت را از نو بسازد و نمی‌خواهد تسلط انسان را بر طبیعت بگستراند (زیرا این بهشت منظور نظر بیکن

بود و تحقق یافته است) بلکه می خواهد که خود را از نو بسازیم و نفوس با اراده ای درست کنیم که برای زندگی در عالم بهتری شایسته باشند و به صفای دانش ما و به نیروی قدرت ما باشند و چون مایه ویرانی مدینه فاضله «طبیعت بشری» و جهل انسانی است، ما نخست خواهیم خواست که دلها و نفوس خود را تصفیه کنیم؛ شاید امور دیگر، در نتیجه به دنبال آن بیاید... (به طور کلی) معلوم شد که مقصود بنای یک مدینه فاضله مکانیکی یا بهشتی برای راهروان پیاده و مسافران هواپیما نیست، بلکه امر اساسی تری در نظر است و آن بالا بردن صفات اخلاقی و جسمی و معنوی مردم است. نسلی که محصول و نتیجه این اقدامات و پیشنهادها باشند می تواند مدینه فاضله را بنا کند^۱.

در ارزیابی سخنان گذشته چنین می توان نتیجه گرفت که تفکر دینی نیز، یک تفکر انسانگراست. با این تفاوت که انسانگرایی دینی، متکی بر یک انسان شناسی قویم است؛ اما انسانگرایی غربی، متکی بر یک انسان شناسی ابتر و نادرست بود. به همین دلیل نیز بود که در بخشهای گذشته از تفکر مستتر در تمدن غرب، با عنوان «انسانگرایی نسیانگرایانه» یا «انسان مداری واژگونه» یاد کردیم. در انتهای نوشتار، تأکید می کنیم که در بحث «توسعه اسلامی» به طور کامل می توان از ویژگیهایی که در مورد مدینه فاضله اسلامی بر شمردیم، استفاده کرد و اگر چه مطالب عنوان شده، بیشتر، جنبه کیفی داشت، لیکن می توان با مشارکت صاحب نظران در زمینه های مختلف، بویژه در زمینه جامعه شناسی و اقتصاد بر ظروف کمی آن نیز دست یافت.

۱. «لذات فلسفه»، ویل دورانت، ترجمه زریاب خویی ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷.

زندگی دینی پیش از ظهور

عبّاس مخلصی

زندگی دینی پیش از ظهور

زیست منتظرانه، پیشینه‌ای دراز در تاریخ وافقی ناپیدا در آینده روزگار دارد. باور انتظار، نه تنها به پایان عصر حضور (۲۶۰ هـ. ق.) که به دوران آغازین دین باز می‌گردد؛ چه، تاریخ اسلام، این سلوک را، در زندگی دینی آن روزگار، نشان می‌دهد.

در حقیقت، این باور، آن‌گاه بر اندیشه پرتو افکند که پیامبر اسلام (ص)، از ظهور دوباره دین و احیای سنت خویش، در آینده دور، سخن گفت و دینداران را بر تحقق کامل دین و عینیت یافتن آرمانهای نهایی اسلام، به وسیله یکی از فرزندان، دوازدهمین امام شیعیان، آگاه کرد^۱.

اینک، قرن‌ها از تجربه این اندیشه دینی می‌گذرد. زندگی مردمان را در عصر پایدار و بلند انتظار، با تاریخی روشن از نمودها و جلوه‌های فکری و عملی، مشاهده می‌کنیم. برخی بر آمده از باور راستین انتظار و پاره‌ای آمیخته به پیرایه‌ها و وام گرفته از سنتهای کهن بشر.

این کوشش، توصیف و نمایه‌ای است از گونه زندگی دینداران در عصر انتظار.

۱. «کشف الغمّة فی معرفة الائمة»، ابوالفتح اربلی، ج ۳/۲۲۷، دارالکتاب الاسلامی، بیروت.

چشم اندازهای گوناگون زندگی دینی: حیات دین، تفکر و اندیشه دینی و دینداری انسان منتظر نگریده می شود، تا بایدها از نبایدها، راستیها از ناراستیها و اصالتهای دینی منتظران را باز شناسیم و سلامت و ژرفای این باور را، در اندیشه زلال معصومان(ع) بنگریم.

چگونگی زندگی دینی، در عصر انتظار، با توجه به شاخصهایی که زوایای آن را به گونه جدای از یکدیگر، نشان دهد، می توان در دو محور نشان داد:

۱. شرح چگونگی اندیشه دینی.

۲. شاخصهای دینداری.

به باور ما، مطالعه منابع و متون، از زاویه فراخ و دریچه گسترده این دو محور، تمامی مراحل تاریخ فرهنگ دینی را در مقیاسی بزرگ پیش چشم می آورد. اما آنچه در این کاوش می گنجد، شرح شاخصها و پدیدارهایی از زندگی دینی است که باور انتظار، آنها را در فرهنگ تشیع پدید آورده و یا بر پایه سخنان معصومین(ع) به تحقق و پیدایی آنها باور داریم.

شرح اندیشه دینی

با آغاز دوران غیبت، مسؤولیت و رسالت دینی امام(ع) در برابر حفظ مکتب و هدایت امت، بر عهده عالمان دین، به عنوان نایب و جانشین امام، نهاده شد. شرح و تفسیر دین، به منظور پاسخ گویی به نیازهای موجود دینداران و بازگویی و باز فهمی تعالیم به جای مانده از امامان(ع)، به وسیله اینان آغاز شد و به تدریج، سلسله عالمان دین در طول تاریخ انتظار، به وجود آمد.

عالمان، با به کار گرفتن آگاهیهای خود، از منابع اولیه دین: قرآن و سنت، و استناد به فهم علمی خویش از آنها، کوشیدند پاسخهای در خور عصر را بیابند و با عرضه آنها، مسؤولیت خویش را در روزگار غیبت به انجام رسانند.

دینداران نیز، براساس این سخن امام(ع):

«وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَالِقَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا»^۱

وظیفه یافتند به عالمان دین مراجعه و موضع فکری و رفتاری خود را در رویدادهای زندگی، با رهنمودهای اجتهادی اینان هماهنگ کنند. این پیوند و ارتباط متقابل، میان عالمان و مردمان، سبب گردید، معارف دینی در پرتو تلاشهای دین شناسانه عالمان، در بخشهای گوناگون مکتب نموده شود و با گذشت روزگار رشد و توسعه یابد.

دانشهای بسیاری، مانند: فقه، کلام، اصول، تفسیر، رجال، حدیث، فلسفه، عرفان و تاریخ، که اساس فکری آنها در عصر حضور امامان(ع) ارائه شده بود، مراحل تکامل را پیمود و میراث علمی ارزنده ای در این علوم پدید آمد.

از جمله این تلاشها، تثبیت اندیشه غیبت در قرنهای چهارم و پنجم بود که غیبت امام(ع) در روزگار نخستین، مورد انکار و مناقشه عالمان سنی قرار می گرفت. دانشوران شیعی، در استواری و درستی این باور اسلامی بجدّ کوشیدند و پرسشها و شبهات را پاسخ گفتند. عالمانی چونان: نعمانی^۲ شیخ صدوق^۳ (م: ۳۸۱)، شیخ مفید^۴ (م: ۴۱۳)، شیخ طوسی^۵ (م: ۴۶۰) در خصوص مسائل غیبت امام(ع) و شرح فلسفه آن، کتابهای مستقل نگاشتند.

به هر روی، اندیشه دینی، با همه گستره آن، در دوران غیبت، با ایشار و مجاهدت عالمان شیعی پاس داشته شد و فراروی دینداران قرار گرفت. نقش بزرگ اینان در حفظ و رشد این اندیشه و نیز شدت دغدغه دینمداری و پروای دینی که در تمامی دین پژوهیهای آنان مشاهده می شود، به هیچ روی جای تردید

۱. «وسائل الشیعه»، شیخ حر عاملی، ج ۱۸/ ۱۰۱، دار احیاء التراث، بیروت.

۲. «کتاب الغیبة» نگاشته اوست.

۳. وی، کتاب: «کمال الدین و تمام النعمة» را در این موضوع نگاشت.

۴. وی بخش آخر «ارشاد» را به این موضوع اختصاص داده است.

۵. «کتاب الغیبة» را نگاشته است. مؤسسه المعارف الإسلامیة، قم.

و انکار نیست.

البته وجود برخی کاستیها و نادرستیها، جای انکار ندارد، مانند: رشد یافتگی بخشی از معارف دینی و کنار نهاده شدن بخشهای دیگر، ذهنی اندیشی و دور بودن از واقعیت‌های موجود و یا به وجود آمدن پاره‌ای افکار و آرای نادرست و تفسیرهای ناصواب در باره بعضی مفاهیم دینی، که مصداق آن را امروزه در افکار گروهی با عنوان «ولایتیها» شاهدیم.

حتی در مطالعه تاریخ، افرادی بدعتگذار را می‌بینیم که توانسته‌اند در مقیاسی کوچک و محدود، اندیشه دینی را از مسیر اصیل آن خارج سازند و با دسیسه‌های درونی و یا خود فروشی، به فرقه‌سازی و دعوت‌های گمراه کننده دست یازند.

مطالعه سخنان معصومان(ع)، نشان می‌دهد که در روزگاران غیبت، بعضی افراد مدعی علم دین، داده‌ها و مفاهیم دینی را براساس خواهشهای نفسانی تفسیر و تأویل می‌کنند و بدین گونه، دین و تعالیم دینی قربانی خواسته‌های اینان می‌شود.^۱

همچنان که اکنون نیز، پاره‌ای از انحرافها و تفسیر به رأیها را در افکار گروهی شاهدیم که به نام دین، همه تکالیف و مسؤولیتهای اجتماعی را در روزگار انتظار، نفی می‌کنند و برای خود، هیچ گونه وظیفه اجتماعی که دین به آن حکم کرده باشد، نمی‌شناسند.

این افراد، در دوران غیبت، به گونه‌ای در باتلاق تأویل و تحریف فرو می‌غلطند که گاه ظهور نیز، با امام(ع) برخورد می‌کنند و مورد انتقام قرار می‌گیرند:

علی(ع) می‌فرماید:

«إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ يَنْتَقِمُ مِنْ أَهْلِ الْفِتْوَى بِمَا لَا يَعْلَمُونَ، فَتَعَسَّ لَهُمْ وَلَا تَبَاعَهُمْ»^۲

۱. «بحار الانوار»، مرحوم مجلسی، ج ۵۲/۲۵۸، مؤسسة الوفاء، بیروت.

۲. «یوم الخلاص»، ۳۴۲.

زندگی دینی پیش از ظهور = ۲۱۷

زمانی که قائم ظهور کند، از عالمانی که ندانسته فتوا می دهند انتقام می گیرد، اینان و پیروانشان را نگوئساری باد.

روایتهای دیگر نیز، از فساد و انحراف برخی متولیان اندیشه دینی روزگار غیبت خبر می دهد. همچنین از بخشی دیگر از روایتهایی که حرکتهای فکری و فرهنگی امام(ع) را در عصر ظهور بیان می کند، دانسته می شود که در این روزگار توجیهها و تأویلها و تحریفها و انحرافها و پیرایه ها، بسیاری از باورهای اسلام ناب و راستین را تهدید می کند و ساخته های ذهنی مدعیان دین، به عنوان باورهای دینی ترویج می شود. به برخی احادیث که بیانگر وقوع این احوال در حوزه اندیشه دینی است، اشاره می شود:

امام صادق(ع) درباره راه و روش مهدی(ع) می فرماید:

«يَصْنَعُ كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ (ص)، يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ كَمَا هَدَمَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أُمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ، وَيَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ جَدِيداً»^۱.

راه و روش او، چون پیامبر(ص) است؛ یعنی هر چه را پیش از او باشد ویران می کند، چنان که پیامبر(ص) جاهلیت را ویران ساخت و اسلام را از نو می نمایاند.

در بسیاری از روایتهای اسلامی، از تجدید دین و آمدن آیین جدید، توسط امام مهدی(ع)، سخن رفته است^۲. تجدید دین، به هر یک از این معانی تصور شود: تصحیح انحرافها و تحریفها، آشکار کردن فراموش شده های دینی، شرح احکام واقعی و فهم درست دین، متناسب با فرهنگ زمان و... همه اینها در تجدید حیات دین، از این حکایت می کند که پیش از ظهور، اندیشه دینی به گونه ای به کاستیها و پیرایه ها آمیخته خواهد شد که از حرکتهای مهم امام(ع)،

۱. «الغیبة» نعمانی / ۲۳۱، صدوق، تهران.

۲. «ارشاد»، شیخ مفید، ج ۲/ ۳۸۳، مؤسسه آل البیت، قم. «الغیبة» نعمانی / ۲۳۱ به بعد؛ «کشف الغمّة» ج ۳/ ۲۵۴.

پاکسازی و پیراستن ذهنها از رسوبات فکری گذشته و بازسازی فکر دینی و در نهایت، احیای دوباره تعالیم اسلام راستین، خواهد بود.

علی (ع) می فرماید:

«يعطف الهوى على الهدى إذا عطفوا الهدى على الهوى، ويعطف الرأى على القرآن إذا عطفوا القرآن على الرأى»^۱.

هواپرستی را به خدا پرستی بازگرداند، پس از آن که خدا پرستی را به هوا پرستی بازگردانده باشند. رأیها را به قرآن باز گرداند، پس از آن که قرآن را به رأیهای خود بازگردانده باشند.

این کلام علی (ع)، روشن می کند که اندیشه دینی، پیش از ظهور، در سطح وسیعی، بر اساس هواها و هوسها و منافع شخصی و گروهی، شکل می گیرد. عالمان دنیامسدار و نفس پرست، اصول و فروع دینی و آیات وحی را به دلخواه تفسیر و تأویل می کنند، آن گونه که با آرزوهای دنیا خواهانه آنان، هیچ تضادی پیدا نکند و چنانکه احادیث بسیار دیگر نیز، به این تصریح دارد، این کار، امری رایج خواهد بود. بدین روی، چون تعالیم حیاتبخش دین و چهره واقعی کتاب و سنت، زیر لایه های افکار و آرای نادرست، پنهان می شود، امام (ع) آنها را بیرون می کشد و آشکار می سازد:

علی (ع) می فرماید:

«ويُحیی مَيتَ الكِتَابِ وَالسُّنَّةِ»^۲.

مهدی (ع)، کتاب و سنت مرده و از میان رفته را زنده می کند.

در این حدیث، امام (ع)، به صراحت از مردن کتاب و سنت سخن می گوید. بی شک، اندیشه دینی که برخاسته از کتاب و سنت باشد و حقیقتاً آموزشهای این دو منبع اصلی شریعت را نشان دهد، در این حکم، همانند خواهد بود؛ یعنی

۱ و ۲. «نهج البلاغه»، فیض الاسلام / خطبه ۱۳۸.

اثر حیاتی و سازنده در جامعه و زندگی دینی نخواهد داشت؛ چرا که جز پندارها و ادعاهای دروغین به نام دین، حقیقت دیگری نخواهد داشت.

روایت‌هایی که از پدید آمدن نارواییها و تیرگیها در حوزه تفکر دینی خبر می‌دهند، بسیارند. آنچه یاد شد، گزینشی اندک از آن بسیار بود.

به راستی معصومان(ع) چرا و به چه منظور از این حوادث خبر داده‌اند؟

بی شک، یک جهت مهم در بیان این سخنان، این است که از یک سوی، دینداران با عوامل انحراف دینی که در آینده جامعه را فرا می‌گیرد، آشنا شوند و در گرفتن معارف دینی، هوشیار باشند؛ و از دیگر سوی، خواسته‌اند به عالمان و متولیان اندیشه دینی هشدار دهند که زمینه‌های انحراف و کژاندیشی را به نیکی بشناسند و از آنها پروا گیرند.

البته عوامل انحراف در اندیشه دینی، در همه زمانها بوده است، حتی در عصر حضور، افکار و تأویلهای نادرست و عالمان منحرف وجود داشته‌اند، اما آنچه دوران غیبت را در برابر این رویداد حساس می‌کند این است که چون مفسر واقعی دین، حضور ندارد، معیاری مسلم و قطعی که شاخص بازشناسی اندیشه راستین از دروغین باشد، وجود ندارد. در عصر حضور، شیعیان، هنگام اختلاف یا تردید در فهم یا اعتقاد درست از نادرست، به حضور امامان(ع) می‌رسیدند و معارف دینی خویش را به دآوری معصومانه ایشان می‌گذاشتند. اما در عصر غیبت، اگر چه قرآن، به طور کامل و بی هیچ کاستی در دسترس است، ولی محک زدن اندیشه‌ها به قرآن و دآوری خواستن از قرآن باز به نوبه خود، استناد به فهمی از قرآن خواهد بود و هرگز قطعیت و معصومیت دآوری معصومانه امام(ع) را نخواهد داشت. بی تردید، قرآن، معیار اصیل بازشناسی درست‌ها و راستیها در اندیشه دینی این دوران است، اما شناخت مراد قرآن، بدون دخالت فهم عالم در دسترس نیست؛ از همین روی، می‌بینیم برخی در استناد به قرآن، به دیدگاهی روی می‌آورند که حتی فهم ظواهر آن را حجت نمی‌دانند و معتقد می‌شوند که جز

از طریق احادیث و سخنان معصومان(ع)، نمی توان به مراد وحی دست یافت! خوب، آیا این دیدگاه را می توان معیار قرار داد؟ پاسخ منفی است، زیرا این خود فهمی است بشری و چه بسا خطا و دیگر آن که اساساً در تمسک و استناد به حدیث، امکان لغزش و فرو افتادن در خطا به مراتب بیشتر است، چه اگر به فرض، مشکل فهم درست آن را به سبب: تعارض، از میان رفتن قراین، پوشیده ماندن ظرف صدور و موقعیت مخاطب و ...، نادیده بگیریم باز با مشکلی بزرگ تر روبه رو، می شویم، یعنی پدیده جعل و وضع حدیث و تشخیص حدیث درست از نادرست.

آیا رخ نمودن اندیشه های گوناگون در تاریخ اندیشه دینی را می توان در دایره پدیدار شدن انحرافها در فکر دینی زمان غیبت دانست؟
بی شک، اختلاف آرا و افکار در حوزه اندیشه دینی، به مقتضای اجتهادی بودن آن است و این، نزد دین پژوهان، اصلی پذیرفته و برخاسته از تعالیم دینی امامان(ع) است. از این روی، باید بر اساس هماهنگی و ناهماهنگی و برابری و نابرابری ملاکهای درستی بر هر کدام از آنها، به داوری پرداخت. احادیث یاد شده، اندیشه هایی که بر پایه فهم و استنباط درست، یعنی با آگاهیهای لازم و شناخته شده برای اجتهاد، پدید آید و معیارهای مسلم اجتهاد دینی را متناسب با نیازمندیهای فرهنگ دینی زمان خود، دارا باشد، در بر نمی گیرند. اندیشه هایی که بی توجه به قانونمندیها و ضوابط کشف شده برای فهم درست دین، به وجود آیند و با اصول مسلم در تفکر دینی، ناسازگار و بیگانه باشند، روشن است که انحراف خواهند بود.

بنابراین، اندیشه دینی در طول زمان غیبت، به تلاشی مشترك و پیوسته، از سوی دین شناسان خبره و آگاه، نیاز دارد، تا منابع، شیوه های فهم و تحقیق دینی برای بازیافت آموزشهای راستین و اصیل اسلام در هر زمان شناخته گردد. این، به نوبه خود، تلاشی است بر آمده از روح و فرهنگ انتظار و ایجاد زمینه سازی برای

تحقق اصلاح در تفکر دین که بزرگ‌ترین حرکت در انقلاب جهانی مهدی(ع) است.

شاخصهای دینداری

بسیاری از بایدها و شاخصهای بایسته‌ای که باور به دین را در زندگی عصر انتظار می‌نمایانند، در روایات اسلامی، بیان شده است از این چشم انداز، به مطالعه پاره‌ای از آنها می‌پردازیم:

۱. انتظار فرج

به انتظار زیستن و منتظرانه دین داشتن، وظیفه‌ای است که شریعت اسلام، از مؤمنان خواسته است. چشم داشتن به ظهور منجی و حاکمیت دوازدهمین امام، از سلسله امامان معصوم(ع)، باور به تداوم امامت و عینیت رهبری دینی، در نهایت تاریخ زندگی است، نهایی دور، ولی در پیش، بسا امروز، فردا یا فردای دیگر.

عالمان دین، بر پایه احادیث معصومین(ع) انتظار فرج را شاخص بزرگ انسان دیندار در عصر غیبت دانسته‌اند و همواره دینداران را به داشتن و دانستن این مهم، فراخوانده‌اند:

پیامر اسلام(ص) می‌فرماید:

«افضلُ أعمالِ أمتی انتظارُ الفرجِ مِنَ اللَّهِ عزَّوجلَّ.»^۱

انتظار فرج داشتن برترین عمل امت من است.

امام صادق(ع) می‌فرماید:

«الا أخبرکم بما لا یقبلُ اللَّهُ عزوجل من العباد عملاً الا به؟ فقلت بلی، فقال:

«شهادة ان لا اله الا الله وان محمداً عبده ورسوله ... والانتظار للقائم (ع)»^۱

خبر دهم شما را به چیزی که خداوند عمل بندگان را جز با آن نمی پذیرد؟
گفتم آری.

امام فرمود: باور به خدای یکتا و بندگی و پیامبری محمد... و چشم داشتن به
ظهور قائم (ع).

مفهوم انتظار: انتظار، باوری است باور به عمل، که در زندگی انسان منتظر،
در قالب کرداری خاص، تجسم می یابد. دست روی دست گذاردن و بی هیچ
کنشی منتظرانه، خود را منتظر دانستن، تفسیری وارونه و منافقانه از انتظار است.
انتظار، اعتقادی است در گرو عمل، عمل کردن به آنچه که فرهنگ انتظار ایجاب
می کند.

انتظار، چشم داشتن به حاکمیتی است که در آن، ناپاکان، ظالمان، متظاهران
بی اعتقاد و معتقدان بی کردار، به شمشیر عدالت و دیانت سپرده می شوند. دین،
از بدعتها و کجیها و نفاقها و نارواییهای بشری پیراسته می گردد.

نادرستیها و ناراستیها کنار می رود، کاخهای به ظلم افراشته تاریخ، سقوط
می کنند، زنجیرهای جهل و اسارت گسسته می شوند، نابخردیها و ناحقیها، پایان
می یابند، دنیای ناراستان به فرجام می رسد.

شخص منتظر، خود ساخته ای است آماده پیوستن و در آمدن در صف نهضت
و قیامی که نهمین سلاله حسین (ع)، آن را رهبری می کند و همه سنگرهای ظلم و
ستم و پلییدی و نفاق و ناپاکی و بدعت را فرو می ریزد و حق و حق پرستی و
درستی و راستی و عدالت را جایگزین آن می کند.

انتظار مکتب آمادگی: آمادگی همیشگی، جوهر اصلی انتظار است و وظیفه
قطعی منتظران. انتظار قیام و ظهور مهدی (ع) را داشتن، آمادگی پیشین

می خواهد، از جمله: پیراسته و پاک زیستن، صداقت در عقیده و عمل داشتن، دارا بودن توان روحی برای جهاد و مبارزه در رکاب امام مهدی (ع).

آنان که انتظار را به عنوان عقیده و باوری دینی در ذهن می پرورند، و بازتاب عملی آن را در برپایی مجالس دعا و جشن می جویند، ولی با الفبای مبارزه و جهاد و باطل ستیزی ناآشنایند، در طول زندگی خود، کوچکترین صحنه برخورد با دشمنان دین تجربه نکرده اند و حتی از تصور آن نیز، برخوردار می لرزند، چگونه می خواهند به صف مجاهدان در قیام توفنده و جهانی مهدی (ع) در آیند و با بزرگ ترین و بیشترین دشمنان رویاروی شوند؟ آیا اینان، تاریخی مکرر از پیروان موسی نخواهند بود که گاه نبرد گفتند:

«فأذهب أنت وربك فقاتلا إنا ههنا قاعدون.»^۱

پس تو و پروردگارت بروید و بجنگید که ما در این جا نشسته ایم.

پیوستن به جمع یاران مهدی (ع)، از منتظرانی ساخته است که روح جهاد و ستیز با باطل را، به روزگار غیبت، تجربه کرده باشند. بسا این گروه، بر این پندارند که قیام و انقلاب مهدی (ع)، به نیروی غیب و اعجاز است. مس وجودشان، به یک نظر طلای ناب می شود؟ شجاع، دلیر و شهادت خواه! در حقیقت، اینان چشم دوخته اند تا امام (ع) ظهور کند، اوضاع مادی و معنوی را به یک نگاه به سامان آورد و آن گاه اینان، به زندگی آرام و ایمن دست یابند.

ابوبصیر از امام صادق (ع) می پرسد:

«جعلتُ فداك متى الفرَج؟ فقال: يا ابا بصير وأنت ممّن يريد الدُّنيا؟ مَنْ عرف

هذا الأمر فقد فرج عنه لإنتظاره.»^۲

فدايت شوم، فرج کی خواهد بود؟

امام فرمود: ای ابوبصیر؟ تو هم از کسانی هستی که دنیا را طلب می کنند! آن کس

۱. سوره «مائده»، آیه ۲۴.

۲. «اصول کافی»، کلینی، ج ۱/۳۷۱، دارالتعارف، بیروت.

که قیام امام را بشناسد برای او، به جهت انتظارش فرج شده است.

چون امام (ع)، متوجه است که ابو بصیر، با توجه به زندگی غمبار شیعیان، از فرج می پرسد، به گونه ای پاسخ او را می دهد که بفهمد، فرج به معنای چشم داشتن به رهایی از سختیها و رسیدن به کامیابیهای زندگی نیست، بلکه فرج، در گرو شناخت حق و شناختن رهبر و امام حق و منتظر یاری رساندن به اوست.

راوی می گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم:

مردم می گویند: مهدی که قیام کند، کارها خود بخود درست می شود، و به اندازه یک حجامت خون نمی ریزد.

امام (ع) فرمود:

«كَلَّا، وَالَّذِي نَفْسَهُ بِيَدِهِ، لَوْ اسْتَقَامَتْ لِأَحَدٍ عَفْوًا، لَأَسْتَقَامَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) حِينَ أَدْمَيْتُ رِبَاعَيْتَهُ، وَشُجَّ فِي وَجْهِهِ، كَلَّا وَالَّذِي نَفْسَهُ بِيَدِهِ، حَتَّى نَمْسُخَ نَحْنُ وَأَنْتُمْ الْعَرَقَ وَالْعَلَقَ.»^۱

هرگز چنین نیست. به خدای جان آفرین سوگند، اگر قرار بود کار برای کسی خود به خود درست شود، برای پیامبر (ص) درست می شد، هنگامی که دندانش شکست و صورتش شکافت. هرگز چنین نیست که کار، خود به خود درست شود، به خدای جان آفرین سوگند، کار درست نخواهد شد تا این که ما و شما در عرق و خون غرق شویم.

بنابراین، از زاویه خواهشها و آرزوها و خواسته های بشری خویش، قیام امام (ع) را نگریستن و منتظر او بودن، به هیچ روی با تعالیم اسلامی سازگاری ندارد. در احادیث، کسی منتظر و یاور مهدی (ع) دانسته شده که در زندگی منتظرانه خود، دوره آمادگی را گذرانده و به مرتبه ایثار جان و مال در راه خدا رسیده باشد. برای شرکت در استقرار عدل بزرگ و نجات بشر مظلوم و انسانیت

محروم، گامهای خود را به ایمان و ایثار استوار سازد و آن گاه برای یاری کردن نهضتی که می خواهد ریشه ظلم را در جهان بکند و عدل و قسط را به جای آن بنشاند، بی صبرانه منتظر جهاد باشد.

امام صادق (ع) می فرماید:

«لَيَعْدَنَّ أَحَدُكُمْ لَخُرُوجِ الْقَائِمِ وَلَوْ سَهْمًا، فَإِنَّ اللَّهَ إِذَا عَلِمَ ذَلِكَ مِنْ نَيْتِهِ رَجُوتُ لَأَنْ يُنْسَى فِي عَمْرِهِ حَتَّى يُدْرَكَ وَيَكُونَ مِنَ أَعْوَانِهِ وَأَنْصَارِهِ.»^۱

باید هر یک از شما برای خروج قائم اسلحه آماده کند. چون وقتی خداوند ببیند کسی به نیت یاری مهدی اسلحه تهیه کرده، امید می رود خداوند، عمر او را دراز کند، تا ظهور را درک کند و از یاوران مهدی باشد.

آماده بودن و سلاح تهیه کردن، بیش از هر چیز، نیرو و روح سلحشوری و ستیز لازم دارد. منتظر مسلح، وقتی می تواند در صف جهاد گران قیام، قرار گیرد، دست به سلاح ببرد و در رکاب امام حق، نقش بیافریند که در صحنه نبرد، پیروزی یا شهادت در نظر او یکسان باشد. در صحنه شعله و خون، عاشقانه خود را برای امام و آرمانهای او بخواهد، نه امام را برای آرزوهای خویش و این، میسر نمی شود مگر آن که همواره روح حماسه و اقدام و سلحشوری و مقاومت و شهادت و ایثار را در خود پروراند و هر آن آمادگی خود را برای چنین امری بیازماید.

علی (ع) می فرماید:

«الْمُنْتَظَرُ لَأَمْرِنَا كَالْمُنْتَظَرِ بَدْمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.»^۲

منتظر امر ما، بسان کسی است که در راه خدا به خون خود، غلتیده باشد.

این سخن، انسان منتظر را فردی مهیا برای جهاد و شهادت معرفی می کند و به او، این باور را می دهد که سلوک منتظرانه، مسؤولیتی است بسان جهاد، سخت

۱. «همان مدرک» ج ۳۶۶.

۲. «همان مدرک»، ۱۲۳.

و چه بسا همراه بذل جان، از این روی، منتظر باید خود را فدیة ای ببیند در راه اعتلای دین، بی هراس از شهادت و پذیرای هر گونه فداکاری و ایثار.

امام صادق (ع) می فرماید:

«من مات منکم وهو منتظر لهذا الامر کمن هومع القائم فی فسطاطه، قال: ثم مکث هنیئةً ثم قال: لابل کمن قارع معه بسيفه، ثم قال: لا والله الا کمن استشهد مع رسول الله»^۱.

هر کس به انتظار بزید و بمیرد، چون کسی است که قائم را یآوری کرده است.

پس از لحظه ای درنگ، فرمود:

نه، بلکه بسان کسی است که با آن حضرت شمشیر زند.

و سپس فرمود:

نه، به خدا، به حتم، همچون کسی است که در رکاب رسول خدا (ص) شهید شده باشد.

بهای کدام زندگی، چون بهای یآوری و شمشیر زدن در خدمت حضرت را می تواند داشته باشد؟ چگونه زیستنی است که فرجامش بسان شهادت است؟ بی شک، زیستنی که در نتیجه و اثر، با شهادت و جهاد یکسان باشد، زیستنی که آگاهی بخشد، شور و اشتیاق دینی بیافریند، ارزشها را بگسترده و در جهت تحقق هدفهای مکتب، باشد بله، در عصر انتظار، بدین سان زیستن، یآوری امام قائم است.

امام صادق (ع) می فرماید:

مَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ، كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ قَاعِدًا فِي عَسْكَرِهِ.^۲

۱. «مکیال المکارم»، موسوی اصفهانی، ترجمه: سید مهدی حایری، ج ۲/ ۲۱۰، دفتر تحقیقات و انتشارات بدر.

۲. «بحار الانوار»، ج ۵۲/ ۱۴۱.

هر کس امام خود را بشناسد و پیش از قیام او بمیرد، مانند کسی است که در گروه سربازانش نشسته باشد.

انسان منتظر، باید به گونه ای بزید که اگر ظهور و قیام مهدی (ع) را در حیات خویش درک نکند، باز در آن سهیم باشد و این در گرو آن است که از نظر فکر و عمل، در صف حق جویان و باطل ستیزان روزگار خویش باشد و سلوک اجتماعی اش، در جهت زمینه سازی و آمادگی هر چه بیشتر خود و جامعه، برای پذیرش این قیام باشد.

چنین انسانی، همواره جهادی بزرگ را فراروی خود می نگرد و آزمون پایداری به دین و عقیده را که لازمه این جهاد است، در سراسر دوران زندگی به اجرا در می آورد و پیوسته با آزمونهای کوچک تر، میزان موفقیت و شایستگی خود را در آن آزمون بزرگ می افزاید.

انتظار مکتب تعهد و تکلیف: نزد همگان، جاودانگی شریعت و احکام آن، اصلی بی تردید است و در تمامی عصرها، پیروی از دستورها و تعالیم دینی و پیاده کردن آنها در متن زندگی واجب است. بر پایه این اصل پذیرفته و مسلم، دینداران، برای همیشه به حضور در صحنه و به انجام همه تکلیفهای فردی و اجتماعی وظیفه دارند. انجام تکلیفهای دینی، تعطیل بردار نیست.

آیا غیبت امام و چشم به ظهور او داشتن، می تواند مجوز برداشتن تکلیف در بخشی از احکام دینی باشد؟

در این صورت، جاودانگی شریعت اسلام، به عنوان یک دستگاه فکری و حقوقی و ارزشی به هم پیوسته، چگونه تفسیر خواهد شد؟

مثلاً در روایتهای بسیاری از گسترش ظلم و فساد و انحراف، در عصر غیبت، سخن رفته است که اکنون شاهد آن هستیم، آیا انسان دیندار که در این روزگار می زیست، در برابر اینها رها و بی تکلیف است؟ یا تکلیف مبارزه با ظلمها و فسادهای فردی و اجتماعی و اصلاح جامعه و جهاد در راه دفاع از مکتب و امت،

همچنان باقی و جاوید است؟

هیچ کدام از فقیهان و دین شناسان به رها شدن بخشی از احکام دین فتوا نداده اند، آن هم احکامی که نگهداشت دین به عمل کردن به آنها وابسته است. برای اجرای حکم امر به معروف و نهی از منکر، شرایطی از جمله: شناخت معروف و منکر و نتیجه بخش بودن آن، بیان کرده اند، اما این به معنای برداشتن تکلیف نیست.

آیا می توان گفت: در عصر غیبت به سبب حاضر نبودن امام (ع)، با وجود این همه ظلم و فساد، شرایط امر به معروف و نهی از منکر تحقق نمی یابد و یا هجومی صورت نمی گیرد؟ اگر چنین است، پس چرا فقیهان در مباحث فقهی خود، در طول دوران غیبت، برای این موضوع، کتابی اختصاص داده و در چگونگی آن به تفصیل سخن گفته اند. آیا بیهوده بحث کرده اند؟!

جای تأسف است که شاهد باشیم گروهی نا آشنا به مسائل دین، انتظار را به گونه ای تفسیر کنند که اصل جاودانگی تکلیف و تعهد دینی انسان دیندار در این بخش از دستور دینی نادیده انگاشته شود.

به راستی بسامان آوردن نابسامانیهای دینی در اجتماع و دست یازیدن به حرکت های اصلاحی و احیاگری در عصر انتظار، با فرهنگ انتظار ناسازگار است و زنده نگاهداشتن سنت دعوت دینی حرام و ناروا؟
امام سجاد (ع) می فرماید:

«ان أهل زمان غیبتة، القائلین بإمامته والمنتظرین لظهوره... الدعاة الی دین الله عزوجل سرّاً و جهراً.»^۱

معتقدان به مهدی (ع) و منتظران ظهور او در عصر غیبت... در پنهان و آشکار مردمان را به دین خدا فرا می خوانند.

۱. کمال الدین، شیخ صدوق، / ۳۲۰، مؤسسة النشر الاسلامی، قم.

همان گونه که می‌نگرید، امام(ع) منتظران معتقد و راستین را در روزگار غیبت، دعوت کنندگان به دین خدا معرفی می‌کند. اگر انتظار را به معنی برداشته شدن تکلیفهای اجتماعی و نبودن مسؤولیتهای اصلاحی در جامعه بدانیم، پس دعوت به دین در این سخن امام معصوم(ع) چگونه تفسیر می‌شود؟

آیا مبارزه با فسادهای اجتماعی، با ظلم و بی‌عدالتی و با حرکت‌های ضد انسانی و ضد دینی مستبدان و مستکبران، که بقای آنها، محور دین و باورهای دینی را در پی دارد، دعوت به دین خدا نیست؟

آیا تحقق و استقرار حاکمیت دین و احیای نماز و حج و ولایت و امامت در جامعه و برقراری عدالت اسلامی به قدر توان، دعوت به دین نیست؟ تلاش در راه اصلاح بنیادهای مادی و معنوی اجتماع و برآوردن سلامت دینداری، دعوت به دین نیست؟

پس، انتظار، باوری نیست که با آن تعهد اجتماعی انسان منتظر نفی شود، یا سکوت و سازش با ستم‌بارگان و ظالمان توجیه گردد.

با چه تفسیری از دین، می‌توان از دست رفتن عزت دینی و تحمل انواع ذلتها و مشاهده فسادها و ظلمها و هیچ‌نگفتن و انزوا گزیدن را، دینداری دانست؟

سرنوشت میلیون‌ها انسان دیندار را در دست فاسدان و جنایت‌پیشگان و ظالمان دید و از میان رفتن ارکان و ارزشها و اصالت‌های دین و دینداران را، به دست این شیطان صفتان، شاهد بود و در برابر، خود را دینداری بی‌تکلیف دانست؟ راستی امام زمان(ع) از این دینداری راضی است؟ این گونه تفسیر از انتظار، با کدام اصل دینی سازگار است؟

البته دست زدن به مبارزه و مقاومت منفی که در برخی روایتها^۱ به آن

۱. این روایتها در کتاب: «موسوعة الامام المهدي»، سید محمد صدر، ج ۲/ ۳۳۵-۳۶۰ به شرح بررسی و تفسیر شده است.

اشاره شده، پذیرفته است؛ زیرا در پاره‌ای شرایط و زمانها، این موضعی است پسندیده و خرد ورزانه، ولی باید مقتضای زمانی و اجتماعی جامعه را شناخت و تأثیر این موضوع را در موفقیت دعوت دینی، ارزیابی کرد و سنجید و هوشمندانه عمل کرد. پس به هر روی، تکلیف و تعهد دینی باقی و جاوید است.

۲. نگهداشت ایمان دینی

در روایتهای بسیاری از امتحان دینداران در دوره غیبت سخن گفته شده است. ایمان و دینداری، در بوته آزمایش گذاشته می شود و مردمان به اصالت ایمان و استواری در نگهداشتن دین خود، سنجیده می شوند. آزمایشهای دینی، برای همه ایمان آورندگان در همه زمانها، قانون الهی است:

«أَحْسَبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ.»^۱

اما این قانون، در روزگار غیبت به دو جهت، مورد تأکید است:

* آن که امام(ع) از نظرها پنهان است و منتظران، منتظر ظهور اویند و چون این امر، به درازا می کشد، افکار و دعوتهای باطل، در میان مسلمانان پدید می آید و گروهی گمراه می شوند:

امام صادق(ع) می فرماید:

«إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ إِحْدَيْهِمَا تَطَوُّلٌ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ: مَاتَ، وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ: قُتِلَ، وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ: ذَهَبَ، فَلَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نَفَرٌ سِير.»^۲

به راستی مهدی(ع)، دو غیبت دارد. دوّم آن، به اندازه‌ای به درازا می کشد که گروهی می پندارند: وی، مرده است و گروهی می پندارند: کشته شده و گروهی می پندارند: [ظهور او] گذشته است. پس بر پیروی از او، کسی باقی نماند،

۱. سوره «عنکبوت»، آیه ۲.

۲. «کتاب الغیبة» / ۱۷۱.

مگر مردمانی اندک .

علی (ع) می فرماید :

«يكون له حيرة وغيبة تضلّ فيها أقوام ويهتدى فيها اخرون .»^۱

به سبب غیبت مهدی (ع)، سردرگمی به وجود می آید که گروهی گمراه می شوند و گروهی دیگر بر هدایت می مانند .

* در این دوران، شرایطی به وجود می آید و اوضاعی بر جوامع دینی حاکم می شود که نگاهداشتن دین، بسیار دشوار می شود. بیشترین مردمان، به انگیزه های گوناگون، ایمان دینی خویش را در زندگی از دست می دهند و دینداری را کنار می نهند :

امام صادق (ع) می فرماید :

«و رأيتَ النَّاسَ قد إستووا في ترك الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وترك التدين به .»^۲

مردمان را می نگری که در کنار نهادن امر به معروف و نهی از منکر همراه می شوند و نسبت به آن ناباورند .

مهم ترین انگیزه ای که سبب می گردد در این دوران، دینداران با آزمایشهای اعتقادی و عملی بسیار، رو به رو گردند، عبارتند از :

* گسترش زمینه های ناباوری : از یک سو، آشکار شدن اختلافها و فتنه های فکری و پیدایش آرا و مسلکهای گوناگون در حوزه اندیشه و باورهای دینی، تردیدها و یأسها را می آفریند و سستی در گرایشها و باورها را پدید می آورد :

امام باقر (ع) می فرماید :

«واختلاف شديد بين الناس وتشتت في دينهم .»^۳

۱ . «بحار الانوار»، ج ۵۱/ ۱۱۸ .

۲ . «بحار الانوار»، ج ۵۲/ ۲۵۹ .

۳ . «كتاب الغيبة»/ ۲۳۵ .

و اختلاف شدید میان مردمان رخ دهد و در دین خود، پراکنده می شوند.
از سوی دیگر، رواج مرامها و مسلکهای ناروا و فساد انگیز، در میان مردمان،
روح دینداری را در جامعه از بین می برد و پیروی از تعالیم شریعت ناچیز می شود:
امام صادق (ع) می فرماید:

«وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَنْظُرُونَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، وَيَقْتَدُونَ بِأَهْلِ الشَّرِّ، وَرَأَيْتَ
مَسْلِكَ الْخَيْرِ وَطَرِيقَهُ خَالِيًا لَا يَسْلُكُهُ أَحَدٌ.»^۱

مردمان را می نگری که به پیروی از مرام یکدیگر می پردازند و به بدکرداران اقتدا
می کنند، و باور حق و راه آن را می نگری که بی رهروست.

* افزایش انگیزه های انحراف و گریز از دین: دینداری، به سبب گذر از تاریخی
طولانی، به تیرگیها و پیرایه ها و خرافه ها و سنتهای بشری می آمیزد و بسیاری
فهمها و عملکردها و جهتگیریهای نادرست و نابخردانه و ارتجاعی و انحرافی و
آفت زده به حساب دین گذاشته می شود و در نتیجه، چهره روشن و فطری دین،
زیر این لایه های تیره پنهان می گردد و بدین روی، ارزش و اصالت واقعی رویکرد
به دین و دیانت از میان می رود و مردمان از آن می رمند:

علی (ع) می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يُكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ كَمَا يُكْفَأُ الْإِنَاءُ بِمَافِيهِ.»^۲
ای مردم! به زودی بر شما روزگاری خواهد آمد که اسلام را از حقیقت آن
بپردازند، همچون ظرفی که واژگونش کنند و آن را از آنچه درون دارد تهی سازند.

یا می فرماید:

«وَلُبِسَ الْإِسْلَامَ لُبْسَ الْفَرِّوْ مَقْلُوبًا.»^۳

و اسلام پوستین بازگشته پوشد.

۱. «بحار الانوار»، ج ۵۲/۲۵۹.

۲ و ۳. «نهج البلاغه»، ترجمه شهیدی / خطبه ۱۰۳، آموزش انقلاب اسلامی، تهران.

* ستیزه جویها با دینداری: خودپرستان و خودکامگان و پیروان باطل، که همواره به دنبال هدفهای دنیا پرستانه اند، چون فرهنگ اصیل دینداری را مانعی بزرگ برای رسیدن به هدفهای خود می بینند، با استفاده از تمامی امکانات و به کار گیری همه راهها و شیوه های ممکن، به ستیز با دین و دینداران می پردازند و ایشان را در تنگنا و سختی می گذارند:

امام صادق(ع) می فرماید:

ورأيت أهل الباطل قد استعلوا على أهل الحق ورأيت الشر ظاهراً لا ينهي عنه
ويعذر أصحابه... ورأيت الفاسق فيما لا يحب الله قوياً محموداً، ورأيت
أصحاب الآيات يُحقرّون ويحتقرّ من يحبهم.^۱

اهل باطل را می نگری که بر اهل حق چیره شده و بدیها آشکار گشته از آن نهی نمی شود و پیروان آن در امانند... و فاسق را می نگری که به کردار ناپسندش توانا و مورد تحسین است و مردان حق و پیروان آنان را می نگری که کوچک و ذلیل شمرده می شوند.

وجود این عوامل در محیط دینی دوران غیبت، بویژه فزونی و شدت یافتن آنها در روزگار نزدیک به ظهور، دینداری را بسیار سخت و مشکل می کند تا آن جا که:

پیامبر(ص) می فرماید:

«لأحدهم أشدُّ بقيةً على دینه من خرطِ القتاد في الليلة الظلماء، أو كالقابض
على جمر الغضا.»^۲

هر یک از آنان اعتقاد و دین خویش را با هر سختی نگاه می دارد، چنان که گویی درخت خار مگیلان را در شب تاریک با دست پوست می کند، یا آتش پردوام را در

۱. «بحار الانوار»، ج ۵۲/۲۵۶.

۲. «همان مدرک»/۱۲۴.

۲۳۴ ≡ چشم به راه مهدی (عج)

دست نگاه می دارد .

از همین روی آنان کسه برای نگهداشتن ایمان دینی خود، در برابر این رخدادهای، استقامت نورزند و با اراده قوی سختیها و تنگناها را تحمل نکنند و یا از دیانت خویش بینش و شعور درستی نداشته باشند، از زمره دینداران و منتظران واقعی خارج خواهند شد:

امام صادق (ع) می فرماید:

«لابد للناس من أن يحصوا، ويميزوا، ويغربلوا ويخرج في الغربال خلق كثير.»^۱

ناگزیر، مردمان امتحان می شوند و از هم تمییز می یابند و غربال می شوند و بسیاری از غربال بیرون می روند [در امتحان، موفق نمی شوند].

در آن روزگار، انسان دیندار باید هوشیارانه و ژرف بینانه اصول خالص دیانت را بیابد و وسوسه های ناهنجار و انگیزه های دور ساز ایمان را از خود دور سازد و این گوهر را در طول زندگی، از آسیب و انحراف نگاه دارد:

امام صادق (ع)، از رواج بسیاری نارواییهای دینی در میان مردمان سخن می گوید و در پایان سفارش می فرماید:

«فكنْ عَلَى حذر، واطلب من الله عزوجل النجاة، ... فكن متربحاً! واجتهد ليرك الله عزوجل في خلاف ما هم عليه.»^۲

خود را بر حذر دار و از خدا رهایی بخواه ... هوشیار باش و بکوش تا خدا تو را در راهی غیر از گمراهیهای که مردمان در آند، ببیند.

برای انسان دینداری که در برابر حوادث و پیشامدهای زندگی، بجد تصمیم می گیرد و متناسب با اندیشه ها و باورهای خود، موضع مثبت یا منفی بر

۱. «همان مدرک» / ۱۱۴ .

۲. «همان مدرک» / ۲۶۰ .

می‌گزیند، بروز حوادث دگرگون ساز، در شکفته شدن استعدادها و وجود او اثری سازنده دارد.

چنین شخصی، وقتی در زندگی دینی با حادثه‌ای رو به رو می‌شود که به دینداری اش پیوند دارد، ناگزیر است درباره آن بیندیشد و از میان آنچه به نظرش می‌آید بر پایه اندیشه‌ای قانع کننده، موضعی جدید برگزیند. هر چه از این گونه حوادث تکرار شود، اندیشه و موضع جدید نیز، پی در پی جریان می‌یابد. در این روند است که شخصیت و هویت مستقل فردی و اجتماعی شخص شکل می‌گیرد و دارای موضع فکری و عملی ویژه‌ای می‌شود که همواره خود را در حفظ و دفاع از آن، متعهد و مسؤول می‌بیند.

در عصر غیبت، آزمایشها، درست همین نقش را برای شکل‌گیری شخصیت و آشکار شدن موضع دینی متدینان، ایفا می‌کنند. انسان دیندار، به هر اندازه که بتواند موضع زندگی دینی خود را، در ظرف حوادث و رویدادها، با آموزشها و تعالیم اصیل دینی هماهنگ کند، به همان میزان در آزمایش دینی خود پیروز شده است و آمادگی شرکت در تحقق عدالت جهانی و برقراری حکومت مهدی (ع) را پیدا خواهد کرد.

بنابراین، قانون آزمایش و غربال شدن مؤمنان، در ظرف زمانی غیبت که گمراهیها و ستمها، هجوم می‌آورند، در شکوفا شدن حق جویی و خلوص دینی دینداران و شایستگی برای حضور در جهادی فراگیر و سخت در رکاب مهدی (ع) نقشی اساسی و زیربنایی دارد.

به فرموده پیامبر (ص):

«إِنْتَظَرُ الْفَرَجَ بِالصَّبْرِ عِبَادَةَ.»^۱

چشم به راه فرج داشتن، همراه با صبر و استقامت، عبادت است.

زیرا در مکتب انتظار و امتحان و تمرین مقاومت، انسانهایی ساخته می‌شوند که حاملان اصلی ترین اعتقاد و دارندگان راستین ترین و استوارترین موضع حق هستند.

امام صادق (ع) در وصف آنان می‌فرماید:

«رَجَالٌ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زُبُرُ الْحَدِيدِ لَا يَشُوبُهَا شَكٌّ فِي ذَاتِ اللَّهِ، أَشَدُّ مِنَ الْحَجَرِ، لَوْ حَمَلُوا عَلَى الْجِبَالِ لَأَزَالُوهَا.»^۱

یاران مهدی (ع)، مردانی هستند پولاد دل و همه وجودشان یقین به خدا، مردانی سخت تر از صخره‌ها. اگر به کوهها روی آرند آنها را از جای برکنند.

۳. ارزش دینداری

ویژگیهای دینی در عصر غیبت، که به برخی از آنها اشاره شد، سبب می‌شود دینداران در این روزگار، رتبه و مقامی والا بیابند که اینک به پاره‌ای از آن رتبه‌ها اشاره می‌کنیم:

* تکامل در بینش دینی: امام صادق (ع) می‌فرماید:

«قَالَ النَّبِيُّ (ص) لِعَلِيِّ (ع): يَا عَلِيُّ! وَأَعْلَمُ أَنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ يَقِينًا قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ، لَمْ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ وَحَجَبَ عَنْهُمْ الْحِجَّةَ فَامْنُوا بِسَوَادٍ فِي بِيَاضٍ.»^۲

پیامبر (ص)، به علی (ع) فرمود: یا علی! بزرگ‌ترین مردمان در ایمان و یقین کسانی هستند که در واپسین روزگار می‌زیند، پیامبرشان را مشاهده نکرده و امامشان پنهان است، پس به سبب خواندن خطی بر روی کاغذ، ایمان می‌آورند.

انسان دیندار، در صدر اسلام، عقاید و باورهای دینی را از پیامبر (ص)

۱. «همان مدرک» / ۳۰۸.

۲. «همان مدرک» / ۱۲۵.

می گیرد و تعالیم خالص دین را با دریافت مستقیم از مفسر واقعی وحی، دریافت می کند، رسول خدا(ص) را می بیند و از روش و منش و سیره او الهام می گیرد و پایه باورهای خود را استوار می سازد و ... این امور در آسان کردن پذیرش حق، نقش بسزایی دارند.

اما انسان دیندار در این عصر، از تمامی این دریافتهای حسی به دور است و تنها براساس درك عقلی و تاریخی، پیامبر(ص) و امامان(ع) را می شناسد و به رسالت و امامت ایشان ایمان می آورد.

پیامبر(ص) می فرماید:

«ولكن إخواني الَّذِينَ يأتون من بعدكم، يؤمنون بي ويحبونني وينصرونني ويصدقونني، وما رأوني.»^۱

برادران من کسانی هستند که پس از شما [اصحاب] می آیند. به من ایمان می آورند و مرا دوست می دارند و یاری می رسانند و به من ایمان می آورند، در حالی که مرا ندیده اند.

بی گمان، دیندار بودن به روزگار غیبت، ایمان به غیب افزون تری را می طلبد، چرا که ایمان به وجود پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) و غیبت مهدی(ع)، به نوبه خود، ایمان به غیب است.^۲ و چونان ایمان به مبدأ و معاد، نیازمند تعقل و تفکر است؛ از این روی، باور داشتن در این روزگار، بصیرت دینی بیشتری می خواهد.

امام سجاد(ع) می فرماید:

«إنَّ أهل زمان غيبته، القائلون بإمامته، المنتظرون لظهوره أفضل أهل كل زمان، لأنَّ الله تعالى ذكره أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به

۱. «همان مدرک» / ۱۳۲.

۲. در بعضی روایتها، آیه: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (سوره بقره / ۲)، برایمان به غیبت مهدی(ع) منطبق شده است: ر. ک: بحار الانوار، ج ۵۲ / ۱۲۴.

الغیبة عندهم بمنزلة المشاهدة... اولئك المخلصون حقاً. ^۱

به درستی که مردمان زمان غیبت مهدی (ع) که امامتش را باور دارند و منتظر ظهور اویند، از مردمان همه زمانها برترند؛ زیرا خدا چنان عقلها و فهمها و شناخت آنان را قوت بخشیده است که غیبت نزد آنان همچون دیدن باشد... آنان به حق اخلاص ورزاندند.

دینداری در این روزگار، نیازمند بینشی است که انسان دیندار در پرتو آن، توان یابد تا در برابر تحریفها و مسخها و شبههها و تردیدها و تزلزلها و گریز و آویزها و سرکوفتها از درون و بیرون حوزه دین، همچنان رویکرد دینی خود را نگاه دارد و با هیچ یک از این عوامل، خلوص دینی و دینداری را در فکر و عمل از دست ندهد. در حالی که دینداری در عصر پیامبر (ص)، با این گونه مسائل همراه نبوده است.

* شکیبایی در دین: پیامبر (ص) فرمود:

«سیأتی قومٌ من بعدکم، الرجل الواحد منهم له أجر خمسين منکم، قالوا: یا رسول الله نحن کنا معک بیدرٌ وأحد وحنین، ونزل فینا القران، فقال: إنکم لو تحمّلوا لما حمّلوا لم تصبروا صبرهم.» ^۲

به زودی پس از شما، کسانی می آیند که یک نفر آنان پاداش پنجاه نفر از شما را دارد. گفتند: ای رسول خدا! ما در جنگ بدر و احد و حنین در رکاب شما جهاد کرده ایم و درباره ما آیه قرآن نازل شده است!

پیامبر فرمود: زیرا اگر آنچه از آزارها و رنجها که بر آنان می رسد بر شما آید، بسان آنان، شکیبایی نخواهید داشت.

پایداری بر دین، در روزگار غیبت، به پذیرش سختیها و بیمها و محرومیتها و تنگناهای مادی، که اجمالی از آن پیشتر یاد شد، خلاصه نمی شود، بلکه تحمل

۱. «کمال الدین»، شیخ صدوق، ج ۱ / ۳۲۰ انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، قم.

۲. «بحار الانوار»، ج ۵۲ / ۱۳۰.

فشارهای سخت روحی و معنوی نیز، بر آنها افزوده می‌گردد و چنانچه دینداری با صبر و شکیبی درست و آگاهانه توأم نباشد، به تدریج ناامیدیها روی می‌آورد و باور را از روح و فکر می‌سترد. در نتیجه عینیت زندگی انسان دیندار، همانند می‌شود با عینیت زندگی مدعیان دروغین دینداری که بیشترین مردمان آن روزگارند.

با توجه به نابسامانیهای دینی و اجتماعی در روزگار غیبت، می‌توان فشارهای روحی و یأس آوری را که ممکن است انسان دیندار را مورد هجوم قرار دهد، از دو ناحیه دانست:

۱. از ناحیه مسخ فرهنگ دینی، که به وسیله متولیان دین و در قالب دین شناسیهای نابخردانه و جاهلانه صورت می‌گیرد و اصالت دینداری را در جامعه از میان می‌برد.

۲. از ناحیه مدعیان دینداری که در انواع فسادها و تباهیها و ذلتها و ظلمها و دین‌فروشیها و ... فرو افتاده‌اند و عزت و تعالی زندگی دینی را از میان برده‌اند. بی‌تردید، مشاهده این گونه امور برای انسان دینداری که در هر شرایطی، به سلامت دینی خود و جامعه و امت می‌اندیشد، بسیار دردناک و رنج‌آور است. به امید روزی که با ظهور مهدی(ع) این درد و رنج نیز، پایان یابد.

بررسی نشانه های ظهور

اسماعیل اسماعیلی

بررسی نشانه های ظهور

اعتقاد به آمدن مصلح کل در آخر الزمان، ریشه در دل تاریخ دارد و مخصوص به اسلام و تشیع نیست. کم و بیش، همه ادیان الهی، صرف نظر از نوع جهان بینی و اختلافاتی که در ویژگیهای منجی موعود دارند، نوید آمدن وی را داده اند و برای او، نشانه هایی یاد کرده اند.

کلّیت این مسأله، آن قدر روشن است که آینه های قدیمی: برهمنائی، بودایی و... انتظار ظهور منجی دارند و نشانه هایی را بر نزدیک بودن ظهور وی، در کتابهای خویش بیان کرده اند. با این حال، هیچ کدام از این آینه ها و مسلکها، تصویر روشنی از چگونگی قیام و آثار و نشانه های نزدیک شدن ظهور، ارائه نداده اند.^۱

در اسلام، ظهور مصلح بزرگ، در آخر الزمان و در شرایطی که بشر در آتش ظلم و فساد می سوزد، امری مسلم و اعتقاد به آن، از ضروریات دین، به شمار می رود.

در اسلام، بویژه تشیع، برخلاف ادیان و مذاهب دیگر، از ظهور مهدی موعود(ع) تفسیر روشنی ارائه شده و چگونگی قیام و رخدادهایی که به عنوان

۱. «عهد عتیق»، مزامیر مزمور، مزمور ۹۶؛ «عهد جدید»، انجیل متی، باب ۲۴.

نشانه نزدیکی ظهور رخ خواهد داد. به شرح بیان شده است.

اکنون این پرسشها مطرح است:

آیا برای پیدایش این انقلاب بزرگ، که همه جهان را فرا می گیرد، نشانه ای وجود دارد؟

مردم از کجا و چگونه مهدی موعود را بشناسند و بر چه اساس و با چه وسیله ای مدعیان دروغین را از مهدی حقیقی بازشناسند؟ چه بسا افرادی به انگیزه های مادی و دست یافتن به حکومت و قدرت، به دروغ به چنین ادعایی دست زنند، چنانکه در طول دوره هزار و چند صدساله غیبت، بارها چنین مدعیانی پیدا شده اند.

از این گذشته مردمی که بی صبرانه در انتظار ظهور قائم (عج) و نجات بشر از ظلم و ستم، به سر می برند، وظیفه دارند خود را برای یاری آن حضرت، آماده سازند، از کجا بفهمند که زمان موعود نزدیک شده و هنگام ظهور فرا رسیده است؟

آیا این انقلاب بزرگ، ناگهانی و بدون مقدمه خواهد بود، یا با حوادث و جریانهایی، کم کم زمینه آن فراهم می گردد، برای آن که مسلمانان پاسخ روشنی از این پرسشها داشته باشند و مهدی موعود را به درستی بشناسند، لازم بود: خصوصیات وی، بسستر زمانی ظهور، چگونگی قیام، مخالفان، یاران، رخدادهایی که پیش و یا در آستانه ظهور رخ می دهد، میزان ارتباط آنها، موضع گیری مردم در برابر آنها و ... به درستی روشن گردد، تا مردم با بیداری و هوشیاری کامل، منتظر قیام مهدی (ع) بمانند و یاران و دشمنان وی را به خوبی بشناسند و فریب مدعیان دروغین را نخورند^۱.

۱. «بحار الأنوار»، محمد باقر مجلسی، ج ۵۲/۲۱۲، مؤسسة الوفاء، بیروت؛ «بقية الله»، جمعی از نویسندگان / ۱۶۹، نشر آفاق.

براین اساس، ما در این نوشتار نگاهی داریم به نشانه های ظهور مهدی (ع) و بررسی میزان اعتبار و چگونگی تحقق آنها، ولی پیش از آن، یادآوری چند نکته را لازم می دانیم:

۱. منظور از نشانه های ظهور

آن دسته از رخدادها، که براساس پیش بینی معصومان (ع) پیش و یا در آستانه ظهور حضرت مهدی (ع)، پدید خواهند آمد، نشانه های ظهورند. تحقق هر یک از این نشانه ها، نویدی از نزدیک تر شدن ظهور قائم (ع) است، به گونه ای که با تحقق مجموعه رخدادها پیشگویی شده و به دنبال آخرین نشانه ظهور، حضرت مهدی (ع) قیام خواهد کرد.

پس پدیدار شدن یک و یا چند نشانه از مجموعه نشانه های ظهور، چیزی جز نزدیک تر شدن زمان ظهور را نمی رساند. البته بسیاری از حوادث و تحولاتی را که امامان (ع) وقوع آنها را در دوران غیبت کبری پیش بینی کرده اند، یا شماری از آنها را به عنوان نشانه ظهور معرفی کرده اند، به وقوع پیوسته اند.

مثلاً، در روایات، از اختلاف در میان امت اسلام^۱، انحراف بنی عباس و از هم گسستن حکومت آنان^۲، جنگهای صلیبی^۳، فتح قسطنطنیه به دست مسلمانان^۴، درآمدن پرچمهای سیاه از ناحیه خراسان^۵، خروج مغربی در مصر و تشکیل دولت فاطمیان^۶، وارد شدن ترکها در منطقه جزیره، واقع در بین

۱. «کتاب الغیبة»، محمدبن ابراهیم نعمانی / ۲۵۱، مکتبة الصدوق، تهران.

۲. «همان مدرک» / ۲۵۵.

۳ و ۴. «سنن ابو داود»، سلیمان بن الأشعث السجستانی ج ۴ / ۱۰۹ حدیث ۴۲۹۲، دار احیاء السنة النبویة، بیروت.

۵. «بحار الأنوار»، ج / ۵۲.

۶. «تاریخ الغیبة الكبرى»، سید محمد صدر، ج ۲ / ۴۷۲، مکتبة الأمام امیر المؤمنین (ع)، اصفهان.

النهرین و عراق امروزی^۱، وارد شدن رومیان در منطقه رمله و شام^۲، رها شدن کشورهای عرب از قید استعمار^۳، بالا آمدن آب دجله و سرازیر شدن آن به کوچه های کوفه^۴، بسته شدن پل بر روی دجله، بین بغداد و کرخ^۵، اختلاف بین شرق و غرب و جنگ و خون ریزی فراوان^۶ بین آنان و...^۷ خبر داده شده که ظاهراً همه، یا بسیاری از آنها تا به کنون، رخ داده اند. اما باید توجه داشت که: اولاً معلوم نیست که مراد از این حوادث، همان حوادثی باشد که در روایات آمده است.

ثانیاً، پیش بینی چنین اموری، به معنای آن نیست که اینها نشانه حتمی ظهورند، بلکه همه و یا بسیاری از آنها، صرفاً، رخ دادهایی هستند که امامان(ع) از وقوع آنها در آینده خبر داده اند.

ثالثاً، بر فرض، در روایات از برخی از اینها به عنوان نشانه ظهور یاد شده باشد، از کجا معلوم که منظور ظهور حضرت مهدی(ع) باشد؟

۲. منظور از قائم

پیش گویهای معصومان(ع) در مورد رخ دادهای دوران حکومتهای بنی امیه و بنی عباس و چگونگی فروپاشی آنها و حرکتهایی که علیه آنها شکل می گیرد و... گرچه، گاه به عنوان نشانه های ظهور بیان شده، ولی الزاماً منظور از ظهور، ظهور حضرت مهدی(ع) نیست، بلکه نشانه ظهور فرج و گشایش در کار شیعه و زندگی آنان است، چنانکه تعبیر «قائم» در همه جا، به معنای قیام حضرت مهدی(ع) نیست، بلکه در شرایط اختناق و دیکتاتوری خشن بنی امیه و بنی عباس و چیرگی

۱-۳. «تاریخ الغیبة الكبرى»، سید محمد صدر، ج ۲/۴۷۲، مکتبة الامام امیرالمؤمنین(ع)، اصفهان.

۴ و ۵. «همان مدرك»/۴۷۴.

۶. «همان مدرك»/۴۵۹.

۷. «كتاب الغیبة»/۲۴۷-۲۸۳.

افرادی که از سر عناد با اولاد پیامبر (ص)، از هیچ شکنجه ای کوتاهی نمی کردند، مجالی برای ائمه (ع) و شیعیان آنان نبود که به وظایف خویش، در جهت احیای اسلام و مسلمانان اقدام کنند. در این شرایط، ایجاد رخنه و اختلاف بین آنان و شکل گیری حرکتها علیه آنها و در نتیجه ضعف، یا فروپاشی آنان، به منزله گشایشی بود که برای شیعیان پیش می آمد، تا برای مدتی، گرچه اندک آسوده شوند و از فشارها و زندانها و تعقیبها در امان بمانند. امامان (ع) نیز، این فرصت را می یافتند، تا به سازماندهی شیعیان و احیای فرهنگ و میراث اهل بیت پردازند.

یادآوری: در دوران سیاه حاکمیت بنی امیه و بنی عباس، دهها قیام و انقلاب کوچک و بزرگ توسط شیعیان و طرفداران اهل بیت و بیشتر علویان، علیه آنان، به وقوع پیوست که برخی از آنها، همچون قیام زید بن علی به گونه ای مورد تأیید امامان (ع) واقع شد.

از روایات استفاده می شود که تعبیر «قائما» بر برخی از این قیامها و یا حرکتهایی که خود ائمه (ع) زمینه آن را فراهم می ساخته اند، اطلاق شده است و از پیش گویی این گونه حوادث، به عنوان «علامات فرج» یاد شده است.^۱

بر این اساس، منظور از «قائم» در بسیاری از این روایات، ظاهراً، مهدی موعود (ع) نیست، بلکه مراد قیام کننده بحق است.

ثقة الاسلام کلینی در کافی، بابی را گشوده با این عنوان: «فی ان الائمة (ع) کلهم قائمون بأمر الله»^۲ که بیانگر آن است که لفظ «قائم» مخصوص و منحصر به امام زمان (ع) نیست.

امام صادق (ع) در تفسیر آیه «یوم ندعوا کل اناس بامامهم»^۳، می فرماید:

۱. «بحار الأنوار»، ج ۵/۲۱۰، ۲۱۱.

۲. «اصول کافی»، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱/۵۳۶، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت.

۳. سوره «اسراء»، آیه ۱۷.

«امامهم الذی بین اظهرهم و هو قائم اهل زمانه»^۱

پیشوای آنان که در پیشاپیش آنان حرکت می کند، و او قیام کننده اهل زمان خود است.

یا می فرماید:

«کلنا قائم بأمر الله واحد بعد واحد، حتی یجئنی صاحب السیف، فاذا جاء صاحب السیف جاء بأمر غیر الذی کان.»^۲

همه ما، یکی پس از دیگری قیام کننده به حکم خداییم، تا وقتی که صاحب شمشیر بیاید. پس آن گاه که صاحب شمشیر آمد، با حکمی غیر از آنچه بوده، بیاید.

از تعبیرهای «هو قائم اهل زمانه»، «کلنا قائم بأمر الله» و ... در این روایات استفاده می شود که لفظ «قائم» لزوماً ویژه حضرت مهدی (ع) نیست و شامل هر قیام کننده ای می شود؛ هر کس که انقلاب کند و مردم را به قیام علیه ظلم و بیداد فراخواند «قائم» است.^۳

از برخی روایات نیز استفاده می شود که بسیاری از امامان (ع) خود در صدد قیام بوده اند و به تدارك مقدمات حرکت و تهیه لوازم آن می پرداخته اند. امام صادق (ع) به مؤمن طاق می فرماید:

«فوالله لقد قرب هذا الأمر ثلاث مرّات، فأذعتموه، فأخّره الله.»^۴

به خدا سوگند! این امر [قیام] سه مرتبه نزدیک بود آغاز گردد و شما آن را تباه ساختید. پس خداوند آن را به تأخیر انداخت.

ظاهراً منظور از جمله «هذا الأمر» قیام علیه حاکمان بنی امیه و یا بنی عباس است که شرایط آن فراهم می شد، ولی سستی اصحاب و عدم رازداری آنان و یا

۱. «اصول کافی»، ج ۱/۵۳۷.

۲. «همان مدرک»/۵۳۶.

۳. «دراسات فی ولایة الفقیه»، حسینعلی منتظری، ۱/۲۴۳.

۴. «تحف العقول»، ابن شعبه حرانی، ۲۲۹/، مؤسسه اعلمی، بیروت.

بروز مشکلات دیگر، سبب به تأخیر افتادن آن شد.

یا امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ای حوادث و وقایع دوران بنی امیه و بنی عباس را بر شمرد و یاران خویش را از چیزهایی که پس از وی، تا هنگام ظهور قائم (ع) واقع می شوند، با خبر ساخت و آن گاه فرمود:

«اذا قام القائم بخراسان وغلب علی أرض کوفان [کرمان] والملتان و جاز جزيرة بنی کاوان، و قام منا قائم بجیلان و اجابته الأبر والدیلم ... ثم يقوم القائم المأمول ...»^۱.

هنگامی که قائم در خراسان قیام کند و بر سرزمین کوفه یا کرمان و ملتان^۲ چیره شود و از منطقه جزیره بنی کاوان^۳ نیز بگذرد و قیام کننده ای از ما در سرزمین گیلان قیام کند و ساکنان سرزمینهای «آبر»^۴ و «دیلم» دعوت وی را اجابت کنند ... آن گاه قائم مورد امید و انتظار ما قیام خواهد کرد.

در این حدیث، چند بار کلمه «قائم» به کار رفته و روشن است که منظور از «قائم بخراسان» و «قائم بجیلان» مهدی موعود نیست، چه آن که برابر این روایت، پس از قیام اینها، قائم اصلی، حضرت مهدی (ع) ظهور می کند. جالب این جاست که از قیام کننده در منطقه گیلان، که احتمال می رود اشاره به حرکت‌های علویان و شیعیان در آن منطقه باشد، به عنوان: «قام منا قائم» یاد شده است.

براین اساس، گروهی از عالمان شیعه، احتمال داده اند: چنگیزخان مغول که

۱. «بحار الأنوار»، ج ۵۲/۲۳۵.

۲. نام شهری است در هند و در نزدیکی غزنه [غزنه اکنون در افغانستان واقع است] که مردمان آن از دیر باز مسلمان بوده اند. ر. ک. «مراصد الاطلاع»، ج ۳/۱۱۰۵.

۳. جزیره کاوان، یا جزیره بنی کاوان، جزیره بزرگی بوده در خلیج فارس، بین عمان و بحرین که دارای روستاها و کشتزارهایی بوده و اکنون مخروبه است. ر. ک. «مراصد الاطلاع»، ج ۱/۳۳۳.

۴. «آبر» یکی از روستاهای سجستان است. ر. ک. «مراصد الاطلاع»، ج ۱/.

از منطقه خراسان بزرگ خروج کرد و بخشهای زیادی از سرزمینهای تحت سیطره خوارج مشاهیان و بنی عباس را به تصرف خویش درآورد^۱ و نیز نواده وی، هلاکوخان، که در سال ۶۵۶ هـ. ق. بر مرکز خلافت عباسیان هجوم برد و خلیفه عباسی مستعصم را کشت، در بغداد قتل عام کرد و خلافت عباسیان را برای همیشه برانداخت^۲، همان فردی است که در روایت از قیام وی در خراسان خبر داده شده.

یا شاه اسماعیل صفوی را، که بنیانگذار سلسله صفویه است و در سال ۹۰۸ هـ. ق. حکومت را به دست گرفت و به ترویج مذهب شیعه پرداخت «قائم بجیلان» دانسته اند^۳.

به باور اینان، از آن جهت که شاه صفوی در آن شرایط سخت حاکمیت حاکمان متعصب سنی مذهب و در روزگار غربت تشیع، به حمایت از مذهب شیعه پرداخت و خود نیز از تبار علویان بود، به عنوان «قائم منا» ذکر شده است. بنابراین بسیاری از حوادث که در روایات از وقوع آن خبر داده شده، به ویژه رخدادهای دوران بنی امیه و بنی عباس، در حقیقت نشانه‌های «فرج» در کار شیعیان و قیام امامان(ع) و یا سرداران علوی و ... است، نه ظهور حضرت مهدی(ع).

۳. نشانه‌های برپایی قیامت

در منابع روایی، از برخی از نشانه‌های ظهور، به عنوان نشانه‌های برپایی قیامت و «اشراط الساعة» یاد شده است: خروج دجال، آشکار شدن خورشید در

۱. «فرهنگ معین»، محمد معین، ج ۵/۴۴۵. امیرکبیر، تهران.

۲. «همان مدرك» ج ۶/۲۳۱۳.

۳. جیلان، همان گیلان است که نام سرزمین وسیعی از کرانه‌های بحر خزر است که شامل شهرهای زیادی از منطقه طبرستان می‌شود. ر.ک: «مرصد الإطلاع»، ج ۱/۳۶۸.

ناحیه مغرب، نزول عیسی (ع) از آسمان و

این، در روایات اهل سنت، بیشتر به چشم می خورد^۱.

به نظر می رسد روایاتی که نشانه های ظهور را و روایاتی که نشانه های برپایی قیامت را برمی شمارند، در هم آمیخته شده باشند و در برخی موارد جابه جایی پیش آمده باشد.

پیامبر (ص) می فرماید:

«عشر قبل الساعة لا بد فيها، السفیانی، والدجال والدخان والدابة، وخروج

القائم وطلوع الشمس من مغربها، ونزول عیسی (ع) و خسف بالمشرق و

خسف بجزیره العرب و نار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الى المحشر^۲.»

ده چیز، پیش از برپایی قیامت، بناگزی رخ خواهد داد: خروج سفیانی و دجال،

پیدا شدن دود و چهارپا، خروج قائم، طلوع خورشید از مغرب و فرود آمدن

حضرت عیسی (ع) از آسمان و فرورفتن [در زمین] در ناحیه مشرق و فرورفتن در

منطقه جزیره العرب و آتشی که از انتهای عدن بر می خیزد و مردمان را به سوی

صحرای محشر می کشاند.

برابر این حدیث، خروج سفیانی و دجال و طلوع خورشید از مغرب و فرود

آمدن مسیح (ع) از آسمان و ... از نشانه های قیامت است و حال آن که در روایات

دیگر، آنها به روشنی از نشانه های ظهور معرفی شده اند. البته نشانه هایی،

همچون خروج دجال و سفیانی، بیشتر در منابع عامه به عنوان علامت قیامت و در

منابع شیعه، به عنوان علامت ظهور قائم آمده است.

روشن است که مشروط کردن برپایی قیامت به پدیدار شدن این حوادث و

۱. «کنز العمال» حسام الدین هندی، ج ۱۱/۲۰۵، ۲۰۶، ۳۴۸، ۳۸۶، مؤسسة الرسالة،

بیروت؛ «سنن أبی داود»، ج ۴/۹۴-۱۲۵؛ «کمال الدین» شیخ صدوق / ۵۲۵؛ «سنن

ابن ماجه»، ج ۲/۱۳۷۰؛ «کشف الغمة»، ج ۳/۲۸۱.

۲. «بحار الأنوار»، ج ۵۲/۲۰۹.

قراردادن نشانه ظهور از نشانه‌های برپایی قیامت، به مقصود ما ضرری نمی‌زند؛ زیرا همه این رخدادها، که از وقوع آنها خبر داده شده، چه به عنوان نشانه‌های ظهور و چه به عنوان نشانه‌های قیامت، پیش از برپایی قیامت، هر چند با فاصله زیاد، واقع خواهند شد. با این حساب، آنچه در طول دوره غیبت کبری، واقع شود، به طور طبیعی، پیش از برپایی قیامت، واقع شده و در نتیجه، از نشانه‌های قیامت است^۱.

براین اساس، همه نشانه‌های ظهور، به گونه‌ای، نشانه‌های قیامت هم هستند، ولی همه نشانه‌های قیامت نشانه‌های ظهور نمی‌توانند باشند؛ زیرا ممکن است، برخی از آنها پس از ظهور حضرت مهدی (ع) واقع شوند.

برخی برای بازشناسی نشانه‌های ظهور از نشانه‌های قیامت، با استناد به این که دوره غیبت، روزگار سختی و محنت است و پس از ظهور، برابر روایات قطعی، جهان پر از عدل و داد می‌شود و دوران رفاه و امنیت و عدالت فرا می‌رسد و تا برپایی قیامت، ادامه می‌یابد، قاعده‌ایی بیان کرده‌اند:

«قاعده کلی آن است که حوادث مربوط به دوران فتنه و انحراف ناشی از امتحان الهی و خالص ساختن مردم و پیامدهای آن، مقدم بر ظهور است. بر این اساس، هر روایتی که نشان‌دهنده روزگار خوبی و عدالت و تأمین رفاه و آسایش باشد، مربوط به دوران پس از ظهور و نشانه برپایی قیامت است و از نشانه‌های نزدیک شدن ظهور قائم (ع)، نمی‌تواند باشد^۲».

از این روی برابر این قاعده، بسیاری از رخدادها و نشانه‌ها که در منابع روایی، بویژه منابع روایی اهل سنت و در کتابهای «ملاحم و فتن»، تحت عنوان: «اشراط الساعة» بیان شده^۳ و حاکی از وقوع جنگها، آشفته‌گیها، نابسامانیها و در

۱. «تاریخ الغیبة الکبری»، ج ۲/۲۴۸.

۲. «همان مدرک»/۴۷۶.

۳. «سنن ابن ماجه»، ج ۲/۱۳۴۷؛ «بحار الأنوار»، ج ۵۲/۲۲۷؛ «کنز العمال»، ج ۱۱/۲۰۵.

هم ریخته شدن‌هاست، می باید پیش از ظهور مهدی (ع) واقع شوند: زیرا آنها پیش از این که علامت قیامت باشند، علامت ظهورند.

۴. احتمال جعل و تحریف

حدیث‌های فراوانی در مورد نشانه های ظهور، در منابع روایی وجود دارد. اسناد این روایات، بیشتر ضعیف و غیرقابل اعتمادند. از نظر دلالت نیز، هماهنگی و انسجام لازم را ندارند و پاره ای از آنها مصحف و مغلوط هستند. به نظر می رسد، اهمیت بسیار مسأله مهدویت از یک سو، و علاقه مندی شدید مسلمانان به آگاهی از چگونگی رخدادهای آینده و پدیدار شدن نشانه های ظهور مهدی (ع)، از سوی دیگر، سبب شده که دشمنان و بدخواهان، بویژه حاکمان ستم، وسوسه شوند که در جهت برآوردن منافع سیاسی خویش، تغییرهایی را در روایات به وجود آورند. به ویژه وجود این واقعیت که اساساً، افراد عادی و معمولی، در برابر اموری که دور از حیطه قدرت آنان و به مظاهر غیبی و مربوط به سرنوشت آنان است، هر چند ساختگی و دروغ هم باشند، جرأت و جسارت تفکر و مخالفت با آن را ندارند و جز تسلیم در برابر اموری که به شکلی بر آنان مجهول است، راهی برای خود نمی بینند^۱. برخی نیز برای موجه جلوه دادن کار خویش و این که فعالیتها و ادعاهای آنان پیش بینی شده، دست به جعل و تحریف زده اند. مثلاً در تاریخ به افرادی بر می خوریم که به همین انگیزه، خود را سفیانی معرفی کرده اند، چنانکه علی بن عبدالله بن خالد، در سال ۱۵۹ هـ. ق. ادعا کرد که همان سفیانی موعود، اوست^۲ و در سال

۱. «نور مهدی»، جمعی از نویسندگان، مقاله آقای دوانی / ۷۰، نشر آفاق؛ «دادگستر جهان» امینی ۲۲۰/.

۲. «تاریخ الأمم والملوک»، محمد بن جریر طبری، ج ۷/ ۲۵؛ «الکامل فی التاریخ»، ابن اثیر، ج ۲۴۹/ ۶، دار صادر، بیروت؛ «الأعلام»، خیرالدین زرکلی، ج ۴/ ۳۰۳، دارالعلم للملایین، بیروت.

۲۹۴ هـ. ق نیز فرد دیگری مدعی شد که سفیانی است^۱ و هر یک، برای درست جلوه دادن ادعای خویش، دست به شورشهایی نیز زده اند.

از این روی، گروهی از اهل نظر، روایات سفیانی را که از نشانه های ظهور است، مجعول دست خالدبن یزید دانسته و گفته اند: چون وی، می خواست زمینه را برای حکومت فرزندش فراهم کند و حکومت را که به چنگ مروانیان افتاده بود، دوباره به خاندان معاویه بازگرداند، دست به جعل چنین روایاتی زد.

خالدبن یزید، از این که می دید به آسانی پیش از وی، خلافت به دست بنی مروان افتاده است، سخت آزرده خاطر بود، از این روی ادعای سفیانی بودن فردی از تیره خویش را راهی به سوی دستیابی مجدد به قدرت و نیز موجب تسلی دل خویش و روحیه دادن به بنی سفیان می دانست.

او، تصور می کرد که مردم، چون خروج سفیانی را از نشانه های ظهور و امری حتمی الوقوع، می دانند، ناگزیر در برابر ادعای چنین امری، تسلیم می گردند.

در منابع عامه، روایتی است که می گوید:

«سفیانی، از فرزندان خالدبن یزید است^۲.»

به احتمال زیاد، این روایت، توسط خود وی جعل شده، تا مستمسکی برای طرح ادعای نوه اش، علی بن عبدالله، باشد.

ابوالفرج اصفهانی، تصریح می کند: خالدبن یزید، مردی عالم و شاعر بوده و در باره اش گفته شده: «جاعل روایت سفیانی است^۳.»

چنین ادعاهایی، به خوبی نشان می دهد که تا چه حد مسأله سوء استفاده از نشانه های ظهور و جعل و تحریف آنها، مطرح بوده است.

۱. «الکامل فی التاریخ»، ج ۷/۵۵۳.

۲. «منتخب الأثر»، لطف الله صافی، ۴۵۸، دآوری، قم.

۳. «الأغانی»، ابوالفرج اصفهانی، ج ۱۷/۳۴۲، دارالکتب العلمیة، بیروت.

نمونه دیگر، داستان کشتن، نفس زکیه است. خاندان بنی عباس، بویژه منصور و برادرش سفاح، تلاش فراوان کردند تا از وجود محمد بن عبدالله، معروف به نفس زکیه، بهره برداری سیاسی کنند و برای خویش، در میان مردم موقعیت و قدرتی دست و پا کنند. در نظر منصور و برادرش سفاح، دامن زدن به شایعه مهدویت وی، و برابر کردن نشانه های ظهور بر وی، تنها راه غلبه بر بنی امیه بود.

ابوالفرج اصفهانی روایتی را به نقل از ابوهریره آورده که می گوید:

«نامش [نام مهدی(ع)] محمد بن عبدالله است و در زبانش کنندی و لکنت است.^۱»

این روایت، به احتمال زیاد بدان خاطر جعل شده که محمد بن عبدالله، یا همان نفس زکیه، به کنندی و دشواری سخن می گفته و نمی توانسته همه کلمات را خوب ادا کند.

وجود جمله «اسم ایبه اسم ابی» در برخی از کتابهای عامه، در ضمن روایت معروف «یملاء الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً»^۲، به این معنی که نام پدر حضرت مهدی(ع)، «عبدالله» است، به احتمال زیاد، از ترفندهای حاکمان بنی عباس باشد که در راستای همان هدفهای سیاسی جعل شده است. زیرا نام پدر مهدی(ع) به طور، قطع «حسن» است و در این، هیچ ابهام و تردیدی نیست. با توجه به این که در نقلهای گوناگون عامه و خاصه، جمله: «واسم ایبه اسم ابی»، در روایت وجود ندارد.^۳

اینک، با انبوهی از روایات صحیح و غیر صحیح در زمینه نشانه های ظهور،

۱. «مقاتل الطالبین» ابوالفرج اصفهانی / ۱۶۴.

۲. «سنن أبی داود»، ج ۴ / ۱۰۶ - ۱۰۹.

۳. «الجامع الصحیح»، معروف به «سنن ترمذی»، محمد بن عیسی بن سوره، تحقیق ابراهیم عطره عوض، ج ۴ / ۵۰۵، دار احیاء التراث العربی، بیروت؛ «کشف الغمة»، ج ۳ / ۲۶۶.

روبه روییم که دست کم، شماری از آنها از آفت جعل و تحریف مصون نمانده است. متأسفانه در میان حجم عظیمی از کتابهایی که در مورد مهدویت و نشانه های ظهور تألیف شده اند^۱، کتابهایی وجود دارد که از سر جهل و دلسوزی و یا به عمد و از روی غرض، به این امر دامن زده اند. سید جعفر مرتضی عاملی، برخی از این کتابها را با نمودن برخی موارد تحریف آشکار در آنها، نشان داده است.^۲

البته برخی با گردآوری این روایات خواسته اند، که اصل این روایات بمانند و نیز بنمایانند که همگان، در اصل ظهور مهدی (ع) اتفاق دارند. علامه مجلسی در ذیل روایت طولانی که در مورد نشانه های ظهور آورده، می نویسد:

«أما وردت هذا الخبر مع كونه مصححاً مغلوطاً وكون سنده منتهياً الى شرّ خلق الله عمر بن سعد لعنة الله، لاشتماله على الاخبار بالقائم (ع) ليعلم تواطؤ المخالف والمؤلف عليه صلوات الله.»^۳

این روایت را، با آن که متن آن تغییر یافته و اشتباه دارد و سند آن، به بدترین خلق خدا عمر بن سعد لعنة الله علیه، منتهی می گردد، آوردم؛ زیرا در برگیرنده اخباری از حضرت مهدی (ع) است، تا آن که اتفاق مخالف و موافق در مورد وی دانسته گردد.

همان گونه که مرحوم مجلسی تصریح کرده، در سلسله اسناد این

۱. در کتاب «معجم احادیث المهدی»، از بیش از چهارصد منبع شیعه و سنی، که مجلدات آن به هزار جلد می رسد، این روایات، گرد آمده است. ر. ک: «مجموعه مقالات و گفتارها پیرامون حضرت مهدی» / ۲۰۳.

۲. «علامات الظهور و الجزيرة الخضراء»، سید جعفر مرتضی عاملی / ۷۹، متدی جبل عامل اسلامی، قسم الطباعة والنشر، قم.

۳. «ارشاد»، شیخ مفید، ج ۲/ ۳۶۸، چاپ شده در مجموعه «مصنفات شیخ مفید»، ج ۳۶۸/ ۱۱، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.

روایات، بیشتر راویانی قرار دارند که ناشناخته، ضعیف و دروغگو و جعل‌کننده‌اند و روایات آنان، اعتباری ندارد. افزون بر این، بسیاری از نشانه‌ها در روایات مرسله بیان شده که نمی‌تواند مستند قرار گیرد، با این حال، در دسته‌ای از نشانه‌ها بویژه، نشانه‌های حتمی و متصل به ظهور، شمار روایات، به قدری زیاد است که برخی ادعای مستفیض و متواتر بودن آنها را کرده‌اند^۱. از این روی اصل وجود این دسته از نشانه‌ها اجمالاً مسلم است، هر چند جزئیات آنها جای بحث و تأمل دارد؛ زیرا گاه، برخی از آنها و حتی برخی از نشانه‌ها، به گونه‌ای بیان شده‌اند که با قواعد علمی، ساز نمی‌آیند.

صاحب «کشف الغمه» پس از آن که عبارت شیخ مفید را در مورد بر شمردن شمار زیادی از نشانه‌های ظهور آورده، می‌نویسد:

«لاریب ان هذه الحوادث فيها ما يحيله العقل وفيها ما يحيله المنجمون، ولهذا اعتذر الشيخ المفيد رحمه الله في آخر ابراده لها، والذي اراده انه اذا صحت طرقات نقلها وكانت منقولة عن النبي (ص) والامام (ع) فحقها ان تتلقى بالقبول لأنها معجزات و المعجزات خوارق للعادات كانشقاق القمر وانقلاب العصا ثعباناً والله اعلم.»^۲

تردید نیست که در بین این نشانه‌ها، حوادثی وجود دارد که عقلاً محال می‌نماید و یا از نظر منجمان تحقق آنها غیر ممکن است. از این روی، شیخ مفید، در پایان سخن عذر آورده است.

اگر راههای این روایات و اسناد آنها، صحیح باشد و از پیامبر و امام (ع) هم روایت شده باشند، حق مطلب آن است که آنها را تلقی به قبول کنیم، چون معجزه‌اند و معجزات خوارق العاده هستند، همچون شکافته شدن ماه [به دست پیامبر (ص)] و

۱. «کتاب الغیبة»، نعمانی، ۱۸۲/.

۲. «کشف الغمة فی معرفة الأئمة»، علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی، ج ۳/۲۴۸، دارالکتب الاسلامی، بیروت.

تبدیل عصا به اژدها [به دست حضرت موسی (ع)] و خدا بهتر می داند.

ظاهراً منظور از عذر آوردن شیخ مفید، اشاره به این جمله وی باشد که می نویسد:

«خداوند به آنچه هست، آگاه تر است و ما فقط بر اساس این که در اصول روایی

آمده است، نشانه ها را ذکر کردیم^۱».

از عبارت شیخ مفید استفاده می شود که وی اطمینان به درستی همه این نشانه ها، نداشته، از این روی با تاکید بر این که: «ما فقط این روایات را آورده ایم و خدا بهتر می داند» در حقیقت خویش را از التزام به آن، به دور داشته است.

صاحب «کشف الغمه»، با توجه به تزلزل شیخ مفید، می گوید: باید اسناد این روایات مورد بررسی قرار گیرد، اگر مسلم شد از معصوم (ع) صادر شده و راویان آنها مورد اعتمادند، پذیرفته شود و آنهایی که ظاهراً محال به نظر می آید، حمل بر معجزه شوند.

بنابراین التزام به درستی همه این روایات مشکل است و در بررسی نشانه های ظهور، احتمال جعل و تحریف و دسیسه های دستهای پنهان سیاست را نباید نادیده گرفت.

البته یادآوری این نکته نیز بایسته می نماید که وجود مواردی از جعل و تحریف، در نشانه های ظهور و یا وجود مدعیان دروغین، به عنوان نمونه نشانه ها، هیچ گاه دلیل این نمی شود که همه روایات از اعتبار بیفتند و یا اصل همه نشانه ها زیرا سؤال برود. خیر، همان گونه که اشاره کردیم، دسته ای از این نشانه ها مسلم هستند و از آنها سخن خواهیم گفت.

همچنین وجود پاره ای اشکالات و ضعفها در نشانه های ظهور و احتمال تغییر و تحریف آنها از سوی دشمنان و یا ادعاهای واهی برخی شیادان در مورد سفیانی

و یا اصل مهدویت، هیچ گاه به اصل مهدویت و اعتقاد به ظهور قائم (ع)، آسیبی نمی رساند، زیرا اعتقاد به مهدویت و ظهور حضرت مهدی (ع) مورد اتفاق فریقین است و با تواتر ثابت شده و سخن علامه مجلسی که بدان اشاره کردیم نیز، مؤید این مطلب است.

۵. مشخص نبودن زمان ظهور

گرچه اصل ظهور و نشانه های نزدیک شدن آن، از امور مسلم و قطعی است، ولی بنا به مصالحی، زمان ظهور مشخص نشده است و هیچ کس، جز خداوند از وقت دقیق آن آگاه نیست. بارها اصحاب از امامان (ع) در مورد زمان خروج قائم (عج) پرسیده اند، ولی آنان به صراحت از مشخص کردن آن نهی کرده اند و زمان ظهور را همچون علم به قیامت، منحصر به خداوند دانسته اند.^۱

«و اما وقت خروج (ع) فلیس بمعلوم لنا علی وجه التفصیل، بل هو مغیب عنا الی أن یأذن الله بالفرج^۲ .»

و اما زمان ظهور مهدی (ع)، به روشنی و به شرح برای ما مشخص نشده است، بلکه او تا آن گاه که خداوند اجازه خروج بدهد، از دیدگان ما پنهان است.

فضیل از امام باقر (ع) پرسید که آیا برای ظهور وقتی معین شده است؟

امام (ع) سه بار فرمود «کذب الوقاتون»^۳.

یا، کمیت از آن حضرت پرسید که چه وقت حضرت مهدی (عج) ظهور می کند، امام (ع) فرمود:

«لقد سئل رسول الله (ص) عن ذلك فقال انما مثله كمثل ساعة لا تأتیکم

۱. «بحار الأنوار»، ج ۵۲/۱۸۲.

۲. «کتاب الغیبه»، شیخ طوسی / ۴۲۵، مؤسسه معارف اسلامی، قم.

۳. «بحار الأنوار»، ج ۵۲/۱۰۳.

الأ بغتة^۱ .»

از پیامبر (ص) همین مطلب پرسیده شد. حضرت فرمود: مثل ظهور مهدی (ع)، همچون برپایی قیامت است [کسی جز خدا از وقت آن آگاه نیست] مهدی نمی آید مگر ناگهانی.

مقتضای این احادیث و احادیث دیگر نظیر آنها^۲ آن است که به هیچ روی، نمی توان وقتی برای ظهور مهدی (عج) معین کرد. با توجه به این اصل مسلم، نشانه های ظهور، تنها بیانگر نزدیک شدن زمان ظهورند و بیش از آن، دلالتی ندارند. اگر روایتی باشد که زمان ظهور را مشخص سازد، ناگزیر باید آن را توجیه کرد و یا به کناری نهاد.

در برخی روایات، به گونه سربسته و مجمل، به زمان ظهور اشاره شده، ولی بر فرض درستی آنها، ناسازگاری با قاعده فوق ندارند، زیرا در حقیقت آنها نیز وقتی معین نمی کنند، بلکه به گونه ای نشانه های ظهور را بیان می کنند. مثلاً در حدیثی آمده:

«مهدی (ع) قیام نمی کند، مگر در سالهای فرد: سال اول، سوّم، پنجم، هفتم و یا نهم، و یا روز شنبه دهم محرم.»

یا:

«در ۲۳ رمضان منادی ندا می دهد و مردم را به سوی مهدی (ع) فرامی خواند^۳ .»
در این روایات، گرچه به گونه ای به زمان ظهور اشاره شده، ولی با این حال، به صورت جزمی و دقیق زمان ظهور مشخص نشده است. در حقیقت ویژگیهای آن زمان، بیان شده است نه وقت دقیق زمان ظهور، بنابراین، روایات، ناسازگاری با اصل قاعده مشخص نبودن زمان ظهور ندارد. البته در برخی روایات، که سند آنها معتبر نیست، به زمان دقیق ظهور اشاره شده، ولی

۱ و ۲. «متخب الأثر» / ۱۲۴، ۲۲۴، ۲۲۶.

۳. «ارشاد»، ج ۲ / ۳۷۹.

علما، به آن اعتنا نکرده و یا آنها را توجیه کرده اند.

اکنون پس از یادآوری این امور، می پردازیم به تبیین و بررسی نشانه های ظهور و آن را در چند محور پی می گیریم:

شمار نشانه های ظهور

در منابع دینی، انبوهی از رخداد های طبیعی و غیر طبیعی و دگرگونی های سیاسی و اجتماعی، به عنوان نشانه ظهور یاد شده اند. نعمانی، شیخ صدوق (م: ۳۸۱ هـ. ق.)، شیخ مفید (۴۱۳ هـ. ق.)، شیخ طوسی (۴۶۰ هـ. ق.) و طبرسی (۵۴۸ هـ. ق.) از پیشینیان شیعه و بسیاری نیز از پسینیان و معاصران، اخبار مربوط به نشانه های ظهور را در کتاب های خود گردآورده اند.^۱

شیخ مفید، در آغاز باب «علامات قیام القائم»، با اشاره به اخبار و آثاری که در این مورد از معصومان (ع) رسیده است، بیش از پنجاه نشانه را یاد کرده^۲ و علامه مجلسی در بحار الأنوار، شمار بیشتری را بر شمرده است.^۳

علمای عامه نیز، از جمله: علاء الدین هندی، ابن حجر، سیوطی و... نشانه های ظهور مهدی (ع) را در کتاب های خویش بر شمرده اند.^۴

روشن است که درجه اعتبار و درستی همه این نشانه ها، یکسان نیست، برخی در منابع معتبر آمده و از جهت سند و دلالت استوارند و برخی در کتاب های عامه و منابع دست دوم یاد شده اند که اعتبار زیادی ندارند. برخی از این نشانه ها،

۱. «منتخب الأثر» ۴۶۹/۴۲۱- «بحار الأنوار»، ج ۵۲/۱۸۰- ۲۷۹؛ «کنز العمال»، ج ۱۱/۲۰۵-

۳۴۸؛ «سنن ابی داود»، ج ۴/۱۰۶-۱۰۹.

۲. «ارشاد»، ج ۲/۳۶۸؛ «المسائل العشر»، چاپ شده در «مصنفات شیخ مفید» ج ۳/۱۲۲، کنگره هزاره مفید.

۳. «بحار الأنوار»، ج ۵۲/۲۷۹- ۱۸۰.

۴. «البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان»، علاء الدین هندی / ۱۸۳- ۱۲۰، مطبعه خیام، قم؛ «الصواعق المحرقة»، احمد بن حجر هیثمی مکی / ۱۶۱- ۱۶۷، محمدیه، قم.

تنها نشانه ظهورند و برخی، هم نشانه ظهورند و هم برپایی قیامت. برخی نشانه‌های کلی و محوریند و برخی، بیانگر مسائل ریز و جزئی که گاه، همه آنها را می‌توان در عنوان واحدی گرد آورد^۱.

بنابراین، نمی‌توان مشخص کرد که نشانه‌های ظهور چه مقدارند. به فرض که مشخص هم باشد، اهمیتی ندارد. مهم این است که فراوانی روایات، به ما این اطمینان را می‌دهند که در آستانه ظهور مهدی موعود، حوادثی رخ خواهد داد. شناخت موارد اصلی و مهم این حوادث، به ویژه نشانه‌های حتمی و چگونگی تحقق و دلالت آنها بر ظهور و مسائل مربوط به آن، چیزی است که ما در این مقال در پی آن هستیم.

نعمانی، در این باره می‌نویسد:

«هذه العلامات التي ذكرها الأئمة (ع) مع كثرتها واتصال الروايات بها وتواترها واتفاقها موجبة إلا يظهر القائم إلا بعد مجيئها وكونها اذا كانوا قد أخبروا أن لا بد منها وهم الصادقون ... ثم حققوا كون العلامات الخمس التي أعظم الدلائل والبراهين على ظهور الحق بعدها كما ابطلوا امر التوقيت ...^۲»

این نشانه‌هایی که امامان (ع) فرموده‌اند، با توجه به شمار زیاد آنها و این که سلسله اسناد این روایات، به آنان می‌رسد و نیز توجه به این که روایات متواترند و مورد اتفاق، سبب می‌گردد که ظهوری در کار نباشد، مگر پس از پدیدار شدن این نشانه‌ها؛ زیرا امامان (ع) از مسلم بودن پدید آمدن آنها خبر داده‌اند و آنان راستگویند ... سپس نشانه‌های پنجگانه را که از بزرگ‌ترین نشانه‌ها بر آشکار شدن حق است، مورد تأکید قرار داده‌اند، چنانکه از مشخص ساختن زمان ظهور، نهی کرده‌اند.

۱. «بحار الأنوار»، ج ۵۲/۲۵۶-۲۶۰؛ «کمال الدین» شیخ صدوق / ۲۸۰-۲۸۹.

۲. «کتاب الغيبة»، نعمانی / ۲۸۲.

در این سخن، نعمانی به فراوانی نشانه های ظهور و روایاتی که در این باب رسیده، اشاره می کند. و در مجموع با توجه به اسناد آنها به معصومان(ع) تحقق آنها را پیش از ظهور مهدی(ع) امری مسلم می داند و بر تواتر آنها و مورد اتفاق بودن اخبار نشانه های ظهور تأکید می ورزد.

انواع نشانه های ظهور

همان گونه که پیش از این اشاره کردیم، نشانه های ظهور گوناگونند: کلی، جزئی، خاص، مجمل و کنایی، مقید و مشروط به تحقق شرایط دیگر، منفصل و متصل، عادی و غیر عادی.

بر شمردن همه این اقسام، نه چندان مفید است و نه لازم؛ چه آن که بسیاری از آنها، نشانه های قطعی ظهور نیستند. افزون، بر این، از نظر سند و محتوا اشکال دارند و درستی و نادرستی آنها، خیلی روشن نیست. از این روی، ما، به چند نوع از اقسام نشانه های ظهور که مهم ترند و در روایات، روی آنها بیشتر تأکید شده، اشاره می کنیم آن گاه به بررسی مهم ترین آنها، بویژه نشانه های حتمی و متصل به ظهور می پردازیم. و در پایان به اشکالها و شبهه هایی که به نشانه های ظهور و پیش گویی آنها در روایات شده است، پاسخ خواهیم گفت.

۱. نشانه های حتمی

در میان نشانه ها شماری از آنها به روشنی به عنوان: «علائم حتمی ظهور»، یاد شده اند. منظور از نشانه های حتمی در مقابل غیر حتمی، ظاهراً آن است که تحقق پدیدار شدن آنها، بدون هیچ قید و شرطی، قطعی و الزامی خواهد بود، به گونه ای که تا آنها واقع نگردند، حضرت مهدی(ع) ظاهر نخواهد شد. اگر کسی پیش از واقع شدن نشانه های حتمی، ادعای ظهور مهدی(ع) را بکند، ادعایی است نادرست.

در برابر اینها نشانه‌های غیرحتمی است، یعنی مقید و مشروط به اموری هستند که در صورت تحقق آنها، به عنوان نشانه، پدید می‌آیند. به عبارت دیگر، نشانه‌های غیرحتمی، شاید پدید آیند و شاید پدید نیایند و امام زمان(ع) ظهور کند. امامان معصوم(ع) به خاطر مصالحتی، از پدید آمدن آنها در دوره غیبت، خبر داده‌اند.

گروهی، نشانه‌های حتمی را نشانه‌هایی دانسته‌اند که در آنها «بداء» حاصل نمی‌شود. برخلاف نشانه‌های غیرحتمی که ممکن است «بداء» حاصل شود و تغییر یابند و یا به کلی حذف شوند.

«ولعل المراد بالمحتوم ما لا بد من وقوعه ولا يمكن ان يلحقه البداء.»

شاید منظور از حتمی آن باشد که از پدید آمدن آن گریزی نیست و امکان ندارد که «بداء» در مورد آن حاصل شود.

در روایتی «محتوم» در برابر «موقوف» به کار رفته است^۱.

امام باقر(ع) در تفسیر آیه شریفه:

«ثم قضی أجلاً وأجل مسمی عنده^۲.»

می‌فرماید:

«أنهما أجلان، أجل محتوم و أجل موقوف.»

قال له حمران: ما المحتوم؟

قال: الذي لا يكون غيره.

قال: وما الموقوف؟

قال: هو الذي لله فيه مشية^۳....»

آنها دو هنگامند: هنگام محتوم و هنگام موقوف.

۱. «بحار الأنوار»، ج ۵۲/۲۴۹.

۲. سوره «انعام»، آیه ۲/.

۳. «وافی»، ج ۲/۴۴۴؛ «بحار الأنوار»، ج ۵۲/۲۴۹.

حمران از آن حضرت پرسید: محتوم چیست؟

فرمود: آن که غیر از آن نمی بوده باشد؟

عرض کرد: موقوف چیست؟

فرمود: آن [رخدادهایی است] که در آنها مشیتی از خداوند است. شاید پدید آیند و شاید نیابند].

از ظاهر این روایت و روایات به این مضمون، استفاده می شود که منظور از «حتمی»، یعنی قطعی و مسلم که خداوند تغییر و تبدیل آنها را اراده نکرده است. البته باید توجه داشت که حتمی و یا مسلم و قطعی بودن وقوع این نشانه ها، به این معنی نیست که پدیدنیامدن آنها محال است، بلکه به حسب فراهم بودن شرایط و مقتضیات و نبودن بازدارنده ها، پدید آمدن آنها اگر خداوند اراده کند، قطعی خواهد بود.

برای روشن شدن این مطلب، بایسته می نماید شرح دهیم که رخدادهایی که از پدید آمدن آنها خبر داده شده سه حالت دارند:

۱. برخی از امور مسلم، به همان گونه که خبر داده اند، پدید می آیند و هیچ تغییری در آنها داده نمی شود. این دسته از امور، حوادثی هستند که شرایط اقتضای آنها فراهم است و مانعی در کار نیست. چنین اموری را هر چند خداوند قادر است تغییر دهد و یا آنها را اصلاً بردارد، ولی چون مخالفت و تغییر و حذف آنها با اصول مسلم: «عدالت» «حکمت» و «لطف» خداوند ناسازگار است، تغییر آنها از سوی خداوند، محال خواهد بود. مانند ظهور حضرت مهدی (ع) که امکان ندارد تغییر کند، یا اصلاً برداشته شود، چنانکه خداوند، توان به انجام ظلم را دارد، ولی انجام آنها بر وی محال است.

۲. دسته ای از رخدادها، مانند حالت نخست، اموری حتمی و قطعی هستند، ولی تبدیل و برداشتن آنها ناسازگاری با حکمت و عدالت خداوند ندارد. این امور، هر چند از جهت این که اسباب و شرایط ایجاد آنها، وجود دارد و باز

دارنده‌ای هم بر سر راه پیدایش آنها نیست و از این جهت، حتمی هستند، ولی هیچ اشکالی ندارد که اراده خداوند آنها را تغییر دهد، یا آن را بردارد. نشانه‌های حتمی ظهور، از این گونه اند یعنی از نظر فراهم بودن شرایط و مقتضیات در آن زمان، پیش بینی شده با نبودن بازدارنده بر سر راه پدید آمدن آن، تحقق آن قطعی و الزامی خواهد بود. با این حال، امکان دارد به اراده خداوند، تغییر کنند و یا محقق نشوند، پس حتمی بودن، به معنای آن نیست که محال است رخ ندهند.

۳. دسته‌ای از رخدادها، آنهایی هستند که پدید آمدن آنها، در صورتی که بازدارنده‌ای پیش نیاید و یا مقتضیات آنها موجود باشد، واقع خواهند شد. شمار زیادی از نشانه‌های ظهور که در روایات، پدیدار شدن آنها در طول دوره غیبت، پیش بینی شده است و به عنوان نشانه‌های غیر حتمی شمرده می‌شوند، از این گونه اند؛ از این روی امکان دارد، پدید آیند و امکان دارد پدید نیایند.

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که نشانه‌های حتمی، از جهت فراهم بودن شرایط و نبودن بازدارنده‌ها، پدید خواهند آمد. ولی محال نیست که خداوند آنها را تغییر دهد.

از آن جا که در روایات فراوانی، امامان(ع)، بر مسلم بودن پدید آمدن آنها تأکید کرده‌اند، می‌توان گفت که اراده خداوند، بر پدید آمدن آنهاست^۱.

این نشانه‌های حتمی به چه مقدارند؟ در روایات اختلاف است. در شماری از اخبار، نشانه‌های حتمی ظهور، پنج عدد شده‌اند.

عمر بن حنظله می‌گوید: از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود:

«لا ینخرج المهدی حتی تطلع مع الشمس آية^۲»

در این روایت، گرچه تعبیر «حتمی» به کار نرفته، ولی از سیاق آن پیداست که

۱. «علامات الظهور والجزیره الخضراء» سید جعفر مرتضی عاملی / ۵۷-۶۹.

۲. «بحار الأنوار»، ج ۵۲/ ۲۱۷.

تا چنین نشانه ای با خورشید ظاهر نشود، حضرت مهدی (عج) ظهور نخواهد کرد.

در میان نشانه هایی که بدانها اشاره کردیم، حتمی بودن نشانه های پنجگانه: خروج سفیانی، خروج یمانی، صیحه آسمانی، قتل نفس زکیه و خسف در بیداء روشن است، زیرا از روایات فراوانی که در میان آنها روایات صحیح نیز وجود دارد، حتمی بودن آنها استفاده می شود.

نعمانی می نویسد:

«... ثم حققوا كون العلامات الخمس التي اعظم الدلائل والبراهين على ظهور الحق بعدها، كما بطلوا امر التوقيت»^۱.

سپس نشانه های پنجگانه را که بزرگ ترین دلیل و نشانه بر آشکار شدن حق است، ثابت کرده اند همان گونه که مسأله مشخص کردن زمان معین را برای ظهور، باطل کرده اند.

نعمانی، در این سخن، ضمن آن که بر مسلم بودن علائم پنجگانه تاکید می ورزد، آنها را بزرگ ترین و مهم ترین نشانه های ظهور نیز می داند.

ولی حتمی بودن سایر نشانه ها مورد اشکال است؛ زیرا نشانه هایی همچون طلوع خورشید از مغرب، نداء و اختلاف بین حاکمان بنی عباس، از روایاتی مانند روایت ابی حمزه استفاده می شوند که مرسله است و نمی توان بر آن اعتماد کرد. افزون بر این، چنانکه خواهیم گفت، احتمال می رود منظور از «نداء»، همان صیحه آسمانی باشد که از نشانه های پنجگانه بود و «طلوع خورشید از مغرب» نیز، گذشته از ضعف سند آن، بر ظهور خود حضرت مهدی (ع) تطبیق شده است. از آن جا که این نشانه ها در برخی روایات در ردیف «و خروج القائم من المحتوم» آمده این احتمال وجود دارد که از نشانه های حتمی برپایی قیامت، باشند

نه نشانه های ظهور.

همچنین روایت «ظاهر شدن دستی با خورشید» اولاً، زیادبن مروان^۱ در سند روایت توثیق نشده، ثانیاً، در برخی از نسخه ها، به جای «كف يطلع من السماء»، کسف يطلع من السماء است؛ از این روی، احتمال دارد، مراد پدید آمدن کسوف باشد^۲.

«ظاهر شدن نشانه ای با خورشید»، که به عنوان نشانه حتمی ذکر شده، سخن معصوم (ع) نیست، سخن ابن عباس است.

غیر از این مواردی که یاد کردیم، موارد دیگری نیز در کتابهای روایی، به عنوان نشانه های حتمی آمده، ولی با توجه به اسناد ضعیف آنها، نمی توان به حتمی بودن آنها، بلکه به اصل نشانه بودن آنها مطمئن شد بر همین اساس، شیخ مفید، اصل تقسیم نشانه ها به حتمی و غیر حتمی را امری مسلم دانسته، ولی بر این باور است که حتمی بودن همه آنها روشن نیست^۳. بنابراین ظاهراً علائم حتمی ظهور همان پنج تا است که در ادامه مقاله آنها را مورد بحث قرار خواهیم داد.

۲. نشانه های متصل به ظهور

برابر روایات، شماری از علائم ظهور، متصل به ظهور خواهند بود، به گونه ای که بین آنها و ظهور فاصله زیادی نباشد. البته این که فاصله آن نشانه ها، تا ظهور چه مدت و یا چند روز است. به راستی روشن نیست، ولی قدر مسلم آن است که فاصله زیاد نیست و احتمالاً، مجموعه نشانه های متصل به ظهور، در همان سال ظهور، یا سال پیش از آن رخ می دهند. از پدیدار شدن نخستین نشانه متصل، تا ظهور مهدی (ع) نشانه ها همچون حلقه های زنجیر بدون فاصله

۱. «جامع الرواة»، محمدبن علی اربلی، ج ۱/۳۳۸، دار الأضواء، بیروت.

۲. «بحار الأنوار»، ج ۵۲/۲۳۳.

۳. «ارشاد» ج ۲/۳۷۰.

پی در پی پدید می آیند، چنانکه در روایتی، محمد بن صامت از امام صادق (ع)، پس از آن که برخی نشانه ها را امام (ع) بیان کرده بود، پرسید: فدایت شوم می ترسم این امر (تحقق نشانه های ظهور مهدی) به طول انجامد؟ امام (ع) فرمود:

«لا، انما [هو] كنظام الخرز يتبع بعضه بعضاً.»

نه محققاً، همچون مهره های تسبیح، یکی پس از دیگری می آید.

حتی در مورد برخی از نشانه های متصل به ظهور، مقدار فاصله آن با ظهور نیز، بیان شده است. امام باقر (ع) درباره قتل نفس زکیه، فرمود:

«ليس بين قيام القائم (ع) و قتل النفس الزكية اكثر من خمس عشرة ليلة^۱.»

فاصله میان کشته شدن نفس زکیه و قیام قائم بیش از ۱۵ شب نیست.

خروج سفیانی و یمانی نیز، برابر آنچه از روایات استفاده می شود^۲. در یک محدوده زمانی در آستانه ظهور صورت می گیرد و فاصله آن تا قیام قائم (ع)، از پانزده ماه، بیشتر نخواهد بود^۳. در روایات، فاصله یک سال، ۹ ماه^۴ و هشتم ماه هم گفته شده است^۵.

۱. «بحار الأنوار»، ج ۵۲/۲۳۵.

۲. «کتاب الغیبة»، شیخ طوسی، / ۴۴۰.

۳. «ارشاد»، ج ۲/۳۷۵.

۴. «بحار الأنوار»، ج ۵۲/۲۴۸.

۵. «همان مدرک»/ ۲۱۵، ۲۱۶.

۶. «کمال الدین»/ ۶۵۱، «کنز العمال» ج ۱۴/۲۷۲ ح ۳۸۶۹.

در روایتی از امام صادق (ع) می خوانیم:

«السفیانی من المحتوم و خروجه من اول خروجه الى آخره خمسة عشرة شهراً سنة اشهر يقاتل فيها، فاذا ملك الكور الخمس، ملك تسعة اشهر ولم يزد عليها يوماً» بحار الأنوار ج ۵۲/۲۴۸.

خروج سفیانی از نشانه های حتمی است. مدت خروج وی، از ابتدای خراج تا آخر، پانزده ماه به درازا می کشد. شش ماه از آن را می جنگد تا به بر شهرهای پنج گانه مسلط گردد و نه ما بدون یک روز اضافه حکومت می کند.

بر این اساس، تردیدی نیست که شماری از نشانه‌های ظهور، که بیشتر نشانه‌های حتمی نیز هستند، نزدیک ظهور و متصل به آن واقع می‌شوند. در برابر، نشانه‌های فراوانی وجود دارند که از پیدایش آنها در عصر غیبت خبر داده شده، ولی پیوستگی به ظهور معلوم نیست. چه بسا، با فاصله زیاد، از ظهور مهدی (ع) واقع شوند. چنانکه شماری از نشانه‌ها، همچون از هم گسستن بنی‌امیه و بنی‌عباس، خروج ابومسلم خراسانی، اختلاف بین مسلمانان و بین بنی‌عباس و اشغال منطقه جزیره، توسط ترکها و بسته شدن پل بر روی دجله و ... بر فرض نشانه بودن آنها، سالها، بلکه قرن‌هاست که از وقوع آنها می‌گذرد.

۳. نشانه‌های غیر عادی

تحقق نشانه‌های ظهور، همچون واقع شدن سایر پدیده‌ها، به روال طبیعی و عادی است، ولی پیش‌گویی برخی از آنها، به گونه‌ای در اخبار بازتاب یافته، که به نظر می‌رسد، واقع شدن آنها به طور عادی، غیر ممکن می‌نماید و تحقق آنها، به صورت غیر طبیعی و در چهارچوب معجزه خواهد بود. مثلاً، «طلوع خورشید از مغرب»، «ظاهر شدن دست و یا نشانه‌ای با خورشید در آسمان» «صیحه آسمانی» و ... اگر همان معنای ظاهری آنها مراد باشد، باید به گونه معجزه رخ دهند، زیرا پدیدار شدن چنین اموری، عادتاً ممکن نیست. البته شاید برخی از این نشانه‌ها معنای کنایی و رمزی داشته باشند و اشاره به رخدادهایی که پیدایش آنها، عادتاً، امکان دارد^۱. و برخی از آنها نشانه نباشند و در درستی آنها تردید باشد که

بر اساس این روایت، جمع بین پانزده ماه، نه ماه و شش ماه که در روایات آمده به این است که بگوییم فاصله خروج سفیانی تا ظهور، ۱۵ ماه است، ولی با توجه به این که شش ماه آن را صرف مبارزه می‌کند تا به حکومت می‌رسد، مدت حکومت و تسلط وی نه ماه خواهد بود.

۱. شهید مطهری احتمال داده است که منظور، وقوع انقلاب اسلامی و هجرت امام خمینی از پاریس به ایران است. ر. ک: «پیرامون جمهوری اسلامی» / ۸۶.

در جای خود به آنها اشاره خواهیم کرد. با این حال، بخشی از نشانه های ظهور و یا دست کم، شمار اندکی از آنها، به گونه معجزه رخ خواهند داد.

اکنون، باید دید آیا تحقق هر امری غیر عادی، می تواند معجزه باشد؟ آیا هر حادثه ای که ظاهراً ممکن نیست، حتماً معجزه است؟ فرقی نمی کند بین نوع حوادث؟

از باب نمونه، از «خروج دجال» و «صیحه آسمانی» به گونه ای خبر داده شده که در ظاهر تحقق آنها، ممکن نیست. آیا می توان پدیدار شدن این گونه نشانه ها را معجزه دانست؟

یا این که فرق است بین حوادث، مثبت و منفی و فرق است بین اموری که در جهت باطل و تأیید آن صورت می گیرد و اموری که برای اثبات حقانیت حق و اقامه حجت بر آن واقع می شوند؟

معجزه چهارچوب خاصی دارد. تحقق هر امری را که صرفاً غیر عادی باشد، نمی توان معجزه دانست؛ زیرا معجزه، با انگیزه های صحیح و الهی و در شرایط خاص صورت می گیرد و بر این اساس، تنها نشانه هایی که در راستای تقویت حق و تأیید ظهور و قیام مهدی (ع) باشد و تحقق آنها به صورت عادی ممکن نباشد، معجزه خواهند بود، نه هر حادثه غیر عادی، تا چه رسد به حوادثی که سبب تقویت باطل شود.

قانون معجزه

معجزه قانون خاص خویش را دارد. تمام معجزه هایی که به دست پیامبران الهی واقع شده اند، در محدوده همین قانون صورت پذیرفته اند. سنت الهی، بر این جاری است که حتماً باید معجزه در مسیر اقامه برهان و تأیید حق باشد و این، در هر زمان و به دست هر فردی باشد فرقی نمی کند، چه از ناحیه فردی که نماینده حق است صورت گیرد و چه از جانب فردی که طرفدار باطل، بدین معنی که به

دست نماینده باطل، معجزه‌ای رخ دهد، تا بطلان ادعا و دروغ‌گویی وی را آشکار سازد. براساس این تحقق هر امری و هر حادثه‌ای، به صورت غیرعادی، تنها وقتی معجزه است که در مسیر اقامه دلیل برای حق و تأیید آن باشد. البته این که معجزه‌ای به دست نماینده باطل، اتفاق افتد، بسیار کم است، ولی در هر صورت اگر در مسیر حق و برای تقویت آن باشد، مانعی ندارد.

و آنچه خارج از این چارچوب باشد، معجزه نیست، چه توسط فردی خوب و حامی حق واقع شود و چه توسط نماینده باطل و طاغوت؛ زیرا صدور معجزه‌ای که بخواهد به تقویت باطل و تشویق مسیر انحراف و خط شیطانی منجر شود، محال خواهد بود. خداوند حکیمی که همه را به سوی حق می‌خواند، محال است امری را حادث کند که سبب گمراهی و انحراف مردم از حق شود:

«هرگاه ظاهر روایتی، حاکی از آن باشد که نشانه‌ها به صورت معجزه روی خواهند داد، ناچاریم آنها را توجیه کنیم و در صورت امکان، حمل بر معنای کنایی و رمزی آن کنیم؛ زیرا این کار بهتر است، از این که تمام و یا قسمتی از این روایت را به دور افکنیم و تکذیب کنیم. از این گذشته، اسلوب شماری از این اخبار، به گونه‌ای است که از آنها تحقق معجزه به گونه مستقیم فهمیده نمی‌شود، هر چند ظاهر آنها، بیانگر وقوع آن حوادث، به گونه معجزه باشد و به ذهن شنونده، در ابتدا، چنین معنایی خطور کند.»

بنابراین، اگر نپذیرفتیم که تحقق برخی از نشانه‌های ظهور، به گونه معجزه خواهد بود، چنانکه ظاهر روایات نشان می‌دهد، باید در محدوده تقویت حق و اقامه برهان بر آن و در چهارچوب قانون معجزه پدید آیند. با توجه به این که حرکت دجال، در جهت فریب و انحراف مردم و بازداشتن آنان از مسیر حق است و به صورت طاغوتی در برابر مهدی (ع) می‌ایستد، نمی‌تواند معجزه باشد. اگر

درستی روایات آن پذیرفته شود، باید به گونه ای توجیه کرد. اینک، شماری از نشانه ها را به بوته بررسی می نهیم: نشانه های حتمی و غیر حتمی.

۱. خروج سفیانی

پیش از قیام قائم (ع)، مردی از نسل ابوسفیان، در منطقه شام، خروج می کند و با تظاهر به دینداری، گروه زیادی از مسلمانان را می فریبد و به گرد خود، می آورد و بخش گسترده ای از سرزمینهای اسلام را به تصرف خویش در می آورد و بر مناطق پنجگانه: شام، حمص، فلسطین، اردن، قنسرین^۱ و منطقه عراق، سیطره می یابد و در کوفه و نجف، به قتل عام شیعیان می پردازد. و برای کشتن و یافتن آنها جایزه تعیین می کند^۲.

سفیانی، با این که از خبیث ترین و پلیدترین مردمان است، ولی همواره ذکر یارب یارب بر زبانش جاری است^۳. حکومت دودمان بنی عباس به دست وی از هم گسسته می شود.

وی، آن گاه که از ظهور مهدی (ع) با خبر می گردد و با سپاهی عظیم به جنگ وی می ورد و در منطقه «بیداء» بین مکه و مدینه، با سپاه امام (ع) برخورد می کند و به امر خدا، همه لشکریان وی، به جز چند نفر، در زمین فرو می روند و هلاک می شوند^۴.

این خلاصه از ویژگیهای سفیانی است که در منابع دینی و کتابهای معتبر به

۱. «قنسرین» نام شهری بوده در نزدیکی حلب که در سال ۳۵۱ هـ. ق. در زمان استیلای رومیان بر آن شهر، ویران شد و مردمان آن از ترس، کوچ کردند و از شهر جز کاروان سرایبی باقی نماند. ر. لک: «مرصد الإطلاع»، ج ۳/ ۱۱۲۶.

۲ و ۳. «کمال الدین» / ۶۵۱؛ «بحار الانوار»، ج ۵۲/ ۲۱۵.

۴. «کنز العمال»، ج ۱۴/ ۲۷۲؛ «تاریخ غیبت کبری» / ۵۱۸ - ۵۲۰.

عنوان نشانه ظهور آمده است: «غیبت» شیخ طوسی و نعمانی، «ارشاد» شیخ مفید، «کمال الدین» صدوق و... روایات مربوط به خروج سفیانی، به اندازه ای است که برخی آنها را متواتر و برای اثبات سفیانی، کافی دانسته اند^۱. بنابراین، اصل خروج سفیانی، صرف نظر از ویژگیها و قضایای جزئی امری مسلم است. پیش از این گفتیم که خروج سفیانی، از نشانه های حتمی ظهور است. ولی این که سفیانی کیست و چه ویژگیهایی دارد و چگونه شورش می کند و... چندان روشن نیست. از برخی روایات، استفاده می شود که نام وی عثمان بن عنسبه است و از خاندان ابوسفیان، که در دوره غیبت خروج می کند. این احتمال درست نیست، زیرا، سند این روایات ضعیف است^۲. در منابع شیعه، گویا فقط دو روایت در این مورد وجود دارد که در سند یکی، محمد بن علی الکوفی^۳ قرار دارد که توثیق نشده و روایت دوم هم، مرسله است^۴.

افزون بر این در برخی از روایات، از امام (ع) در مورد نام سفیانی پرسیده شده و آن حضرت، از بیان آن خودداری کرده اند^۵. حال آن که اگر نام وی مشخص بود، دلیلی نداشت که از بردن نام وی، خودداری کند. به نظر می رسد، سفیانی فرد مشخصی نیست، بلکه فردی است با ویژگیهای ابوسفیان، که در آستانه ظهور مهدی (عج) به طرفداری از باطل، خروج می کند و مسلمانان را به انحراف می کشاند.

در حقیقت، ابوسفیان، به عنوان سر سلسله سفیانیان، سمبل پلیدی است. او

۱. «منتخب الأثر» / ۴۵۹.

۲. «جامع الرواة»، ج ۲ / ۱۵۶، «اختیار معرفة الرجال»، طوسی، تحقیق حسن مصطفوی / ۵۴۵ - ۵۴۶.

۳. «بحار الأنوار»، ج ۵۲ / ۲۰۵؛ «منتخب الأثر» / ۴۵۷.

۴. «کتاب الغیبة»، شیخ طوسی / ۴۴۲؛ «اعلام الوری»، فضل بن حسن طبرسی، تحقیق علی اکبر غفاری / ۴۲۶، دارالمعرفة، بیروت.

۵. «بحار الأنوار»، ج ۵۲ / ۲۰۶.

غارتگری بود که با رباخواری و زورگویی و چپاول اموال مردم، ثروت‌های هنگفتی به چنگ آورده بود و از راه فریب و تحمیق توده های ستم کشیده و ترویج خرافات و دامن زدن به نظام طبقاتی جاهلی، قدرت فراوانی به دست آورده بود.

ابوسفیان، به عنوان سردمدار شرك و بت پرستی و سرمایه داری طاغوتی، هر نوع حرکت و جنبشی را که دم از عدالت، برادری، آزادی می زد، دشمن شماره یک خود می دانست و با قدرت تمام در برابر آن به مبارزه بر می خاست. سفیانی، فردی است با این ویژگیها که در برابر انقلاب بزرگ و جهانی حضرت مهدی(ع) خروج می کند و تلاشهای فراوانی برای رودرویی با آن به عمل می آورد.

بر این اساس، در حقیقت سفیانی یک جریان است، نه یک شخص. نهضت پیامبران و اولیای الهی همواره با واکنش منفی و مخالفتها و کارشکنیهای سران شرك و نفاق بوده است. و در برابر هر مصلحی، فرد یا افرادی، با ویژگیهای سفیانی ایستاده اند.

امام سجاد می فرماید:

«ان امر القائم حتم من الله وامر السفیانی حتم من الله ولا يكون قائم الا بسفیانی.»^۱

ظهور قائم(ع)، از ناحیه خداوند قطعی و خروج سفیانی نیز، از جانب خداوند قطعی است. در برابر هر قیام کننده و مصلحی، یک سفیانی وجود دارد.

سخن امام، بیانگر آن است که سفیانی، جنبه شخصی ندارد. بنابراین، هر که در برابر حق خروج کند و دارای ویژگیهای ابوسفیان باشد، سفیانی است. اکنون برای زدودن هر گونه ابهام و شبهه ای یادآوری چند نکته را لازم می دانیم:

الف. امکان دارد گفته شود، لازمه این سخن آن است که در زمانهای مختلف

و یا حتی در یک زمان، سفیانیهای فراوانی وجود داشته باشند و حال آن که ظاهر روایات، نشان می دهد که فردی که به عنوان سفیانی در آستانه ظهور، خروج می کند، یک فرد بیشتر نیست؟

پاسخ: اشکالی ندارد که در بستر تاریخ سفیانیهای متعدد باشند، چنانکه فراخوانندگان به حق و مصلحان بسیارند. ولی سفیانی اصلی، که سرآمد همه سفیانیهاست در خباثت و شیطنت، در آستانه ظهور مهدی (ع) خروج می کند و سرانجام او نیز، همچون همه سفیانیهای تاریخ، در برابر انقلاب جهانی آن حضرت به زانو در خواهد آمد.

ب. برابر برخی روایات، سفیانی، از نسل ابوسفیان است و حال آن که براساس این نظریه، چنین تقیدی نیست، هر کسی با این ویژگیها باشد، سفیانی است؟

پاسخ: اولاً، مراد روایات این نیست. احتمال می رود، منظور این باشد که سفیانی از نظر ویژگیها و خصیصه های استکبار و ضدانسانی، بسان ابوسفیان است، نه این که از نسل وی باشد.

ثانیاً، بر فرض که وی از نسل ابوسفیان هم باشد، هیچ اشکالی ندارد که آخرین حلقه از جریان باطل، شرك و نفاق، افزون بر ویژگیهای صنفی، از نظر شخصی نیز از تبار ابوسفیان باشد، تا ترسیم این دو جریان عینی تر و ملموس تر و نمودی از دشمنی خاندان ابوسفیان با خاندان پیامبر (ص) باشد.

خاندان ابوسفیان، با خاندان پیامبر و امیرالمؤمنین (ع) دو قطب متضاد حق و باطل بوده اند و دشمنی سفیانی با حضرت مهدی (ع) شاید استمرار همین جریان باشد.

امام صادق در این باره می فرماید:

«أنا وآل ابي سفیان أهل بیتین، تعادینا فی الله، قلنا، صدق الله، و قالوا کذب

الله، قاتل ابوسفیان رسول الله (ص) و قاتل معاویة علی بن ابي طالب (ع)

وقاتل یزید بن معاویه الحسین بن علی (ع)، والسفیانى یقاتل القائم (ع)^۱. «
ما و خاندان ابوسفیان، دو خاندانی هستیم که بر سر دین خدا با هم دشمنی داریم.
ما سخن خداوند را تصدیق کردیم و آنان تکذیب کردند. ابوسفیان، با پیامبر (ص)
مبارزه کرد و معاویه با علی (ع) و یزید با حسین بن علی (ع) به مخالفت برخاستند و
سفیانی نیز، با قائم (ع) خواهد جنگید.

بنابراین، سفیانی جریان باطل در بستر تاریخ است و رو در رویی بین حق و
باطل، در این دو خانواده، نمونه بارزی از جریان این دو خط است. بنابراین، بر
فرض که سفیانی را از نسل ابوسفیان هم بدانیم، اشکالی به وجود نمی آید و آخرین
مهرة این زنجیره، همان سفیانی است که در آستانه ظهور قائم (ع) خروج می کند.
این که همزمان با خروج سفیانی از منطقه شام، یمانی و خراسانی، به
طرفداری از حق در ناحیه خراسان و یمن، قیام می کنند نیز، مؤید این نظر
می تواند باشد^۲.

ح. در برخی روایات، از مسأله جنگ سفیانی با حاکمان بنی عباس فروپاشی
حکومت عباسیان به دست وی سخن به میان آمده است و این با خروج وی، در
آستانه ظهور و جنگ وی با حضرت مهدی (ع) که در روایات بسیاری به آن تصریح
شده، منافات دارد^۳.

برخی به توجیه و تأویل این روایات پرداخته و احتمالاتی همچون: روی
کارآمدن دوباره بنی عباس در آستانه ظهور و مانند آن را مطرح کرده اند^۴. آنچه
مسلم است، مراد از «بنی عباس» در این روایات حکومت بنی عباس در سده های
نخستین نمی تواند باشد؛ زیرا خروج سفیانی از نشانه های متصل به ظهور است و

۱. «همان مدرك»/ ۱۸۲.

۲. «همان مدرك»/ ۲۱۰، ۲۱۷.

۳. «همان مدرك»/ ۲۳۰-۲۳۲؛ «غیبت نعمانی»/ ۲۵۵-۲۵۹؛ «تاریخ الغیبة الكبرى»/ ۵۱۷-۵۲۵.

۴. «تاریخ الغیبة الكبرى»/ ۵۱۷-۵۲۵. «دادگستر جهان» ابراهیم امینی/ ۲۲۲.

شورش وی، به دست حضرت مهدی سرکوب می گردد و حال آن که از فروپاشی خلافت عباسی در سال ۶۵۶ هـ. ق. اکنون قرن‌ها می گذرد.

در مورد روی کار آمدن مجدد حاکمان بنی عباس و تجدید دولت آنان در آستانه ظهور، هر چند ظاهر برخی از روایات، حاکی از آن است^۱، با این حال، اطمینان به این که پس از قرن‌ها دوباره حاکمیت بنی عباس بازگردد، مشکل است و نمی توان به استناد چنین روایتی به آن ملتزم شد، زیرا، «سند روایت ضعیف^۲ و مخالف ظاهر روایات دیگر است^۳. بنابراین، ارتباط خروج سفیانی با خلافت بنی عباس، مشکل است، به ویژه اگر مراد از سفیانی را چنانکه گفتیم، معنای کنایی و رمزی بدانیم. در این صورت، مخالفت وی با بنی عباس و از هم گسستن آنان نیز معنایی کنایی خواهد داشت.

ممکن است بگوییم سفیانی به جنگ، دودمانی پرسابقه و مسلط بر کشورهای اسلامی و دارای ویژگی‌هایی همچون ویژگی‌های حاکمان بنی عباس، مستبد و خشن و مردم فریب و ... می رود و با غلبه بر آن، بر ممالک شام و عراق مسلط می گردد. بر این اساس، نه مراد از سفیانی شخص خاصی است و نه مراد از بنی عباس، همان حاکمان عباسی در سده‌های گذشته.

۲. خسف در بیداء

واژه «خسف» به معنای فرو رفتن و پنهان شدن است^۴ و «بیداء»، نام سرزمینی است بین مکه و مدینه. ظاهراً منظور از «خسف در بیداء» آن است که

۱. «بحار الأنوار»، ج ۵۲/ ۲۵۰.

۲. علی بن ابی حمزه بطنی، از واقفیه است و خلیل بن راشد و حسن بن علی بن بسار، ناشناخته اند ر. ک: «جامع الرواة»، ج ۲/ ۱۵۶؛ «رجال کشی» ۵۶۵/.

۳. «بحار الأنوار»، ج ۵۲/ ۲۵۱.

۴. «لسان العرب»، ابن منظور، ۶۷/ ۹، نشر ادب الحوزه، قم.

سفیانی، بالشکری عظیم، به قصد جنگ با مهدی (ع) عازم مکه می شود، در بین مکه و مدینه و در محلی که به سرزمین «بیداء» معروف است، به گونه معجزه، به امر خداوند، در دل زمین فرو می روند^۱.

این حادثه، در روایات بسیاری از عامه و خاصه، به عنوان نشانه ظهور بیان شده و در شماری از آنها بر حتمی بودن آن نیز تأکید شده^۲ است. صاحب منتخب الأثر، پس از ذکر این نشانه تصریح می کند که روایات آن، به حد تواتر می رسد^۳. اینک، دو نمونه از آن روایات:

علی (ع) در تفسیر آیه شریفه «ولوتری اذ فزعوا فلافوت واخذ من مکان قریب^۴». «قبیل قائمنا المهدی یخرج السفیانی ... ویأتی المدینه جیشه حتی اذا انتهى الی البیداء خسف الله . به»^۵

در آستانه ظهور قائم ما، مهدی (ع)، سفیانی خروج می کند... سپاه وی، به سوی مدینه حرکت می کند و چون به سرزمین بیداء می رسند، خداوند آنها را در کام زمین فرو می برد.

یا می فرماید:

«ویخرج رجل من اهل بیتی فی الحرم فیبلغ السفیانی، فیبعث الیه جنداً من جنده فیهزمهم فیسیر الیه السفیانی بمن معه، حتی اذا جاوزوا ببیداء من الارض، خسف بهم، فلا ینجوا منهم الا المخبر عنهم^۶».

مردی از خاندان من، در سرزمین حرم قیام می کند، چون خبر ظهور وی

۱. «مراصد الإطلاع»، ج ۱/ ۲۳۹؛ «وافی»، ج ۲/ ۴۴۲؛ «مسایل العشرة» چاپ شده در مجموع

«مصنفات شیخ مفید»، ج ۳/ ۱۲۲؛ «غیبت نعمانی»/ ۲۵۲.

۲ و ۳. «منتخب الأثر»/ ۴۵۹؛ «کتاب الغیبة»، نعمانی/ ۲۵۲؛ «تاریخ الغیبة الكبرى»/ ۴۹۹ - ۵۰۲.

۴. سوره «سبأ»، آیه / ۵۱.

۵. «ینابیع المودة»، سلیمان بن ابراهیم قندوزی/ ۴۲۷، بصیرتی، قم.

۶. «تاریخ غیبت کبری»/ ۵۲۱.

به سفیانی می‌رسد، وی، سپاهی از لشکریان خود را برای جنگ، به سوی او می‌فرستد، ولی [سپاه مهدی] آنان را شکست می‌دهد، آن گاه خود سفیانی با لشکریان همراه، به جنگ وی می‌روند و چون از سرزمین بیداء می‌گذرند، در زمین فرو می‌روند و جز یک نفر، که خبر آنان را می‌آورد همگی هلاک می‌شوند.

گرچه حادثه «خسف» در منطقه «بیداء» و در مورد لشکر سفیانی واقع می‌شود، ولی در برخی روایات، غیر از خسف در بیداء، از خسف در مشرق و خسف در مغرب نیز یاد شده است^۱. و این نشانگر آن است که در سایر نقاط زمین نیز، چنین حوادثی رخ می‌دهد و به امر خداوند دشمنان مهدی (عج)، بدین وسیله نابود می‌گردند.

۳. خروج یمانی

سرداری از یمن قیام می‌کند و مردم را به حق و عدل دعوت می‌کند. این نشانه، در منابع عامّه نیست، ولی در مصادر شیعه، روایات فراوان در این باره وجود دارد. به گونه‌ای که برخی آنها را مستفیض دانسته‌اند^۲. و همان گونه که قبلاً اشاره کردیم، خروج یمانی از نشانه‌های حتمی و متصل به ظهور است. امام صادق (ع) می‌فرماید:

«خروج الثلاثة، الخراسانی والسفیانی والیمانی فی سنة واحدة فی شهر واحد، فی یوم واحد ولیس فیها رایة بأهدی من رایة الیمانی یهدی الی الحق^۳».

قیام خراسانی و سفیانی و یمانی، در یک سال و در یک ماه و یک روز خواهد بود

۱. «منتخب الأثر» / ۴۴۲، ۴۴۵؛ «وافی» ج ۲ / ۴۴۳.

۲. «تاریخ غیبت کبری» / ۵۲۵.

۳. «کتاب الغیبة»، نعمانی / ۲۵۲.

و در این میان، هیچ پرچمی به اندازه پرچم یمانی، دعوت به حق و هدایت نمی کند.
و در روایت دیگری می خوانیم:
«والیمانی من المحتوم»^۱.

در برخی روایات، افزون بر قیام یمانی و خراسانی، از قیام مصری همزمان با قیام آنان، خبر داده شده است^۲. گرچه تصریح نشده که پرچمدار مصری نیز، همچون یمانی و خراسانی دعوت به حق می کند، ولی به نظر می رسد که وی نیز، همزمان با آنان، در آن سوی دنیای اسلام، به حمایت از امام برمی خیزد.
بنابراین، خروج یمانی، اجمالاً از نشانه های حتمی ظهور است، هر چند جزئیات و چگونگی قیام وی روشن نیست، خروج خراسانی و مصری نیز، گرچه در برخی روایات در کنار یمانی آمده اند، ولی حتمی بودن آنان مسلم نیست.

۴. قتل نفس زکیه

نفس زکیه، یعنی فرد بی گناه، پاک، کسی که قتلی انجام نداده است و جرمی ندارد.

حضرت موسی در اعتراض به کار خضر می فرماید:

«أقتلت نفساً زکیةً بغير نفس»^۳

آیا جان پاکي را بی آن که قتلی انجام داده باشد، می کشی؟

گویا در آستانه ظهور مهدی (عج)، درگیر و دار مبارزات زمینه ساز انقلاب مهدی (ع)، فردی پاکبخته و مخلص، مخلصانه در راه امام (ع) می کوشد و مظلومانه به قتل می رسد. فرد یاد شده، از اولاد امام حسن مجتبی (ع) است که در روایات، گاهی از او به عنوان: «نفس زکیه»، «سید حسنی» یاد شده است.

۱. «همان مدرک».

۲. «تاریخ الغیبة الکبری» / ۵۲۵.

۳. سوره «کهف» آیه / ۷۴.

قتل نفس زکیه، چنانکه قبلاً یاد کردیم از نشانه‌های حتمی و متصل به ظهور است. هر چند در منابع عامه، نامی از آن برده نشده، ولی در منابع شیعه، روایات آن فراوان و بلکه متواتر است^۱ از این روی، در اصل تحقق چنین حادثه‌ای به عنوان علامت ظهور، شکی نیست، هر چند اثبات جزئیات آن و نیز زمان و مکان تحقق آن و ویژگیهای مقتول، مشکل است.

برخی^۲ احتمال داده‌اند که مراد از نفس زکیه، محمدبن عبدالله بن حسن، معروف به نفس زکیه است که در زمان امام صادق (ع) در منطقه «احجار زیت» در نزدیکی مدینه کشته شد.

این احتمال درست نیست، به چند دلیل:

۱. لازمه اش این است که پیش از تولد مهدی (ع)، بلکه پیش از آن که امامان (ع) از آن خبر دهند، این نشانه رخ داده باشد.

۲. در روایات تصریح شده که نفس زکیه، بین رکن و مقام کشته می‌شود و حال آن که محمدبن عبدالله بن حسن، در منطقه «احجار زیت» در نزدیکی مدینه کشته شده است.

۳. همان گونه که پیش از این اشاره کردیم، برابر روایات قتل نفس زکیه، از نشانه‌های حتمی و متصل به ظهور است، حال آن که محمدبن عبدالله، سالها پیش از تولد مهدی (ع) به قتل رسیده است.

امام باقر (ع) می‌فرماید:

«لیس بین قیام القائم (ع) و قتل النفس الزکیه اکثر من خمس عشر لیلة^۳».

بین ظهور مهدی (ع) و کشته شدن نفس زکیه، بیش از پانزده شبانه روز فاصله نیست.

۱. «متخب الأثر» / ۴۵۹.

۲. «تاریخ الغیبة الكبرى» / ۵۱۱.

۳. «الارشاد»، ج ۲ / ۳۷۴؛ «اعلام الوری» / ۴۲۷.

محمد بن عبدالله بن حسن، معروف به نفس زکیه، در زمان امام صادق (ع) و در سال ۱۴۵ هـ. ق. به قتل رسیده و از آن هنگام تا به حال، بیش از ده قرن می گذرد و نمی تواند علامت متصل به ظهور باشد.

به نظر می رسد، اموری چون همانمی وی و پدرش با پیامبر اکرم (ص) و پدر گرامی ایشان، شباهت ظاهری، بودن وی از خاندانی شریف و بزرگوار امام حسن مجتبی (ع)، وجود برخی نشانه ها، چون داشتن خالی سیاه بر روی کتف راست، قیام وی در شرایط سخت و در اوج خشونت بنی امیه و از همه مهم تر، شیطنتها و تحریفهای بنی عباس، سبب گشته بود که مردم به اشتباه بیفتند و گروهی او را مهدی تصور کنند.

علاوه بر این، از برخی قرائن استفاده می شود که خود «نفس زکیه» و پدرش عبدالله محض، که شیخ بنی هاشم در آن عصر به شمار می رفت و نیز برادرش ابراهیم، به ایجاد و تقویت این شبهه در بین مردم دامن می زدند و چنین وامی نمودند که گویا مهدی ایشان، همان مهدی موعود است. آنان می خواستند از این راه، در رسیدن به قدرت و پیروزی انقلاب خویش و در هم شکستن بنی امیه کمک بگیرند. امام صادق (ع) در همان هنگام، آنان را از این کار بازداشت^۱.

۱. «بحار الأنوار»، ج ۴۷/۱۳۱، ۱۳۲.

بعد از کشته شدن ولید بن یزید بن عبدالملک و رو به زوال و ضعف نهادن حکومت بنی امیه، عده ای از بنی هاشم و بنی عباس از جمله منصور و سفاح از بنی عباس و عبدالله محض و پسرانش محمد و ابراهیم از بنی عباس، در منطقه «ابواء» در نزدیکی مدینه جمع شدند و محمد بن عبدالله (نفس زکیه) را به خلافت برگزیدند و با او بیعت کردند. امام صادق (ع) پس از آن که در جریان کارشان قرار گرفت به آنان فرمود:

«این کار را نکنید؛ چه آن که اگر بیعت شما با محمد (نفس زکیه) به تصور آن است که او همان مهدی موعود (عج) است، این گمان خطاست و او مهدی موعود نیست و این زمان نیز، زمان خروج وی نیست و اگر بیعت شما بدان جهت است که خروج کنید و امر به معروف و نهی از منکر کنید، باز هم

۵. صیحه آسمانی

منظور از صیحه آسمانی، ظاهراً صدایی است که در آستانه ظهور حضرت مهدی (ع) از آسمان شنیده می شود^۱ و همه مردم، آن را می شنوند. در روایات، تعبیرهای «نداء» و «فزع» و «صوت» نیز به کار رفته که ظاهر آنها نشان می دهد که هر یک از آنها، نشانه جداگانه ای است که پیش از ظهور واقع می شود^۲، لکن به نظر می رسد که اینها تعبیرهای گوناگون از یک حادثه و یا دست کم، اشکال گوناگون یک حادثه باشند. مراد از همه آنها، همان بلند شدن صدایی در آسمان است، ولی به اعتبار این که صدای عظیم بیدارباشی است که همه را متوجه خود می کند و نیز موجب وحشت عمومی و ایجاد دلهره و اضطراب می گردد، به آن صیحه، فزع، صوت و ندا، که هر یک بیانگر ویژگی از آن حادثه اند، اطلاق شده است.

این احتمال نیز وجود دارد که آنها سه رخداد جدای از هم باشند که در یک زمان رخ می دهند، به این گونه که ابتدا صدایی عظیم و هولناک به گوش جهانیان می رسد که همه را متوجه خود می کند (صیحه) و به دنبال آن، صدای مهیب و هولناکی شنیده می شود که دلهای مردم را به وحشت می اندازد (فزع) و آن گاه از آسمان صدایی شنیده می شود که مردم را به سوی مهدی (ع) فرا می خواند (نداء). روایاتی که در مورد این نشانه ها از طریق شیعه و سنی رسیده فراوان هستند،

بیعت با محمد درست نیست؛ زیرا در حالی که عبدالله، شیخ بنی هاشم هست، چراوی را بگذاریم و با پسرش بیعت کنیم...»

ر. ک. «مقاتل الطالبین» / ۲۰۵ - ۲۰۸. «بحار الأنوار»، ج ۴۶ / ۵۳ - ۱۸۷؛ ج ۴۷ / ۱۸، ۲۷۶؛ «ارشاد»، ۱۹۲ / ۲؛ «منتهی الآمال»، ۳۲۷ / ۱.

۱. «وافی»، ج ۲ / ۴۴۳.

۲. «کتاب الغیبه»، نعمانی، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۲؛ «تاریخ مابعد الظهور» ۱۶۸، ۱۷۸.

بلکه متواتر^۱.

امام باقر(ع) می فرماید:

«... ینادی مناد من السماء باسم القائم(ع) فیسمع من بالشرق ومن المغرب، لا یبقی راقداً الا استيقظ ولا قائم الا قعدوا لاقاعد الا قام علی رجليه فزعاً من ذلك الصوت، فرحم الله من اعتبر بذلك الصوت فاجاب، فان الصوت الأول هو صوت جبرئیل الروح الامین. ثم قال: یكون الصوت فی شهر رمضان فی لیلۃ جمعة، لیلۃ ثلاث وعشرين، فلاتشکوا فی ذلك، واسمعوا واطيعوا. وفی آخر النهار صوت ابليس ینادی ألا ان فلاناً قتل مظلوماً لیشک الناس ویفتنهم^۲.»

ندا کننده ای از آسمان، نام قائم را ندا می کند. پس هر که در شرق و غرب است، آن را می شنود. از وحشت این صدا، خوابیده ها بیدار، ایستادگان نشسته و نشستگان بر دو پای خویش می ایستند. رحمت خدا بر کسی که از این صدا عبرت گیرد و ندای وی را اجابت کند، زیرا صدای نخست، صدای جبرئیل روح الامین است.

آن گاه، می فرماید: این صدا، در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان خواهد بود. در این هیچ شک نکنید و بشنوید و فرمان برید. در آخر روز، شیطان فریاد می زند که «فلانی مظلومانه کشته شد» تا مردم را بفریبد و به شک اندازد.

یا امام صادق(ع) می فرماید:

«ینادی مناد من السماء اول النهار، یسمعه کل قوم بالستهم، ألا ان الحق فی علیّ وشیعته، ثم ینادی ابليس لعنه الله فی آخر النهار من الأرض، ألا ان الحق فی عثمان وشیعته، فعند ذلك یرتاب المبتلون^۳.»

۱. «منتخب الأثر» / ۴۵۹.

۲. «کتاب الغیبة»، نعمانی / ۲۵۴.

۳. «کتاب الغیبة»، شیخ طوسی / ۴۵۳، ۴۵۴؛ «بحار الأنوار»، ج ۵۲/ ۲۸۸، ۲۹۰.

در ابتدای روز، گوینده ای در آسمان ندا می دهد که آگاه باشید که حق با علی و شیعیان اوست. پس از آن، در پایان روز، شیطان که لعنت خدا بر او باد، از روی زمین فریاد می کند که حق با عثمان و پیروان اوست، پس در این هنگام، باطل گرایان به شک می افتند.

«اذا نادى مناد من السماء انّ الحق فى آل محمد(ص) فعند ذلك يظهر المهدي على افواه الناس ويشربون حبه، ولا يكون لهم ذكر غيره^۱.»

هرگاه گوینده ای از آسمان صدا بزند که حق با اولاد محمد(ص) است، در آن هنگام، ظهور مهدی(ع) به سرزبانها می افتد، به گونه ای که غیر از او، یاد نمی کنند.

افزون بر اینها، روایات دیگری نیز به همین مضمون^۲ وجود دارد که از مجموع آنها چند نکته را می توان استفاده کرد:

۱. «صیحه»، از نشانه های حتمی ظهور شمرده شده است و شیخ طوسی، شیخ مفید، صدوق، نعمانی و... حتمی بودن آن اشاره کرده اند^۳.

۲. این صدا از آسمان شنیده می شود، به گونه ای که همه مردم روی کره زمین، در شرق و غرب، آن را می شنوند و به خود می آیند.

۳. محتوای این پیام آسمانی، دعوت به حق و حمایت و بیعت با مهدی(ع) است، با تعبیرهای: «ان الحق لعلی و شیعته»، «ان الحق فى آل محمد.»

۴. همزمان با شنیده شدن این صدا از آسمان و یا کمی پس از آن، در روی زمین نیز صدایی شنیده می شود. ندا دهنده شیطان است که مردم را به گمراهی فرا می خواند و تلاش می کند با ایجاد تردید در مردم، آنان را از حمایت مهدی(ع) و

۱. «تاریخ مابعد الظهور» / ۱۷۶.

۲. «کشف الغمة»، ج ۳/ ۲۶۰؛ «وافی»، ج ۲/ ۴۴۵، ۴۴۶.

۳. «کتاب الغیبة»، شیخ طوسی / ۴۳۵؛ «ارشاد»، ج ۲/ ۳۷۱؛ «کمال الدین» / ۶۵۱؛ «بحار الأنوار»، ج / ۲۰۴ ۵۲.

اجابت دعوت آسمانی، باز دارند.

۵. جبرئیل، مردم را به حق فرا می خواند و شیطان و نیروهای شیطانی و پیروان سفیانی به باطل. ظاهر شدن این نشانه، همزمان با خروج سفیانی و صیحه آسمانی است.

۶. در برخی روایات، زمان آن، شب جمعه ۲۳ ماه رمضان معین شده است. با توجه به این که در روایات دیگری، خبر از ظهور حضرت در روز عاشورا، داده شده، می توان نتیجه گرفت که واقع شدن ندای آسمانی، در همان رمضان، پیش از محرم است که فاصله آن تا ظهور، ۳ ماه و ۱۷ روز بیشتر نخواهد بود. ناگفته نماند که تعیین وقت مشخص برای ظهور، با ظاهر روایاتی که به روشنی از تعیین هرگونه وقتی برای ظهور منع می کند ناسازگار است.

افزون بر این، اسناد بیشتر آنها ضعیف است، از این روی بیشترین چیزی که می توان گفت آن است که: صیحه و یاندای آسمانی از نشانه های ظهور است.

اکنون باید دید که صیحه آسمانی، طبیعی خواهد بود، یا غیر طبیعی.

از ظاهر روایات، با توجه به ویژگیهایی که برای آن بیان شده، فهمیده می شود که تحقق آن، طبیعی نخواهد بود. خداوند، برای آن که شروع این انقلاب جهانی را اعلان بکند و به همگان برساند که انقلابی بزرگ در حال شکل گیری است و حق بودن مهدی (عج) را بنمایاند و به یاران و دوستان و علاقه مندان به چنین رستاخیزی خبر بدهد، تا به یاری وی بشتابند، صیحه آسمانی را معجزه آسا به گوش همگان می رساند. اشکال هم ندارد و با قانون معجزه هم هماهنگ است.

یادآوری چند نکته:

۱. گرچه پدیدار شدن ندای آسمانی، به گونه معجزه، مانعی ندارد، ولی تحقق آن به طور طبیعی هم، امکان دارد و لزومی ندارد که آن را پیچیده و حمل بر معجزه کنیم در عصر صدور این روایات، پیش بینی چنین حوادثی، فوق العاده،

عجیب و تحقق عادی آن غیر ممکن می‌نموده، ولی در جهان امروز، واقع شدن چنین پدیده‌ای امری بسیار طبیعی و عادی است. با استفاده از ماهواره‌ها و ابزارهای پیشرفته صوتی و تصویری فرستنده‌های قوی و مدرن تلویزیونی، رادیویی و وسایل و ابزار پیشرفته تری که امکان دارد در آینده به کار گرفته شود. به آسانی و همزمان، می‌توان فریاد حق را به گوش همه جهانیان رساند.

بر این اساس، منظور از جبرئیل که در برخی از روایات آمده سخن گوی حق و مراد از شیطان سخن گوی باطل است. امروز، استکبار جهانی، با استفاده از همین ابزار، در گمراهی مردم و ادامه سلطه خویش بهره می‌برد و سرسختانه مردم را به حمایت از باطل دعوت می‌کند.

این که در روایات از دعوت به حق، تعبیر به «صدای آسمانی» و از دعوت به باطل تعبیر به «صدای زمینی» شده است، ظاهراً کنایه از بزرگی و عظمت و سیادت جبهه حق است، در مقابل جبهه باطل که حقیر و پست و زمینی است. در هر صورت، وقوع چنین پدیده‌ای، در زمان ما، چه رسد به زمانهای آینده، امری بسیار عادی و طبیعی است و نیازی به توجیه آن و حمل کردن آن بر معجزه نیست.

۲. بر فرض که پدیدار شدن این نشانه را به گونه معجزه بدانیم، مسلم، محدود به همان ندای حق و دعوت به حمایت از امام (ع) است، نه صدای شیطان، که مردم را به باطل فرا می‌خواند. زیرا اگر صدای شیطان، معجزه آسا، به گوش جهانیان برسد، با هدف اصلی معجزه، که اقامه حجت برای تأیید و تقویت حق است، سازگاری ندارد و امکان ندارد معجزه برای تقویت باطل صورت گیرد، این که در برخی روایات آمده «ندای به باطل» برای اثبات نیست و دلیلی بر آن نداریم.

۳. در برخی روایات، سخن از «نداء» در کنار کعبه به میان آمده است، از جمله، امام صادق می‌فرماید:

«كأني بالقائم يوم عاشورا يوم السبت قائماً بين الركن والمقام، بين يديه

جبرئیل (ع) ینادی البیعة لله ...^۱ .

گویا می بینیم که حضرت قائم (ع)، در روز شنبه، عاشورا، هنگام ظهر، بین رکن و مقام، در کنار کعبه ایستاده است و در پیش او، جبرئیل صدا می زند: بیعت برای خداست ...

گویا این «نداء» غیر از ندای آسمانی و صیحه است که به عنوان نشانه ظهور بیان شده، زیرا این «نداء»، در زمین و پس از ظهور است و «نداء» در آسمان و در آغاز روز صورت می گیرد ولی احتمال هم دارد که همان صدای آسمانی که به گوش همه جهانیان می رسد، توسط سخن گوی حق، جبرئیل از کنار کعبه بلند شود و با وسایل پیشرفته، در همه جهان شنیده شود. و «هنگام ظهر» نیز منافاتی با روایات قبل ندارد، زیرا امکان دارد، در وقت های مختلف این دعوت تکرار شود.

۶. خروج دجال

این نشانه، در کتابهای اهل سنت، از نشانه برپایی قیامت دانسته شده است^۲ ولی، در منابع روایی شیعه، از نشانه های ظهور^۳. برابر آنچه پیش از این یادآور شدیم، هیچ اشکالی ندارد که رخدادهایی چون خروج دجال هم، نشانه ظهور باشند و هم نشانه قیامت. بدین معنی که این رخداد پیش از ظهور و در دوره غیبت واقع گردد. به هر حال بر اساس آنچه از ظاهر اخبار استفاده می شود، دجال فردی است که در آخر الزمان و پیش از قیام مهدی (ع) خروج می کند و غیر عادی است و

۱. «کتاب الغیبة»، شیخ طوسی / ۴۵۳؛ «منتخب الأثر» / ۴۶۴.

۲. «سنن ترمذی»، ج ۴/۵۰۷، ۵۱۹؛ «سنن ابی داود»، ج ۴/۱۱۵؛ «صحیح مسلم»، ج ۱۸/۴۶-۸۱.

۳. «بحار الأنوار»، ج ۵۲/۱۹۳؛ «کمال الدین» / ۵۲۵، ۵۲۶؛ «کشف الغمة»، ج ۳/۲۸۱؛ «المسائل العشر»، چاپ شده در مجموعه «مصنفات شیخ مفید»، ۳/۱۲۲.

با انجام کارهای شگفت انگیز جمع زیادی از مردم را می فریبد و سرانجام به دست عیسی مسیح (ع) در کنار دروازه «لد» در منطقه شام، به هلاکت می رسد.

آیا دجال دارای ویژگیها و صفات غیر عادی است؟

آیا دجال شخص است، یا جریان الحادی؟

بر فرض که دجال، دارای چنان ویژگیهایی باشد، تحقق آن را چگونه می توان تصور کرد: معجزه یا غیر معجزه؟ اینها، پرسشهایی است که در این بخش به بررسی آن می پردازیم.

در مورد اصل دجال، صرف نظر از ویژگیهای او، چند احتمال وجود دارد:

الف. دجال، نام شخص معینی نیست. هر کسی که با ادعاهای پوچ و بی اساس و با توسل به حيله گری و نیرنگ، در صدد فریب مردم باشد، دجال است. بر این اساس، «دجال» ها خواهند بود. این که در روایات از «دجال» های فراوان سخن به میان آمده این احتمال را تقویت می کند.

پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

«لأنقوم الساعة حتى يخرج المهدي من ولدی، ولا يخرج المهدي حتى يخرج ستون كذاباً كلهم يقول: «انا نبي»»^۱.

قیامت، بر پا نمی شود، تا وقتی که مهدی (ع) از فرزندانم قیام کند و مهدی (ع) قیام نمی کند، تا وقتی که شصت دروغگو خروج کنند و هر کدام بگویند: من پیامبرم.

«دجال»، از ریشه «دجل» به معنای دروغگوی حيله گر است. در روایات، از این «دجال» ها و دروغگویان فراوان نام برده شده است. در برخی، دوازده و در برخی سی، شصت و هفتاد دجال آمده است^۲. از میان این «دجال» ها، فردی که در دروغگویی و حيله گری و مردم فریبی سرآمد همه دجالان و فتنه او از همه

۱. «ارشاد»، ج ۲/۳۷۱؛ «سنن ابی داود»، ج ۴/۱۲۱.

۲. «بحار الأنوار»، ج ۵۲/۲۰۹؛ «کنز العمال»، ج ۱۴/۱۹۸ - ۲۰۰.

بزرگتر است، نشانه ظهور مهدی (ع) و یا برپائی قیامت است. بر این اساس، باید گفت: ما دو نوع دجال داریم: یکی همان دجال حقیقی و واقعی است که پس از همه «دجال» ها می آید و دیگری گروهی شیاد و دروغگویند که دست به فریبکاری و تحمیق و گمراهی مردم می زنند.

پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

«یکون قبل خروج الدجال نيف علی سبعین دجالاً» .^۱

پیش از خروج دجال، بیش از هفتاد دجال خروج خواهد کرد.

یا می فرماید:

«ان بین یدی الساعة الدجال و بین ید الدجال کذابون ثلاثون او اکثر» .^۲

پیشاپیش برپائی قیامت، خروج دجال است و پیش از دجال، سی دروغگو، یا بیشتر خواهند بود.

یا می فرماید:

«تكون امام الدجال ستون خداعة» . . .^۳

پیش از خروج دجال، شصت نیرنگ خواهد بود.

با توجه به معنای لغوی دجال و نیز فراوانی آنان در روایات، فرد خاصی منظور نیست، بلکه هر آدم حقه باز دروغگویی که با فریفتن مردم، به فتنه انگیزی پردازد، دجال است، منتهی ممکن است یکی از آنان که تبلور این صفات در وی، از همه بیشتر است، نشانه ظهور باشد.

در حقیقت داستان دجال، بیانگر این واقعیت است که در آستانه هر انقلابی، افراد فریبکار و منافق، که معتقد به نظامهای پوشالی گذشته و پاسدار سنتهای و ضد ارزشهایند، برای نگهداشتن فرهنگ و نظام جاهلی گذشته، همه تلاش خود

۱ و ۲. «کنز العمال»، ج ۱۴ / ۲۰۰.

۳. «همان مدرک» / ۲۳۱.

را به کار می گیرند و با سوء استفاده از زمینه های فکری و اجتماعی و احساسات مردم، دست به تزویر و حيله گری می زنند، تا مردم را نسبت به اصالت و تحقق انقلاب و استواری رهبران آن، دلسرد و دو دل کنند و در نهایت با شیطنت، آنان را به کژ راهه برند.

پس، حرکت مزورانه «دجال» ها، همواره بزرگترین خطری است که به ثمر رسیدن انقلاب را تهدید می کند و تنها هوشیاری مردم و شناخت بموقع است که می تواند توطئه ها را خنثی کند.

در انقلاب جهانی حضرت مهدی (ع) نیز، چنین خطری پیش بینی شده است. چون انقلاب مهدی (ع)، از همه انقلابهای تاریخ بزرگ تر و گسترده تر است، خطر فریبکاران دجال صفت نیز، به مراتب بیشتر و گسترده تر است. در آستانه ظهور مهدی (ع) و انقلاب بزرگ، آنان همه تلاش خویش را به کار خواهند گرفت که مردم را بفریبند و آنان را نسبت به نتیجه آن دلسرد و ناامید سازند و بالاخره، از پیروزی حتمی آن جلوگیری کنند.

امامان (ع)، از پیش، این خطر را گوشزد کرده اند و پیدایش حرکت های انحرافی را پیش بینی کرده اند، تا مردم با هوشیاری کامل، به استقبال چنین حوادثی بروند و در دام شیادان گرفتار نشوند. این که در روایت تأکید شده است: «هر پیامبری، امت خویش را از خطر دجال بر حذر داشته» به خوبی نشان می دهد که در برابر نهضت همه انبیا، «دجال» هایی خروج کرده اند و گاهی تا سر حد انحراف امتهای آنان و تنها گذاشتن پیام آوران آسمانی، پیش رفته اند، ولی در نهایت، به خاك مذلت افتاده اند و با رسوایی تمام، شکست خورده اند.

ب. احتمال دوم آن است که فردی معین و مشخص، به عنوان «دجال» در دوره غیبت، با همان ویژگیهایی که برای وی بیان شده، خروج می کند و مردم را به انحراف می کشاند.

ظاهر بسیاری از روایات، بیانگر این احتمال است، ولی تقریباً هیچ کدام از

این روایات، سند معتبری که بشود بر آن اعتماد کرد، ندارند. مستند این نشانه، در منابع شیعه، دو روایت است که شیخ صدوق، آنها را در «کمال الدین» آورده است و سند هر دو آنها ضعیف است و در محتوای آنها نیز ناهماهنگی و ضعفهای فراوانی دیده می شود، چنانکه شیخ صدوق، بدان اشاره کرده است.

با توجه به روایات زیاد در منابع عامه، اصل قضیه دجال، بعید نیست صحیح باشد، ولی تعریف و توضیحاتی که درباره اش گفته اند، نمی تواند درست باشد؛ زیرا خروج دجال، با اوصافی که بدانها اشاره کردیم، به صورت طبیعی، تقریباً، غیرممکن است و بیشتر، به افسانه شباهت دارد، تا واقعیت و به صورت معجزه نیز، با توجه به توضیحی که پیش از این، در مورد قانون معجزه آوردیم، نمی تواند واقع شود، زیرا معجزه بودن چنین پدیده هایی مستقیماً، در جهت تقویت و تأیید باطل است و موجب انحراف بیشتر مردم می گردد، مگر این که بگوییم صدور معجزه از دجال، به رسوایی وی منجر می شود که بعید است.

نکته در خور یادآوری این که: اصل داستان «دجال»، در کتابهای مقدس مسیحیان آمده است. در انجیل، واژه «دجال» بارها به کار رفته و از کسانی که منکر حضرت مسیح باشند، و یا «پدر و پسر را» انکار کنند، به عنوان دجال یاد شده است:

«دروغگو کیست؟ جز آن که مسیح بودن عیسی را انکار کند. آن دجال است که پسر و پدر را انکار کند»^۱.

کلمه دجال، در کتابهای مقدس و منابع دینی مسیحیان، به زبان انگلیسی آنتی کریست (Anti chris) آمده است، یعنی دروغگو و حيله گر. بنابراین، خروج دجال، به این گونه که بیان کردیم، مشکل است، مگر این که بگوییم، خروج دجال، کنایه است.

ج. این احتمال نیز وجود دارد که مراد از «دجال»، همان سفیانی باشد که در کتابهای عامه، بیشتر به عنوان «دجال» و در کتابهای خاصه به عنوان «سفیانی» آمده است.^۱

گرچه از بعضی جهات، خروج دجال و سفیانی، یکسانند و هر دو دعوت به باطل می‌کنند و با توسل به حيله گری و تزویر، مردم را می‌فریبند، به مبارزه با جناح حق بر می‌خیزند و سرانجام به هلاکت می‌رسند و... ولی با دقت در روایات خروج سفیانی و روایات مربوط به خروج دجال، در می‌یابیم که بین این دو فرقه‌های زیادی وجود دارد و اگر اصل خروج دجال را امری مسلم بدانیم، ناچار باید فردی غیر از سفیانی باشد. مثلاً، دجال، ادعای ربوبیت می‌کند و کافر است، ولی دلیلی بر کفر سفیانی نداریم. فقط در روایتی اشاره شده که وی، صلیبی بر گردن دارد که اگر درست باشد، مسیحی است، ولی روایت از معصوم (ع) نیست^۲ و ارزشی ندارد.

افزون بر این، در روایات آمده که سفیانی ریاکارانه تظاهر به دینداری و تقدس می‌کند و مدام ذکر «یا رب یا رب» بر زبان وی جاری است.

خروج سفیانی، همزمان است با قیام سردارانی از خراسان و یمن و مصر که به حق و عدالت فرا می‌خوانند و زمینه را برای انقلاب بزرگ مهدی، مهیا می‌سازند.

خروج سفیانی، منطقه نسبتاً محدودی را فرا می‌گیرد، در حالی که دجال، به جز مکه و مدینه، به همه جای زمین می‌رود و فتنه وی، همه جا را می‌گیرد. در شکل و قیافه هم، با یکدیگر، فرق دارند. پس دجال نمی‌تواند، همان سفیانی باشد.

۱. «کتاب الغیبة»، شیخ طوسی / ۴۶۳.

۲. «بحار الأنوار»، ج ۵۲ / ۲۰۵.

هـ. دجال، کنایه از کفر جهانی و سیطره فرهنگ مادی بر همه جهان است. استکبار، با ظاهری فریبنده، مردم را، بویژه مسلمانان را می فریبد و با قدرت مادی و صنعتی و فنی عظیمی که در اختیار دارد، آنان را به شدت مرعوب خویش می سازد، به گونه ای که مسلمانان احساس خود باختگی می کنند. قدرت مادی استکبار، بیش از آنچه که هست در نظر آنان بزرگ جلوه می کند، تا آن جا که می پندارند آب و نان آنها به دست اوست.

پیامبران امتهای خویش را از فتنه دجال بیم داده اند، در حقیقت آنان را از افتادن به دام مادیت و ورطه حاکمیت طاغوت و استکبار جهانی بر حذر داشته اند:

«ما بعث الله نبياً الا وقد ائذر قومه الدجال...»^۱.

پس بعید نیست که منظور از دجال، با آن شرایط و اوصاف، قدرتهای بزرگ و اهریمنی باشند.

برخی از اهل نظر، این احتمال را تقویت کرده اند و همه ویژگیهایی که برای دجال بیان شده با ویژگیهای استکبار برابر دانسته اند. مثلاً در اوصاف دجال گفته شده: «کوهی از طعام و شهری از آب به همراه دارد» کنایه از امکانات عظیم و گسترده ای است که استکبار در اختیار دارد.

گفته شده: دجال، به همه جای زمین سفر می کند و ... می تواند اشاره به ابزار و وسایل پیچیده تبلیغاتی و مخابراتی و تجهیزات مدرن مبادله پیام ماهواره ای و نیز استفاده از ابزار پیشرفته حمل و نقل و هواپیماهای مافوق صوت برای مسافرت از جایی، به جای دیگر باشد.

سیطره استکبار جهانی بر جهان سوم، در واقع، با استفاده از شگرد ویژه است: طرفداری از حقوق بشر، صلح، امنیت، کمکهای بشر دوستانه و استکبار، به معنای واقعی، دجال است. استکبار خود را قیم ملتها می داند و

با تکیه به ثروت انبوه و قدرت عظیمی که در اختیار دارد، در همه جای زمین دخالت می‌کند و همه را به زیر سلطه خویش می‌آورد^۱.

۷. درآمدن پرچمهای سیاه از خراسان

این حادثه نیز، در منابع دینی به عنوان نشانه ظهور بیان شده و در مورد آن، روایاتی از معصومان(ع) رسیده است. مضمون این روایات آن است که پیش از ظهور مهدی(ع) در منطقه خراسان [خراسان قدیم: قسمت‌های زیادی از ایران، افغانستان، ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان] انقلابی برپا می‌شود و مردم در حالی که پرچمهای سیاه را به اهتزاز در آورده‌اند، به حرکت در می‌آیند^۲. «ظاهراً، پدیدار شدن این نشانه در آستانه ظهور و یا اندکی پیش از آن است، به گونه‌ای که در زمان ظهور، آنان هستند، و حضرت مهدی(ع) آنان را به سوی خویش فرا می‌خواند.

امام باقر می‌فرماید:

«تنزل الرايات السود التي تخرج من خراسان الى الكوفة، فاذا ظهر المهدي(ع) بعث اليه بالبيعة^۳.»

بیرقهای سیاهی از خراسان بیرون می‌آید و به جانب کوفه به حرکت در می‌آیند. پس چون مهدی(ع) ظاهر شود، اینان وی را دعوت به بیعت می‌کنند.

غیر از روایت فوق روایات دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد، خروج پرچمهای سیاه از خراسان قیامی است که در آینده و در آستانه ظهور برپا می‌شود. در حقیقت، آن پرچمهای سیاه را یاران مهدی(ع) به همراه خواهند آورد^۴.

۱. «تاریخ غیبت کبری»/ ۵۳۲ - ۵۳۶.

۲. «ینابیع المودة»/ ۴۳۱؛ «بحار الأنوار»، ج ۵۲/ ۲۱۷؛ «کتاب الغیبة»، شیخ طوسی/ ۴۵۲.

۳. «همان مدرک»/ ۴۵۲.

۴. «ینابیع المودة»/ ۴۳۲، ۴۳۳؛ «کشف الغمة»، ج ۳/ ۲۶۲.

برخی احتمال داده اند که منظور از خروج پرچمهای سیاه از خراسان، همان قیام ابومسلم خراسانی در سال ۱۴۰ هـ. ق. علیه حاکمیت هزار ماهه بنی امیه است^۱ که به از هم گسستن حکومت بنی امیه و روی کار آمدن بنی عباس انجامید. مستند اینان، روایت زگار از امام صادق (ع) و برخی قرائن و مؤیدات تاریخی است. در این روایت، با اشاره به نام و مشخصات ابومسلم خراسانی، از وی به عنوان صاحب پرچمهای سیاه، یاد شده است^۲.

ولی این احتمال درست نیست، زیرا روایت زگار، که مهم ترین مستند و دلیل آن به شمار می رود، از نظر سند ضعیف و غیر قابل اعتماد است. افزون بر این، تطبیق این نشانه بر شورش ابومسلم خراسانی در پیش از یک قرن قبل از تولد مهدی (ع) و نشانه ظهور دانستن آن، بسیار بعید است.

به نظر می رسد تبیین حوادث و وقایع دوران بنی امیه و بنی عباس، در برخی روایات، به منظور هوشیار ساختن مسلمانان و آگاهی دادن به آنها نسبت به وظایف حساس خویش در آن دوران است نه تبیین علائم ظهور.

پیش گویی این حوادث، به خاطر اهمیت فوق العاده آن برای مسلمانان آن زمان و نسلهای آینده بود.

این نکته نیز در خور توجه است که حاکمان بنی عباس تلاش می کردند، قدرت را از دست بنی امیه بگیرند، از این روی، «نفس زکیه» را مهدی معرفی می کردند و از جانب دیگر سعی می کردند شورش ابومسلم خراسانی را در راستای قیام مهدی (ع) و نشانه ظهور وی قلمداد کنند. بر این اساس، همان گونه که پیش از این هم یادآور شدیم، بعید نیست حاکمان بنی عباس، به دلخواه خویش، در این روایات دست برده باشند و آنها را با خود تطبیق کرده باشند.

۱. «تاریخ غیبت کبری» / ۴۵۸.

۲. «کتاب الغیبة»، نعمانی / ۲۵۱.

۸. خسوف و کسوف

از نشانه‌های ظهور، کسوف در نیمه ماه رمضان و خسوف در آخر و یا اول همان ماه است.

کسوف در روزهای نخست و روزهای آخر ماه و خسوف در روزهای میانی ماه، طبیعی و عادی است و در طول تاریخ، بارها و بارها، رخ داده و از نظر علمی، خسوف و کسوف در روزهای یاد شد، پدیده عادی به حساب می‌آید و از دیرباز، منجمان، براساس محاسبه‌های دقیق ریاضی و نجومی، زمان گرفتن خورشید، یا ماه را در طول سال، پیش بینی می‌کرده‌اند، ولی خورشید گرفتگی در وسط ماه یا ماه گرفتگی در اول و یا آخر آن، ظاهراً امری غیر عادی و رؤیت آن، امکان ندارد. البته در خود روایات هم، به غیر عادی بودن تحقق این نشانه تصریح شده است:

امام باقر(ع) می‌فرماید:

«آیتان تکنون قبل القائم لم تکونا منذ هبط آدم(ع) الی الارض، تنکسف الشمس فی النصف من شهر رمضان والقمر فی آخره، فقال رجل یابن رسول الله تنکسف الشمس فی آخر الشهر والقمر فی النصف؟ فقال ابو جعفر(ع): انی لأعلم بما تقول ولکنها آیتان لم تکونا منذ هبط آدم(ع)»^۱.

دو نشانه، پیش از قیام مهدی(ع) پدید خواهد آمد که از زمان هبوط آدم(ع) در زمین بی سابقه است: گرفتن خورشید نیمه ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر آن.

مردی به امام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! کسوف در وسط و خسوف در آخر ماه؟

حضرت فرمود: [آری] من به آنچه می‌گویی دانایم، ولی آن دو نشانه‌اند که واقع

شدن آنها از زمان هبوط آدم(ع) سابقه ندارد.

این که سؤال کننده، از سخن امام(ع)، در شگفت می شود و نیز تاکید و تصریح امام(ع) به این که وقوع این دو نشانه، به گونه ای است که از ابتدای خلقت، سابقه ندارد، ولی با این حال، واقع خواهند شد. به روشنی گویا این نکته است که تحقق خسوف و کسوف، به گونه ای که یاد شد، خارج از چهارچوب، امور عادی به صورت معجزه خواهد بود.

یا می فرمود:

ان لمهدینا آیتین لم یكونا منذ خلق الله السموات والأرض، ینکسف القمر
الأول ليلة من رمضان و تنکسف الشمس فی النصف منه، ولم یكونا منذ خلق
الله السموات والأرض^۱.

برای مهدی ما، دو نشانه است که از هنگامی که خداوند آسمانها و زمین را خلق فرمود، سابقه ندارد: خسوف در اول ماه رمضان و کسوف در نیمه همان ماه.

در این روایت، زمان کسوف به جای آخر ماه، اول ماه و به جای هبوط آدم، خلقت زمین و آسمانها آمده است. در برخی روایات، کسوف در سیزدهم و چهاردهم ماه نیز آمده است^۲. کسوف، افزون بر اول و آخر ماه رمضان که در دو روایت گذشته بود، در ۵ و ۲۵ ماه نیز پیش گویی شده است^۳. این اختلاف اندک، اثر چندانی در مسأله ندارد، زیرا گرفتن ماه، در شبهایی که ماه در محاق است، دیده نمی شود، حالا چه اول ماه و چه آخر ماه و چه شبهای نزدیک به آخر، هر چند در شب پنجم و بیست و پنجم، احتمال وقوع آن بعید نیست.

به نظر می رسد که وقوع این دو پدیده، به صورت غیر عادی، به خاطر آن است که اهمیت مسأله ظهور، نمایانده بشود و مردم از خواب غفلت بیدار شوند و خود

۱. «منتخب الاثر» / ۴۴۴؛ «تاریخ مابعد الظهور» / ۱۶۰.

۲. «منتخب الاثر» / ۴۴۱.

۳. «همان مدرک»؛ «کتاب الغیبة»، نعمانی / ۲۷۲.

را مهیای مشارکت در آن نهضت عظیم سازند.

به عبارت دیگر، خداوند در آستانه ظهور، برای اقامه حجت بر مردم و مطمئن ساختن یاران حضرت مهدی (ع)، به ظهور آن حضرت، چنین پدیده‌هایی را برخلاف معمول و به گونه معجزه محقق می‌گرداند.

برخی بر این باورند که خسوف و کسوف، به گونه‌ای که یاد شده، در چهارچوب حوادث طبیعی و عادی نیز قابل بررسی و تبیین است و برای آن، احتمالها و توجیه‌هایی را یاد کرده‌اند، ولی نیازی به این توجیه‌ها نیست، زیرا هیچ اشکالی ندارد که پدیدار شدن آنها به صورت معجزه باشد، زیرا در جهت اقامه حجت و تقویت حق و هدایت مردم است و با قانون معجزه ناسازگاری ندارد. البته یادآوری این نکته لازم است که اگر چه در روایات فراوانی، در منابع شیعه و سنی، به پدید آمدن این نشانه در آستانه ظهور تصریح شده است^۱، ولی این نشانه از نشانه‌های حتمی ظهور نیست و در روایات، به ناگزیر بودن آن اشاره نشده است، از این روی خسوف و کسوف را از نشانه‌های قطعی و مسلم ظهور نمی‌توان به حساب آورد.

۹. فراگیر شدن جهان از ظلم و جور

فراگیر شدن ظلم و جور، از نشانه‌های معروف ظهور حضرت مهدی (ع) به شمار است. این نشانه، در روایات بسیار، به چشم می‌خورد. در بعضی به همین عنوان کلی، مورد اشاره قرار گرفته، چنانکه در روایت معروفی که با سندهای گوناگون نقل شده آمده:

«يَمَلَأُ اللَّهُ بِهٖ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجوراً»^۲.

۱. «منتخب الأثر» / ۴۴۱.

۲. «سنن ابی داود»، ج ۴/۱۰۷؛ «کنز العمال»، ج ۱۴/۲۶۴.

خداوند، به وسیله ظهور مهدی (ع) زمین را پر از عدل و داد می‌سازد، پس از آن که از ظلم و ستم پر شده باشد.

یا از حضرت مهدی (عج) نقل شده:

«علامة ظهوری كثرة الهرج والمرج والفتن ...^۱»

نشانه آشکار شدن من، زیاد شدن هرج و مرج و فتنه‌ها و آشوبهاست.

گاهی نیز، زیاد شدن گناهان و مفسد اخلاقی و اجتماعی در میان مسلمانان، به عنوان نشانه‌های نزدیک شدن ظهور پیش‌گویی شده است.

علامه مجلسی، در باب نشانه‌های ظهور، روایتی را از امام صادق (ع) آورده که در آن، بیش از یکصد نوع گناه و انحراف اخلاقی، اجتماعی، اعتقادی و فرهنگی که در دوران غیبت، دامن‌گیر جوامع اسلامی می‌شود، پیش‌گویی شده است^۲، از جمله: رشوه‌خواری، قماربازی، شراب‌خواری، زیاد شدن زنا، لواط، قطع صلح رحم، سنگ‌دل شدن مردمان، اهتمام مردم تنها به شهوت و شکم، از میان رفتن شرم، نپرداختن زکات و خمس، کم‌فروشی، بی‌اعتنایی به اوقات نماز، آراستن مساجد به زیورآلات، گزاردن حج به انگیزه‌های مادی و برای غیرخدا، رعایت نکردن احترام بزرگترها، پیروی از ثروتمندان، صرف کردن سرمایه‌های عظیم در فساد و ابتذال و بی‌دینی، چاپلوسی و تملق‌گویی و ...

زیاد شدن این فسادها و آلودگیها در میان مردم، در واقع، نوعی از فراگیر شدن ظلم و جور روی زمین است. البته فساد و گناه، کم‌وبیش، در میان مردم بوده، مهم، فراگیر شدن آن است، به گونه‌ای که بدیها بر خوبیها، ضدارزشها، بر ارزشها، غلبه می‌یابد و لهیب آتش فساد و تباهی، دامن همه را می‌گیرد و جامعه

۱. «بحار الأنوار»، ج ۵۱/۳۲۰.

۲. «همان مدرک»، ج ۵۲/۲۵۶-۲۶۰.

انسانی در باتلاق فساد و انحطاط فرو می رود.

افزون بر این، گسترش حاکمیت استکبار در روی زمین و در استضعاف و محرومیت قرار گرفتن پیروان حق، که براساس پیش گویی امامان(ع) در آستانه ظهور پیش خواهد آمد، نمود دیگری از بی عدالتی و زیاد شدن ظلم و جور است. در زمان حاضر، سلطه ستمگرانه و غارتگرانه استکبار جهانی و استثمار و غارت ثروتهای ملتهای محروم، طلیعه ای از تحقق این نشانه و فراگیر شدن ظلم و جور است.

یادآوری: سخن از زیاد شدن ظلم و جور و گناه و کم شدن افراد صالح است، نه این که همه مردم کافر شوند، یا افراد صالح هیچ نباشند. در همان زمان، که همه جا را تباهی فرا گرفته و ابرهای تیره گناه سایه افکنده، افراد پاکباخته، متعهد و صالحی که زمینه قیام آن حضرت را آماده می سازند و در حمایت از آن منجی بزرگ، به جهاد بر می خیزند.

در روایات، در حالی که از زیاد شدن ستم، به عنوان نشانه ظهور یاد شده، به این نکته نیز اشاره شده که جامعه منتظر مهدی، باید در به پا داشتن ارزشها و مبارزه با ضد ارزشها، تلاش جدی بکند و منتظران، به تهذیب نفس پردازند و ...

شهید مرتضی مطهری، روایتی را از شیخ صدوق می آورد مبنی بر این که: منظور از فراگیر شدن ستم، آن است که هر یک از شقی و سعید، گروه حق و باطل، به نهایت کار خود می رسند. ستمکاران و بدکاران، به نهایت درجه بدی و نابکاری می رسند و لهیب آتش آنان همه را فرا می گیرد. در این هنگام، که صالحان در مظلومیت و استضعاف به سر می برند و همه راههای چاره بر آنان بسته می شود، مهدی(ع) ظهور می کند و دنیا را پر از عدل و داد می کند^۱.

۱. «قیام و انقلاب مهدی» / ۶۶، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم.

۱۰. زمینه سازان

انقلاب حضرت مهدی (ع) همچون دیگر انقلابها، بدون مقدمه و زمینه سازی، به وجود نمی آید، بلکه در آستانه ظهور، حرکتی پای می گیرد و زمینه را برای ظهور آن حضرت فراهم می آورد. این سلسله قیامها و انقلابها که از سوی حق پویان صورت می گیرد، براساس آنچه در برخی روایات آمده، زمینه را برای حرکت جهانی مهدی (عج) آماده می کند.

پیشگویی تحقق این نشانه ها، به تعبیرهای گوناگونی در روایات آمده که به چند نمونه از آن اشاره می کنیم:

* پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

«یخرج ناس بالشرق فیوظئون للمهدی سلطانه^۱.»

گروهی از ناحیه مشرق، قد بر می افرازند و زمینه حکومت مهدی (ع) را فراهم می سازند.

یا می فرماید:

«تجیء الرايات السود من قبل المشرق کان قلوبهم زبر الحديد فمن سمع بهم فلیأتهم فبايعهم ولو حبواً علی الثلج^۲.»

افرادی با بیرقهای سیاه، از ناحیه مشرق می آیند که دلهای آنان مانند قطعه های فولاد، محکم است. پس هر کس قیام آنان را شنید، برای بیعت به سوی آنان بشتابد، هر چند لازم باشد، با سینه بر روی برف برود.

* امام باقر (ع) می فرماید:

«کائی بقوم قد خرجوا بالشرق، یطلبون الحق فلا یعطونه، ثم یطلبونه

۱. «کنز العمال»، ج ۱۴/۲۶۳.

۲. «بحار الأنوار»، ج ۵۱/۸۴.

فلا يعطونه ، فاذا رأوا ذلك ، وضعوا سيوفهم على عواتقهم فيعطون ما سألوا
فلا يقبلونه حتى يقوموا ، ولا يدفونها إلا إلى صاحبكم قتلاهم شهداء ، أما أنتي
لو ادركت ذلك لأبقيت نفسي لصاحب الأمر^۱ .

گویی قومی را می بینیم که از مشرق در طلب حق قیام کرده اند، ولی بدانان
نمی دهند و باز مطالبه می کنند، ولی بدانها نمی دهند، پس چون چنین می بینند،
شمشیرهای خویش را بر دوش می گیرند [آماده نبرد می شوند] پس در آن هنگام،
آنچه را می خواهند به آنان می دهند، ولی نمی پذیرند تا این که پیروز می شوند و آن
را جز به حضرت صاحب الامر (ع) تسلیم نمی کنند. کشتگان آنان شهیدند. اگر
من آنان را درک کنم، جانم را برای صاحب الامر (ع) می گذارم.

در این روایات، به روشنی از برپایی قیامها و انقلابهایی در آستانه ظهور
حضرت مهدی (ع) خبر داده شده است. افزون بر اینها، روایات فراوان دیگری نیز
وجود دارد که صرف نظر از موارد اختلاف اندکی که در جزئیات آن هست، در
مجموع، همه آنها بر این نکته اتفاق دارند که پیش از ظهور مهدی (ع)، حکومتی به
رهبری یکی از صالحان، که گمان می رود از فرزندان، پیامبر هم باشد، در ناحیه
مشرق تشکیل می گردد و زمینه ظهور را مهیا می سازد. و این حکومت، تا ظاهر
شدن مهدی (ع) و تسلیم آن به حضرت ایشان، ادامه می یابد.

بر همین اساس، برخی، تشکیل دولت شیعی مذهب صفویه را، که پس از
قرنها استیلای حاکمان مستبد و متعصب عامی مذهب، روی کار آمد، همان
دولتی دانسته اند که در روایات، از جمله زمینه سازان حکومت مهدی (ع) به شمار
آمده است^۲.

در زمان ما نیز، برخی با استناد به ویژگیهایی که در روایات آمده، انقلاب
اسلامی ایران را که در سال ۱۳۵۷ هـ. ش. به رهبری امام خمینی به پیروزی

رسید، همان دولتی دانسته اند که زمینه را برای ظهور و قیام مهدی(ع) آماده می کند و ان شاء الله تا ظهور آن حضرت ادامه می یابد^۱.

به باور اینان، بسیاری از نشانه ها که در روایات آمده، بر انقلاب اسلامی ایران تطبیق می کند، بویژه در برخی روایات، به رهبری قیام، که سیدی از اولاد پیغمبر است و از قم قیام می کند و یاران او، بدون ترس و واهمه در برابر طاغوت پایدارند، اشاره شده است که همگی آنها به انقلاب اسلامی، صدق می کند^۲.

در هر صورت، گرچه قرائن فراوانی این احتمال را قوت می بخشد، ولی دلیل قطعی و صحیحی که ثابت کند منظور از حکومت زمینه ساز که ائمه(ع) از آن خبر داده اند، انقلاب اسلامی، به رهبری امام خمینی است، در دست نیست.

البته این، نخستین باری نیست که علمای شیعه، چنین احتمالی را مطرح ساخته اند. پیش از این نیز، هرگاه حرکت و انقلابی از ناحیه شرق، بویژه منطقه خراسان صورت می گرفت، این احتمال قوت می گرفت.

ولی، ناگفته نماند، هیچ یک از آن حرکتها به اندازه انقلاب اسلامی، زمینه ساز انقلاب مهدی(ع) نبوده اند. بلکه اصلاً مقایسه آنها با انقلاب اسلامی باطل است، از این روی احتمال این که مراد از «دولت زمینه ساز» از جمله انقلاب اسلامی ایران باشد و تا ظهور حضرت مهدی(ع) تداوم یابد، بسیار است.

۱. «مجموعه مقالات و گفتارها در پیرامون حضرت مهدی / ۲۰۷؛ «دولة الموطئین للمهدی» مهدی

الفتلاوی / ۸۲-۸۶. انتشارات الرسول المصطفی، قم؛ «دراسات فی ولاية الفقیه ج ۱ / ۲۳۹.

۲. در روایتی از امام کاظم(ع) می خوانیم:

«رجل من اهل قم، يدعو الناس الى الحق، يجتمع معه قوم كزبر الحديد، لا تزكهم الرياح العواصف، ولا يملون من الحرب، ولا يجبنون، وعلى الله يتوكلون والعاقبة للمتقين.»
«بحار الأنوار» ج ۵۷ / ۲۱۶.

مردی از اهالی قم قیام می کند و مردمان را به سوی حق دعوت می کند. گروهی که همچون پاره های فولاد، مقاوم هستند، گرد او جمع می شوند. آنان را بادهای سهمگین، از پای در نمی آورد و هیچ از جنگ خسته نمی شوند و نمی ترسند. بر خدا توکل می کنند و عاقبت از آن متقین است.

بالآخره، چه این احتمالات درست باشد و چه نباشد، با توجه به روایات بسیاری که در این بخش رسیده، در دوره غیبت و در آستانه ظهور مهدی، دولتهایی به حمایت از حق روی کار می آیند و انقلابهایی به حمایت از آن پا می گیرند و زمینه را برای ظهور مهدی (ع) آماده می سازند و این، از نشانه های ظهور است.

۱۱. بارانهای پیایی

در سال ظهور، بارانهای پیایی، زمین را آباد و سرسبز می کند و وضع مردم، بهتر می شود. امامان (ع) در تبیین نشانه های ظهور و خبر دادن از رخدادهای آن روزگار، از این واقعه نیز، یاد کرده اند که به چند نمونه از احادیثی که در این باره رسیده اشاره می کنیم:

شیخ مفید، با بهره گیری از روایات، می نویسد:

«ثم یختم ذلك بأربع وعشرين مطرة متصل فتحی بها الأرض بعد موتها و تعرف برکاتها.»

پس پایان می گیرد این (پدید آمدن نشانه ها) با بیست و چهار باران پیایی که زمین را پس از آن که مرده بود، زنده می کند و برکات آن را می شناساند.

شیخ طوسی از امام صادق (ع) روایت می کند:

«ان قدام القائم لسنة غیداة، یفسد التمر فی النخل فلاتشکوا فی ذلك.»

در آستانه قیام مهدی (ع)، سالی پر باران خواهد بود که در اثر آن، خرما بر روی نخل می پوسد. پس در این، تردیدی به خود راه ندهید.

یا امام صادق می فرماید:

«واذا آن قیامه، مطر الناس فی جمادی الآخرة وعشرة ایام من رجب، مطراً»

۱. «ارشاد، ج ۱/ ۳۷۰.»

۲. «کتاب الغیبة»، شیخ طوسی / ۴۴۹.

لم یر الناس مثله، فینبت الله به لحوم المؤمنین فی ابدانهم فی قبورهم...^۱ . «
و چون هنگام ظهور مهدی (ع) نزدیک شود، در تمام ماه جمادی الآخر و ده روز
نخست ماه رجب، بارانی بر مردم ببارد که تا آن هنگام، مانند آن را ندیده باشند.
پس خداوند، به وسیله آن، گوشت بر بدن مؤمنان، که در قبرهایشان خفته اند،
برویاند.

بارش این مقدار باران، آن هم پیاپی، کم سابقه و یا بی سابقه است. با این
حال، حمل آن بر معجزه، وجهی ندارد، زیرا وقوع آن به گونه عادی ممکن
است. البته احتمال دیگری نیز وجود دارد که این بارانها، همزمان و در همه جای
زمین ببارد که در این صورت، می تواند جنبه اعجاز داشته باشد.^۲

این نشانه را گرچه بزرگانی مانند: شیخ مفید، شیخ طوسی و طبرسی در
ردیف نشانه های ظهور آورده اند، ولی باید توجه داشت:
اولاً، روایت طبرسی و مفید مرسله است.

ثانیاً، جمله «فینبت الله به لحوم المؤمنین» در ذیل روایت طبرسی، نشان
می دهد که مربوط به برپایی قیامت و زنده شدن مردگان است.
و ثالثاً، روایت شیخ طوسی نیز ضعیف است، زیرا در سند آن علی بن
ابی حمزه^۳ قرار دارد که از واقفیه است.

بنابراین، اثبات چنین نشانه ای برای ظهور، به استناد این گونه روایات،
مشکل است. البته از مجموع این روایات و سخنانی که در این باب گفته اند، با
توجه به این که دوران ظهور، آغاز سامان یافتن امور و از بین رفتن مشکلات
است، احتمال می رود که از نظر طبیعی، شرایط مساعدی پیش می آید، تا سال
ظهور سالی پر باران و آبادان باشد.

۱. «اعلام الوری» / ۴۳۲.

۲. «تاریخ مابعد الظهور» / ۱۹۱.

۳. «جامع الرواة»، ج ۱ / ۵۴۷.

۱۲. جنگهای خونین

در منابع دینی، از جنگ‌های خونین و کشتارهای بزرگ نیز، به عنوان نشانه‌های ظهور یاد شده است^۱. گویا این جنگها بین اهل باطل، بر سر رقابتهای مادی و سیاسی روی می‌دهد که در نهایت، بدون پیروزی هیچ یک از دو گروه و پس از برجای گذاشتن، انبوهی از کشته‌ها، پایان می‌یابد. بروز چنین فاجعه‌های بزرگ، نتیجه طبیعی فساد زمین و فراگیر شدن ظلم و جور است. از برخی روایات، استفاده می‌شود که در منطقه «قرقیسا» جنگ عظیمی بین بنی عباس و مردانی رخ می‌دهد که نوجوانان زورمند، فرسوده و پیر می‌گردد و لاشه‌های کشته‌ها بر روی هم انباشته می‌گردد. از قرائن و شواهد بر می‌آید که این خون‌ریزیهای بزرگ، در همان واقعه خروج سفیانی و آشوبهای آن زمان است و حادثه جداگانه‌ای نیست.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این روایات، درهم کوبیدن مستکبران و دشمنان حق و عدالت باشد که در زمان ظهور و به دست مهدی (ع) انجام می‌شود، بنابراین از وقایع دوران ظهور است، نه نشانه ظهور.

۱۳. خروج یاجوج و ماجوج

در برخی روایات، خروج یاجوج و ماجوج از نشانه‌های ظهور، دانسته شده^۲ که با دقت در این روایات، روشن می‌شود که ارتباطی به مسأله ظهور ندارند، بلکه بیشتر آنها، ناظر به برپایی قیامت هستند. دو موردی که در قرآن از

۱. «بحار الأنوار»، ج ۵۲/۲۴۶، ۲۵۱، ۳۸۸.

۲. «منتخب الأثر» / ۴۶۱؛ «سنن ابن ماجه»، ج ۲/۱۳۵۳، «صحیح مسلم»، ج ۸/۱۹۹؛ «کنز العمال»، ج ۱۴/۳۳۸-۳۴۳؛ «تاریخ غیبت کبری» / ۵۲۶.

خروج یا جوج و مأجوج یاد شده هم^۱، هیچ دلالتی بر این قضیه ندارد. این، افزون بر ضعف سند روایات این باب و ضعف دلالت و نارسایی و گاه تناقض آنهاست.

۱۴. طلوع خورشید از مغرب

از جمله نشانه های ظهور که در روایات به آن اشاره شده، طلوع خورشید از مغرب است، وقوع چنین پدیده ای، اگر معنای ظاهری آن مراد باشد، مستلزم در هم ریختن و از هم پاشیدن نظم جهان و تغییر در حرکت منظومه شمسی خواهد بود و این، با اصول حاکم بر نظام طبیعت، ناسازگاری دارد. به طور قطع حضرت مهدی(ع)، بر روی همین زمین، حکومت جهانی خویش را تشکیل می دهد^۲. بر این اساس تحقق این نشانه به گونه معجزه، چنانکه برخی پنداشته اند، میسر نیست، زیرا معجزه در محدوده نظام حاکم بر طبیعت و جهان صورت می گیرد^۳.

به نظر می رسد، منظور از طلوع خورشید از مغرب، حضرت مهدی(ع) است.

فیض کاشانی در توضیح روایتی در این زمینه می نویسد:

و كَأَنَّهُ كُنِيَ بِطُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا فِي الْحَدِيثِ عَنْ ظَهْرِهِ (ع) كَمَا يَظْهَرُ مِنْ بَعْضِ الْأَخْبَارِ^۴.

گویا، طلوع خورشید از مغرب، کنایه از ظهور حضرت مهدی(ع) است، همان گونه که از برخی اخبار هم استفاده می شود.

۱. «سوره کهف» / ۹۴، سوره انبیاء آیه / ۹۶.

۲. «بحار الأنوار»، ج ۵۲/ ۱۹۴، «کتاب الغیبه»، نعمانی / ۲۵۲؛ «ارشاد»، ج ۲/ ۳۷۱.

۳. «دادگستر جهان» / ۲۲۰.

۴. «وافی»، ج ۲/ ۴۴۶.

همان گونه که مرحوم فیض اشاره کرده، از برخی روایات نیز این مطلب استفاده می شود. در ذیل روایت صعصعه، که این حادثه را به عنوان نشانه ظهور معرفی می کند، جمله ای است که روشنگر این معناست. صعصعه در پاسخ فردی که از منظور امیرالمؤمنین (ع) از جمله «لاتسألونی عما یکون بعد ذلک...» پرسیده بود، گفت:

«ان الذی یصلی خلفه عیسی بن مریم هو الثانی عشر من العترة التاسع من ولد الحسین بن علی (ع) وهو الشمس الطالعة من مغربها.»

کسی که حضرت عیسی (ع)، پشت سر وی نماز می گزارد، دوازدهمین نفر از خاندان پیامبر (ص) و نهمین نفر از فرزندان حسین بن علی (ع) است و هم اوست خورشیدی که از غروبگاهش طلوع می کند.

بر این اساس، طلوع خورشید از مغرب، معنای کنایی دارد و در حقیقت تشبیه شده است ظهور حضرت مهدی (ع) به طلوع خورشید از غروبگاهش. همان گونه که خورشید، پس از آن که چهره در نقاب شب فرو می کشد، دوباره پرده های سیاهی را می برد و طلوعه روشن آن از کمرانه های افق پرتوافشانی می کند، حضرت مهدی (ع) نیز، پس از طی دوران محنت و محرومیت و سپری شدن روزگار غیبت و انتظار، ظهور می کند بسان خورشیدی، جهان فتنه عدالت و بستوه آمده از ظلم و ستم و بی عدالتی را با پرتو حیاتبخش عدالت، زنده و روشن می کند.

یادآوری:

اکنون که برخی از نشانه های ظهور را مورد بررسی قرار دادیم و به میزان صحت هر یک و نیز اقسام آن اشاره کردیم، یادآوری این نکته را نیز لازم می دانیم

که در باب نشانه ظهور، گاهی اشکالاتی مطرح شده است که بد نیست در این جا به آنها اشاره کنیم.

۱. دلسردی و یأس

با توجه به این که نشانه ها بر اساس پیش بینی معصومان(ع)، در طول دوره غیبت واقع می شوند، مسلمانان چاره ای ندارند جز آن منتظر تحقق آنها بمانند و در برابر رخدادها تسلیم باشند. روشن است که این، سبب دلسردی و یأس آنان می شود و در نتیجه از تعقیب اهداف بلند اسلامی و انجام وظایف و مسؤولیتهای خویش، دلسرد می شوند^۱.

این اشکال درست نیست، زیرا همان گونه که پیش از این اشاره کردیم، نشانه های ظهور، چه حتمی و چه غیر حتمی، اموری نیستند که تغییر ناپذیر باشند و بدون هیچ تغییری و به گونه خودکار، در موقع مقرر واقع گردند، بلکه آنها بر اساس پیش بینی معصومان(ع) در صورتی که اوضاع و احوال، به همان روال که پیش بینی شد، جلو رود واقع می شوند و تنها بیانگر نزدیک تر شدن ظهورند، نه چیز دیگر.

در میان این همه نشانه ای که برای ظهور بیان شد، تنها شمار اندکی از نشانه ها، ناگزیرند و بر اساس تفسیری که از ناگزیر بدون آنها ارائه شد، آنها نیز، اموری جبری و تغییر ناپذیر نیستند و ممکن است به اراده خداوند، تغییر کنند و یا پیش و پس داشته شوند.

افزون بر این، نشانه های حتمی ظهور، نشانه های در آستانه ظهور واقع می شوند. بنابراین، پیش بینی و تبیین نشانه های ظهور، نه تنها مایه دلسردی و سستی مؤمنان نمی گردد که چراغ امید را در دل آنان روشن نگه می دارد و آنان را

در به عهده گرفتن نقشهای اساسی دلگرم می کند.

۲. آگاه شدن مخالفان

تشریح نشانه های ظهور، به همان نسبت که برای مؤمنان و دوستان آن حضرت رهگشاست و موجب می گردد که آنان با درک و بینش صحیح از زمان، خویش را برای پیوستن به جبهه حق و کمک و یاری امام (ع) آماده سازند، برای غیر مسلمانان و دشمنان حضرت مهدی (ع) نیز می تواند، هشدار باشد تا بهنگام، خود را برای مخالفت و موضع گیری در برابر آن حضرت مهیا سازند و به تهیه ساز و برگ جنگی و اقدامات پیشگیرانه پردازند؟ بویژه آن که وقتی دسته ای از این نشانه ها در زمان واحدی و در نزدیکی ظهور واقع شود، چه بسا اسباب آن شود که دشمنان از واقع امر مطلع شوند و به سرعت اقدامات لازم را برای رو در رویی با وی به عمل آورند و مشکلات جدی بر سر راه انقلاب امام (ع) به وجود آورند؟ بنابراین، بیان نشانه های ظهور، چه بسا به زیان قیام امام (ع) و یاران وی تمام شود! در پاسخ به این اشکال چند نکته را یادآور می شویم:

الف. مخالفان از دو حال خارج نیستند:

۱. گروهی اصلاً منکر وجود مهدی (عج) و مسأله ظهورند و به هیچ یک از این نشانه ها، اعتقادی ندارند، مانند کافران، مشرکان و ...

۲. گروهی، ظهور مصلح کلی را در آخر الزمان، قبول دارند، ولی این که آن منجی، حضرت مهدی (ع) باشد، با ویژگیها و نشانه هایی که ما معتقدیم، قبول ندارند. مانند مسیحیان و یهودیان و ...

روشن است که هر دو گروه، اصل ظهور حضرت مهدی (ع) و نشانه هایی را که ما برای نشان دادن نزدیکی ظهور معتقدیم، قبول ندارند و همه را از اساس منکرند، بنابراین معنی ندارد که آنها مترصد باشند که به محض تحقق نشانه ها، آماده مخالفت و کارشکنی شوند.

ب. بر فرض که دشمنان، حضرت مهدی(ع) نشانه های ظهور را هم بشناسند و بدانند، باز هم نمی توانند جلوی حرکت او را بگیرند، زیرا مسأله ظهور امری اتوماتیکی نیست که تا آن نشانه ها آشکار شد، بدون فاصله محقق شود و در نتیجه آنها بتوانند ابراز مخالفت و کارشکنی بکنند. بلکه ظهور به اراده خداوند است هر گاه زمینه را مهیا دید، به آن حضرت اذن ظهور می دهد.

ج. نکته مهم تر این که، به موجب روایات، ظهور حضرت مهدی(عج) در شرایطی صورت می گیرد که به اراده خداوند، حيله گری و توطئه دشمنان، آشکار و خنثی می گردد و دشمنان آن حضرت از رویارویی با وی ناتوان می شوند و هر کاری بکنند نمی توانند به هدفهای شوم خویش دست یابند. از این روی، اگر همه را به درستی بشناسند، باز هم نمی توانند از نشانه ها سوء استفاده بکنند و ...

د. خداوندی که ظهور حضرت مهدی(ع) را در آخر الزمان و در شرایطی که دنیا در آتش ظلم و تباهی می سوزد، مقرر داشته، خود ضامن فراهم شدن شرایط و خنثی کردن توطئه دشمنان و محافظت از آن حضرت است. انقلاب حضرت مهدی، انقلاب عادی نیست، بلکه انقلابی است که به اراده خداوند تحقق می یابد و خداوند، بهترین پشتیبان و نگهدارنده آن است.

ه. از این نکته نیز نباید غافل بود که عقاید انحرافی و باطل و دید مادی مخالفان و دشمنان حضرت مهدی(عج)، سبب می شود که برای همه این مسائل توجیها ت مادی داشته باشند و از واقعیتها و حقایق، هیچ گاه آگاه نشوند:

«وجعلنا من بین ایدیهم سداً و من خلفهم سداً فأغشیناهم فهم لا یبصرون^۱ .»

**نگاهی به توّلد
و زندگی امام زمان (عج)**

ابوالقاسم یعقوبی

نگاهی به تولّد و زندگی امام زمان (عج)

ولادت و زندگی مهدی موعود (عج)، از رخدادهای مهم است و ریشه در باور دینی مسلمانان دارد. اعتقاد به تولّد، حیات طولانی، ظهور و امامت آن حضرت، مسأله‌ای است اساسی که نقش سرنوشت ساز و جهت بخشی را به زندگی و رفتار دین باوران، بویژه شیعیان داده است. احادیث فراوانی از پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) از طریق سنی و شیعه رسیده که بیانگر ویژگیهای شخصی امام زمان (عج) است: از خاندان رسالت، از فرزندان فاطمه (ع)، نهمین فرزند امام حسین (ع)، دوازدهمین پیشوای شیعیان و . . .^۱

گزارشگران تاریخ نیز، چه آنان که پیش از ولادت وی می زیسته اند و چه آنان که در زمان ولادت و پس از آن بوده اند، از این ولادت پر برکت خبر داده اند و

۱. «کتاب الغیبة»، شیخ طوسی تحقیق شیخ عباد الله تهرانی و شیخ علی احمد ناصح، / ۱۳۶ - ۱۴۱، مؤسسه معارف اسلامیة.

«کتاب الغیبة»، محمد بن ابراهیم نعمانی تحقیق علی اکبر غفاری / ۱۱۶ - ۱۲۶، مکتبه صدوق.
«کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال» علاء الدین هندی، ج ۱۴ / ۲۶۱ تا ۲۷۶. مؤسسه الرسالة؛
«کمال الدین وتمام النعمة»، شیخ صدوق، با تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، ج ۱ و ۲ / ۲۵۶ - ۲۸۶. انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم.

برخی از آنان که توفیق دیدار و مشاهده مهدی (عج) را داشته اند از شمایل و اوصاف آن امام سخن گفته اند.^۱ با وجود این شواهد و قراین، که در درستی آنها تردیدی نیست، هنوز درباره زندگی و شخص آن حضرت، مسایل و مطالبی مطرح است که بحث و بررسی بیشتر و دقیق تری را می طلبد. در این نوشتار، بر آنیم که ضمن اشاره گذرا به سیر طبیعی زندگی امام عصر (عج)، از آغاز تولد تا عصر ظهور، به اندازه توان و مجال، به برخی از پرسشها پاسخ بدهیم.

چگونگی ولادت

حضرت مهدی (عج)، ولادت استثنایی داشته و این، برای بسیاری سؤال انگیز بوده و هست.

از این روی، ترسیم و تصویر و شرح مقدمات ولادت و برخورد مخالفان و دشمنان اهل بیت (ع)، در برابر این پدیده، ضرور می نماید. جریان امامت پیشوایان معصوم (ع)، پس از رسول خدا (ص) فراز و فرودهای گوناگونی پیدا کرد. امامان (ع)، با حفظ استراتژی کلی و خطوط اساسی امامت، در رابطه با حفظ مکتب و ارزشهای آن، تاکتیکها و روشهای گونه گونی را در برابر ستم پیشگان، در پیش گرفتند.

این فراز و نشیبها، تا زمان امامت علی بن موسی الرضا (ع)، استمرار داشت و امامان اهل بیت، هر یک به تناسب زمان و مکان و ارزیابی شرایط و اوضاع سیاسی و اجتماعی، موضعی خاص انتخاب می کردند.

۱. ۲. «اثبات الوصیة»، مسعودی / ۲۷۶، دارالأضواء، بیروت.

«مروج الذهب ومعادن الجوهر» مسعودی، ج ۴ / ۱۹۹، دارالمعرفة، بیروت.

«کمال الدین» شیخ صدوق / ۴۳۴.

پس از امام رضا (ع)، جریان امامت شکل دیگری یافت. امام جواد، و امام هادی و امام حسن عسگری (ع)، در برابر دستگاه حاکم و خلفای عباسی موضعی یگانه برگزیدند. از آن جا که این بزرگواران، زیر نظر مستقیم و مراقبت شدید خلیفه وقت، در حصر و حبس به سر می بردند، حرکتها، هدایتها و رهبریهای آنان محدود شد و فرصت هرگونه حرکت سیاسی، از آنان سلب گردید. این محاصره و سخت گیری، نسبت به امامان سه گانه، از تزویج دختر خلیفه به امام جواد (ع) آغاز شد^۱ و با فراخوانی امام هادی (ع) و فرزندش امام حسن (ع) به مرکز خلافت (سامراء) و سکونت دادن آنان در محله «عسکر» ادامه یافت.^۲ گزارشهای جاسوسان خلیفه از مدینه به وی رسید که امام هادی (ع) محور و ملجأ شیعیان و دوستان اهل بیت گردیده است. اگر این مرز و بوم را می خواهی اقدام کن. متوکل عباسی، پیامی به والی مدینه نوشت و افرادی را برای آوردن امام، به سامراء گسیل داشت.

به این اقدام هم بسنده نکرد، پس از اقامت امام در سامراء، گاه و بی گاه مأموران خود را به خانه امام می فرستاد. بارها و بارها آن حضرت را به پیش خلیفه بردند، و مورد آزار و اذیت قرار دادند.^۳

روز به روز، حلقه محاصره تنگ تر می شد. و ملاقات شیعیان با امام دشوارتر. البته علت اصلی این سخت گیریها، از ناحیه حکومت، بیم از انقلاب و شورش مردم علیه آنان و جلوگیری از رسیدن وجوه شرعی و اموال به امام (ع) و

۱. «بحار الأنوار»، علامه مجلسی، ج ۵۰/۷۳، مؤسسة الوفاء، بیروت؛

«اثبات الوصیة»، مسعودی / ۲۳۷.

۲. «بحار الأنوار»، ج ۵۰/۱۱۳.

۳. «همان مدرک»، ۲۰۰/؛ «مروج الذهب»، ج ۴/۹۳.

مسائلی از این دست بود.

پس از امام هادی (ع) و در زمان امامت امام حسن (ع)، این فشارها به اوج رسید و دشمن، با تمام توان و تلاش، در برابر آن حضرت موضع گرفت و ارتباط شیعیان با امام (ع) را به پایین ترین حد رساند. آزار و شکنجه و زندانهای مکرر آن حضرت، گویای این حقیقت است، بویژه این که دشمن احساس کرده بود آنچه را که از آن نگران است، در شرف تکوین و وقوع قرار گرفته از این روی، می کوشید تا واقعه را پیش از وقوع آن علاج کند.

تولد مهدی موعود (عج)، به عنوان دوازدهمین پیشوای شیعیان، با نشانه هایی چون: نهمین فرزند امام حسین (ع)، چهارمین فرزند امام رضا (ع) و... مشهور شده بود و مسلمانان حتی حاکمان، آن را بارها از زبان راویان و محدثان شنیده بودند و می دانستند که تولد این نوزاد با این ویژگیها، از این خانواده، بویژه خانواده امام حسن عسکری (ع) بیرون نیست و روزی فرزندی از آن خانواده به دنیا خواهد آمد که حکومت عدل و داد بر پا خواهد کرد و ضمن فرمانروایی بر شرق و غرب، بنیاد ظلم را بر خواهد انداخت.

از این روی بر فشارها و سخت گیری های خود نسبت به امام حسن عسکری (ع)، می افزودند، مگر بتوانند با نابودی ایشان از تولد مهدی (عج) و تداوم امامت جلو بگیرند^۱ اما برخلاف برنامه ریزیها و پیشگیریهای دقیق و پی در پی آنان، مقدمات ولادت امام زمان (عج) آماده شد و توطئه های دشمنان، راه به جایی نبرد.

امام هادی (ع)، در زمان حیات خویش می دانست که آخرین حجت خدا در زمین از نسل اوست. از این روی در مسأله ازدواج فرزند برومند خود، حسن بن علی اهتمام تام داشت و برای رویدن و رشد آن شجره طیبه، به دنبال سرزمینی

نگاهی به تولد و زندگی امام زمان (عج) = ۳۲۱

طیب و طاهر می گشت .

داستان ازدواج امام حسن (ع) به دو گونه روایت شده است ، لکن آنچه با قرائن و روند طبیعی مسأله سازگارتر می آید آن است که : خواهر امام هادی (ع) ، حکیمه خاتون ، کنیزان فراوان داشت . امام هادی (ع) یکی از آنان را به نام «نرجس» ، که از آغاز زیر نظر وی فرائض و معارف دینی را به درستی فرا گرفته بود ، به نامزدی فرزندش در آورد و با مقدماتی که در کتابهای تاریخی آمده است ، به عقد ازدواج امام حسن (ع) در آورد .^۱

مدتی از این ازدواج مبارك گذشت دوستان و شیعیان در انتظار ولادت آخرین ستاره امامت ، روز شماری می کردند و نگران آینده بودند .

امام حسن (ع) ، گه گاه ، نوید مولودش را به یاران می داد :

« ... سیرزقنی الله ولداً بمنه ولطفه »^۲ .

به زودی خداوند به من فرزندى خواهد داد و لطف و عنایتش را شامل من خواهد کرد .

با تلاوت مکرر آیه شریفه :

«یریدون لیطفنوا نور الله بأفواههم والله متم نوره ولو كره الكافرون»^۳ .

به یاران امید و بشارت می داد که هیچ نقشه و مکرى نمی تواند جلو این قدرت و حکمت خداوندی را بگیرد و روزی این وعده به تحقق می رسد .

از آن سو ، دشمن نیز ، آنچه در توان داشت به کار گرفت ، تا این وعده بزرگ الهی ، تحقق نیابد : قابله های فراوانی در خانواده های منسوب به امام حسن (ع) ، بویژه در منزل امام (ع) گمارد ، امام را بارها به زندان افکند ، مأمورانی را گمارد که

۱ . «همان مدرک» / ۶۴۴ ؛ «کمال الدین» صدوق / ۴۱۷ - ۴۲۳ ؛ «بحار الانوار» ، ج ۵۱ / ۱۲ - ۲۵ ؛

«اثبات الوصية» / ۲۷۲ .

۲ و ۳ . «اثبات الوصية» مسعودی / ۲۶۸ - ۲۷۰ .

اگر فرزند پسری در خانه امام دیدند، نابودش کنند و...^۱
اما بر خلاف این تلاشها، نرجس خاتون حامل نور امامت شد و جز امام
حسن (ع) و افراد خاصی از وابستگان و شیعیان آن حضرت، از این امر، آگاه
نشدند.^۲

تقدیر الهی بر تدبیر شیطانی ستمگران پیروز شد و در شب نیمه شعبان سال
۲۵۵ هـ. ق. آن مولود مسعود، قدم به عرصه وجود نهاد و نوید امامت
مستضعفان و حاکمیت صالحان را داد.^۳

امام حسن (ع) که آرزوی خود را بر آورده دید، فرمود:

«زعمت الظلمة انهم يقتلونى ليقطعوا هذا النسل فكيف رأوا قدرة الله...»
ستمگران بر این پندار بودند که مرا بکشند، تا نسل امامت منقطع گردد، اما از
قدرت خداوند غافل بودند.

بدین ترتیب، در آن شرایط رعب و وحشت و در آن فضای اختناق و حاکمیت
خلفای جور، دوازدهمین ستاره فروزان امامت و ولایت طلوع کرد و با تولدش،
غروب و افول ستمگران و حاکمیت ستمدیدگان را اعلام کرد.^۴

یاد آوری دو نکته:

۱. ولادت پنهانی

معمولاً کسی که دارای فرزند می شود، خویشان، دوستان و همسایگان از آن
آگاه می شوند، بویژه اگر شخص دارای موقعیت اجتماعی باشد، این مسأله از
کسی پوشیده نمی ماند. چگونه می توان تصور کرد که برای امام حسن (ع) نوزادی

۱. «ینابیع المودة»، حافظ سلیمان / ۴۵۵، بصیرتی، قم.

۲. «کمال الدین» / ۴۲۴.

۳. «کتاب الغیبة» شیخ طوسی / ۲۳۷.

۴ و ۵. «همان مدرک» / ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۹.

نگاهی به تولد و زندگی امام زمان (عج) ≡ ۳۲۳

به دنیا بیاید و مخالفان، با آن همه دقت و حساسیت و گماردن جاسوسهای فراوان در منزل امام و وابستگان آن حضرت، از تولد نوزاد آگاه نگردند.

آیا این مسأله عادی و طبیعی بود، یا اعجاز و خرق عادت؟

پاسخ: امام حسن (ع)، از پیش گویبها آگاه بود و اهمیت و عظمت آن مولود را نیز به درستی می دانست و از حساسیت دشمنان درباره تولد این نوزاد، غافل نبود و اوضاع سیاسی و شرایط اجتماعی را کاملاً می شناخت، از این روی، به گونه ای، مقدمات و پیش زمینه های ولادت فرزندش را فراهم ساخت که نه تنها دشمنان، بلکه بسیاری از دوستان هم از این امر آگاه نشدند. بنابراین، می توان گفت: تدبیر و کیاست و حزم و دور اندیشی امام حسن (ع) ایجاب می کرد تا آن حضرت به گونه ای این مأموریت را به انجام رساند که دشمنان در هدفهای شوم خود، ناکام بمانند و چنین هم شد.

به همین جهت، شیخ طوسی، ولادت پنهانی امام زمان (ع) را امری عادی و معمولی دانسته و می نویسد:

«این نخستین و آخرین حادثه نبوده است و در طول تاریخ بشری، نمونه های فراوان داشته است.^۱»

اشاره دارد، به: ولادت پنهانی ابراهیم (ع)، به دور از چشم نمرودیان^۲ و ولادت پنهانی موسی (ع) به دور از چشم فرعونیان.^۳

۲. مکان تولد و نگهداری

در این باره، چند احتمال وجود دارد:

الف. در سامرا به دنیا آمد و تا آخر عمر پدر بزرگوارش، در آن جازیبست.

۱. «همان مدرک»/ ۷۷، ۱۰۵.

۲. «بحار الأنوار»، ج ۱۲/ ۱۹.

۳. «همان مدرک»، ج ۱۳/ ۱۵.

ب. در سامرا متولد شد و پیش از درگذشت پدر، به مکه فرستاده شد.
ج. در سامرا قدم به عرصه وجود نهاد و برای حفاظت و رشد، او را به مدینه بردند.

د. در مدینه زاده شد و در همان جا ادامه حیات داد.
برای هر یک از این احتمالات شواهد و قرائنی است که به نقد و بررسی آنها می پردازیم.

دلایل احتمال اول

۱. برای احتمال اول، دسته ای از روایات را که بیانگر تبریک و تهنیت شیعیان، بر امام حسن (ع) است، شاهد آورده اند، از جمله: ابوالفضل الحسین بن الحسن العلوی گوید:

«دخلت علی ابی محمد (ع) بسرّ من رأی فهنأته بسیدنا صاحب الزمان علیه السلام لما ولد»^۱.

در سامرا، به منزل امام حسن (ع) رفتم و ولادت سرورمان، صاحب الزمان (ع) را به وی تبریک گفتم.

این گونه روایات، می رساند: گروهی از شیعیان سامرا که از تولد فرزند امام حسن (ع) با خبر شده اند، برای عرض تبریک، به خدمت ایشان رسیده اند. به نظر ما، این گونه روایات، دلالتی ندارند بر این که مهدی (ع)، در منزل امام (ع) به دنیا آمده، یاخیر، زیرا امکان دارد، در محل دیگری به دنیا آمده و خبر ولادت وی، به اصحاب و یاران خاص رسیده است و آنان برای تبریک، به منزل امام (ع) در سامرا رفته اند.

۲. روایاتی که به عبارات گوناگون، از زبان حکیمه خاتون، نقل شده است،

۱. «کتاب الغیبة»، شیخ طوسی / ۲۳۰، ۲۵۱؛ «کمال الدین» / ۴۳۴.

نگاهی به تولد و زندگی امام زمان (عج) ≡ ۳۲۵

از جمله: دعوت امام حسن (ع)، از ایشان در شب ولادت مهدی (ع)، برای کمک به نرجس خاتون و مشاهده وی، امام زمان (ع) را به هنگام ولادت و پس از آن، در سامرا^۱.

به این دسته از روایات هم نمی توان اعتماد کرد، زیرا، در برابر این دسته از روایات، روایت دیگری است که تعارض دارد با آنها. نقل کرده اند:

«شخصی پس از وفات امام حسن (ع) در مدینه به خدمت حکیمه خاتون می رسد و

از ایشان می پرسد: امام پس از امام حسن (ع) کیست؟

ایشان پاسخ می دهد: زمین خالی از حجت نیست و فرزند امام حسن (ع) جانشین اوست.

راوی می پرسد: که شما فرزند ایشان را دیده اید یا شنیده اید.

می گوید: شنیده ام^۲»

اصولاً، روایاتی که از طریق حکیمه در این باره رسیده است، اضطراب دارند و روشن نیستند. و نمی توان بر آنها برای اثبات این احتمال، استدلال کرد.

۳. روایاتی که بیانگر دیدن امام زمان، توسط گروهی از اصحاب، در منزل امام حسن عسکری (ع) است.

* امام، در پاسخ آنان که درخواست دیدن جانشین وی را دارند، می فرماید:

«... هذا امامكم من بعدی و خلیفتی علیکم، اطیعوه و لاتتفرقوا من بعدی

فتهلکوا فی ادیانکم، أما إنکم لاترونه بعد یومکم هذا. قالوا: فخرجنا من

عنده فما مضت الا ایام قلائل حتی مضی ابو محمد (ع).^۳»

پس از من، این پسر، امام شماست و خلیفه من است در میان شما. امر او را

اطاعت کنید از گرد رهبری او پراکنده نشوید که هلاک می گردید و دیتان تباه

۱. «کتاب الغیبه»، شیخ طوسی / ۲۳۲؛ «کمال الدین» / ۴۲۹.

۲. «کمال الدین» / ۵۰۱.

۳. «همان مدرک» / ۴۳۵؛ «سفینه البحار»، شیخ عباس قمی، ج ۲ / ۷۰۳.

می شود. این را هم بدانید که شما او را پس از امروز، نخواهید دید.
آن جمع گفتند: از نزد امام بیرون آمدیم، و روزی چند نگذشت تا اینکه امام
حسن (ع) درگذشت.

* از این قبیل است ملاقات احمد بن اسحاق و سعد با امام حسن (ع).
احمد بن اسحاق می گوید: برای آن حضرت مقداری وجوه شرعی از طرف
مردم بردم. در پایان خواستم پرسشهایی مطرح کنم. امام حسن (ع) فرمود:
«... والمسائل التي اردت ان تسأله فاسأل قرة عینی واوماً الى الغلام فسأل سعد
الغلام المسائل، وردّ عليه بأحسن اجوبة، ثم قال مولانا الحسن بن علی الى
الصلاة مع الغلام وجعلنا نختلف بعد ذلك الى منزل مولانا (ع) فلا نرى الغلام
بين يديه.»^۱

پرسشهایی که داری از نور چشم من (اشاره فرمود به مهدی (ع)) پرس. سعد آنچه
خواست پرسید و آن پسر، با بهترین شیوه پاسخ داد.
سپس امام یازدهم فرمود: نماز را با وی بخوانید.
از آن پس به خانه امام رفت و آمد داشتیم، لکن آن حضرت را ندیدیم.

* مردی از شیعیان از اهل فارس می گوید:

«به سامرا رفتم. جلو منزل امام حسن (ع) رسیدم، بدون این که اذن بطلبم، امام
(ع) مرا به داخل خانه فرا خواند. هنگامی که وارد شدم و بروی سلام کردم از
افراد احوال پرسی کرد.

سپس فرمود: بنشین و پرسید به چه انگیزه ای به این جا آمدی؟

عرض کردم: برای خدمت به شما.

فرمود: در خانه ما باش.

۱. «المقالات والفرق»، سعد بن عبدالله ابی خلف الأشعری القمی، با مقدمه و تصحیح جواد
مشکور، مقدمه / ط، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.

نگاهی به تولد و زندگی امام زمان (عج) = ۳۲۷

از آن روز به بعد، با سایر خدمتگزاران در خدمت امام (ع) بودم. گاهی مسؤولیت بازار و خرید اجناس و لوازم، به عهده من بود. مدتی گذشت که با افراد، انس گرفتم. روزی از روزها، بر امام حسن (ع) وارد شدم و ایشان در اتاق مردان بودند. صدایی شنیدم که به من فرمود: سرجایت بایست. ایستادم. ناگهان کنیزی را دیدم که چیزی خدمت امام (ع) آورد و روی آن پوشیده بود.

امام (ع) مرا به نزدیک فرا خواند، به خدمتش رفتم. سپس آن کنیز را صدا زد و او برگشت. به او فرمود: روپوش را کنار بزن و او چنین کرد. پسر بچه ای را دیدم زیبا صورت گندمگون و ...

آن گاه فرمود: هذا صاحبکم. سپس دستور داد، وی را بردند و دیگر آن مولود را ندیدم تا امام یازدهم از دنیا رفت.^۱

در این نمونه از روایات چند نکته است:

۱. اشخاصی که حضرت را در خانه امام یازدهم دیده اند، بیش از یکمرتبه دیدار نداشته اند و در رفت و آمدهای بعدی، آن حضرت را ندیده اند. احتمال دارد که امام حسن (ع)، برای اتمام حجت و این که بعد از ایشان، حضرت مهدی (ع) امام شیعیان است، دستور داده آن حضرت را به سامرا بیاورند و سپس به محلی که در آن زندگی می کرد و نگهداری می شد، برگردانند.

۲. اگر امام مهدی (ع) در سامرا می زیست و اصحاب مورد وثوق هم رفت و آمد داشتند، چه مانعی داشت که آن حضرت را بار دیگر ببینند و اطمینان بیشتری بیابند.

۳. در روایت اولی آمده است که آن چهل نفر گفتند چند روزی از ملاقات ما با امام زمان (ع) نگذشت که امام حسن (ع) در گذشت. معلوم می شود آن ملاقات در آخر عمر امام یازدهم صورت گرفته است و این، منافات ندارد که در هنگام

ولادت و یا بعد از آن، در سامرا نمی زیسته و اواخر عمر امام حسن (ع)، برای تحویل امور امامت و خلافت و نیز اتمام حجت، به سامرا آمده باشد.

دلایل احتمال دوم

برخی بر این باورند که حضرت مهدی (ع)، مدتی پس از ولادت، از سامرا هجرت کرد، و تا رحلت پدر بزرگوارشان در مکه مکرمه زندگی می کرد. مسعودی در اثبات الوصیه، از حمیری و او از احمد بن اسحاق نقل می کند که گفت:

«دخلت علی ابی محمد (ع) فقال لی: ما کان حالکم فیما کان الناس فیه من الشک والأرتیاب؟ قلت یا سیدی لما ورد الکتاب بخبر سیدنا ومولده لم یبق لنا رجل ولا امرأة ولا غلام بلغ الفهم إلا قال بالحق، فقال اما علمتم ان الأرض لاتخلو من حجة الله ثم امر ابو محمد (ع) والدته بالحج فی سنة تسع وخمسين ومائین وعرفها مایناله فی سنة الستین، واحضر الصاحب (ع) فأوصی الیه وسلم الأسم الأعظم والمواریث والسلاح الیه وخرجت ام ابی محمد مع الصاحب جميعاً الی مكة و...»^۱

بر امام حسن عسکری (ع) وارد شدم.

فرمود: چگونه اید در مسأله ای که مردم در آن تردید دارند؟

گفتم سرور من! وقتی خبر ولادت سید و مولای ما، به ما رسید مرد و زن و کوچک و بزرگ ما، آن را پذیرفتند.

امام فرمود: آیا نمی دانید که زمین از حجت خدا هرگز خالی نمی ماند. پس از این، امام حسن (ع) در سال ۲۵۹ امام مهدی (ع) را همراه با مادر خود [مادر امام حسن] به سوی مکه و حج فرستاد و سفارشهای لازم را کرد و امور مربوط به امامت را به

نگاهی به تولد و زندگی امام زمان (عج) = ۳۲۹

وی وا گذاشت و به مادرش از حوادث سال آینده [سال ۲۶۰] خبر داد.

از این روایت چند نکته به دست می آید:

۱. خبر ولادت حضرت مهدی (ع)، به بسیاری از شیعیان داده شده بود و آنان به وسیله نامه و یا افراد مطمئن، از این مسأله خبردار شده بودند.
 ۲. شیعیان درباره تولد حضرت مهدی (ع) در حیرت و تردید بودند و بسیاری به واسطه همین مسأله دچار لغزش و انحراف شدند.
 ۳. مدتی پس از ولادت، امام مهدی (ع) در سامرا بوده است.
 ۴. امام مهدی (ع) برابر این نقل، چهار سالگی و یک سال پیش از درگذشت پدر بزرگوارشان، شهر سامرا را ترک کرده و سفارشها و اسرار امامت را در همان زمان از پدر دریافت کرده و از آن پس، امام حسن (ع) را ملاقات نکرده است.
 ۵. آن حضرت، به همراهی جدّه خود، به سوی مکه رفته اند و در آن وادی امن، رحل اقامت افکنده اند.
- مؤید این احتمال، روایاتی است که مکان و مسکن حضرت مهدی (ع) را «ذی طوی»، محلی در نزدیکی مکه، دانسته اند.

دلایل احتمال سوّم و چهارم

- حضرت مهدی (ع) یا در سامرا به دنیا آمد و به مدینه فرستاده شد و یا در مدینه به دنیا قدم نهاد و در همانجا ماندگار شد.
- بر این دو احتمال، می توان روایات و گزارشات تاریخی اقامه کرد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:
- ابی هاشم جعفری می گوید:

«قلت لأبي محمد (ع) جلالتك تمنعني من مسألتك فتأذن لي ان أسألك؟ فقال:

سل. قلت: يا سيدي هل لك ولد؟ فقال نعم، فقلت فان حدث بك حدث

فأین اسأل عنه؟ قال: بالمدينة. ^۱»

به امام حسن عسکری (ع) عرض کردم: پرسشی دارم، ولی بزرگواری شما مانع پرسیدن من است. اجازه می دهید آن را مطرح سازم؟ امام (ع) فرمود: بپرس. گفتم: سرورم، آیا شما را فرزندی هست؟ فرمود: آری. گفتم: اگر پیش آمدی شد کجا می توان او را یافت؟ فرمود: مدینه.

ظاهر این صحیححه آن است که در زمان حیات امام حسن (ع)، مهدی (عج) به دنیا آمده و در سامرا نبوده است. ابی هاشم هم از کسانی نبوده است که امام (ع) از او تقیه کند. این که امام (ع) فرمود: در مدینه است، به این معنی نیست که بعد از درگذشت من سراغ او را در مدینه بگیرید؛ زیرا سؤال کننده می دانست که زمین خالی از حجت نیست و وجود حجت بعد از امام یازدهم ضروری است، امام (ع) هم در جواب فرمود: آن حجت، در مدینه نگهداری می شود و نگران آینده نباشید. شاید این اشکال به ذهن بیاید که از کلمه «المدينة» نمی توان فهمید که همان مدینه رسول الله (ص) است که پیش از آن، یثرب نام داشت، بلکه هر شهری را شامل می شود. در نتیجه، با وجود این احتمال، استدلال به روایت ناتمام خواهد بود؟

پاسخ: گرچه بعضی از بزرگان نیز این احتمال را داده اند، ولی برخی دیگر، مدینه را به همان مدینه منوره معنی کرده اند. مؤیدات دیگری هم از روایات بر این احتمال می توان اقامه کرد.

علامه مجلسی می نویسد:

«قال بالمدينة ای الطيبة المعروفة او لعله علم انه يدركه او خبراً منه فی المدينة، وقيل اللام للعهد والمراد بها سر من رأى یعنی ان سفراؤه من اهل سر من رأى

۱. «اصولی کافی»، کلینی ج ۱/۳۲۸، دارالتعارف، بیروت.

نگاهی به تولد و زندگی امام زمان (عج) ≡ ۳۳۱

يعرفونه فسلهم عنه^۱.

مقصود امام (ع) از مدینه، همان مدینه طیبه است. شاید امام (ع) می دانست که شخص سؤال کننده، مهدی (ع) و یا خیر او را در مدینه خواهد یافت. برخی گفته اند: الف و لام کلمه «المدینه» برای عهد است و مقصود سامراست. به این معنی که سفیران و نمایندگان خاص حضرت حجت (ع) که در سامرا هستند، او را می شناسند. از آنان راجع به فرزند من، بپرس.

علامه مجلسی، در آغاز نظر خود را نسبت به این روایت، به صراحت اعلام می دارد و مدینه را به همان مدینه معروف و مشهور تفسیر می کند و قول دیگر را با تعبیر «قیل» می آورد که حکایت از آن دارد که مورد تأیید وی نیست. مؤید این احتمال (که مدینه همان مدینه طیبه باشد) روایتی است که از امام جواد (ع) رسیده.

راوی می گوید از ایشان پرسیدم:

«... مَنْ الخلف بعدك؟ فقال: ابني علي وابنا علي، ثم أطرق ملياً، ثم رفع رأسه، ثم قال: انها ستكون حيرة، قلت: فاذا كان ذلك فالي أين؟ فسكت، ثم قال: لا این - حتى قالها ثلاثاً فأعدت عليه، فقال: الي المدينة، فقلت: اي المدين؟ فقال: مديتنا هذه وهل مدينة غيرها^۲.»

جانشین شما کیست؟

امام (ع) فرمود: فرزندان علی و فرزند او [حسن بن علی]

سپس چند لحظه ای ساکت شد و بعد فرمود: به زودی شما دچار حیرت خواهید شد.

گفتم: در این دوران حیرت چه کنیم و کجا برویم؟ امام (ع) ساکت شد، سپس سه مرتبه فرمود: جایی نیست.

۱. «مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول»، علامه مجلسی، ج ۲/۴، دارالکتب الاسلامیه، تهران.

۲. «کتاب الغیبة»، نعمانی/ ۱۸۵.

۳۳۲ = چشم به راه مهدی (عج)

باز از ایشان پرسیدم .

در پایان فرمود : مدینه .

گفتم کدام مدینه؟

فرمود همین مدینه [طیبه] و آیا غیر از این مدینه ای هست؟

قرائن و شواهد تاریخی آن زمان نیز ، این احتمال را تأیید می کند .

نمونه زیر ، بیانگر آن است که شیعیان ، امام مهدی را در مدینه طیبه می جستند . محمد بن حسن (۲۳۶-۳۱۶) از کسانی است که برای تحقیق و بررسی مسأله غیبت به مدینه رسول رفت . در این باره نوشته اند :

«وكان من محله في الشيعة انه كان الوافد عنهم الى المدينة عند وقوع الغيبة سنة ستين ومائتين وأقام بها سنة ، وعاد وقد ظهر له من امر الصاحب عليه السلام ما احتاج اليه» .

محمد بن حسن ، در میان شیعیان ، موقعیت ویژه ای داشت . در سال ۲۶۰ هجری به عنوان تحقیق و بررسی مسأله غیبت امام مهدی (ع) وارد مدینه شد و یک سال در آن جا ، بماند و سپس برگشت و آنچه درباره امام زمان (ع) بدان نیاز بود ، بر وی ، روشن شد [و شیعیان را در جریان قرار داد]

در این نقل تاریخی ، هیچ اشاره ای به سامرا نشده ، معلوم می شود که در نزد گروهی از شیعیان آن زمان ، مسلم بوده است که امام (ع) در مدینه زندگی می کند ، یا از آن جهت که حضرت در آن جا به دنیا آمده و بزرگ شده است ، و یا این که پس از ولادت در سامرا ، به مدینه آورده شده ، تا از دست مأموران خونخوار خلیفه در امان باشد .

اگر قرار بر این بود که حضرت حجت (ع) از دست توطئه گران و مخالفان در امان بماند و به گونه طبیعی دوران کودکی و رشد خود را پشت سر بگذارد ، بهترین

نگاهی به تولد و زندگی امام زمان (عج) ≡ ۳۳۳

جا برای این دوران، مدینه بوده است؛ زیرا هم از مرکز خلافت (سامراء) به دور بوده و هم خانواده بنی هاشم، در مدینه از پایگاه و موقعیت ویژه‌ای برخوردار بودند و می‌توانستند از این مولود مسعود، به بهترین وجه محافظت کنند، تا از گزند حوادث و آفات مصون بماند. و این، با اصل این که آن حضرت «خفی الولادة والمنشأ»^۱ است نیز، سازگاری دارد.

از سوی دیگر، حضور حضرت در سامراء، به گونه‌ی عادی و معمولی، با توجه به کنترل شدید دشمن نسبت به خانه امام (ع)، غیر ممکن بوده و لزومی هم ندارد که همه چیز را با اصل معجزه و کرامت حل کنیم. پذیرفتن این نکته که امام (ع) در مدینه متولد شده و یا دست کم، پس از ولادت، به آن جا انتقال یافته و در آن جا دوران رشد و کودکی را پشت سر نهاده، با اصول امنیتی، بیشتر سازگار است.

از وفات امام حسن (ع) تا پایان غیبت صغری

برهه دوم زندگی امام عصر (ع)، از زمانی شروع شد که سایه پدر را از دست داد و خود عهده دار منصب امامت گردید.

این دوران، که می‌توان آن را دوران حیرت و محنت^۲ شیعیان نامید، بر دوستان اهل بیت (ع) بسیار سخت گذشت و آنان، آزمون سرنوشت سازی را پشت سر گذاشتند. از یک سو، فرقه‌ها و نحله‌های گوناگونی پیدا شدند که در رابطه با امامت، افکار و اندیشه‌های متضادی داشتند و مردم را به شبهه و تردید می‌انداختند و شیعیان، به دنبال ملجأ و مرجعی می‌گشتند^۳، تا بتوانند در این عرصه خطرناک، در پناه او بمانند و از افکار اندیشه خود به دفاع برخیزند.

۱. «اصول کافی»، ج ۱/۳۴۱؛ «مرآة العقول»، ج ۴/۵۷.

۲. «کتاب الغیبة»، نعمانی / ۱۸۵.

۳. «بحار الأنوار»، ج ۵۱/۱۱ و ۱۲.

این مسأله، به اندازه ای شدت یافته بود که مسعودی می نویسد:

«مردم، پس از امام حسن(ع) بیست طایفه شدند و هر یک، بر باور و عقیده ای بودند.^۱»

از سوی دیگر، دشمن احساس کرده بود که امام یازدهم(ع) فرزندی دارد، از این روی در صدد دستگیری و نابودی وی برآمده بود.

مجموعه این حوادث، فضای حیرت و سرگردانی را دو چندان می ساخت و به فرموده امام رضا(ع):

«... ولا بد من فتنه صماء صيلم يسقط فيها كل وليجة و بطانة وذلك بعد فقدان الشيعة الثالث من ولدي.^۲»

بعد از درگذشت سومین فرزندم [امام حسن] فتنه فرا گیر و طاقت فرسایی فرا می رسد که بسیاری از خوبان و نخبگان در آن فرو می افتند.

در این برهه از زندگانی مهدی موعود(ع)، مسائل و حوادثی پیش آمد که جای بحث و بررسی دارد:

۱. امامت در خردسالی:

از آنچه تاکنون آوردیم، روشن شد که امام یازدهم(ع) از آغاز ولادت مهدی(ع) دو وظیفه اساسی و حسّاس را عهده دار شد و از انجام آن نیز به درستی به در آمد.

* حمایت و حفاظت از امام زمان(ع) در برابر حکومت خون آشام عباسی.

* اثبات وجود امام و اعلام امامت او به عنوان امام دوازدهم.

حفظ این دو موقف بزرگ، با توجه به سلطه دستگاه جبار عباسی، بسیار

۱. «مروج الذهب»، مسعودی ج ۴/ ۱۹۹.

۲. «کتاب الغیبة»، نعمانی / ۱۸۰؛ «کمال الدین» / ۳۷۰؛ «سفینة البحار»، ج ۲/ ۷۰۳.

نگاهی به تولد و زندگی امام زمان (عج) = ۳۳۵

دشوار بود. امام حسن (ع) با تدبیر و تعهدی که داشت، مهدی (ع) را از هرگونه خطر و حادثه ای مصون نگهداشت و در فرصتهای مناسب، به یاران و دوستان ویژه و مطمئن، امامت و جانشینی او را اعلام کرد.

پرسشی که در این جا مطرح می شود آن است که چگونه مهدی (ع) در پنج سالگی به امامت رسید و عهده دار این مسؤولیت خطیر و بزرگ گردید. آیا این مسأله جنبه استثنائی داشت، یا امری بود معمولی و عادی؟

در باور ما شیعیان، امامت در سنین کم، محذوری ندارد و نمونه های دیگری نیز داشته است.

قرآن مجید، به عنوان محکم ترین سند معارف دینی، از افرادی نام می برد که در خردسالی دارای حکمت و نبوت شدند. این نشانگر آن است که در میراث پیام آوران الهی، مسأله پیشوایی در کودکی پدیده نوظهور نبوده و نیست:

«یا یحیی خذا الكتاب بقوة وآتیناه الحکم صیباً^۱»

ای یحیی! کتاب را به نیرومندی بگیر و در کودکی به او دانایی عطا کردیم.

درباره نبوت حضرت عیسی (ع) می فرماید:

«فأشارت الیه قالوا کیف نکلّم من کان فی المهد صیباً. قال انی عبدالله آتانی الكتاب وجعلنی نبیاً^۲».

به فرزند اشاره کردند، پس گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوییم.

کودک گفت: من بنده خدایم. به من کتاب داده و مرا پیامبر گردانیده است. بنابراین، مسأله امامت در سن کودکی، نخستین بار نبوده است که مورد اعتراض واقع شده بلکه پیش از امام زمان، در بین انبیا نمونه های فراوان داشته و نیز

۱. سوره «مریم»، آیه ۱۲.

۲. سوره «مریم»، آیه ۲۹.

امامان قبل از حضرت: امام جواد و امام هادی (ع) هم در خردسالی عهده دار امامت شده بودند.

۲. نماز بر پیکر پدر:

امام حسن (ع) در آستانه ارتحال قرار گرفت. چند روزی کسالت شدید پیدا کرد. خلیفه از این امر آگاه شد. و به دستور وی، گروهی از سران دولت و گروهی از پزشکان، به منزل امام یازدهم رفتند، تا ضمن مداوای حضرت و کسب وجهه عمومی، اوضاع و شرایط را زیر نظر بگیرند و رفت و آمدها را به کنترل در بیاورند اگر صحنه مشکوکی در رابطه با جانشینی و امامت پس از امام حسن (ع) دیدند، آن را گزارش کنند.

تا این که در تاریخ هشتم ربیع الثانی، سال ۲۶۰ هـ. ق. امام حسن (ع) در شهر سامرا، چشم از گیتی فرو بست و به جوار حق شتافت.
شیخ مفید می نویسد:

«فلما ذاع خبر وفاته صارت سرّ من رأی ضجة واحدة عطلت الأسواق وركب بنوهاشم والقواد وسائر الناس الى جنازته فكانت سرّ من رأی يومئذ شبيهاً بالقيامة فلما فرغوا من تهيئته بعث السلطان الى ابي عيسى ابن المتوكل يأمره بالصلاة عليه. ٢»

زمانی که خبر وفات امام حسن (ع) پخش گردید، سامرا غرق در عزا شد، بازارها تعطیل گردید، بنی هاشم و مأموران دولت و سایر مردم به سوی خانه امام حرکت کردند. در آن روز، گویی قیامتی بر پا شد... هنگامی که مقدمات غسل و تشییع تمام شد، حاکم عباسی به فرزند متوکل [ابو عیسی] دستور داد بر جنازه

۱. «بحار الأنوار»، ج ۵۰/۳۲۸.

۲. «همان مدرک»؛ «اصول کافی»، ج ۱/۵۰۵؛ «ارشاد» مفید، ج ۳/۳۲۴، مؤسسة آل البيت.

نگاهی به تولد و زندگی امام زمان (عج) = ۳۳۷

امام یازدهم نماز بگزارد .

نقل دیگر آن است که پس از درگذشت امام حسن (ع) و غسل و کفن وی، جعفر (برادر امام) در کنار جنازه حاضر شد، تا بروی نماز بگذارد، ناگهان کودکی از لابه لای جمعیت به جلو آمد و جعفر را از کنار پیکر پدر کنار زد و خود بروی نماز گزارد^۱ .

بین این دو نقل می توان این گونه جمع کرد که بگوییم دو نماز بر جنازه امام حسن عسکری گزارده شده: در جمع و آشکارا و در خلوت و نهانی .
و این نکته را می توان از روایت پیشین که بدان اشارت رفت استفاده کرد، راوی می گوید:

« ... فلما صرنا فی الدار اذا نحن بالحسن بن علی (ع) علی نعشه مکفناً فتقدم جعفر بن علی لیصلی علی اخیه، فلما هم بالتکبیر خرج صبی ... فحبذ برداء جعفر بن علی وقال: تأخر یاعمّ فاننا احق بالصلاة علی ابي فتأخر جعفر و قد ابد وجهه واصفر...^۲ »

[ابوالادیان] می گوید: هنگامی که به خانه امام حسن (ع) رسیدیم وی را در حالی دیدیم که کفن شده بود. برادرش جعفر جلو افتاد تا بر جنازه امام نماز بخواند. هنوز تکبیر را نگفته بود که کودکی بیرون آمد و لباس جعفر را گرفت و او را از جنازه کنار زد و فرمود: ای عمو کنار بایست که من از تو برای نماز گزاردن بر پدرم شایسته ترم .

جعفر نیز در حالی که رنگ از چهره اش پریده بود، کنار رفت .

از این روایت استفاده می شود نمازی که امام مهدی (ع) بر بدن امام حسن (ع) خوانده در خانه امام و در میان افراد خاص برگزار شده و این با نماز ابو عیسی که در میان جمع و نماز رسمی بوده است، ناسازگاری ندارد. البته این جمع بندی در

صورتی است که بخواهیم مسأله را از جنبه عادی و معمولی بررسی کنیم. و اما در فرض اعجاز و غیر عادی بودن، نیازی به این مباحث نیست.

آغاز غیبت و داستان سرداب؟

پس از درگذشت و یا شهادت امام حسن (ع)، مأموران خلیفه عباسی حرکت گسترده‌ای را آغاز کردند و به جست و جوی فرزند و جانشین آن حضرت پرداختند^۱. در هر جا که احتمال وجود امام زمان (ع) را می‌دادند، حضور می‌یافتند. هدف آنان از هجوم به منزل امام حسن (ع) و اذیت و آزار بنی هاشم، دستگیری و قتل فرزند امام حسن (ع) بود. این پیگیری خطری بزرگ برای آینده امامت بود، که با قدرت و حکمت پروردگار مهدی (ع) از نظرها پنهان گردید و از خطرها به دور ماند.

در آغاز غیبت، میان علما و دانشمندان اختلاف است. سه نظر در آن وجود دارد:

۱. گروهی مانند شیخ مفید (ره) آغاز غیبت صغرا را از هنگام ولادت حضرت مهدی (ع) به شمار آورده‌اند^۲؛ زیرا از همان سالهای آغازین ولادت، آن حضرت غیبت نسبی داشت و شماری اندک از یاران، وی را مشاهده کردند.

بنابراین نظر، دوره غیبت صغرا تقریباً ۷۴ سال می‌شود، یعنی از آغاز ولادت، تا پایان سفارت آخرین سفیر حضرت.

۲. برخی بر آنند که غیبت صغرا، از سال ۲۶۰ هـ. ق. یعنی سال درگذشت امام حسن (ع) آغاز شد و این مدت، تا شروع غیبت کبرا، دوران آمادگی شیعیان و انس آنان به جدایی از امام زمان (ع) نام گرفت. این دوران تقریباً هفتاد ساله، غیبت

۱. «اصول کافی»، ج ۱/ ۵۰۵.

۲. «ارشاد»، مفید، ج ۲/ ۳۴۰.

نگاهی به تولد و زندگی امام زمان (عج) = ۳۳۹

همه جانبه نبود. سفیرانی رابط بین امام و مردم بودند و مردم با واسطه، پرسشهای دینی و دنیایی خود را از آن حضرت دریافت می کردند.

۳. گروهی آغاز غیبت امام (ع) را از زمانی می دانند که مأموران خلیفه به منزل حضرت در سامرا، هجوم آوردند، تا وی را دستگیر کنند و آن حضرت در آن هنگام، در سرداب و همان جا، از دیده ها پنهان شد و تاکنون، در آن جا، بدون آب و غذا زندگی می کند و روزی از آن جا ظهور خواهد کرد.

این داستان چنان شهرت یافته که وی را «صاحب سرداب» لقب داده اند.^۱

در پاسخ این سخنان باید گفت: در منابع شیعی و کتابهای امامیه، هیچ نامی از «سرداب» نیست. نویسندگان اهل سنت در نوشته های خود بر این نظر اصرار می ورزند و متأسفانه این مسأله دستاویز حمله نا آگاهانه برخی از آنان به تشیع گردیده است.^۲ پنداشته اند که شیعیان در میانه سرداب، امام خود را می جویند و ظهورش را از آن نقطه انتظار می کشند؛ از این روی، تهمت هایی به شیعه زده اند و زحمت مراجعه به منابع شیعی را در این زمینه به خود نداده اند.

البته داستان حمله مأموران معتضد عباسی به منزل امام (ع) و برخورد آنان با آب فراوان و دیدن فردی که در گوشه ای نشسته و عبادت می کند و سپس هجوم به طرف وی و ناکام شدن آنان از دستگیری وی، در برخی از منابع شیعی آمده است، اما در این نقل، بر فرض صحت سند و دلالت آن: اولاً، از «سرداب» نامی برده نشده است ثانیاً، حمله دیگری که از ناحیه معتضد صورت گرفته خلاف آن چیزی را که اهل سنت می گویند، ثابت می کند زیرا بنابراین نقل، امام (ع) آن محل را ترك کرد و از پیش چشم مأموران گریخت و در نتیجه، در سرداب نیست.^۳

منشأ خرده گیری های نا آگاهانه برخی به شیعه، در این زمینه، آن است که

۱. «اتفاق در مهدی موعود»، سید اکبر قرشی / ۶۲-۱۱۱.

۲. «منتخب الأثر فی الأمام الثانی عشر»، صافی گلپایگانی / ۳۷۲، داوری، قم.

۳. «کتاب الغیبة»، شیخ طوسی / ۲۴۸؛ «بحار» ج ۵۲ / ۵۱.

شیعیان به بخشی از حرم عسکریین در سامرا، یعنی «سرداب» احترام و توجه خاصی دارند و آن را زیارت می کنند. خاطره های امامان خویش را گرامی می دارند و آن مکان را مورد عنایت قرار می دهند. و این نه به خاطر آن است که امام زمان(ع) درین جا مسکن گزیده است و زندگی می کند، بلکه از آن جهت که زمانی مرکز عبادت و سکونت چند تن از امامان راستین تشیع بوده است.

وما حب الدير شقن قلبی ولکن حب من سکن الدير
گذشته از این، بر اساس احادیث فراوانی که در منابع شیعی وجود دارد، شیعیان بر این باورند که امام زمان(ع) در میان مردم در رفت و آمد است و در مراسم حج و مانند آن شرکت می جوید و مانند یوسف که برادرانش را می شناخت و آنان وی را نمی شناختند، دوستان خویش را می شناسد و...^۱ بنابراین، داستان غیبت حضرت مهدی(ع) در سرداب سامرا و زندگی کردن حضرت در آن مکان، بهتان و دروغی بیش نیست و هیچ یک از بزرگان شیعه، چنین باوری نداشته و ندارند.

دوره ' غیبت کبرا

سومین بخش از زندگی امام زمان را دوران غیبت کبرا تشکیل می دهد. پس از آن که شیعه با مسأله غیبت امام عصر(ع) مأنوس شد و زمینه غیبت دراز مدت فراهم آمد، امام(ع) از نظرها ناپدید شد و دوران فراغ ظاهری شیعیان از امام(ع) آغاز گشت. ابتدای این بخش از زندگی حضرت، با فوت آخرین سفیر از سفرای چهارگانه حضرت شروع شد و پایان آن را کسی جز پروردگار آگاه نیست. در این قسمت از زندگی حضرت مهدی(ع) نیز، نکاتی است که به آن اشاره می کنیم: از آن جا که تجربه طولانی امامت در پیش روی بود و بیم آن می رفت که

نگاهی به تولد و زندگی امام زمان (عج) = ۳۴۱

حضور عادی امام در میان مردم، به شهادت وی بانجامد و در نتیجه امامت و رهبری، که رمز تحرك و حیات شیعه است، در اهدافش ناکام بماند، این غیبت طولانی آغاز شد، تا امام زمان (ع) به عنوان محور و مصدر اول باقی بماند و روزی به رهبری او، دین حق، جهان گستر و فراگیر گردد. به این علت و علت‌های دیگری که در فلسفه غیبت نهفته است^۱، حجت خدا در پشت پرده غیبت قرار گرفت و خورشید گونه از پس ابرها، نور افشانی خواهد کرد.^۲

راز طول عمر

پرسشی که از دیر باز در این باره مطرح بوده و ذهنها را به خود مشغول داشته است^۳ و در این زمان نیز گاهی رخ می‌نماید، این است که راز عمر طولانی آن حضرت چیست؟ آیا این امر در راستای قوانین طبیعی عالم است، یا جنبه غیبی و اعجازی دارد؟

آیا امکان دارد از نظر ظاهری، فردی در این عالم، عمری طولانی را سپری کند و شاداب و با طراوت باقی بماند؟ اصولاً چه می‌شد اگر امام زمان (ع) در ظرف زمانی ظهورش به دنیا می‌آمد و در همان زمان، سیاست خود را به انجام می‌رسانید.

برای رسیدن به پاسخ این پرسش، توجه به چند اصل کلی لازم است:

۱. طول عمر، از شاخه‌های مسأله عمومی تری به نام «حیات» است. حقیقت و ماهیت حیات، هنوز بر بشر مجهول است و شاید بشر، هیچ‌گاه هم از این راز سر در نیاورد. بشری که این اندازه ناتوان است و موضوع حیات را درست نمی‌شناسد و از ویژگیهای آن، آگاهی کامل و همه جانبه ندارد، چگونه می‌خواهد

۱. «کتاب الغیبة» نعمانی، ۱۵۴/، ۱۶۲، ۱۷۷.

۲. «بحار الأنوار»، ج ۵۲/۹۳.

۳. «کنز الفوائد»، کراچکی، تعلیق شیخ عبدالله نعمه ج ۲/۱۱۴ - ۱۴۰، دارالذخائر.

مسأله طول عمر و استبعاد آن را مطرح سازد و به دیده تردید به آن بنگرد؟
 ۲. اگر پیری را عارض بر حیات بدانیم و یا آن را قانونی طبیعی بشناسیم که بر بافت و اندام موجودات زنده، از درون، عامل نیستی را نهفته دارد و به مرور زمان، موجود زنده را خواه ناخواه، به مرحله فرسودگی و مرگ می‌رساند، باز معنایش آن نیست که این پدیده، قابل انعطاف پذیری و در نتیجه تأخیر نباشد. بر همین اساس، دانش بشری، گامهای مؤثری درباره درمان پیری برداشته و هنوز هم بر این مهم پای می‌فشرد و رشته‌های تخصصی برای این مسأله به وجود آورده است.

در اواخر قرن نوزدهم، بر اثر پیشرفتهای علمی، امید به زندگی طولانی تر رونق بیشتری یافت و شاید در آینده نه چندان دور، این رؤیای شیرین به واقعیت پیوندد^۱.

در مجموع، دانش بشری در زمینه عقب انداختن پیری، موفقیت‌های چشمگیری به دست آورده و از رابطه تغذیه و پیری تجربه‌های جدیدی کشف کرده و ارتباط تنگاتنگی بین اسرار تغذیه در مقابله با پیری و فرسودگی ارائه داده است. در پرتو آنچه اشارت شد، می‌توان گفت: درباره عمر طولانی مهدی موعود(ع) هیچ گونه شگفتی باقی نمی‌ماند و امکان علمی و نظری آن، جای تردید ندارد او، با دانش خدادادی، بر اسرار خوراکیها، آگاهی دارد و بعدی ندارد که با استفاده از روشهای طبیعی و علمی، بتواند مدتی دراز در این دنیا بماند و آثار فرسودگی و پیری، در وی پدیدار نگردد.

۳. اصولاً، وجود استثناها در هرامری، از جمله امور طبیعی این عالم، مسأله‌ای است روشن و انکار ناپذیر. گیاهان، درختان، جاندارانی که در دامن طبیعت پرورده می‌شوند و از سابقه کهن و زیستی طولانی برخوردارند، کم

۱. امام مهدی حماسه‌ای از نور، شهید صدر، ترجمه کتابخانه بزرگ اسلامی / ۳۰.

نگاهی به تولد و زندگی امام زمان (عج) ≡ ۳۴۳

نیستند. چه استبعادی دارد که در عالم انسانی هم، برای نگهداری یک انسان و حجت خدا، به عنوان ذخیره و پشتوانه اجرای عدالت و نفی و طرد ظلم و ظالمان، قائل به استثنا شویم و او را موجودی فراتر از عوامل طبیعی و اسباب و علل ظاهری بدانیم که قوانین طبیعت، در برابرش انعطاف پذیری دارند و او بر آنها تفوق و برتری. این امری است ممکن، گرچه عادی و معمولی نباشد. به گفته علامه طباطبائی:

«نوع زندگی امام غائب را به طریق خرق عادت [می توان پذیرفت]. البته خرق عادت، غیر از محال است و از راه علم، هرگز نمی توان خرق عادت را نفی کرد. زیرا هرگز نمی توان اثبات کرد که اسباب و عواملی که در جهان کار می کنند، تنها همانها هستند که ما آنها را دیده ایم و می شناسیم و دیگر اسبابی که ما از آنها خبر نداریم یا آثار و اعمال آنها را ندیده ایم، یا نفهمیده ایم، وجود ندارد؛ از این روی، ممکن است در فردی و یا افرادی از بشر، اسباب و عواملی به وجود آید که عمری بسیار طولانی، هزار یا چندین هزار ساله برای ایشان تأمین نماید.^۱»

۴. از دیدگاه تاریخی، معمرین و دراز عمران فراوانی با نام و نشان بوده اند که هر یک چند برابر افراد معمولی زمان خویش، زیسته اند. روشن ترین و در عین حال، مستندترین آن، حضرت نوح (ع) است. قرآن تصریح می کند که ۹۵۰ سال فقط پیامبر بوده است^۲ و حتماً عمر وی بیش از این بوده است. داستان خضر پیامبر نیز، مصداقی دیگر از این اصل کلی است.^۳

با توجه به این نمونه هاست که می توان بر خورداری حجت خدا را از عمری طولانی پذیرفت و دلیل امکان آن را وجود انسانهای دراز عمر در تاریخ دانست که

۱. «شیعه در اسلام»، علامه طباطبائی / ۱۵۱، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

۲. سوره «عنکبوت»، آیه ۱۴.

۳. «کمال الدین»، ج ۲ / ۳۸۵.

تا هزاران سال گفته شده است.^۱

۵. از همه اینها گذشته، اگر از زاویه ایمان به غیب، به این پدیده بنگریم، پاسخ همه اعتراضها و اشکالها داده می شود و نیازی به فلسفه بافی و ارائه شواهد دیگر نیست.

تأثیرگذاری علل و عوامل طبیعی، به دست خداوند است: (لامؤثر فی الوجود إلا الله).

و اوست که اگر بخواهد شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد، چگونه از حفاظت وجود نازنین حجت خدا و ذخیره عالم آفرینش ناتوان است.

کریمی که جهان پاینده دارد تواند حجتی را زنده دارد
به گفته شیخ طوسی:

«براساس آیه شریفه: «یحوال الله مایشاء ویثبت وعنده ام الكتاب» هر آنی که مصلحت در تأخیر، تا زمان دیگر باشد، تداوم عمر آن حضرت، ضرورت می یابد و این امر، تا آخرین زمان لازم، ادامه دارد و راز و رمز آن، به دست کسی است که مفاتیح غیب و ام الكتاب در نزد اوست.^۲»

پروردگاری که درباره حضرت یونس پیامبر، به هنگامی که در شکم ماهی قرار داشت، می فرماید:

«ولولا انه کان من المسبحین للبت فی بطنه الی یوم یبعثون»^۳.

پس اگر نه از تسبیح گویان می بود، تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند.

می تواند براساس قدرت و مشیت مطلقه اش، مقدمات و عوامل زنده ماندن امام زمان(ع) را در این عالم آماده سازد و او را تا روز معین و معلومی نگه دارد. براساس این اصل، طول عمر امام عصر(ع)، در باور مسلمانان جنبه اعجاز دارد.

۱. «کتاب الغیبة»، شیخ طوسی / ۱۱۳ - ۱۲۵؛ «کنز الفوائد»، کراچی / ۱۴۰.

۲. «همان مدرك» / ۴۲۸؛ سوره «رعد»، آیه ۳۹.

۳. سوره «صافات»، آیه ۱۴۴.

نگاهی به تولد و زندگی امام زمان (عج) = ۳۴۵

و قانون معجزه، حاکم بر قوانین طبیعی در این عالم است و نمونه های فراوان دارد:

* دریا برای موسی شکافته می شود^۱.

* آتش بر ابراهیم سرد و سلامت می گردد^۲.

* در مورد حضرت عیسی، کار بر رومیان مشتبه می گردد و می پندارند که وی را دستگیر کردند که چنان نبوده است^۳.

* پیامبر اسلام (ص) از میان حلقه محاصره قریشیان که ساعتها در کمین او بوده اند، بیرون می رود^۴.

هر یک از این موارد و نمونه های دیگر، نشانگر تعطیل شدن یکی از قانونهای طبیعی است که به قدرت و لطف خداوند رخ داده است. پاسداری از حجت خدا در مدتی طولانی نیز، از مصادیق همین اصل کلی و باور ایمانی است.

بنابراین طول عمر آن حضرت استبعادی ندارد و با دلایل طبیعی و مادی و غیبی و معنوی قابل پذیرش و اثبات است.

اما این که چرا آن حضرت، در ظرف زمانی ظهور، به دنیا نیامد و ایفای نقش نکرد.

اولاً، در باور ما مسلمانان، بویژه شیعیان، زمین، هیچ گاه خالی از حجت نیست، چه آشکار و چه پنهان^۵. همواره باید آسیای وجود بر قطب و مدار امام و حجت بچرخد. اگر امام زمان (ع)، در آن عصر به دنیا نیامده بود و بعد قدم به دنیا می گذاشت، در این فترت، زمین بی حجت و امام می ماند و این با ادله قاطع و

۱. «سوره بقره»، آیه ۵۰.

۲. سوره «انبیاء»، آیه ۶۹.

۳. سوره «نساء»، آیه ۱۵۷.

۴. سوره «انفال»، آیه ۳۰.

۵. «اصول کافی»، ج ۱/ ۱۷۸.

باور ما مسلمانان سازگار نیست^۱.

ثانیاً، شخصی که می‌خواهد دنیا را متحول سازد و دست به اصلاحی همه جانبه و فراگیر بزند، عدل را بگستراند و ظلم و ستم را در همه اشکال و انواع آن، بر چیند، تمدن بشری را که بر اساس زر و زور و تزویر بنا گردیده ویران سازد و تمدنی همه جانبه و براساس ارزشهای الهی و معنوی ایجاد کند، باید دارای عدّه و عدّه فراوان باشد، با ابزار مدرن و پیشرفته آشنا باشد، فراز و فرود تمدنها را بشناسد و بالاخره، از علل سقوط و صعود ملتها تجربه بیندوزد، تا بتواند حرکتی اساسی و بنیادی را آغاز و رهبری کند و موانع را از سر راه بشر بردارد.

این امر ممکن نیست مگر از کسی که طلوع و غروب تمدنها را دیده و با کوله باری از تجربه و شناخت به میدان آمده باشد.

بدین سان، امام زمان (ع) در دوران طولانی غیبت، راههای ایجاد جامعه صالح را در مقایسه با دنیای فاسد، پایه گذاری می‌کند و با آگاهی و اقتدار و در زمانی مناسب به اذن خدا، ظهور می‌کند و بر همه تاکتیکها و روشهای دنیای بشری محیط است و راه مقابله با آن را به درستی می‌شناسد و این مسأله، در دوران طولانی امامت و غیبت، تا ظهور، برای آن حضرت، ممکن می‌گردد. غیبت و طول عمر، باعث می‌شود که آن رهبر ذخیره شده، به گونه ای نیکوتر و فراگیرتر رهبری خویش را آغاز کند.

لازمه انقلابی آن چنان بزرگ و عمیق، موقعیت روحی ویژه ای است که رهبر مکتبی از آن باید برخوردار باشد. مقدار توانایی روحی، بستگی دارد به نشیب و فرازها و دگرگونیهایی که آن رهبر به خود دیده است. مهدی (ع)، در دل تاریخ فرو رفته و از موقعیت امامت و برتری خویش بر تاریخ پرتو افکنده، با آزمودگی و تجربه ای که در این مدت طولانی کسب کرده است، توانایی دگرگونی اساسی

نگاهی به تولد و زندگی امام زمان (عج) = ۳۴۷

جهان را خواهد داشت و به اصلاح همه جانبه دست خواهد زد. ان شاء الله.

مکان و مسکن^۱

از مسائلی که درباره زندگی امام زمان (ع)، مورد بحث گفت و گو است، مکان و محل سکونت ایشان است. آیا آن حضرت، در مکان خاصی سکونت دارد، یا نه؟ اگر در مکان ویژه‌ای است آن مکان کجاست؟ اگر مسکن خاصی ندارد، پس چگونه زندگی می‌کند و شناخته نمی‌شود؟ روایات و اخباری که در این زمینه است گوناگون و گاه، مخالف یکدیگرند. پیش از بررسی این احادیث، یادآوری یک نکته ضروری است:

آیا منظور از غیبت حضرت حجت (ع)، غیبت شخصی است، یا غیبت عنوانی؟ به عبارت دیگر، آیا آن حضرت، به گونه‌ای زندگی می‌کند که هیچ‌گاه با مردم در تماس نیست و امکان ندارد کسی مکان ایشان را پیدا کند؟ یا این که آن حضرت با مردم در حشر و نشر است، با آنان زندگی می‌کند و معاشرت دارد، لکن به گونه ناشناس. او، مردم را می‌شناسد، ولی مردم ایشان را نمی‌شناسند. در عین حال، مکانی را برای سکونت برگزیده است. بحث از مکان و مسکن آن حضرت، در هر دو فرض قابل بررسی است. روایاتی که در این زمینه وجود دارد چند دسته‌اند:

۱. برخی از آنها محل خاصی را تعیین نمی‌کند و جایگاه حضرت را در بیابانها و کوهها معرفی می‌کند. از آن جمله حضرت مهدی (ع)، به پسر مهزیار می‌فرماید:

«یابن المازیار ابي ابو محمد عهد الی ... وامرنی ان لا أسکن من الجبال

۱. این بحث مخصوص به غیبت کبرانیست، بلکه عین همین پرسش، در دوران غیبت صغرا نیز مطرح است.

الاورها ومن البلاد الا عفرها و...»^۱

فرزند مهزیار! پدرم امام حسن (ع)، از من پیمان گرفت... و فرمان داد که برای سکونت کوههای سخت و سرزمینهای خشک و دور دست را برگزینم. این بخش از روایات، گویای آن است که حضرت از حوزه دسترسی مردم به دور است و به سختی و دشواری زندگی می کند و کسی از محل سکونت وی آگاه نیست. این که در کدام منطقه و کدام سرزمین است، مشخص نیست.

۲. دسته دوم روایاتی است که منطقه خاصی را به عنوان محل سکونت آن حضرت، نام می برند و محدوده آن را نیز تعیین می کنند.

* مدینه و پیرامون آن: ابی بصیر می گوید از امام باقر (ع) شنیدم که فرمود:

«لابد لصاحب هذا الأمر من عزلة ولا بد فی عزلته من قوة وما بثلاثین من وحشة، ونعم المنزل طيبة.»^۲

صاحب الزمان (ع) را عزلت و غیبتی است که در آن، غیبت، نیرومند است به سی نفری که با حضرت هستند و وحشت و تنهایی را از وی دور می کنند. [و به قوت وی می افزایند] و خوب جایگاهی است [مدینه] طیه.

از ظاهر روایت استفاده می شود که حضرت در مدینه منوره، منزل دارد و افرادی هم همواره با ایشان هستند، به صورت ناشناس. البته این مسأله با غیبت عنوانی سازگارتر است، تا غیبت شخصی. امام (ع) مانند سایر مردم زندگی می کند، لکن کسی او را نمی شناسد و افراد خاصی با او در ارتباط هستند. ولی جمله: «سی نفر با حضرت هستند» با فلسفه غیبت ناسازگار است؛ چه این که از این چند نفر، اگر کوچک ترین سخنی در رابطه با مکان و منزل حضرت شنیده شود، به تدریج، آن راز معلوم می گردد و فلسفه غیبت از بین می رود. روایت

۱. «کتاب الغیبة»، شیخ طوسی / ۲۶۶.

۲. «همان مسدرك» / ۱۶۲؛ «بحار الأنوار»، ج ۵۲ / ۱۵۳؛ «اصول کافی»، ج ۱ / ۳۴۰.

نگاهی به تولد و زندگی امام زمان (عج) = ۳۴۹

دیگری است که مکان حضرت را کوه «رضوی» در اطراف مدینه، نام می برد. عبدالأعلى آل سام می گوید:

«با امام صادق (ع) از مدینه خارج شدیم، به روجاء [اطراف مدینه] که رسیدیم حضرت نگاهش را به کوهی دوخت و مدت زمانی ادامه داد... و فرمود: این کوه «رضوی» نام دارد. خوب پناهگاهی است برای خائف [امام زمان] در غیبت صفرا و کبرا.^۱»

صاحب مراصد الأطلاع، می نویسد:

«رضوی، کوهی است بین مکه و مدینه، در نزدیکی ینبع، دارای آب فراوان و درختان زیاد. کیسانیه می پندارند که محمد حنفیه، در آن جا زنده و مقیم است.^۲»

رجالی معاصر علامه شوشتری نیز می گوید در نصوص معتبره رسیده است که جایگاه حضرت، در غیبت صغری و کبری کوه «رضوی» است. و اما این که «کیسانیه» کوه رضوی را مقر محمد حنفیه می دانند، لازمه اش این نیست که جایگاه حضرت مهدی (ع) نباشد، چون «کیسانیه» اخباری که از پیغمبر (ص) شنیده بودند و به تواتر ثابت شده بود که مهدی (ع) غیبتی دارد، آن را بر محمد حنفیه تطبیق کردند و گفتند مکان او در کوه رضوی است. اصولاً، هر انحراف و شبهه ای منشأش، مطلب حقی است که مورد سوء استفاده قرار می گیرد.^۳

* مکه و پیرامون آن: از برخی روایات، استفاده می شود که آن حضرت در مکانی به نام: «ذی طوی» پیرامون مکه زندگی می کند و از همان جا نیز همراه

۱. «کتاب الغیبة»، شیخ طوسی / ۱۶۲.

۲. «مراصد الأطلاع علی اسماء الأمکنة والبقاع»، ج ۲ / ۶۲۰، دارالمعرفة، بیروت.

۳. «مجموعه مقالات و گفتارها پیرامون حضرت مهدی» / ۶۴، واحد برگزاری مراسم نیمه شعبان مسجد آیه الله انجلی، تبریز.

یارانش قیام خواهد کرد، از آن جمله: امام باقر(ع) می فرماید:
«يكون لصاحب هذا الأمر غيبة في بعض الشعاب او ما بيده الى ناحية ذى
طوى...»^۱

امام زمان(ع) را غیبتی است در بعضی از درّه ها و اشاره کرد به منطقه «ذی طوى» .
در ادامه این روایت و روایات دیگر، محل ظهور و خروج آن حضرت و مرکز
تجمع یاران و دوستان وی نیز، همین منطقه یاد شده است.^۲
۳. دسته سوم اخباری است که مانند دسته اول، جایگاه خاصی را نام
نمی برد، ولی از وی به عنوان فردی که با مردم حشر و نشر دارد و به گونه ناشناس
زندگی می کند، نام برده است.
امام صادق می فرماید:

«ان فى صاحب هذا الأمر لشبهاً من يوسف الى ان قال فما تنكر هذه الأمة ان
يكون الله يفعل بحجته ما فعل بيوسف وان يكون صاحبكم المظلوم المحجور
حقه صاحب الأمر يتردد بينهم يمشی فى اسواقهم ويطأ فرشهم ولا يعرفونه
حتى يأذن الله له ان يعرفهم نفسه كما اذن ليوسف حين قال له اخوته انك لانت
يوسف؟ قال: انا يوسف»^۳.

صاحب الأمر(ع) شباهتی نیز به یوسف پیامبر(ع) دارد... جای انکار نیست که
خداوند با حجت خود، همان کاری را انجام دهد که با یوسف داد. صاحب
الزمان(ع)، آن مظلوم حق از دست داده، در میان مردم رفت و آمد می کند در بازار
قدم می نهد و گاهی بر فرش منزلهای دوستان می نشیند، لکن او را نمی شناسند تا
زمانی که خداوند به وی اذن دهد تا وی خود را معرفی کند، آن گونه که یوسف(ع)
را اجازه داد هنگامی که برادرانش گفتند: تو یوسفی؟ گفت: آری، من یوسفم.

۱. «کتاب الغیبة»، نعمانی، ۱۸۲.

۲. «همان مدرک»، ۳۱۵.

۳. «همان مدرک» / ۱۶۴.

نگاهی به تولد و زندگی امام زمان (عج) ≡ ۳۵۱

این روایت، صراحت در این معنی دارد که غیبت حضرت حجت (ع)، غیبتی است عنوانی. در میان جمع و جامعه است، با مردم حشر و نشر دارد، زندگی طبیعی و معمولی را می گذرانند، در مراسم مذهبی و مناسک حج شرکت می جویند، ولی ناشناخته است و این امری است که سابقه داشته و دارد. فردی سالها در محلی زندگی می کند و با مردم نشست و برخاست و رفت و آمد دارد، لکن او را به گونه ای می شناسند که در واقع آن نیست و هیچ مشکلی هم به وجود نمی آید.

این سه دسته از روایات را چگونه می توان پذیرفت و آیا راه جمعی بین آنها هم هست یا نه؟ به نظر می رسد، اصل اولی که با عقل و عرف سازگار است، زندگی به شیوه عادی و معمولی است؛ زیرا این گونه زندگی، حساسیت برانگیز نیست و برای حضرت نیز، آسان تر و طبیعی تر است. البته این منافات ندارد که آن حضرت در بیشتر وقتها، و یا در روزگار ویژه، در مکه و مدینه حضور داشته باشد.

طبیعی است که گاهی شرایطی پیش آید که زندگی معمولی خطر آفرین شود و با فلسفه غیبت منافات داشته باشد. در این صورت، عزلت و دوری گزیدن از جامعه ضروری می نماید و شاید دستور امام حسن (ع) به فرزندش که کوهها و بیابانها را برگزین (به قرینه ذیل روایت) در آن مواردی باشد که نیاز به این شکل زندگی کردن پیش آید.

بنابراین، بین این سه دسته از روایات، تضاد و تنافی نیست و نام بردن مکانی خاص، با زندگی به شکل ناشناس قابل جمع است. انتخاب کوهها و مکانهای دست نیافتنی در حال ضرورت و نیاز نیز، امری است طبیعی و موافق با اصل تقیه.

زن و فرزند

محور دیگری که پیرامون زندگی شخصی و کیفیت معیشت امام عصر (ع) نیاز به بررسی دارد، مسأله زن و فرزند آن حضرت است آیا با توجه به فلسفه غیبت و

این که آن حضرت به شیوه ناشناس زندگی می کند و کسی از مکان وی آگاه نیست، ازدواج و داشتن فرزند، با این مسأله سازگار است؟
منابعی که در اختیار است، یا اشکال سندی دارند و یا ابهام دلالتی و نظر قاطعی را ارائه نمی دهند. در این جا، سه احتمال وجود دارد:

۱. اساساً حضرت مهدی (ع) ازدواج نکرده است.

۲. ازدواج انجام گرفته، ولی اولاد ندارد.

۳. ازدواج کرده و دارای فرزندان نیز هست.

اگر احتمال اول را بپذیریم، لازمه اش این است که امام معصوم (ع) یکی از سنتهای مهم اسلامی را ترك کرده باشد و این با شأن امام سازگار نیست. اما از طرفی دیگر چون مسأله غیبت، اهم است و ازدواج مهم، ترك ازدواج، با توجه به آن امر مهم تر، اشکالی را ایجاد نمی کند و گاهی برای مصلحت بالاتر، لازم و واجب نیز هست.

اما احتمال دوم که اصل ازدواج را بپذیریم بدون داشتن اولاد، جمع می کند بین انجام سنت اسلامی و عدم انتشار مکان و موقعیت حضرت. اما باز این اشکال باقی است که اگر قرار باشد، آن حضرت شخصی را به عنوان همسر برگزیند، یا باید بگوییم که عمر او نیز مانند عمر حضرت طولانی است که بر این امر دلیلی نداریم، یا این که بگوییم مدتی با حضرت زندگی کرده و از دنیا رفته است که در این صورت، حضرت به سنت حسنه ازدواج عمل کرده و پس از آن، تنها و بدون زن و فرزند زندگی را ادامه می دهد.

احتمال سوم آن است که آن حضرت ازدواج کرده و دارای اولاد نیز هست و اولاد آن حضرت نیز فرزندان دارند و ...

این مسأله، افزون بر آن که دلیل محکمی ندارد، اشکال اساسی آن این است که این همه اولاد و اعقاب، بالاخره روزی در جست و جوی اصل خویش می افتند و همین کنجکاوی و جست و جو، مسأله را به جایی باریک می کشاند که

نگاهی به تولد و زندگی امام زمان (عج) ≡ ۳۵۳

با فلسفه غیبت حضرت، نمی سازد.

البته برخی خواسته اند از روایات و بعضی از ادعیه، بر این احتمال اقامه دلیل کنند که اشاره ای به ادله آنان می کنیم:

۱. مفضل بن عمر گوید از امام باقر (ع) شنیدم که فرمود:

«ان لصاحب هذا الأمر غیبتین احدهما تطول حتی یقول بعضهم مات ویقول بعضهم قتل ویقول بعضهم ذهب حتی لا یبقی علی امره من اصحابه الا نضر یتسیر ولا یطلع علی موضعه احد من ولده ولا غیره الا المولی الذی یتلی امره»^۱.

صاحب الزمان (ع) را دو غیبت است: یکی از آن دو، به اندازه ای طولانی شود که بعضی گویند آن حضرت از دنیا رفته و برخی گویند کشته شده است و بعضی نیز بر این باور باشند که جز اندکی از یاران بر امامت وی ماندگار نماندند و کسی هم از مکان و جایگاه زندگی آن حضرت، آگاه نیست نه از فرزندان و نه دیگری، جز آن کسی که امور وی را پی می گیرد.

استدلال برای اثبات زن و فرزند برای حضرت، به جمله اخیر روایت است: «ولا یطلع علی موضعه احد من ولده...» اما این استدلال از چند جهت اشکال دارد:

الف. این روایت را نعمانی در کتاب غیبت خود، نقل کرده و به جای کلمه «ولد» کلمه «ولی» آورده است، به این شکل: «ولا یطلع علی موضعه احد من ولی ولا غیره»^۲ بنابراین، اعتمادی بر آن روایت، با توجه به این نقل نیست. دست کم، با وجود این احتمال، استدلال تمام نیست.

ب. در روایت نیامده است که الآن امام زمان (ع) دارای زن و فرزند است و از

۱. «کتاب الغیبة»، شیخ طوسی / ۱۶۲.

۲. «کتاب الغیبة»، نعمانی / ۱۷۲.

این جهت، اجمال دارد. شاید به فرزندی که بعداً در آستانه ظهور و یا بعد از آن به دنیا خواهند آمد اشاره داشته باشد.

ج. شاید از باب مبالغه در خفاء باشد. یعنی اگر بر فرض آن حضرت اولاد هم می داشت، از جایگاه و سرّ غیبت او، آگاه نمی شدند^۱. با این احتمال نیز، استدلال به روایت برای اثبات اولاد برای امام زمان(ع)، ناتمام است.

۲. دلیل دیگر بر اثبات فرزند برای حضرت، روایتی است که ابن طاووس از امام رضا(ع) نقل کرده است:

«... اللهم اعطه فی نفسه واهله وولده وذریته وجميع رعیتہ ما تقرّ به عینه
وتسرّ به نفسه...»^۲

الها! مایه چشم روشنی و خوشحالی امام زمان(ع) را در او و خانواده و فرزندان و ذریه و تمام پیروانش فراهم فرما.

به این روایت هم نمی توان استدلال کرد، چون:

الف. از جهت سند قابل اعتماد نیست.

ب. به زمان ولادت فرزندان اشاره ندارد که پیش از ظهور است یا بعد از آن. از این جهت مجمل است.

۳. روایت دیگری نیز ابن طاووس از امام رضا(ع) نقل کرده است که فرمود:

«اللهم صل علی ولایة عهده والأئمة من ولده»^۳.

این روایت، بنا بر تصریح ابن طاووس، متن دیگری دارد به این شکل:

«اللهم صل علی ولایة عهده والأئمة من بعده»^۴.

بنابراین، روشن نیست که مقصود فرزندان بعد از او مراد است، یا امامان پس از او. علاوه بر این که این دو روایت مربوط به بعد از ظهور حضرت است

۱. «تاریخ الغیبة الكبرى»، محمد صدر/ ج ۲/ ۶۵، مکتبة الأم امیرالمؤمنین(ع) العامة، اصفهان.

۲-۴. «جمال الاسبوع»، ابن طاووس / ۵۱۰، به نقل از «دراسة فی علامات الظهور والجزیرة

الخضراء»، سید جعفر مرتضی عاملی / ۲۶۰، نمونه.

نه پیش از آن .

۴ . امام صادق می فرماید :

« ... کأنی اری نزول القائم فی مسجد السهلة بأهله و عیاله .^۱ »

این روایت نیز گذشته از ضعف سند، دلالتی بر اثبات فرزند برای امام زمان (ع) پیش از ظهور ندارد . بنابراین، این گونه از روایات که بدان اشارت کردیم، در حدی نیستند که وجود زن و فرزند را برای امام زمان (ع) پیش از ظهور اثبات کنند . از سوی دیگر، روایاتی داریم که با صراحت، وجود فرزند را از آن حضرت نفی می کند از آن جمله : مسعودی نقل می کند : علی بن حمزه، ابن سراج و ابن ابی سعید مکاری بر امام رضا (ع) وارد شدند، علی بن حمزه به حضرت عرض کرد : از پدران نقل کرده ایم که هیچ امامی از دنیا نمی رود، تا فرزندش را ببیند؟ امام رضا فرمود :

« آیا در این حدیث، روایت کرده اید : مگر قائم »^۲ .

برخی خواسته اند با تمسک به داستان «جزیره خضراء» بگویند که امام عصر (ع)، فرزندی دارد و بر آن جزیره، زیر نظر وی، جامعه نمونه و تمام اعیار اسلامی را تشکیل داده اند^۳ .

لکن با بررسیهای گسترده ای که انجام گرفته، جزیره خضراء، افسانه ای بیش نیست و هیچ واقعیت ندارد .^۴

علامه مجلسی این داستان را جداگانه در نوادر بحار نقل کرده و می نویسد :

«چون در کتابهای معتبر بر آن دست نیافتیم، آن را در فصلی جداگانه آوردم»^۵ .

۱ . «بحار الأنوار»، ج ۵۲ / ۳۱۷ .

۲ . «اثبات الوصیة»، مسعودی / ۲۲۱ .

۳ . «نجم الثاقب یا زندگی مهدی موعود»، محدث نوری، / ۲۵۲ - ۲۶۰، جعفریو مشهد .

۴ . «دراسة فی علامات الظهور والجزیره الخضراء» سید جعفر مرتضی عاملی / ۲۶۳ .

۵ . «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ۱۵۹ .

شیخ آقا بزرگ تهرانی این داستان را داستانی تخیلی و رمانتیک شمرده است.^۱

افزون بر این، داستان به گونه ای است که نمی توان آن را پذیرفت: تناقضات فراوان، سخنان بی اساس و... در سلسله سند آن، افراد ناشناخته ای وجود دارند که نمی توان بر آنان اعتماد کرد^۲. بنابراین، از این راه نمی توان زن و اولادی برای حضرت مهدی (ع) ثابت کرد.

سرانجام

پرسشی در این جا مطرح می شود که حضرت مهدی (ع) چه مدت پس از ظهور زندگی می کند و چگونه از دنیا می رود.

آنچه مسلم است، مدت حکومت و حاکمیت مهدی (ع)، باید به اندازه ای باشد که پایه های ظلم و ستمگری ویران گردد و بر جای آن بنیاد عدل و داد استوار گردد بدون تردید، این مسأله اساسی، زمان می طلبد و فرصت می خواهد. کاری است کارستان و بنا نیست که همه امور را آن حضرت براساس معجزه و روش غیر عادی به پیش ببرد، بنابراین عقل و شواهد دیگری اقتضا می کند که آن حضرت مدتی طولانی حیات داشته باشد تا بتواند در این دنیای گسترده، تحولی همه جانبه و فراگیر، ایجاد کند و جهان را به اسلام و ارزشهای اسلامی آشنا سازد.

اما این مدت چه اندازه به طول می انجامد، خیلی روشن نیست، روایات وارده از طریق عامه و خاصه، گوناگون است:

پنج، بیست، سی و چهل سال، در منابع اهل سنت^۳.

۱. «الذریعة الی تصانیف الشیعة» شیخ آقا بزرگ تهرانی ج ۵/ ۱۰۸؛ دارالأضواء، بیروت «طبقات

اعلام الشیعه»، شیخ آقا بزرگ تهرانی، قرن هشتم / ۱۴۵.

۲. «دراسة فی علامات الظهور والجزیره الخضراء» استاد جعفر مرتضی عاملی.

۳. «سنن ابی داوود»، ج ۴/ ۱۱۶؛ داراحیاء السنّة النبویة.

نگاهی به تولد و زندگی امام زمان (عج) ≡ ۳۵۷

نوزده، بیست، سیصد و نه سال، در منابع شیعی^۱.
اما این که چگونه از این جهان خواهد رفت، به مرگ طبیعی یا غیر طبیعی؟
اختلافهایی در روایات به چشم می خورد.
برخی از روایات می گویند که آن حضرت مدتی حکومت خواهد کرد
سپس وفات می کند و مسلمانان بر او نماز می گذارند.^۲
از بعضی از روایات استفاده می شود که مرگ آن حضرت طبیعی نخواهد بود و
به دست جنایتکاران، با مشخصاتی که برای آنان در روایات ذکر شده، به شهادت
می رسد.^۳

بررسی و قضاوت در این امر مبتنی بر دو مسأله است:

۱. آیا همه امامان معصوم (ع) شهید می شوند، یا امکان دارد که به مرگ طبیعی از دنیا بروند. در فرض اول، دلیل و مستند آن چیست؟
۲. اگر در سایر ائمه (ع) پذیرفتیم که همه به شهادت رسیده اند، نسبت به امام زمان (ع) چه خواهد شد؟ اجل طبیعی یا شهادت؟
بدون تردید، امامان معصوم (ع) تا زمان امام عصر (ع)، همگی معاصر با
سردمداران پلید و حاکمان قسی القلب و خون آشامی بوده اند، آسایش و آرامش
نداشته اند.
اما آیا همه آن بزرگواران، به شهادت رسیده اند، یا خیر، برخی از آنان به
مرگ طبیعی از دنیا رفته اند، بین علمای شیعی نزدیک به زمان معصوم، اختلاف
است:

شیخ صدوق بر این باور است:

۱. «اعلام الوری بأعلام الهدی»، طبرسی، ۴۳۴، دارالمعرفة، بیروت؛ «کتاب الغیبة» شیخ طوسی/
۴۷۱، ۴۷۴؛ «بحار الأنوار»، ج ۵۲/۲۸۰، ۲۹۹.
۲. «بحار الأنوار»، ج ۵۲/۳۸۳.
۳. «تاریخ ما بعد الظهور»، سید محمد صدر/ ۸۸۱؛ «مکتبة الأم امیر المؤمنین العامة، اصفهان».

«همه معصومین (ع)، به اجل غیر طبیعی از دنیا رفته اند... کسی که چنین عقیده نداشته باشد از ما نیست.»^۱

شیخ مفید، در جواب صدوق می نویسد:

«فاما ما ذكره ابو جعفر، رضى الله عنه، من مضى نبينا والأئمة (ع) بالسّم والقتل فمنه ثابت ومنه مالم يثبت والمقطوع به ان امير المؤمنين (ع) الحسن (ع) والحسين (ع) خرجوا من الدنيا بالقتل ولم يمت احدهم حتف انفه وممن مضى بعدهم مسموماً موسى بن جعفر (ع) ويقوى فى النفس امر الرضا (ع) وان كان فيه شك، فلا طريق الى الحكم فيمن عداهم بانهم سموا او اغتيلوا او قتلوا صبراً، فالخبر بذلك يجرى مجرى الأرجاف وليس بتيقنه سبيل»^۲.

آنچه را که شیخ صدوق در رابطه با درگذشت پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) به ستم و قتل گفته، برخی از آنها ثابت است و برخی مشکوک. اما شهادت امیرالمؤمنین علی و امام حسن و امام حسین (ع) به قتل حتمی و قطعی است. پس از ایشان، مسمومیت و شهادت موسی بن جعفر (ع) نیز قطعی و مسلم است. درباره امام رضا (ع) نیز قول قوی مسمومیت و شهادت ایشان است، گرچه جای تردید هست. اما در دیگر ائمه (ع) راهی برای اثبات این که آنان به وسیله ستم یا ترور و یا قتل صبر، به شهادت رسیده اند، در دست نیست.

آنچه از راه احساسات گفته می شود، یقین آور نخواهد بود.

علامه مجلسی پس از آن که روایات را زیر عنوان: «أنهم عليهم السلام لا يموتون الا بالشهادة» می آورد، نظر شیخ مفید را مورد نقد و بررسی قرار می دهد و می نویسد:

«با توجه به اخبار فراوانی که مبنی بر شهادت ائمه (ع) در دست است و نیز

۱. «اعتقادات»، شیخ صدوق، تحقیق عصام عبدالسید، چاپ شده در مصنفات شیخ مفید، ج ۵/ ۹۹، کنگره شیخ مفید.

۲. «تصحیح الاعتقاد» شیخ مفید، حسین درگاهی، چاپ و مصنفات شیخ مفید، ج ۵/ ۱۳۱.

نگاهی به تولد و زندگی امام زمان (عج) = ۳۵۹

نمونه های خاصی که در برخی از آنان وجود دارد، نمی توان آن را نفی کرد. البته غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا (ع) که دلیل قطعی بر شهادت آنان دادیم در دیگر ائمه (ع) چنین دلیل قطعی نداریم، اما دلیل بر نفی هم نداریم و قرائن و و شواهد تاریخی مؤید شهادت آنان نیز هست. شاید مقصود شیخ مفید هم نفی قطع و تواتر است، نه رد و نفی اصل مسأله.^۱

بزرگانی که به شهادت همه امامان معصوم (ع)، به دست جنایتکاران قائل هستند دلایلی دارند، از جمله: امام رضا می فرماید:

«ما منا الامتول»^۲.

یا امام حسن مجتبی (ع) می فرماید:

«والله لقد عهد الينا رسول الله (ص) ان هذا الامر عليكم اثنا عشر اماماً من ولد علي وفاطمة، ما منا الامسموم او مقتول»^۳.

به خدا سوگند، پیامبر (ص) به ما این عهد و وعده را داد که امر امامت را دوازده تن از فرزندان علی و فاطمه (ع) به دست خواهند گرفت و هر یک از آنان، مسموم یا مقتول خواهند شد.

قائلین به شهادت ائمه، اصل کلی را از این روایات استفاده کرده اند و بر این نظرند که ساختار بدنی پیامبر (ص) و امامان (ع) به گونه ای است که زمینه و ظرفیت حیات و عمر طولانی را دارند، مگر عارضه و حادثه ای از خارج بر آنان تحمیل شود.^۴

ولی برخی از بزرگان کلیت این احادیث: «ما منا الامسموم او مقتول» را نپذیرفته اند.

۳-۱. «بحار الأنوار»، ج ۲۷/۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷.

۴. «تاریخ الغيبة الصغرى» / ۲۳۰، مكتبة الأمام امير المؤمنين، اصفهان.

طبرسی می نویسد:

«بسیاری از اصحاب ما، بر این باورند که امام حسن عسگری (ع) و سایر ائمه (ع) با شهادت از دنیا رفته اند و بر این معنی به روایتی از امام صادق (ع) استدلال کرده اند که: «ما منا الامقتول او شهید» والله اعلم بحقیقة ذلک»^۱.

جمله اخیر ایشان گویای این معنی است که شهادت همه ائمه (ع) در نظر ایشان قطعی و مسلم نبوده است.

با توجه به نکات یاد شده روشن شد که اگر نظر شیخ صدوق را بپذیریم و به روایات «مامنا الامسموم او مقتول» پایبند باشیم و آنها را از نظر سند بپذیریم، امام زمان (ع) به دست جنایتکاران به شهادت می رسد. ولی اگر قول شیخ مفید را بپذیریم و به روایات: «مامنا الامسموم او مقتول» پایبند نباشیم باید بگوییم که چگونگی مرگ آن عزیز، روشن نیست. والله اعلم.

موافقان و مخالفان مهدی (عج)

سیدعباس رضوی

موافقان و مخالفان مهدی (عج)

انقلابها، هر چه با عظمت باشند، دوستان و دشمنان بیشتری دارند. نهضت‌های توحیدی، شکوهمندترین حرکت تاریخ بوده و جریانهای موافق و مخالف نیرومندی داشته اند.

بازتاب نهضت مهدی، بیش از نهضت‌های رهایی بخش پیشین خواهد بود. آرمانهای بلند، شرك ستیزی و عدالت گستری بی مرز و جهان شمول آن، هم شور در دل مردمان محروم خواهد آفرید و هم دشمنان توحید و عدل را بر خواهد انگیخت.

آن فرشته رحمت و غضب، همان گونه که دوستانی یکدل و با صفا در کنار دارد، دشمنانی کینه ورز و خطرناکی نیز در برابر خواهد داشت. باید دید همراهان حضرت کیانند، شمارشان چند است و خواستگاه اجتماعیشان کدام است و چه نقشی در پیشبرد نهضت دارند. دشمنان را در کدامین جناح و خط فکری باید جست و جو کرد و شیوه برخورد امام، با مخالفان چگونه خواهد بود.

شناخت معیارها و موازین یاران، ما را کمک خواهد کرد راه را بهتر شناخته و در صف منتظران با بصیرت قرار گیریم.

یاران امام

یاران امام، سنگهای زیرین انقلاب جهانی اند. همان گونه که پیامبر (ص) با همراهی مهاجران و انصار، رسالت شکوهمندش را به انجام رساند و علی (ع) با مجاهدت افسران رشیدش، حماسه های بزرگ آفرید، فریاد رس موعود نیز، با همکاری مردان نمونه و خود ساخته عدالت را به جهان باز خواهد آورد وراثت را به محرومان زمین خواهد بخشید.

منابع دینی ما، بر جایگاه والای آن جوانمردان اشارتها دارد.^۱ امامان، همواره آرزومند همراهی آن حضرت بوده اند و یآوری آن چهره پنهان کرده را به دوستان خویش، همه گاه، یادآوری می فرموده اند:

«خدایا، درود بفرست بر مولا و سرورم صاحب الزمان و مرا از یاران و پیروان و حامیان او قرار ده و از آنان که در رکابش، شربت شهادت می نوشند، با شوق و رغبت بی هیچ گونه کراهت.^۲»

عددیاران، سیصد و سیزده نفر یاد شده است:

در موثقه مفضل بن عمر از امام صادق:

«کانی انظر الی القائم علی منبر الکوفه و حوله اصحابه ثلاث مائة و ثلاث عشر رجلاً علی عدة اهل البدر.^۳»

گویا می نگرم قائم را بر منبر کوفه و سیصد و سیزده نفر یارانش، که پیرامونش گرد آمده اند، به شمار اهل بدر.

این مضمون، به طور مستفیض از ائمه به ما رسیده است، از جمله: روایت

۱. «بحار الانوار»، علامه مجلسی، ج ۵۲/۱۲۵. مؤسسه الوفاء، بیروت.

۲. «مفاتیح الجنان»، شیخ عباس قمی، ترجمه الهی قمشه ای / ۹۸۸، انتشارات علمی.

۳. «کمال الدین و تمام النعمه»، شیخ صدوق، ج ۲/۶۷۲، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه

محمد حنفیه از علی (ع)^۱. روایت عبدالاعلی^۲ و ابی الجارود^۳ و ابی بصیر از امام باقر^۴ و روایت ابی خالد^۵ و ابن حنجرمی^۶ و ابان بن تغلب^۷ و مفضل بن عمرو^۸ از امام صادق و ...

در متون عامه نیز، در عدد یاران مهدی، شمار یاد شده، بارها و بارها یاد شده است، از جمله: روایت ام سلمه از پیامبر^۹ و روایت سیوطی از امام باقر (ع)^{۱۰}. در برخی از روایات، یاران مهدی ده هزار نفر یاد شده و تا آنان گرد نیابند قیام صورت نمی گیرد.

در صحیحہ ابی بصیر از امام صادق:

«لا ینخرج القائم (ع) حتی یکون تکملة الحلقة. قلت: کم تکملة الحلقة. قال: عشرة آلاف.»^{۱۱}

تا حلقه کامل نگردد، قائم خروج نمی کند.

گفتم: کامل شدن حلقه به چند نفر است؟

فرمود: ده هزار نفر.

در روایات دیگر، به جای کامل شدن حلقه، از کامل شدن «العقد»^{۱۲} و

۱. «منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر»، لطف الله صافی / ۱۶۶، دآوری، قم.

۲. «بحار الانوار»، ج ۵۲ / ۳۴۱.

۳ و ۴. «الغیبة»، نعمانی / ۳۱۵، صدوق، تهران.

۵. «بحار الانوار»، ج ۵۱ / ۵۶.

۶. «کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر»، ابن خزاز قمی / ۲۶۳، بیدار، قم.

۷. «الغیبة» نعمانی / ۳۱۵.

۸. «کمال الدین و تمام النعمه» / ۶۷۲.

۹. «مجمع الزوائد و منبع الفوائد»، نورالدین هیشمی / ۱۱۹ چاپ شده در الموسوعة الامام المهدی،

ج ۱، مکتبة الامام امیر المؤمنین.

۱۰. «الحاوی للفتاوی سیوطی»، ج ۲ / ۱۵۰، چاپ شده در «الموسوعة ...».

۱۱. «الغیبة»، نعمانی / ۳۰۷.

۱۲. «بحار الانوار»، ج ۵۱ / ۱۵۷.

«فته»^۱ سخن به میان آمده است که با گرد آمدن ده هزار نفر تکمیل می شوند. در نقلهای دیگر، از شمار کمتر و در برخی فزونتر از پیش نیز، یاد شده است.

از جمله، ابن رزین غافقی از علی (ع) روایت می کند.

«مهدی، در میان دوازده تا پانزده هزار یاور قیام خواهد کرد.»^۲

در روایت ابن مسعود، شمار بیعت کنندگان، بیش از پنج هزار نفر ذکر شده است.^۳

در احادیث دیگر به توده های انبوهی اشاره شده است که از نقاط گوناگون جهان، بویژه مشرق زمین به کمک امام می شتابند.^۴

چه بسا بشود گفت: سه دسته گزارشهای یاد شده، با یکدیگر تعارض ندارند، بلکه در طول یکدیگرند. در مجموع، نشانگر سیر تشکل یارانند. سیصد و سیزده نفر نخستین گروندگان هستند که در انتظار ظهور موعود در مکه بوده اند. با گرد آمدن این گروه، دعوت آغاز می شود. پس از انتشارخبر و گزارش آن به محرمان، ده یاد دوازده هزار نفر، که ستونهای اصلی نیروهای انقلاب را تشکیل می دهند، به سرعت به امام می پیوندند. با اجتماع آنان، پاکسازی حجاز آغاز می شود. در ادامه نهضت، توده های انبوه، از سراسر جهان، به حضرت می پیوندند و درگیری بزرگ و خونبار با مستکبران شروع می شود.

امام صادق (ع) می فرماید:

«سیصد و سیزده نفر یاران با او بیعت می کنند. او تا هنگام کامل شدن ده هزار نفر

۱. «تفسیر نورالثقلین»، محدث عبد علی الحویزی، ج ۱/۲۴۹، علمیه.

۲. «الملاحم والفتن»، سید بن طاووس / ۶۵، مؤسسه الوفاء، بیروت.

۳. «الحاوی للفتاوی»، ج ۲/۱۵۳.

۴. «بحار الانوار»، ج ۶۰/۳۱۶.

در مکه اقامت کرده سپس رهسپار مدینه می گردد.^۱

امام صادق (ع) در پاسخ شخصی که گمان می برد، یاران مهدی تنها اندک شمارند و حضرت، تنها با نیروی آنان، به اصلاح جهان خواهد کوشید، فرمود: خروج مهدی به فراهم شدن امکانات بستگی دارد:

عن ابی بصیر قال قال رجل من اهل الكوفة ابا عبد الله (ع) كم يخرج مع القائم (ع) فانهم يقولون انه يخرج معه مثل عدة اهل بدر ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلا . قال : وما يخرج الا في اولي القوة وما يكون اولي القوة اقل من عشرة آلاف .^۲

مردی از کوفیان، از امام صادق پرسید: همراهان قائم چند نفرند؟ مردم می گویند: بمانند اهل بدر، سیصد و سیزده نفر بیش نیستند.

فرمود: جز به همراهی افراد قدرتمند قیام نکند، آنان هم، کمتر از ده هزار نفر نباشند. علامه مجلسی، همین معنی را از روایات استنباط کرده و می نویسد: «یاران مهدی، منحصر به سیصد و سیزده نفر نیستند، بلکه این شمار یارانی هستند که حضرت به کمک آنان حرکت را آغاز می کند.»^۳

شاهد بر مطلب این که در برخی از روایات، به جای «اصحابه» «من اصحابه»^۴ آمده که نشان می دهد شمار یاد شده، طلایه یاران امام را تشکیل می دهند که خود را به حضرت می رسانند و نهضت را می آغازند و در مقابل دشمنان مکی، به دفاع از آقا می پردازند.^۵

احتمال می رود این گروه اندک، فرماندهان و وزیران امام باشند که در آغاز

۱. «ارشاد»، شیخ مفید ج ۲/۳۸۳، چاپ شده در «مصنفات شیخ مفید»، ج ۱۱، کنگره هزاره شیخ مفید.

۲. «کمال الدین»، ۲/۶۵۴.

۳. «بحار الانوار»، ج ۵۲/۳۲۳.

۴. «کفایة الاثر في النص على الائمة الاثني عشر»/ ۲۷۸ - ۲۷۹.

۵. «بحار الانوار»، ج ۵۲/۳۰۶.

هسته های اصلی نیروها را بر عهده دارند و پس از پیروزی، برای ارشاد و دادرسی و کارگزاری به سرزمینهای دور و نزدیک فرستاده می شوند.

امام صادق می فرماید:

«گویا می نگرم به قائم بر فراز منبر کوفه، یارانش در پیرامون او حلقه زده اند. آنان

پرچمداران لشکرها و کارگزاران امام بر روی زمین هستند.^۱»

از این گروه، به «نقباء»، «خواص» و «ذخر الله» تعبیر شده است.^۲

خاستگاه یاران

یاران مهدی، از صنف و نژاد ویژه ای نیستند، بلکه از گروهها و نژادهای گوناگون و از سرتاسر جهان هستند. مردمی که به یاری امام می شتابند، «من اقالیم الارض» «من اقصی البلاد»ند. در این حرکت عظیم، مردمان عجم، نقش پراهمیتی در خدمتگزاری امام بر عهده دارند.^۳

حضرت در سن جوانان ظاهر می شود. یاران وی را نیز، بیشتر جوانان پرتحرک و پرنشاط تشکیل می دهند و پیران در میانشان اندک شمارند:

«ان اصحاب القائم شباب لاکهل معهم الا کالکحل فی العین او کالملح فی الزاد و اقل الزاد الملح.^۴»

یاران قائم، جوانانند و پیران اندک بسان سرمه در چشم یا نمک در طعام و کمترین چیز در غذا نمک است.

این جوانانند که با شنیدن خبر ظهور امام، شبانه حرکت می کنند. رخت

۱. «کمال الدین» / ۶۷۳.

۲. «بحار الانوار»، ج ۷/۵۳.

۳. «ینابیع الموده»، الحافظ سلیمان بن ابراهیم القندوزی / ۴۴۹، بصیرتی، قم؛ «الغیبة»، نعمانی / ۳۱۵.

۴. «الغیبة»، نعمانی / ۳۱۶.

موافقان و مخالفان مهدی (عج) = ۳۶۹

استراحت درهم می پیچند، شتابان راه حجاز پیش می گیرند و به حضرت می پیوندند. زنان نیز، در این نهضت بزرگ جایگاه شکوهمندی دارند و در همه مراحل انقلاب حضور فعال خواهند داشت. زنان در تهیه مقدمات حرکت، شرکت دارند پس از پیروزی، در اداره کارها، به امام کمک می کنند
امام باقر می فرماید:

«ویجئنی واللہ ثلاث مائہ وبضعة عشر رجلاً فیہم خمسون امرئۃ یجتمعون علی غیر میعاد^۱»

سوگند به خدا، سیصد و اندی نفر، بدون وعده پیشین گردمی آیند در میان آنان پنجاه زن است.

وجود زنان در میان خواص و وزیران مهدی، نشانگر اوج و عظمت والای بانوان در انقلاب جهانی است. کلمه «رجل» که در روایات به کار رفته علامت تغلیب است، نه حصر. در روایات عامه نیز از وجود زنان در نهضت مهدی یاد شده است.^۲

گزینش یاران

همه انبیاء و مصلحان الهی، هسته های اصلی نهضت خویش را با آزمایش برگزیده اند؛ چرا که راه دشوار است و آمیخته با رنجها و بدون داشتن یارانی آب دیده، سرد و گرم چشیده، فداکار و باوفا، نمی توان خطر کرد. یاران بی وفا و نامطمئن، نه تنها حرکت را به جلو نمی برند که آن را به شکست خواهند کشاند.

طالوت، که در روایات، یاران مهدی به یاران او تشبیه شده اند، در نبرد با

۱. «بحار الانوار»، ۵۲/۲۲۳.

۲. «الحاوی للفتاوی»، ج ۲/۱۳۴.

جالوت، لشکریانش را باتشنگی آزمود. تن پروران و ناشکیبایان نظم را برهم زدند، حریصانه به آب افتادند، ولی صبور مردان از آن لب تر نکردند. از این راه، روشن شد که گروه نخست ارزش و توان همراهی با طالوت را ندارند و سرانجام، در رویارویی با سپاه دشمن، وحشت آنان را فرا گرفت و از جنگیدن، باز ماندند، ولی گروه دوم که ایمان فکری و بصیرت واقعی داشتند، همه پیروزی را در اختیار خدا دیدند و صبورانه مقاومت ورزیدند.

یاران مهدی نیز، برای رسیدن به درجه شایستگی همراهی، از غربالهای گونه گون گذر داده می شوند و پس از پیمودن مراحل دشوار، به قله رفیع «نصرت» بالا می روند.

راز نزدیک شدن به امام، نه خویشاوندی، که کامیابی در آزمونهای الهی است. پاره ای از آزمایشها، پیش از قیام صورت می گیرد و پاره ای پس از آن. طولانی شدن غیبت، فتنه ها، فریبندگیها، افکار باطل، جاه و مقام، جلوه فروشان، محراب داران، دین به دنیا فروشان عالم نمایان و ... بسیاری از منتظران را از راه باز می دارند مگر آنان را که خدا راه نماید. عاشقان راستین، چنگ زندگان به ولایت، جهادگران در راه خدا، مخلصان و بریدگان از دنیای دنی.

امام صادق (ع) می فرماید:

«دوران غیبت قائم، چنان به درازا خواهد کشید، تا حق در خلوص خود رخ نماید و ایمانهای خالص از ناخالص، جدا شود، کسانی که سرشت ناپاک داشته و ترس آن است که به هنگام پیروزی دولت قائم، منافقانه خود را در صف مؤمنان جای دهند، پیش از قیام مهدی از آن جدا شوند.»^۱

به میزان درجات ایمان و گذر از آزمونها، منتظران متمایز می شوند و به میزان

مایه های ایمانی، دریاری امام، بریکدیگرپیشی می جویند .
به فرموده امام صادق :

« منهم من يفقد عن فراشه ليلا فيصبح بمكة ومنهم من يري يسير في السحاب
نهاراً... قلت جعلت فداك ايهم اعظم ايماناً؟ قال: الذي يسير في السحاب
نهاراً^۱ .

در وقت ظهور، برخی یاران شب در بستر ناپدید می شدند و فردای آن در مکه اند و
گروهی، روز در آسمان ره می سپارند . گفتم: فدایت شوم کدام یک ایمانشان
بیشتر است؟ فرمود: آن که در آسمان حرکت می کند .

پس از گرد آمدن نیروها، آزمونها، سخت تر می شود . امام، با آزمونهای
جسمی و روانی، باورها را به آزمایش می گذارد . از جمله، همانند طالوت که
سپاهیانش را با تشنگی آزمود، یاران امام نیز، با تشنگی امتحان خواهند شد^۲ .

فرا تر از آن، امام بی پروا به باورهای خرافی و عوامانه حمله می برد و
معارف به دور از دسترس و پوشانده شده در غبار فراموشی و رازناک را آشکار
می سازد . در این تکانهای فکری، صاحبان بصیرت و معرفت، تزلزلی به خود راه
نداده و استوار بر جای می مانند . ولی آنان که در باورهای خود، ناخالصی دارند و
اندیشه را از سر چشمه نگرفته اند و به جای شاهراه، به کوره راه رفته اند و در
حقانیت امام تردید کرده اند از پیرامون حضرت، پراکنده می شوند . در سخنرانی
امام در مسجد کوفه^۳ تخریب دیوار مسجد پیامبر، تفاوتهای فکری و بینش
همراهان به بوته آزمایش در می آید و درجه و رتبه یاران در پیروی فرامین امام
ارزیابی می شود^۴ .

۱ . «بحارالانوار»، ج ۵۲/۳۵۶ .

۲ . «الغیبة»، نعمانی / ۳۱۶ .

۳ . «فروع الکافی»، کلینی، ج ۸/۱۶۷ .

۴ . «بحارالانوار»، ج ۵۲/۳۸۶، به نقل از «سعد السعود» سید بن طاووس .

ویژگیهای همراهان مهدی^۱

۱. خداجویی: خداجویی و توحید، سرلوحه عقاید و خصال یاران مهدی است. آنان خدا را به شایستگی شناخته و همه وجودشان غرق جلوه نور ایزدی است. همه چیز را جلوه او دیده و جز یاد او، سخن دیگران در نظرشان بی لطف و جاذبه است. غیب را چونان شهود دیده و از صفای روحانی عالم معنی نوش کرده اند. ایمانی خالصانه در سینه دارند که شک و تردید با آن بیگانه است^۲ در شناخت حقیقت، به مرتبه یقین رسیده اند و حقایق را بدون پرده مشاهده می کنند^۳.

کمال معرفت و آشنایی با حقایق آنان را به مرحله عالی خشیت نائل کرده و از کوتاهی در انجام وظیفه، هراس دارند، زیرا آن کس که به خدا نزدیک تر است و به عزت و قدرت بی پایان او، بیشتر آگاهی دارد ترسش از خدا فزون تر است و در انجام وظیفه شکیاتر.

شوق دیدار محبوب، دلهایشان را به وجد آورده و در اشتیاق وصل او، شب و روز نمی شناسند.

امام صادق (ع) دربارهٔ اینان می فرماید:

* «رجال کان قلوبهم زبرالحديد لايشوبها شك في ذات الله... كالمصابيح كان قلوبهم القناديل وهم من خشية الله مشفقون يدعون بالشهادة يتمنون ان يقتلوا في سبيل الله.»^۴

۱. در روایت فضیل بن یسار از امام صادق به اهم صفات یاران مهدی اشاره شده است. ما در این

فصل، از آن بهره می گیریم.

۲. «کمال الدین»، ج ۲/۳۷۸.

۳. «همان مدرک»، ج ۱/۲۹۱.

۴. «بحار الانوار»، ج ۵۲/۳۰۸.

موافقان و مخالفان مهدی (عج) = ۳۷۳

مردانی که گویا دل‌هایشان پاره‌های آهن است. غبار تردید در ذات مقدس خدای، خاطرشان را نمی‌آلاید... همانند چراغهای فروزانند، گویا دل‌هایشان نورباران است. از ناخشنودی پروردگارشان هراس دارند. برای شهادت دعا میکنند و آرزومند کشته شدن در راه خدایند.

امیر مؤمنان یاران مهدی را گنج‌هایی می‌داند آکنده از معرفت خدایی:

بِخ بَخ لِلطَّالِقَانِ فَاِنَّ لِلّٰهِ تَعَالٰی كُنُوْزَ لَيْسَتْ مِنْ ذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ وَلٰكِنْ بِهَا رِجَالٌ
مُؤْمِنُوْنَ عَرَفُوْا اللّٰهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَهَمَّ اَيْضًا اَنْصَارُ الْمَهْدِيِّ فِيْ اٰخِرِ الزَّمَانِ .^۱

خوشا به حال طالقان که خدای بزرگ در آن گنج‌های نهفته دارد برتر از طلا و نقره. آن گنج‌ها، مردانی مؤمناند که خدای را به شایستگی شناخته‌اند. آنان، یاران مهدی در آخر الزمان هستند.

۲. بصیرت و آگاهی: شناخت مقصد چراغ راه است، راه را بررونده آشکار و آسان می‌سازد. در دو راهیها، او را از سرگردانی‌های می‌بخشد. مردان حقیقت‌آشنا، از دوری راه، ناامید نمی‌گردند و در بحر آنها، کمر خم نمی‌کنند. پیچ و خم‌های زندگی و کژیه‌ها، آنان را به بیراهه نمی‌کشاند. چراغی فرا روی دارند و بردبارانه به سوی آن راه می‌گشایند.^۲

علی (ع) رویارویی با فتنه‌های کور و ورطه‌های هراس‌انگیز، چون جنگیدن با مسلمانان بی‌شعور و جاهلان پینه‌بر‌پیشانی بسته‌را، نه در صلاحیت هر کس که در توان دلیرمردانی می‌بیند کار کشته و ژرف‌نگر، که در ظواهر درنگ نکرده و از ورای همه موانع پایان را تماشا کنند و اسلام ناب محمدی را از اسلام ناخالص و شرک‌آلود متمایز سازند.

۱. «ینابیع الموده» / ۴۴۹.

۲. «نهج البلاغه»، فیض الاسلام، خطبه ۸۶.

حضرت در آغاز درگیری با مسلمانان مقدس نمای پیمان شکن، خطاب به یاران، فرمود:

«وقد فتح باب الحرب بينكم وبين اهل القبلة، ولا يحمل هذا العلم الا اهل البصر والصبر والعلم بمواقع الحق.»^۱

میان شما و اهل قبله در جنگ گشوده شد و این علم را بر ندارد مگر آن کس که بینا و شکیبیا باشد و داند که حق در کجا است.

یاران مهدی، در بصیرت، درایت و خردمندی سرآمدند. در فتنه‌هایی که زیرکان در آن فرو می‌مانند، هوشیارانه راه جویند و حق را از باطل باز شناسند. چنان از جامهای حکمت سیرابند و آماده کار که:

«حتى اذا وافق القضاء انقطاع مدة البلاء حملوا بصائرهم على اسيا فهم ودانوا لربهم بامر و اعظهم.»^۲

چون فرمان خدا آزمایش را به سر آورد، شمشیرها در راه حق آختند و بصیرتی را که در کار دین داشتند آشکار کردند. طاعت پروردگارشان را پذیرفتند و فرمان واعظشان را شنیدند.

بصیرت و آگاهی عمیق از هدفها و راهها و شناخت دوستان و دشمنان اسلام، سبب می‌شود که در احیای سنت و مبارزه با بدعت درنگ نکنند و در پی رسالت شرکت زدایی، به همراه امام خود، تیر بر دارند و بت شکنی کنند، پیرایه‌هایی که به اسم دین در ذهنها جای گرفته و با گذشت زمان تقدس یافته‌اند نابود سازند و اسلام را در صفا و خلوص نخستین خود عرضه بدارند.

۳. عبادت و بندگی: یاران مهدی، مردان عبادتند و نیایش، شیران روز و نیایش گران شب.

۱. «همان مدرک»، ترجمه دکتر شهیدی، خطبه ۱۷۳/۱۷۹، انقلاب اسلامی.

۲. «همان مدرک»، فیض الاسلام، خطبه ۱۵۰.

آن هم نه عبادتی عادت گونه و یا چون پرستش مزدوران و تاجران، بلکه نیایشی عارفانه و پاکبازانه، پیوند روح با ابدیت، عالی ترین عکس العمل سپاسگزارانه انسان در برابر خدا. عبادت آزادگان. نیایش پرجوش و خروش و سیر و سلوک. روح بندگی و راز و نیاز با جانیشان در هم آمیخته، همواره خود را در محضر خدا می بینند و از یاد اولحظه ای غفلت نمی ورزند. از ترس خداوند، نیمه شب، چونان مادران فرزندی مرده می گیرند. شب زنده داران و روزه داران^۱.

به گفته فضیل بن یسار:

«رجال لا ینامون اللیل لهم دوی فی صلاتهم کدوی النحل یتون قیاماً علی اطرافهم رهبان باللیل اسد بالنهار»^۲

مردانی که سبک خوابند و در نماز، بسان زنبور عسل، زمزمه کنان.

امام، در سفر و حضر، جنگ و صلح یاران را به تعبید و تضرع سفارش می کند، تا مقصد فراموش نگردد و پیروزیهای پیاپی، آنان را به غفلت و غرور دچار نسازد. همواره پیروزی را از جانب خدا ببینند و مناجات و نماز را کلید نصرت او.

امام باقر (ع) می فرماید:

«حتی اذا صعد النجف قال لاصحابه؛ تعبدوا لیلکم فیبتون بین راکع و ساجد یتضرعون الی الله»^۳.

چون بر فراز نجف بر آید، به یاران خطاب کند. امشب را به عبادت به روز آورید آنان برخی در رکوع و برخی در سجده شب را به سحر می رسانند و به درگاه خدا تضرع می کنند.

۱. «الزام الناصب»، شیخ علی یزدی حائری، ج ۲/۲۰.

۲. «بحار الانوار»، ج ۵۲/۳۰۸.

۳. «همان مدرک»، ج ۵۱/۳۴۴.

یا می فرماید:

«گویا، قائم و یارانش را در نجف اشرف می نگریم، توشه هایشان به پایان رسیده و لباسهایشان مندرس گشته است. جای سجده بر پیشانیهایشان نمایان است. شیران روزند و راهبان شب.»^۱

۴. حافظان حدود خدا: اسلام، دین مرزهاست و همه چیز در آن، قانون دارد. واجبات و محرمات مرزهای دین خدایند حرکت در مرز، حرکت در راه است و تجاوز از آن، بیراهه و گمراهی. یاران مهدی، مرزبان دین خدایند و حافظان حدود او. در اجرای فرمانهای حق، سخت و پی گیر و استوارند و در انجام دستورها و وظیفه ها، دستخوش احساسات و دوستیهای بی مورد واقع نمی شوند. قدرت و حشمت آنان را مغرور نمی کند و سنگدلی دشمنان، ایشان را به افراط نمی کشاند. جنگهای مهیب و دشواریهای نبرد، آنان را در عبادت سهل انگار نمی کند و تهی دستی ایشان را به مال اندوزی و تجاوز و انمی دارد. نخستین شرط بیعت امام با یاران، حفاظت حدود خدا است.

علی (ع) می فرماید:

«یاران با این شرائط با امامشان بیعت می کنند که دست پاک باشند و پاکدامن زبان به دشنام نگشایند و خون کس، به ناحق نریزند. به سکونتگاه مردم هجوم نبرند و کس را به ناحق نیازارند. بر مرکبهای ممتاز سوار نشوند و لباسهای فاخر نپوشند. مسجدی را خراب نکنند و بر مردم راه نبندند. به یتیم ستم روا ندارند و راهی را ناامن نکنند. شاهد باز نبوده و شراب ننوشند. درامانت، خیانت نکرده و پیمان شکن نباشند. احتکار نکنند و پناهنده را

موافقان و مخالفان مهدی (عج) ≡ ۳۷۷

نکشند، فراریان را دنبال نکرده، مجروح را نکشند. ساده بزنند و در راه خدا به شایستگی جهاد کنند.

امام نیز، متعهد می شود، بسان همراهان زندگی کند، دربان و حاجب برای خود نگیرد. به اندک قانع باشد و به یاری خدا در راه استقرار عدالت بکوشد و خدا را به شایستگی عبادت کند.^۱

امام، بر رفتار کارگزاران خود و مواظبت آنان بر اجرای وظایف خود نظارت دو چندان دارد.^۲

باید چنین باشد، زیرا ایجاد حکومت اسلامی، در گرو حفظ حدود خداست و ایجاد جامعه آرمانی، جز با تربیت استوانه های پولادین ممکن نمی گردد. اگر کارگزاران نظام توحیدی، با فضیلت باشند و وظیفه شناس، مردم نیز حرمت دین نگه دارند و پیشاپیش بر کاروان عدالت راه گشایند. پیروزی حق و شکست باطل در گرو تعهد و پای مردی پرچمداران آن است.

۵. شجاعت: یاران مهدی، دلیر مردند و جنگاوران میدانهای نبرد. دلهایی چون پولاد دارند و از انبوه دشمن، هراسی به دل راه نمی دهند. ایمان به هدف، همه وجودشان را تسخیر کرده و عشق به خاندان پیامبر (ص) به بازوانشان قوت بخشیده است. اراده جنگیدن، سرشار از شجاعتی بی همانند، آنان را به رزمگاه می کشاند. دل مردن دارند و عشق به شهادت. عزت نفس و بلندی همت، آنان را از کوه بلند پایه تر کرده و هیبتشان را در سینه ستمکاران دو چندان. غیور مردانند و نرسویان و زبونان، در جمعشان راه ندارند.

مولایشان، اندامی پهلوانانه دارد، سینه ای ستبر و بازوان پولادین و

۱. «الملاحم والفتن» / ۱۴۹.

۲. «منتخب الاثر» / ۳۱۱.

ورزیده^۱. یارانش قوت چهل مرد دارند. شیران میدان رزمند و جانهایشان از خارا سنگ، محکم تر^۲.

شجاعت بی بدلیشان، ترس را بردلهای مستکبران چیره ساخته و پیشاپیش راه گریز پیش می گیرند.

امام باقر (ع) می فرماید:

«کافی انظر اليهم مصعدین من نجف الکوفه ثلاث مائه وبضعة عشر رجلا کان قلوبهم زبر الحديد... يسير الرعب امامه شهراً وخلفه شهراً^۳»

گویا، آنان را می نگریم، سیصد و اندی مرد بر بلندای نجف کوفه ایستاده اند. دلهایی چون پولاد دارند. در هر سو، تا مسافت یک ماه راه، ترس بر دلهای دشمنان سایه می افکند.

در سوار کاری و تیراندازی بی نظیرند: «خیر الفوارس». در رزمگاه نشان شجاعان بر تن دارند و چونان یاران پیامبر (ص) در نبرد بدر، نشانه ویژه بر سر نهاده اند.^۴

دلیری، ویژه یاران برگزیده نیست، همه خدا جویان و مستضعفان از پدیدار شدن طلایه حق و عدالت قوی دل می گردند و حیاتی دوباره می یابند. ترس را کنار می نهند و به صف رزم آوران می پیوندند.

۶. فرمانبری: یاران امام، عاشقان مولای خودند و پاکبازان راه او. از وی چونان فرزندان خلف، فرمان می برند و بهتر از بنده ای گوش به فرمان، از حضرت، پیروی می کنند. در انجام دستورهای وی، بریکدیگر، پیشی می گیرند.

۱. «کشف الغمه فی معرفة الائمة»، علی بن عیسی اربلی، ج ۳/ ۲۷۱ دارالکتاب الاسلامی.

۲. «خصال»، شیخ صدوق، ترجمه کمره ای، ج ۲/ ۳۱۸. اسلامیة.

۳. «بحار الانوار»، ج ۵۲/ ۳۴۳.

۴. «همان مدرک» / ۳۱۰.

به فرموده پیامبر (ص):

«کدادون مجدون فی طاعته»^۱.

تلاش گر و کوشا در پیروی از اویند.

پیروی آنان از امام، نه برخاسته از زور، که ناخالصان را به زور در ضیافت اهل وفا در نیاورند و در خلوت جوانمردان، ناپاکان حضور نیابند، بلکه عشق و علاقه قلبی به مهدی، آنان را به فرمانبری و اوا می دارد. بسان پروانه، به دور شمع وجودش، در گردشند. جاذبه سازنده و پر قدرتش، آنان را مجذوب کرده است. لبخند او را، جلوه رضای خدا و عتابش را تازیانه خشم خدا می شمیرند. او، را بیش از هر کس، دوست می دارند و پیروی از او را، بدون قید و شرط، بر خود لازم می شمارند. یادگار پیامبر را در میان دارند و از هر چه در پیرامون او وجود دارد، نشان یار جسته و به آن تبرک می جویند.

«کان علی خیولهم العقبان، يتمسحون بسرج الامام يطلبون بذلك البركة

ويحفون به و يقونه بانفسهم فی الحروب و يكفونه ما يريد منهم»^۲

سوارانی با نشان و پرچم، برای تبرک دست بر زین مرکب امام می ساینند و در گرد امام در چرخشند. با جان و دل، او را در جنگها یاری کرده و آنچه طلب کند، کفایت می کنند.

دوستان خدایند و خدا دوست. به جای ناشکیبایی بزدلان و راحت طلبان،

یاریش می کنند و در برابر نافرمانی نمک ناشناسان، پاکبازانه تسلیم اویند.^۳

امام حسن عسکری (ع) در سخنانی که در آخرین روزهای عمر، به فرزند خود فرموده، از یاران مخلص مهدی یاد کرده و فرزند را با یاد آن مردان با وفا دلداری داده است:

۱. «عیون اخبار الرضا»، شیخ صدوق، ج ۱/۶۳، طوس.

۲. «بحار الانوار»، ج ۵۲/۳۰۸.

۳. «الغیبة»، نعمانی / ۳۱۶.

«... روزی را می بینم که پرچمهای زرد و سفید در کنار کعبه، به اهتزاز در آمده، دستها برای بیعت تو، پی در پی صف کشیده اند. دوستان با صفا، کارها را چنان به نظم و ترتیب درآورده اند که همچون دانه های در گرانها که در رشته ای قرار گیرند، شمع وجودت را احاطه کرده اند و دستهایشان برای بیعت با تو، در کنار حجرالاسود. به هم می خورد. قومی به آستانه ات گرد آیند که خداوند آنان را از سرشتی پاک و ریشه ای پاکیزه و گرانها آفریده است. دلهایشان از آلودگی نفاق و پلیدی شقاق پاکیزه است. به فرمانهای دینی فروتند و دلهایشان از کینه و دشمنی پیراسته، رخسارشان برای پذیرش حق آماده است و سیمایشان بانور فضل و کمال آراسته. آیین حق را می پرستند و از اهل حق پیروی می کنند»^۱.

۷. ایشار و مواسات: از ویژگیهای بارز همراهان مهدی، ایشار و مواسات است. وحدت مقصد و اخلاص نیت، دلهایشان را با هم پیوند داده و یار و غمخوار یکدیگرند. آنان برای یکدیگر خود را به رنج افکنند و در بهره گیری از زیباییهای زندگی، دیگران را بر خود پیش دارند و باید چنین باشند آن کس که خود ساخته نباشد، نمی تواند سازندگی کند و آن که بر دوست خود، مهر نورزد، دیگران را شایسته ترحم نبیند. پیروزی پیامبر اسلام (ص) در گرو یاران ایشارگر و فداکار بود و همه قیامهای اصلاحگرانه تاریخ اسلام از چشمه مواسات بهره گرفت.

از آن سو، از عوامل خانه نشین شدن امامان، اندک بودن یاران موافق و فداکار بوده است.^۲

برید عجلی نقل می کند:

«قیل لابی جعفر(ع) ان اصحابنا بالكوفه جماعة کثیره فلو امرتهم لاطاعوك

۱. «بحارالانوار»، ج ۳۵/۵۲.

۲. «اصول کافی»، کلینی، ج ۲/۱۷۴.

واتبعوك؟ فقال: يجيئني احدهم الى كيس اخيه فياخذ منه حاجته؟ فقال لا.
قال: فهم بدمائهم ابخل. ثم قال: ان الناس في هدنة نناكحهم ونوارثهم ونقيم
عليهم الحدود وتودي اماناتهم حتى اذا قام القائم جاءت المزاملة ويأتي الرجل
الى كيس اخيه فياخذ حاجته لا يمنعه^۱.

به امام باقر گفته شد: یارانمان در کوفه بسیارند. اگر فرمان دهی از تو اطاعت
خواهند کرد. فرمود: چنان هستند که کس بدون اجازه برادر دینی، از مال او
نیازمندی خود را بر طرف کند؟ گفت خیر.

فرمود: پس آنان که از بذل مال دریغ کنند، در نثار جان بخیل ترند. سپس افزود:
مردم در صلح اند با آنان ازدواج کرده و از ایشان ارث بریم و برایشان اقامه حدود
کرده و امانات آنان را اداء کنیم. زمان قیام قائم دوران رفاقت فرارسد. مرد به
سراغ مال برادر رفته حاجت خود برگیرد و کس او را منع نکند.

در روایات، از یاران مهدی علاوه بر تعبیر «مزامله» به رفقا، نیز نام برده
شده اند^۲، به معنای دوستان همدل و همراز، با لطف و صفا، دوستان بزم و
رزم. دوستیشان، چنان محکم است که گویا برادران تنی اند. و همه شان از یک
پدر و مادرند.

«كانما ربا هم اب واحد وام واحده قلوبهم مجتمعة بالمحبة والنصيحة^۳»

گویا یک پدر و مادر آنان را پروریده اند. دلهای آنان از محبت و خیرخواهی به
یکدیگر آکنده است.

۸: زهد و ساده زیستی: زهد و ساده زیستی، زینت کارگزاران مهدی است.

۱. «بحار الانوار» ج ۵۲ / ۳۷۲؛ «اختصاص»، شیخ مفید / ۲۴، چاپ شده در مصنفات شیخ مفید،

ج ۱۲ کنگره هزاره شیخ مفید.

۲. «ینابیع الموده» / ۴۳۳.

۳. «الزام الناصب» ج ۲ / ۲۰.

آرمانش رساندن جامعه به قله رفیع توحید و عدالت است و خوشکامی و نیک بختی را در آرامش دیگران می جویند. غذایشان ساده و لباسشان بی پیرایه است. زندگیشان از معیشت درویشان فراتر نمی رود. با دردهای جامعه آشنا و رنجهای بشر در احساس لطیفشان، بازتاب دارد. نمی توانند تن به آسایش و شادکامی سپارند و از احوال مردمان غافل شوند و نام مصلح جهان بر خویش نهند؛ چرا که آن که با عشرت طلبان همسو شود و دل در گرو آز و طمع بندد، نمی تواند مروج دین باشد و کارگزاری شایسته برای حکومت عدل و داد.^۱

امام صادق(ع) به کسانی که برای رسیدن به نان و نام در آرزوی حکومت اهل بیت بودند، می فرمود: «اینک، هنگام آرامش ماست. اگر به قدرت دست یابیم، همراهان ما زندگی دشوارتری از دیگران خواهند داشت. رسم کشورداری ایجاب خواهد کرد که پشتوانه درویشان و بینوایان باشیم. تواضع و فروتنی را پیشه سازیم و در ناگواریهای روزگار شریک آنان باشیم، تا مردم از ما الگو گیرند و تلخی زمانه در کامشان گران نیاید.^۲

امام صادق(ع) در برابر پافشاری دوستان برای قیام و شتاب در خروج قائم فرمود:

«ما تستعجلون بخروج القائم، فوالله ما لباسه الا الغلیظ ولا طعامه الا الجشب وما هو الا السیف والموت تحت ظل السیف.^۳»

چرا در خروج قائم شتاب می ورزید. به خدا سوگند، لباسش درشت و غذایش ناچیز است. زندگی در حکومت او، جنگیدن است و مرگ در سایه شمشیر.

ستمدیدگان جهان، آزادی خود را در دست آن پاکبازان دیده و از سراسر گیتی به یاریشان می شتابند. درستی گفتار و شعارشان را در کردارشان می جویند و در

۱. «نهج البلاغه»، کلمات قصار، شماره ۱۱۰.

۲. «بحار الانوار»، ج ۵۲/۳۴۰. برداشت از سخنان امام به معلی بن خنیس.

۳. «الغیبه»، نعمانی / ۲۳۳.

پی دیدن نشانه های اخلاص و صداقت به درگاهش سر می سپارند .
در حجاز، فرودستان و بینوایان در انتظار ظهور مهدی لحظه می شمارند^۱ و
در سایر سرزمینها نیز، غیر مسلمانان برای رهایی از ستم بیداد گران، امام را
می جویند به دست مهر او به آستان اسلام، پیشانی می ساینند.^۲

۹. نظم و انضباط: نظم در زندگی و کار، از ارزشهای انسانی و از رموز
کامیابی است. انسانهای موفق. برنامه دارند و براساس اصول مشخص، حرکت
می کنند. انقلابهای رهایی بخش و سازمان یافته، کمتر با شکست رو به رو
می شوند. پیامبر اسلام، سمبل نظم بود. در زندگی شخصی، اوقات خود را
تقسیم می کرد و عبادت و استراحت و روابط خانوادگی و اجتماعی حضرت،
براساس نظمی روشن مشخص شده بود.^۳ علی (ع) نیز، با نظم برد و به هنگامی
مرگ فرزندان و پیروان خود رابه نظم در کارها سفارش فرمود^۴.
یاران امام زمان نیز، دارای نظم و تشکیلاتی مناسب با حکومت جهانی اند. با
این که روابط گرمی با مردم دارند، بسان پدر و فرزند، ولی کارها را براساس
اصولی محکم و روشن پیش می برند و تشکیلاتی براساس معیارهای اسلامی در
میانشان برقرار است.

از یاران امام برخی سمت نقابت و نمایندگی دارند^۵.
دیگران، در اختیار این گروهند.

۱. «بحار الانوار»، ج ۵۳/۸۳.

۲. «همان مدرک»/۸۵.

۳. «عیون اخبار الرضا»، شیخ صدوق، ج ۱/۳۱۷؛ «فتح الباری فی شرح صحیح بخاری» ابن حجر
عسقلانی، ج ۸/۱۱۸، دارالفکر، بیروت.

۴. «نهج البلاغه»، نامه ۴۷.

۵. «فروع کافی»، ج ۸/۱۶۷.

سپاهیان امام، لباس یکسان استفاده می کنند. نیروهای متحد الشكل و منظم مهدی، منظم ترین نیروهای رزمی جهانند.
علی (ع) آنان را این گونه می ستاید:

«کانی انظر اليهم والزی واحد والقدر واحد والجمال واحد واللباس واحد.»^۱

گویا آنان را می نگریم، زی و هیأتی یکسان، قد و قامت برابر، در جمال و برازندگی همانند و هم لباسند.

در آغاز و انجام کارها، سازماندهی دارند و در بیعت با امام و دعوت به قیام و جهاد با دشمنان هماهنگ عمل می کنند. دوستانی با صفایند و کارها را ماهرانه به نظم و ردیف در آورده اند و پیشاپیش، مقدمات حرکت را برای امام فراهم می کنند.^۲

مخالفان مهدی

امام، دشمنان سخت گیر و کینه توزی نیز در برابر خواهد داشت. معارضانی که در مقدمات نهضت اخلال می کنند و پس از پیروزی نیز، در نابودی آن خواهند کوشید.

کند و کاو درباره مخالفان، نشان می دهد سوای مستکبران بیدادگر که در سرلوحه قهر سپاه مهدی قرار دارند، بیشترین کارشکنیها، از جانب کسانی است که ادعای موافقت با امام دارند و خود را از منتظران مهدی می دانند. اینان، امام را نه به خاطر پیاده کردن اسلام اصیل، بلکه برای همراه کردن امام با آرزوها و هوسهای خود می خواهند. پس از پیوستن به امام، چون کارها را بروفق مراد خود نمی بینند و ناچارند از منافع نامشروع خود درگذرند، به توجیه اهداف خود روی

۱. «الملاحم والفتن» / ۱۴۸.

۲. «بحار الانوار» ۳۵/۵۲.

می آورند و با سلاح دین و مذهب، به جنگ امام می روند که به فرموده امام صادق:

«چه بسیار از کسانی که ادعای پیروی او را دارند، ولی پس از ظهور حضرت، از او روی می گردانند.»^۱

در این بخش، به برخی از این افراد و یا گروهها اشاره می کنیم.

۱. راحت طلبان: راحت طلبی ریشه در خود پرستی دارد و خودخواهی، منشاء همه مفاسد است. لذت طلبی حالتی را در انسان ایجاد می کند که همه معیارهای اعتقادی و اخلاقی او را دگرگون می سازد.

لذت طلب، دین را به گونه ای توجیه می کند که با رفاه او در تراحم نباشد. او بیشتر به دنبال آن دسته از احکام ساده و بدون دردسر است که دنیای او در خطر نیفتد. جمعی از مسلمانان مکه، پیش از هجرت به مدینه، خدمت پیامبر رسیده ابراز می داشتند: مورد آزار دشمنانیم، اگر اجازه دهی با دشمنان می جنگیم. پیامبر می فرمود: اکنون مأمور به مبارزه نیستیم. دست نگاه دارید. نماز بخوانید و زکات بدهید.

پس از هجرت به مدینه و ایجاد آرامشی نسبی در آن شهر، پس از آنکه دستور جهاد نازل گشت زبان به اعتراض گشودند که خدایا، چرا فرمان نبرد دادی و آن را مدتی به تأخیر نینداختی. قرآن، ریشه ترس و وحشت آنان را راحت طلبی می شمرد و مردم را نسبت به فرجام آن هشدار می دهد^۲

انقلاب جهانی امام زمان، بدون گذشتن از آتش و خون به پیروزی نمی رسد. در نبرد محرومان با مستکبران، برق تیغ بلا، ایمانها را به آزمایش در می آورد.

۱. «میزان الحکمة» ری شهری، ج ۱/ ۲۹۲، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

۲. تفسیر «قمی»، علی بن ابراهیم قمی، ج ۱/ ۱۴۴. ذیل آیه ۷۱ سوره نساء.

مؤمنان راستین پیشاپیش به استقبال رفته و خود را برای بلایا آماده می کنند، ولی راحت طلبان با دستاویز قرار دادن مذهب، در پی توجیه وضع و پایگاه خویش هستند. در دوران انتظار، بیش از همه چیز، در فکر زندگی خودند و انتظار را بیشتر در دعا و ... می جویند.

از برابر آیات جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ستم، بی تفاوت می گذرند. این گروه نجات بشر و عمل به این گونه دستورها را مربوط به زمان ظهور می دانند و مبارزه در زمان غیبت را نامشروع می پندارند.

امام خمینی در طرز تفکر این گروه می گوید:

«می گویند: اگر حضرت صاحب، خودشان مقتضی می دانند، برای جهاد و مبارزه، تشریف بیاورند، من که دلم برای اسلام بیشتر از آن حضرت نسوخته است و حضرت هم که اینها را می بیند، خودشان بیایند، چرا من این کار را بکنم.»^۱

از برهان لطف، این نتیجه می گیرند که حضرت، نسبت به کاستیهای جامعه از ما داناتر است و تواناتر، تاخیر حضرت در ظهور، برخاسته از مصلحتی بوده و نیاز به اقدام ما نیست. با کند و کاو بیشتر در منطق و روش زندگی این گروه، متوجه می شویم که همه این گفته ها، پوششی است برای راحت طلبی و در واقع انحرافات اخلاقی، سرمنشأ این عقاید است، نه بینش دینی و بصیرت اعتقادی و ...

امام خمینی درباره اینان می گوید:

«از صدر اسلام تاکنون، دو طریقه، دو خط بوده است: یک خط، اشخاص راحت طلب که تمام همشان به این است که یک طعمه ای پیدا بکنند و بخورند و بخوابند و عبادت خدا را هم، آنهایی که مسلمان بودند می کردند. اما مقدم بر هر چیزی در

۱. «امام و روحانیت»، مجموعه دیدگاهها و سخنان امام درباره روحانیت / ۲۰۶، دفتر سیاسی سپاه پاسداران.

موافقان و مخالفان مهدی (عج) = ۳۸۷

نظر آنان، راحت طلبی بود. ... از اول نهضت اسلامی، ما شاهد اشخاص که ...
راحت را بر هر چیزی مقدم می داشتند [بوده ایم] تکلیف را در این می دانستند که
نمازی بخوانند و روزه ای بگیرند^۱.

این گروه که در دوران غیبت، راحت طلبی سبب همدستی آنان با کفر و ستم
شده است، به هنگام ظهور امام نیز، نمی توانند شیوه زندگی را تغییر دهند. برای
ادامه زندگی، بدون درد سر و به دور از غوغا و مبارزه، با حضرت همراه
نمی شوند. در پاسخ دعوت امام به جهاد با مستکبران، آیات تقیه را می خوانند.
امام زمان در مقابله با توجیه های کژاندیشانه آنان به قرآن استدلال می کند و حق را
بدون پرده آشکار می سازد و سرانجام، راحت طلبان را در ردیف منافقان کیفر
می دهد.

امام صادق می فرماید:

«انما جعلت التقیه لیحقن بها الدم. فاذا بلغت التقیه الدم فلا تقیه وایم الله
لودعیتم لتنصرونا لقلتم لانفعل انما نتقی ولکانت التقیه احب الیکم من آبائکم
وامهاتکم ولو قد قام القائم ما احتاج الی مسائلتکم عن ذلك ولا قام فی کثیر
منکم من اهل النفاق حد الله^۲».

فلسفه تشریح تقیه، حفظ خونهاست. اگر تقیه، به مرز خون رسد، جای
تقیه نیست. به خدای سوگند، اگر شما برای یاری ما دعوت شوید، خواهید
گفت: ما در تقیه هستیم و نمی توانیم شما را یاری دهیم. همانا تقیه از پدران و
مادران برایتان عزیزتر است. اگر قائم ما پیاخیزد، به یاوه گوییهای شما گوش
نخواهد داد و در حق بسیاری از شما مردم منافق، حدود خداوند را جاری خواهد
ساخت.

۱. «صحیفه نور»، ج ۱۵/ ۴۵.

۲. «وسائل الشیعه»، شیخ حر عاملی، ج ۱۱/ ۴۸۳، دار احیاء التراث العربی.

۲. جمود اندیشان: از بامداد اسلام، ظاهر گرایان از مهم ترین موانع احیای دین و تحولات اجتماعی بوده اند، کسانی که به باطن و روح و هدف دین توجه نکرده و افق درکشان فراتر از پوست و قالب را نمی نگرند. دور بودن از واقعیت های عینی، آنان را کوتاه بین کرده و به خود محوری دچار. محدود بودن درکشان نسبت به دین، موجب می شود که در زمانهای حساس، تکلیف را نشناسند و به رویارویی پیامبر و امامان کشانده شوند.

در جریان نزول آیه روزه و نماز مسافر، پیامبر در سفر، دستور افطار دادند و خود روزه گشودند، ولی گروهی که به خیال مقدس مأبانه خود، هر سختی ثواب دارد، به روزه ادامه دادند. پیامبر با آنان برخورد کرد و بدیشان لقب گناهکار داد^۱. وجود پیامبر و مخالفت صریح با این گروه، به آنان عرصه میدان داری نمی داد. پس از پیامبر، تفکر قشری و ظاهر بینی در لوای حراست از سنت و جماعت، در میان مردم رایج شد و ورود نحله های گوناگون فکری به فرهنگ اسلامی، بویژه در دوران غیبت، آن را تشدید کرد. فرقه های گوناگون در عالم اسلام پیدا شد. ارباب مذاهب و فرق، به اسلام به عنوان دینی جامع و حیات بخش توجه نکردند و با یکسونگری به برخی از جوانب دین، زمینه ناتوانی سایر اجزاء آن را فراهم کردند.

عالم تشیع نیز، از این خوان بی نصیب نماند. غیبت امام و دور کردن شیعه از عرصه سیاست و اجتماع، سبب شد که حرکت اجتهاد بیشتر در حل مسائل فردی متمرکز شود و دستورات اسلام به عنوان یک سیستم اجتماعی، اقتصادی و... کمتر در کار تحقیق و تدریس قرار گیرد^۲.

۱. تفسیر «نور الثقلین»، ج ۱/ ۱۶۵.

۲. «مجموعه آثار شهید صدر»، مقاله همراه با تحول اجتهاد/ ۸، روزیه.

سایه افکندن تفکر اخباری گری بر اذهان گروهی از علما، مسأله را تشدید کرد و سبب شد که نوعی جمود و گذشته گرایی در محافل علمی شیعه رسوخ کند. و مراکز فرهنگی آن، بویژه در سده های اخیر، در برخورد با مسائل نوظهور کمتر واکنش مثبت نشان دهند. ریشه معارضه برخی از متدینین در برابر اندیشه های ناب امام امت را باید در گذشته گرایی و یکسو نگری در مسائل اسلام، جست و جو کرد.

به هنگام ظهور امام، تحجر در اندیشه ها و رفتار اجتماعی، نه تنها از میان نرفته که در لفافه های نوظهور جلوه های دیگر می یابد.

امام، احیا گر دین است در همه مسائل فکری و کار بردی اسلام، به دگرگونی های وسیعی دست می زند و دستوراتی را که در طی روزگاران دراز، بر توده مردم پنهان مانده و مردم ناشیانه به آن عمل می کنند، آشکار می سازد^۱.

حضرت، برای ایجاد عدالت عمومی، اموال نامشروع را مصادره می کند، قطایع و زمینهایی که حکومتها به ناروا به افراد واگذار کرده اند، به بیت المال بر می گرداند^۲. دست حرامخواران را از اموال عمومی کوتاه می کند و نقبهای نامریی به بیت المال را مسدود می کند^۳.

در اجرای عدالت، تا آن جا پیش می رود که راه را بر افرادی که به زیارت مستحبی خانه خدا می روند بسته و حج واجب را در اولویت قرار می دهد^۴. شیوه حرمسازی و مسجد نمایی را نمی پسندد و مساجد را از تزئینات غیر ضروری پاک می سازد^۵. در حرم پیامبر و مسجدالحرام تغییرات مهمی را به اجراء

۱. «ارشاد»، شیخ مفید، ج ۲/۳۸۳.

۲. «منتخب الاثر»/۳۰۵.

۳. «بحار الانوار»، ج ۵۲/۳۳۸.

۴. «فروع کافی»، ج ۴/۴۲۷.

۵. «الغیبه»، شیخ طوسی/۴۷۳-۴۷۵، مؤسسه معارف اسلامی، قم.

می گذارد. در قضاوت، شیوه داودی را پیش می گیرد و با معیارها و موازین نوینی که در اختیار دارد، کشف حقیقت می کند و تنها به شیوه قضایی گذشته، یعنی بینه و سوگند اکتفا نمی کند.^۱

در تفسیر قرآن، اسرار پنهانی و رموزی که بر مردم پنهان مانده را آشکار ساخته و درهای حکمت و معرفت را بر مردم می گشاید. تأویل قرآن و مصادیق بارز و پنهان آیات آن را بر مردم آشکار می سازد.^۲

امام زمان، احکامی که پیامبر و امامان پیشین، به سبب نبودن شرایط، نتوانسته اند اجرا کنند، جاری می کند و اسلام را با همه شرایط و ویژگیها، در جهان حاکم می سازد.

تحولات مهم فرهنگی و اجتماعی و سیره امام در حکومت و قضاوت، با ذهنیتی که مردم از دین دارند و تحجر اندیشان القا کرده اند، جدید جلوه می کند و روش امام را با معتقدات خود بیگانه می بینند.

«اذا قام القائم استأنف دعاء جديداً كما دعاء رسول الله»^۳.

امام، نه مشرع است و نه دین ساز، بلکه جدید بودن روش حضرت در ارتباط با شناخت واژگونه مردم آن دوره از دین است، که کارهای امام را جدید جلوه می دهد، گویی دین جدید آورده است. گروهی که با اسلام اصیل بیگانه بوده و تنها بر ظواهر گذشته جمود دارند. روش امام را با سیرت نیاکان خود ناشناخته دیده، زبان به اعتراض می گشایند و با سلاح مذهب، به مقابله امام می شتابند. گروهی که از فهم بطون و معانی بلند قرآن عاجزند، به ظواهر قرآن، علیه امام استشهاد می کنند و عده ای با استدلال به سیره ای از پیامبر که در خیال دارند، به تحولات اجتماعی و اقتصادی امام انتقاد می کنند.

۱. «کافی»، ج ۱/۳۹۷.

۲. «بحارالانوار»، ج ۵۲/۳۶۴-۳۳۶.

۳. «الغیبه»، نعمانی/۳۲۲.

امام زمان، در بیرون کردن این گروه از صحنه اجتماعی و افکار عمومی، پیش از جدش پیامبر به زحمت می افتد. پیامبر، با کافران بی پرده، رو به رو بود که از اعلان دشمنی ابایی نداشتند و آشکار با اسلام و پیامبر می جنگیدند. ولی این دسته از معارضان مهدی، پینه بر پیشانی دارند و در میان مردم، به زهد و ورع مشهورند و با سلاح دین، به جنگ امام می روند. بی کمترین تردید، به تیر تکفیرش می زنند و با ایجاد شایعه و جنگ روانی افکار عمومی را علیه او بسیج می کنند.

امام صادق (ع) می فرماید:

«ان قائمنا اذا قام استقبال من جهلة الناس اشد مما استقباله رسول الله (ص) من جهال الجاهلية.

فقلت: وكيف ذاك.

قال: ان رسول الله (ص) اتى الناس وهم يعبدون الحجارة والصخور والعيidan والخشب المنحوتة وان قائمنا اذا قام اتى الناس وكلهم يتاول عليه كتاب الله ويحتج عليه به. ثم قال: اما والله ليدخلن عليهم عدل جوف بيوتهم كما يدخل الحر والقر.^۱»

آزردگیهایی که مهدی ما از سوی نادانان روزگار خود متحمل می شود، بیش از زحماتی است که به پیامبر از جاهلان زمان خود وارد شده.

گفتم: و چگونه؟

فرمود: پیامبر در زمانی بر انگیخته شد که مردم سنگ و درخت و چوب می پرستیدند. قائم، آن گاه که قیام کند، مردم علیه او قران را تاویل می کنند. به خدا سوگند، همانند سرما و گرما عدالت وارد سراهای آنان خواهد شد.

در قضیه ای، امام در جمع مردم سخن می گوید و حقایق را بر مردم آشکار

می سازد، گروهی از مردم که تاب سخنان حضرت را نیاورده علیه امام خروج می کنند.

امام صادق (ع) می فرماید:

«انه اول قائم يقوم منا اهل البيت يحدثكم بحديث لا تحتملونه فتخرجون عليه برميلة الدسكرة فتقاتلونه فيقاتلكم فيقتلكم^۱».

در وقت ظهور قائم ما، برایتان سخنانی گوید که تاب شنیدن آن را ندارید. علیه او در رمیله شورش خواهید کرد. او، با شما جنگیده و شما را نابود خواهد کرد.

خطاب امام به شیعیان، «یحدثکم» نشانگر آن است که این گروه، از مخالفان امام، از شیعیان هستند و همگی، به دست امام از میان می روند.

۳. کافران و منافقان: در طول تاریخ اسلام، افرادی از منافقان، با سوء استفاده از آزادیهای اسلامی، وارد مسلمانان شده و با تظاهر به شعائر اسلامی، از امکانات جامعه مسلمانان، استفاده کرده اند. مصالح اسلام، ایجاب می کرد پیامبر و ائمه، با آنان مدارا کنند و از درونشان پی جویی نکنند در حکومت مهدی نیز، این گونه افراد در صدد نفوذ در حکومت و جامعه اسلامی بر می آیند. منافقان، گاه تر دستانه، تا سطح تصاحب مقامات عالی حکومت امام پیش می روند، ولی ذکاوت و قدرت امام جایی برای دست اندازی منافقان باقی نمی گذارد و شدیداً پاکسازی می شوند^۲. دو چهرگان که آینده خود را در خطر می بینند، با پخش شایعه و همکاری با گروههای معارض، دشمنی خود را آشکار می کنند. در مناطق مرزی، با دشمنان خارجی همدست می شوند و در مرکز خلافت، کوفه، آشکارا با امام می جنگند. حضرت، پس از درهم شکستن مقاومت مخالفان،

۱. «بحار الانوار»، ج ۵۲/۳۷۵.

۲. «همان مدرک»/ ۳۳۸.

پیروزمندان و کوفه می شود و منافقان را در ردیف سایر فرقه های منحرف نافرمان، از میان بر می دارد^۱.

کفار نیز، که ادعای سرکردگی مردم جهان را داشته و نهضت آزادی بخش مهدی را مانع منافع ناروای خود می بینند، در برابر حضرت صف آرای می کنند. آنان، برای جلوگیری از مسلمان شدن مستضعفان و حاکمیت محرومان، نیرو تهبه کرده و با سپاهیان امام درگیر می شوند. امام صادق می فرماید:

«اذا خرج القائم لم يبق مشرك بالله العظيم ولا كافر، الا كره خروجه^۲»

مشركان و كفار از قيام مهدی ناخشنودند.

دنیای کفر، با دستاویز قرار دادن کیش نصرانیت، با امام درگیر می شوند و به دشمنان امام، کمک می رسانند و به هنگام شکست، بدیشان پناه می دهند^۳. از برخی از روایات استفاده می شود، سفیانی، مهم ترین مخالف امام نیز، صلیب در گردن دارد^۴.

امام، طی گفت و گوهای اعتقادی و سیاسی، معارضان غیر مسلمان را همراه خود می کند و مشرکان کینه ورز جنگ افروز را، شکست می دهد.

شیوه برخورد امام با مخالفان

از مسائل نیازمند به بحث، روش برخورد امام با مخالفان است. جایگاه سایر ارباب مذاهب و مکاتب در حکومت امام کدام خواهد بود. به تعبیر دیگر مقصود از حکومت جهانی واحد که امام منادی آن است چیست؟ آیا وحدت دین مقصود

۱. «همان مدرک» / ۳۳۸.

۲. «البرهان فی تفسیر القرآن» محدث سید هاشم بحرانی، ج ۲/ ۱۲۱، اسماعیلیان.

۳. «بحار الانوار»، ج ۵۲/ ۳۴۴.

۴. «الغیبه»، شیخ طوسی / ۴۶۳.

است یا وحدت حکومت . در هر صورت ، رفتار امام با اهل کتاب یا با دیگر مسلمانان غیر معتقد به مذهب امام چگونه است؟

مخالفان امام به چند دسته تقسیم می شوند .

۱ . مخالفان سیاسی و مذهبی مسلمان .

۲ . اهل کتاب .

۳ . مستکبران .

دسته اول: در ذهن برخی از شیعیان ، این اندیشه وجود دارد که در حکومت امام که مروج مسلک اهل بیت است ، سایر ارباب مذاهب ، جایی نخواهند داشت و همه آنان می بایست به ولایت علی (ع) گردن نهند . روش مهدی ، با روش جدش ، پیامبر و علی (ع) در برخورد با مخالفان متفاوت است . آنان ، مأمور رحمت بودند و گذشت و مهدی ، مأمور انتقام . اگر علی در برخورد با مخالفان مذهبی و سیاسی گذشت می کرد و از کردار افرادی مثل شورشیان بصره و یا خوارج می گذشت ، بر اثر نبودن شرایط انتقام بود ، ولی در حکومت مهدی ، مانعی برای شدت عمل با مخالفان وجود ندارد . دلیلی که ممکن است برای این مطلب ارائه کرد ، روایاتی است که دلالت دارد روش برخورد مهدی (ع) با مخالفان ، با روش برخورد علی (ع) با مخالفان بصری تفاوت دارد .

در روایت معلی بن خنیس از امام صادق چنین آمده است :

«ایسیر القائم (ع) اذا قام بخلاف سیره علی (ع) .»

فقال : نعم وذاك ان عليا سار باليمن والكف لانه علم ان شيعة سيظهر عليهم من بعده وان القائم اذا قام سار فيهم بالسيف ... وذلك لانه يعلم ان شيعة لم يظهر عليهم من بعده ابداً .^۱

آیا روش قائم برخلاف سیره علی (ع) است؟

فرمود: بلی. علی بعد از دست یافتن بر مخالفان، آنان را بخشید، چون می دانست دشمنان، پس از او بر شیعیانش مسلط خواهند شد. ولی قائم، با مخالفان با شمشیر رو به رو می شود، چون می داند دشمنان هرگز بر پیروان او، مسلط نخواهند شد.

این روایت و مانند آن، تا چه حد دلالت بر مقصود دارند؟

مروری بر روایات سیره مهدی (ع)، نشان می دهد، در نظام آن حضرت، آزادی مذهب وجود دارد و مسلمانی به جرم داشتن عقیده مخالف، مجازات نمی شود و مخالفان مذهبی، حق اظهار عقیده دارند، به چند دلیل:

۱. در هیچ روایتی از منابع شیعی چنین مطلبی نقل نشده است که مهدی (ع) مخالفان را به ترك مذهب و پذیرش ولایت علی (ع) و امی دارد. تنها در مواردی که از شدت عمل سخن به میان آمده، برخورد با ناصبها و معاندان اهل بیت است^۱ و بس. و ناصب، نه هر مخالف و غیر موافق عقیده و مسلک اهل بیت، کسی است که دشمنی با علی و دیگر امامان (ع) را در سینه پرورانده و از اظهار سب و دشمنی ابائی ندارد و در فقه شیعه، سبّ علی و ائمه، حکم سبّ پیامبر را دارد.

۲. امام، در همه مراحل دعوت و فعالیت، به تبیین اهداف و علل اقدامات خود می پردازد و نقطه ابهامی را برای مردم باقی نمی گذارد. مخالفان سیاسی و مذهبی، با استفاده از جوّ آرامی که امام ایجاد می کند، به بیان مواضع خود می پردازند و جواب می شنوند. از جمله، در منزل ثعلبیه، یکی از بزرگان بنی هاشم، به سیره امام انتقاد می کند و خواهان دلیل شرعی برای آن می شود.

امام، برخلاف برخی از مأموران که خواهان شدت عمل با این گونه انتقاد گراند، به آرامی پاسخ می دهد و با استدلالهای مستند به سیره پیامبر، او را با خود

۱. «فروع کافی»، ج ۸/۲۲۷، دارالتعارف، بیروت.

همراه می سازد.^۱

۳. امام، تنها با مخالفان مذهبی و سیاسی که مسلحانه علیه امام و برنامه هایش بپا خیزند، برخوردی قهر آمیز دارد. در مورد آنان نیز، از جاده انصاف بیرون نمی رود و با آنان مدارا می کند. حضرت، پیشاپیش با مخالفان اتمام حجت می کند و به قرآن و سنت پیامبر، با ایشان به گفت و گو می نشیند. در مواردی که دشمن، کینه خود را آشکار می سازد و، جنگ را می آغازد و دست به خون یاران مهدی می آلود، امام دستور مقابله می دهد.^۲

اما در پاسخ آنان که به این روایت استدلال کرده اند باید گفت: «امام، روش علی (ع) را در مقابله با شورشیان بصره، در پیش ندارد» اولاً، روایت در مورد مخالفان نظامی و پیمان شکنان است، نه مطلق مخالف. و این حق به امام داده شده است که برای شکستن شوکت مخالفان و جلوگیری از اجتماع دوباره آنان، فراریان را تعقیب کند و مجرمان را مجازات، چنانکه شیوه علی (ع)، در نبرد صفین بر آن بود.^۳

ثانیاً، روایت بر فرض درستی سند معارض است با سخن دیگری از امام صادق که می فرماید:

«وینادی منادیه الا لاتبعوا مولیا ولا تجهزوا علی جریح ویسیر بهم کما سار علی (ع) یوم البصرة.»^۴

منادی امام، فریاد برمی دارد فراریان را تعقیب نکنند و مجروحی را نکشند. بمانند روش علی (ع) با بصریان، با آنان روبه روی شود.

در مورد دیگر، امام برای دعوت مسلمانان مکه نماینده ای می فرستد،

۱. «بحار الانوار»، ج ۵۲/۳۴۳.

۲. «همان مدرک»/ ۳۸۷.

۳. «وسائل الشیعه»، شیخ حر عاملی، ج ۱۱/ ۵۵-۵۶.

۴. «بحار الانوار»، ج ۵۲/۳۸۸.

فرستاده حضرت، برای آنان سخن می گوید و به کتاب خدا و سنت پیامبر احتجاج می کند. گروهی از مخالفان، در کنار کعبه او را می کشند. امام، خود به مکه می آید برای آگاهی بیشتر مردم، به تفصیل برایشان سخن می گوید و بر کتاب خدا و سنت پیامبر از آنان بیعت می گیرد و متعرض کس نمی شود^۱.

در روایت دیگر، حضرت پس از آمدن به مکه، تنها کشندگان فرستاده خود را مجازات می کند و چیزی بر آن نمی افزاید^۲.

این روایتها، نشاندهنده نرمش و عفو و رحمت امام در برخورد با مخالفان مذهبی و معتقدان به دیگر مذاهب است.

دسته دوم: از برخی روایات استفاده می شود: حکومت امام، شرق و غرب را فرامی گیرد و همه غیر مسلمانان می بایست مسلمان شوند و گرنه از میان خواهند رفت. از امام کاظم (ع) نقل شده است:

«... وله اسلم من فی السموات والارض طوعا و کرها».

قال انزلت فی القائم. اذا خرج بالیهود والنصارى والصابئین والزنادقة واهل الردة والكفار فی شرق الارض وغربها. فعرض علیهم الاسلام. فمن اسلم طوعا امره بالصلوة والزكاة وما یومر به المسلم ویجب لله علیه و من لم یسلم ضرب عنقه حتی لا یبقی فی المشارق والمغرب احد الا وحده الله... ولا یقبل صاحب هذا الامر الجزیه كما قبلها رسول الله...^۳

همه اهل آسمانها و زمین، به رغبت یا جبر، تسلیم اویند.

امام فرمود: آیه، درباره قائم نازل شده است. در وقت ظهور، بر یهود و ترسایان و صابئین و زندیقان و مرتدان و کافران شرق و غرب زمین، اسلام عرضه می شود.

۱. «همان مدرک» / ۳۰۷.

۲. «همان مدرک»، / ۳۰۸.

۳. «همان مدرک» / ۳۴۰ به نقل از تفسیر عیاشی.

هرکس مسلمان شد، می باید نماز و روزه و سایر واجبات را به جای آورد و هرکس اباورزید کشته می شود. تا در روی زمین همه موحد باشند... صاحب این امر، مثل پیامبر، جزیه نمی پذیرد.

این روایت، به قرینه ظهور آیه کریمه لیظهره علی الدین کله^۱ دلالت دارد که در وقت ظهور امام زمان، همه اهل زمین می بایست مسلمان شوند و در آن وقت، جزیه ای که در زمان پیامبر (ص) میان حکومت اسلام و اهل کتاب برقرار بود وجود ندارد.

ولی در برابر، دلائل محکم تری وجود دارد که این برداشت از آیه و روایت را سست می کند.

۱. روایات مستفیض وجود دارد که سیره امام براساس کتاب و سنت است. و هدف آن حضرت، احیای قوانین قرآن و روش پیامبر خواهد بود^۲. و گرفتن جزیه، از مقررات اسلامی و براساس قرآن و سنت پیامبر است.

۲. روایت عیاشی بر اکراه اهل کتاب براسلام و نیز سایر روایات در این باب، مستند نیستند امین الاسلام طبرسی، در اعلام الوری در پاسخ اشکالاتی که بر سیره امام شده: امام از اهل کتاب جزیه نمی پذیرد، یا جوان بیست ساله ناآشنای با دین را می کشد و... می نویسد:

«انا لانعرف ما تضمنه السؤال من انه(ع) لا یقبل الجزیه من اهل الکتاب وانه یقتل من بلغ العشرین ولم یتفقه فی الدین فان کان ورد بذلك خبر فهو غیر مقطوع به^۳»

آنچه سؤال در بر دارد مثل این که امام، جزیه از اهل کتاب نمی پذیرد و جوان بیست ساله دین ناآشنا را می کشد، ما ماخذی برای آن نمی شناسیم. اگر خبری نیز در این

۱. سوره «توبه»، آیه ۳۳.

۲. «ارشاد»، ج ۲/۳۸۳.

۳. «اعلام الوری با اعلام الهدی»، امین الاسلام طبرسی / ۴۴۵، دارالمعرفه، بیروت.

باره وارد شده باشد مقطوع نیست.

۳. برخی گزارشهای مکرر حکایت دارد که امام، با سپاهیان رومی که کیش نصارا دارند صلح می کند^۱. در روایت ابی بصیر تصریح شده است که امام زمان، مثل پیامبر (ص) با اهل کتاب قرار داد جزیه امضا می کند:

قلت: فما يكون من اهل الجزية عنده؟ قال: يسألهم كما سألهم رسول الله ويودون الجزية^۲.

از امام صادق پرسیدم: سرنوشت اهل کتاب در دولت مهدی چگونه است. فرمود: بسان پیامبر از آنان جزیه خواهد گرفت.

این روایت، با روایت ابن بکیر معارض است و در صورت ناتمام بودن سند آن و کنار گذاشتن هر دو، مرجع عمومات کتاب و سنت است.

۴. در متون عامه روایتی از پیامبر نقل شده است:

والذي نفسي بيده ليوشكن ان ينزل فيكم ابن مريم حكما عدلا يكسر الصليب ويقتل الخنزير ويضع الجزية فيفيض المال حتى لا يقبله احد^۳.

به زودی، عیسی در میان شما نازل شده، به عدالت حکم می کند. صلیب را می شکند، خوک را می کشد، جزیه را برمی دارد. مال چنان فراوان می شود که کسی نمی پذیرد.

عموم محدثان عامه و برخی از محدثان خاصه، از این روایت استفاده کرده اند که مقصود از برداشتن جزیه از اهل کتاب به روزگار مهدی (ع) و ادار کردن آنان به اسلام است.

بغوی از محدثان عامه، در شرح حدیث این معنی را تقویت کرده است^۴. ولی، از ذیل روایت این معنی استفاده می شود که مال، چنان فراوان شود که

۱. «بحار الانوار»، ج ۵۲/۳۳۷.

۲. «همان مدرک» / ۳۷۶.

۳ و ۴. «همان مدرک» / ۳۸۳، به نقل از شرح السنه بغوی.

نیازی به جمع آوری زکات، یا جزیه نباشد. همان گونه که برخی از روایات خاصه براین مطلب دلالت دارند و بغوی این مطلب را از برخی به صورت احتمال ذکر کرده است، نه این که وضع جزیه کنایه از نبود اهل کتاب و وادار کردن آنان به مسلمان شدن باشد.

ممکن است روایت حکایت از رخدادی خارجی باشد. آشکار شدن عیسی و نماز خواندن آن حضرت در پی امام^۱، چنان که در روایات آمده و نیز احتجاج امام با یهودیان و نصارا، حقانیت دین اسلام را بر همه جهانیان اثبات خواهد کرد و همگی از دل و جان مسلمان خواهند شد. در آن صورت، موردی برای جزیه باقی نخواهد ماند سید صدرالدین صدر، پس از ذکر روایت، همین معنی را استفاده کرده است^۲.

اینها شواهدی هستند که دلالت دارند، امام زمان، پیروان ادیان آسمانی را مجبور به ترك دین نمی کند و اگر آنان مسلمان می شوند، از روی رغبت و مشاهده اسلام ناب و فرود آمدن عیسی (ع) است.

پس مقصود از آیه «لیظهر علی الدین کله» حکومت جهانی واحد است، نه وحدت دین.

شاید از عموم آن استفاده کنیم که بر کافران، در آن روزگار، اتمام حجت می شود و الحاد و شرك، ریشه کن خواهد شد و همه باز دارنده های پیشرفت اسلام، از میان خواهد رفت و تمام مردم جهان سر به فرمان دستوره های ولی عصر خواهند بود.

دسته سوّم: مستکبران و مفسدان، دشمنان اصلی امام هستند. و سپاه

۱. «عصر الظهور» علی کورانی / ۳۰۶، انتشارات تبلیغات اسلامی، قم.

۲. ۱۲۰. «المهدی»، آیه الله سید صدر الدین صدر / ۲۳۶، دارالزهراء.

سلحشور امام، با آنان به شدت برخورد می کند و زمین را از لوٹ و جودشان پاک خواهد ساخت .

اینها، اشارتهایی بود به ویژگیهای موافقان و مخالفان مهدی .

روشن شد، یاران امام مؤمنان راستین و انسانهای وارسته ای هستند که در همه کمالات انسانی و اسلامی سرآمد مردمان روزگار خویش هستند و از پیش، خود را برای همکاری با امام آماده کرده اند دشمنان حضرت، جاهلان بی بصیرتند که مشعلداران تحجرند و با فهم و آروغ از دین و یا ضعفهای اخلاقی، آلت دست دشمنان حضرت واقع می شوند و به همراهی منافقان و مشرکان خودخواه، با امام درگیر می شوند .

کسانی می توانند در رکابش شمشیر بزنند که اسلام را در همه زوایای زندگی، تجسم بخشند و به روزگار انتظار، زمینه قیام را فراهم آورند که نزدیک شدن به ولی عصر، با تقریبی معنوی امکان دارد و امام، به هنگام فراهم آمدن شرایط و وجود یاران توانا و شایسته ظهور خواهد کرد . هر چه شمار مؤمنان مخلص افزایش یابد، جامعه و زمان به امام نزدیک تر می شود . آن کس که دعوی انتظار دارد، ولی پاکباز نیست، نه تنها توفیق یآوری را پیدا نمی کند که بر امام راه خواهد بست و جامعه ای که اندیشه ها و ارزشهای الهی را در خود جای نداده و در آتش ستم و اختلاف می سوزد، نمی تواند مردان کارساز پرورش دهد . مرحوم سیدبن طاووس در وصیتی مفصل به فرزندش می نویسد :

«ای فرزند، ای محمد، ترا و برادرت را و هر کس را که این کتاب را بخواند، به آشتی و درستی در معامله با خدای عزوجل و رسول او (ص) و حفظ و رعایت فرمان خدا و رسول که درباره ظهور مولای ما مهدی (ع) بیان فرموده اند و بشارت داده اند، سفارش می کنم؛ چه قول و عمل بسیاری از مردم از نظرهای فراوان با عقیده آنان مخالف است . مثلاً بارها دیده ام که اگر بنده ای یا اسبی یا درهم و دیناری از آنان گم شود، سراپا متوجه آنان می شوند و برای یافتن، نهایت کوشش

را به عمل می آورند، اما ندیده ام که کسی برای تاخیر ظهور آن حضرت و عقب افتادن اسلام و تقویت ایمان مسلمانان و قطع ریشه کفران و ستمکاران به اندازه دل بستگی به این امور ناچیز دل بسته باشد و به اندازه ای که برای از دست دادن این اشیاء متأثر می گردد، متأثر باشد. پس چنین کسانی چگونه مدعی آنند که به حق عارفند و به رسول او واقف و به امامت آن حضرت معتقد و چگونه ادعای دوستی آن بزرگوار می کنند و درباره چگونگی های والای او به مبالغه می پردازند^۱ .

۱. «کشف المحجبه»، سید بن طاووس، ترجمه دکتر اسدالله مبشری/ ۲۲۶، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

فلسفه غیبت در منابع کلام شیعی

غلامرضا جلالی

فلسفهٔ غیبت در منابع کلام شیعی

باور به مهدی موعود، از زمان حیات پیامبر اسلام، میان مسلمانان رواج داشته است و رسول الله او را از اهل بیت و فرزندان فاطمه معرفی می کرد^۱. تواتر این اخبار، در حدی است که هیچ یک از شیعه و اهل سنت، وجود مهدی را انکار نکرده اند. با این تفاوت که برای عموم اهل سنت، مهدی پیام آور «آخر الزمان» است ولی شیعه، حکمت وجودی خود را با فلسفه غیبت و ضرورت انتظار مهدی، گره زده و با اتکای به همین اعتقاد، دید غیب گرایانه خود را توانمند کرده و با ایمان به آن، توانسته سده های پرمخاطره ای را پشت سر بگذرانند و با خودیاری اجتماعی، در فساد محیط، حل نشود، جامعه خود را تهذیب کند و با دیدی روشن بینانه و امیدوارانه، به آینده بنگرد و به قول عروضی سمرقندی «به غایت متمسک باشد»^۲ خود را باز یابد و با بهره گیری از این اعتقاد، از خدمت به دستگاه های ستم دوری جوید و ابزار حاکمان زور مدار و زر سالار و

۱. «کمال الدین و تمام النعمه» شیخ صدوق، ۴۰۳/۱. مؤسسه نشر اسلامی؛ «فتوحات مکیه» محی الدین عربی، ج ۳/باب ۳۶۶، نشر دار صادر، بیروت؛ «قواعد الایمان»، خواجه نصیرالدین طوسی، ۴۶۱/.

۲. «چهارمقاله»، نظامی عروضی، باب شرح حال فردوسی، اشرافی.

تزویر گر واقع نشود.

هر خروجی جز به تائید او و نایبان او را باطل بداند و بر خلاف مظلومیت، اقلیت و عوامل فراوان بازدارنده، از تنگناهای ویران ساز تاریخ، سرافراز بیرون آید و هر حاکمیتی جز حکومت اسلام را نفی کند و از این راه، اندیشه خود را بُعدی جهانی ببخشد، و مدعی گردد، این مهدی «صاحب السیف» است که در نهایی ترین مصاف حامیان و حاملان داد و بیداد، همه مظاهر ستم را با قیام دادگرانه خود، در سطح جهانی از میان برخواهد داشت و همه طاغوتها را سرکوب خواهد کرد و بر تمام مظاهر و نمودهای کفر و شرک و نفاق و تعارضهای باطل چیره می شود، خاوران و باختران را می گشاید و حکومت واحد جهانی را چونان پرنیانی برگستره کره خاکی می گستراند و میان همه انسانها به داد حکم می راند و دین را چون ماه از محاق بدعتها درآورد و به آن عزت الله و حقایق مکتوم جهان را ظاهر گرداند.

پس در یک کلمه، «مهدی»، در ضمیر تشیع، انسان کاملی است که به جامعه آرمانی اسلام جامعه عمل می پوشاند و از این راه، به همه آرمانهای مردان خدا تحقق می بخشد.

این بود که مدام ضرورت انتظار فرج و تعمق در فلسفه غیبت، از سوی رهبران راستین اسلام گوشزد شده است، به گونه ای که هر چه غیبت طولانی تر گردید، انتظار عمق بیشتری یافت و هر چه انتظار عمیق تر گردید، فلسفه غیبت روشن تر شد، تا جایی که در سده های پیشین در شهرهای شیعه نشین جهان اسلام، انتظار مهدی به صورت سمبلیک، در بامدادان و شامگاهان به نمایش درآمد و گزارشاتی از آن، در سفرنامه ابن بطوطه^۱، معجم البلدان یا قوت حموی^۲ و

۱. «سفرنامه»، ابن بطوطه، ترجمه محمد علی موحد، ج ۱/۲۳۹. انتشارات علمی و فرهنگی.

۲. «معجم البلدان، یا قوت حموی، ج ۴/۱۵.

روضه الصفا میرخواند^۱ آمده است.

فلسفه غیبت در زبان دانایان غیب

پیامبر اکرم و ائمه (ع) نخستین کسانی هستند که به منظور رفع شبهات، از علت غیبت سخن رانده اند و در مجموعه های روایی، احادیث زیادی در این باب جمع آوری شده است.

نعمانی از علی (ع) نقل می کند که ایشان دلیل غیبت را: غربال انسانهای صالح از گمراه و دانا از نادان می داند^۲ و براساس روایت دیگری، حضرت در منبر کوفه فرمود:

«زمین، از حجت الهی خالی نمی ماند، ولی خداوند به دلیل ستم پیشه بودن خلق

و ستم و زیاده روی، آنان را از وجود حجت بی بهره می سازد^۳.»

روایات دیگری که بیشتر در عصر تقیّه جمع آوری شده اند، حاکی از این هستند که بشر قادر به درک فلسفه حقیقی غیبت نیست و این راز، پس از ظهور آشکار خواهد شد.

در دوران امامت حضرت باقر (از ۹۵ تا ۱۱۴ هـ ق) و حضرت صادق (از ۱۱۴ تا ۱۴۸ هـ ق) با توجه به نهضت های دینی و بازار گرم مناظره های مذهبی و ضرورت نقد عقاید کیسانیه، زیدیه، غلات و اسماعیلیه، در خصوص غیبت امام، به فلسفه غیبت توجه بیشتری صورت گرفت. روایات زیادی از امام صادق در این زمینه به دست ما رسیده است.

عبیدالله بن فضل هاشمی می گوید: از امام ششم شنیدم که فرمود:

«صاحب الامر، غیبتی دارد که تخلف ناپذیر است و هر جوینده باطلی در آن به

۱. «روضه الصفا» میرخواند / ۱۵۸۸ چاپ لکهنو.

۲. «غیبت نعمانی» ترجمه جواد غفاری / ۲۰۲، صدوق، تهران.

۳. «همان مدرک» / ۲۰۳.

شک می افتد و اجازه نداریم علت آن را بیان کنیم. حکمت غیبت او، همان حکمتی است که در غیبت حجت‌های پیشین وجود داشته است و پس از ظهور، روشن خواهد شد، چنانکه حکمت کارهای خضر از شکستن کشتی و کشتن پسر بچه و برپاداشتن دیوار شکسته، وقتی برای موسی روشن شد که آن دو، از هم جدا شدند. غیبت امری از امور الهی و سرّی از اسرار و غیبتی است از غیبت‌های او^۱.

در روایت دیگری، امام صادق(ع) علت غیبت را آزمایش الهی می‌داند^۲. از دید امام جعفر صادق(ع) تصدّی خلافت توسط عباسیان به معنای غصب حقوق سیاسی ایشان، به عنوان پیشوای بر حق مسلمانان بود و عباسیان، از همان ابتدا نسبت به ایشان و علویان بدگمان شدند. امام که سیاست تقیّه را در پیش گرفته بود، احادیثی را در زمینه غیبت امام عصر(ع) در میان راویان حدیث شیعه نشر داد و این نکته را روشن ساخت: بر امام منصوص الهی، لازم نیست، قیام کند، تا حقوق سیاسی خود را به دست آورد. او، باید رهبری روحانی خود را داشته باشد و وظایف خویش را انجام دهد، تا زمانی که جامعه، خود، به اندازه کافی از آگاهی و شعور سیاسی برخوردار شود و با مراجعه به ائمه(ع) خواستار برقراری حکومت اسلامی و شیعی گردد.

بر مبنای همین عقیده بود که امام صادق(ع) آشکار اعلام کرد: «مهدی، به قدرت سیاسی دست خواهد یافت»^۳.

امام صادق(ع)، به گونه روشن، بیان کرد که کدام یک از فرزندان ایشان، مهدی شمرده می‌شود^۴ و پیش از ظهورش او را غیبتی باید^۵ و منشأ او چیزی جز

۱. «کمال الدین»، ج ۲/ ۱۵۸.

۲. «غیبت نعمانی» / ۲۴۳.

۳. «کمال الدین» / ۵۹.

۴ و ۵. «کافی» کلینی، ج ۱/ ۴۳، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت.

خوف از کشته شدن^۱ و عدم آمادگی مردمان نیست^۲. و به دوستان خود توصیه کرد که در هر بامداد و پسین، در انتظار فرج باشند^۳.

در بیان امام صادق(ع) فلسفه غیبت و انتظار رابطه تنگاتنگی دارند و هر دو، به فعل انسانها باز می گردند. چون این مردم هستند که شایستگی خود را برای ظهور یا عدم ظهور امام غایب، به نمایش می گذارند و با کارهای ناپسند خود، بین خویشان و امام حجاب می گردند، از این روی، به همه شیعیان خود سفارش می کند:

«در دولت باطل خموش و چموش باشند و در انتظار دولت حق به سر برند و بدانند

که خدا، حق را به کرسی خواهد نشاند و باطل را محو خواهد ساخت.»

از آنان می خواهد:

«هدنه و آرامش بر دین داری خود صبر کنند^۴.»

امام صادق(ع) از ستمی که بر شیعیان اعمال می شد، غفلت نداشت و به همین دلیل، تعمق در فلسفه و علت غیبت را سفارش می کرد.

امام صادق(ع) به عمار سباباطی فرمود:

«شما، به چشم خود، نگاه کنید که حق امام شما و حق خود شما در دست

ستمکاران است. آنان جلو شما را گرفته اند و دارایی شما را برده اند و شما را

ناچار کرده اند به کشت و کار و تلاش برای گذران و خرج دنیا و طلب معاش

زندگی و صبر بر دینداری خودتان و عبادت مخصوص به خودتان و اطاعت از امام

خودتان با بیم از دشمن^۵.»

رحلت امام صادق و تاویل مهدی

ارتحال امام صادق(ع) و فشارهایی که از خارج بر شیعیان اعمال می شد،

سبب گردید تحلیلهای نادرستی از علت غیبت صورت گیرد و انتظار به تیغ دودمی

۳-۱. «همان مدرک»/ ۳۳۸.

۵-۴. «همان مدرک»/ ۳۳۳.

تبدیل شد که دستگاہهای ستم، با عوام فریبی و به منظور رسیدن به اغراض سیاسی خود، کوشیدند در جایی عنصر انتظار را از جامعه بگیرند و در جایی دیگر با تشدید آن، راه تلاشهای عملی و سیاسی را در عینیت جامعه به روی آنان ببندند. در این بستر تاریخی است که فرقه‌های شیعی اسماعیلیه، ناووسیّه و فطحیّه به وجود آمدند.

اسماعیلیه مدعی شدند: اسماعیل، فرزند امام صادق (که در زمان حیات پدر فوت کرده بود) نمرده است و جانشین حقیقی امام صادق (ع) اوست و نخواهد مرد، مگر این که دنیا را تحت امر خود در آورد. بعدها، این تلقی در میان اسماعیلیان پیش آمد که مقصود از مهدی پایان یافتن دوره‌ای از رسالت و آغاز دوره دیگری از آن است. در این دوره، پاره‌ای از احکام و آثار اسلام که تغییر یافته، اصلاح می‌شود. نخستین مهدی آنان، محمدبن اسماعیل (م: ۱۹۸ هـ.ق.) بود. البته باید دانست که زیدیه، بیشتر از اسماعیلیه، دست به تاویل مهدی زده‌اند و آن را شرط امام می‌دانستند. مهدویت، از نظر زیدیه، همان امامت است که با ارشاد و هدایت مردم همراه باشد^۱. و ناووسیّه، پیروان عجلان بن ناووس، به غیبت خود امام صادق (ع) باور یافتند و گفتند: ایشان وفات نیافته، بلکه غیبت کرده و باید تا بازگشت او، به عنوان مهدی، به انتظار نشست^۲.

دفاع نقلی از فلسفه غیبت

با شهادت امام موسی کاظم (ع) شکاف دیگری در میان امامیه به وجود آمد. گروهی او را همان امام غایب پنداشتند. آنان به تدریج به چهار گروه کوچک‌تر

۱. «همبستگی میان تصوف و تشیع»، کامل مصطفی شیبی، ترجمه دکتر علی اکبر شهابی. / ۲۳۷. دانشگاه تهران.

۲. «فضل بن شاذان و نبرد اندیشه‌ها در ایران پس از اسلام»، فریدون جنیدی / ۵۰، انتشارات بلخ، تهران.

تقسیم شدند و این زنگ اعلان خطری بود به عالمان دین. در این عصر، هنوز عقل گرایی به شکل معتزله در شیعه رونق نیافته بود و راویان حدیث، با جمع آوری سخنان پیشوایان تشیع و نشر و پخش آن می کوشیدند به پرسشهای مردم پاسخ دهند. به همین دلیل، تعدادی از ارباب نظر، با تدوین مجموعه های روایی مربوط به غیبت، کوشیدند تا مردم را از گم گشتگی رها سازند.

حسن بن محبوب زراد، صاحب کتاب مشیخه که در اصول شیعه مشهورتر از کتاب مزنی و امثال اوست و بیش از صدسال جلوتر از عصر غیبت زندگی می کرد، برخی از اخبار مربوط به غیبت امام را در آن درج کرد.

علی بن حسن بن محمد طائی طاطری، از اصحاب موسی بن جعفر نیز کتابی در غیبت نوشت^۱. علی بن عمر اعرج کوفی و ابراهیم بن صالح انماطی کوفی، دو تن دیگر از اصحاب امام موسی بن جعفر نیز درباره غیبت کتاب نوشتند.

این مهم، در عصر امام رضا، علیه السلام، نیز ادامه یافت.

عباس بن هشام ناشدی اسدی (م: ۲۲۰ هـ. ق.) و فضل بن شاذان ازدی نیشابوری (م: ۲۶۰ هـ. ق.) و حسن بن علی بن ابی حمزه سالم بطنینی کوفی که همگی از اصحاب و معاصران امام رضا(ع) بودند، آثاری را در زمینه یاد شده گردآوری کردند.

عصر آشفتگی و حیرت

کوشش خلفای عباسی، برای زیر نظر گرفتن امامان شیعه که پیش از رحلت امام رضا آغاز شده بود، در عصر امام جواد، امام هادی و امام حسن عسکری(ع) ادامه یافت.

بازداشتن امامان شیعی، از هر تلاش فرهنگی و سیاسی، سبب شد، تا با

شهادت امام حسن عسکری (۲۶۰ - ۲۳۲ هـ. ق.) بیشترین انشعاب به شیعه راه یابد.

امام عسکری، چون تحت نظر بود، کوشش کرد تا هویت فرزندش حجت بن الحسن، که به سال ۲۵۶ هـ. ق. تولد یافته بود، برای دیگران پوشیده ماند. بویژه ایشان فرصت ایجاد ارتباط با پیروان خود را نداشت و بیشتر آنان از تماس آزاد با آن حضرت محروم بودند، تا این که پس از پنج سال و هشت ماه و پنج روز امامت، در روز جمعه، هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هـ. ق. به دست معتمد، خلیفه عباسی، در ۲۸ سالگی، به شهادت رسیده و در محدوده منزل خود در سامراء، در جوار پدرش امام هادی (ع) به خاک سپرده شد.

خلیفه المعتمد علی الله (۲۵۶ - ۲۷۹ هـ. ق.) در جست و جوی فرزند وی برآمد و دستور داد، خانه امام را بازرسی کنند. مأموران، اتاقها را مهر کردند و قابله ها را به میان زنان و کنیزکان ایشان فرستادند و بر کار آنان گماشتند و ...

تنها خواص شیعه بودند که در زمان حیات امام حسن عسکری، از وجود فرزند ایشان آگاهی داشتند^۱ و حضرت حجت، همزمان با شهادت امام عسکری از انظار ناپدید شد^۲. و پس از هفت سال، میراث امام حسن عسکری (ع) در میان مادر امام و جعفر، برادر امام، تقسیم شد^۳.

جعفر، مشهور به «کذاب» کوشید امامت را از آن خود کند و عده ای را دور خود جمع کرد، ولی به نتیجه نرسید. زیرا از همان سال غیبت، تا سال ۳۲۹، که سال درگذشت ابوالحسن علی بن محمد سیمری، آخرین نایب خاص امام

۱. «کمال الدین» ج ۱/۱۰۱. «الارشاد» شیخ مفید ج ۲/۹. چاپ شده در مصنفات شیخ ۱۲.

۲. «الغیبة»، شیخ طوسی ۱۶۷ و ۲۷۵.

۳. «کمال الدین»، ۲۵، ۲۶، ۳۴، ۴۷، ۲۶۱، ۲۶۲؛ «فرق الشیعه نوبختی» ۷۹/، علمی، فرهنگی.

دوازدهم است، چهار نایب از سوی حضرت حجت برای در اختیار گرفتن زمام امور شیعیان معین شدند و از آن پس، غیبت کبرا آغاز گردید، ولی عملاً ادعاهای جعفر کذاب، شیعه را پریشان تر کرد و میدان را برای تاخت و تاز مخالفان، بویژه معتزله، اصحاب حدیث و سنت، زیدیّه و خلیفه عباسی باز گذاشت و دوره ای آمد که شیعه در تاریخ خود، مانند آن را کمتر شاهد بوده است. دشمنان، از هیچ تبلیغ ناروا و سخت گیری کوتاهی نکردند. مؤمنان بسیاری دچار حیرت شدند و اختلاف به اندازه ای رسید که به نقل شیخ مفید، چهارده انشعاب در شیعه به وجود آمد که از آن میان، فقط سه فرقه به وجود مهدی یقین داشتند. گسترش دامنه شبهات، مؤمنان و اندیشورانی را که بر اساس تفکر شیعی، به غیبت مهدی پایبند مانده بودند، به نوشتن کتابهای دیگری در این موضوع واداشت. حسن بن حمزه بن عبدالله بن محمد بن حسن بن حسین بن علی سجّاد (م: ۳۵۸) و عبدالله بن جعفر بن حسن حمیری و حسن بن محمد بن یحیی معروف به ابن اخی طاهر، (م: ۳۵۸) و محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی، معروف به ابن ابی زینب، که در اوایل غیبت صغرا متولد شده و از شاگردان ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی، (م: ۳۴۲ هـ. ق.) است، از آن جمله اند.

نعمانی، در مقدمه الغیبة، درباره راه یافتن تردید در دل مردم، در امر غیبت امام زمان می نویسد:

«وشکوا جميعاً الا القليل في امام زمانهم وولى امرهم و حجة ربهم التي اختارها لعلمه^۱ .»

محمد بن حسن بن احمد بن علی صامت قمی، از علمایی بود که از قطع رابطه مستقیم با امام دچار تزلزل شد و کتابی در این باب نوشت. به گفته او روایاتی را که جمع آوری کرده، در الاصول الاربعمة وجود داشته و پیش از سال ۲۶۰ هـ. ق.

به دست شیعیان نگارش یافته است^۱.

اخباری مربوط به بیست سال پیش از شروع غیبت کبرا در حدود سال ۳۵۲ هـ. ق. وجود دارد که نشان می‌دهد، حیرت و ناامیدی از بازگشت سریع امام دوازدهم، ویژگی بارز محافل امامیه بوده است. حملات شدید به غیبت و فلسفه آن از سوی معتزلیانی چون: ابوالقاسم بلخی^۲ و زیدیه، همچون ابو زید علوی^۳ و صاحب بن عباد^۴، این حیرت را در میان امامیه، از نیشابور تا بغداد، گسترش داد، تا آن که شماری عقاید خود را ترك گفتند^۵.

ضرورت تبیین عقلی غیبت

از عصر آشفتگی و حیرت که رابطه ظاهری و عینی شیعیان با امام خود بریده شده، تبیین فلسفه غیبت با بهره‌گیری از عقل و دلایل عقلی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار گردید. برای بیشتر امامیه، این سؤال مطرح بود که مهدی کجاست و تا چه زمانی در پرده غیبت خواهد ماند و علت غیبت چیست^۶؟

از توجیه‌هایی که برای پدیده غیبت امام رواج یافته بود، بیان منسوب به خود امام است که به اسحاق بن یعقوب کلینی نوشت:

«نیاکانش، همگی، به ظاهر، بیعت حاکمان خود را به گردن داشته‌اند، اما او خود را مخفی ساخته تا با شمشیر قیام کند و بیعت هیچ حاکم جوری را بر گردن نخواهد داشت^۷».

۱. «کمال الدین» ج ۱/۲۰۳.

۲. «المغنی» ج ۲/۱۷۶.

۳. «کمال الدین» ج ۱/۱۲۲، ۱۲۶.

۴. «نصرت مذهب الزیدیه»، ابن عباد/۲۱۱.

۵. «کمال الدین» ج ۱/۲، ۳، ۱۶.

۶. «غیبت نعمانی»، ترجمه جواد غفاری/۸۰.

۷. «همان مدرک»/۱۰۱؛ «کمال الدین»/۳۰۳، ۴۸۵.

در واقع، عصر غیبت، عصر آمادگی برای سرنگونی حکومت ستم و بیداد است^۱. ولی این سخنان، چنانکه باید مخالفان را قانع نمی ساخت و با اوج گیری بحثهای کلامی، وجود مجموعه های روایی کلینی، نعمانی و صدوق، پاسخ گوی نیاز روز نبود. ولی ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی، پیش از این عصر، از سده سوم، فلسفه غیبت را براساس دیدگاه متکلمان بررسی کرده بود و از این نظر، پیشگام بحثهای عقلی در حوزه فلسفه غیبت شمرده می شود. پس از او، علمای دیگر شیعه، از او پیروی کردند. ابوالحسن محمدبن بشر سوسنجردی، ابوالحسن علی بن وصیف الناشی الاصغر (م: ۳۶۵-۲۷ هـ. ق.)، ابوالجیش مظفر بن محمد بلخی (م: ۳۶۷ هـ. ق.)، شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمانی (م: ۳۳۶-۴۱۳ هـ. ق.)، سید اجل علم الهدی ابوالقاسم علی بن حسین مرتضی (م: ۴۳۶-۳۵۵ هـ. ق.) و شیخ الطائفه ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (م: ۴۶-۳۸۵ هـ. ق.) همه با واسطه، یا مستقیم از او، دانش فرا گرفته اند.

با این حال، ابن ندیم، قول شاذی را درباره غیبت به ایشان نسبت داده و می نویسد:

«ابوسهل اسماعیل بن علی نوبخت درباره قائم آل محمد نظریاتی داشت و کسی بر او در این سخنان، پیشی نگرفته است.

وی می گفت: من عقیده دارم محمد بن حسن امام بود و در غیبت از دنیا رفت و جانشین او در امامت، در همان غیبت، پسرش بود و همین ترتیب را سایر پسران پس از وی دارند تا زمانی که امر خداوند ظهور او تعلق یابد^۲.

درستی این سخنان بر ما روشن نیست، زیرا افزودن بر این که در هیچ یک از

۱. «کافی» ج ۸/۲۴۷.

۲. «فهرست ابن ندیم»، ابن ندیم، ترجمه محمد رضا تجدد / ۳۳۰، امیرکبیر.

منابع شیعی به آن اشاره نشده است، بخشی از کتاب التنبیه ابوسهل را که شیخ صدوق در کمال الدین نقل می‌کند با رأی صاحب نظران شیعی، در خصوص غیبت تفاوتی ندارد^۱.

در زمان ابوسهل است که حسین بن منصور حلاج بیضاوی، صوفی معروف، در مراکز عمده شیعه، بویژه در قم و بغداد به تبلیغ و انتشار آراء و عقاید خود پرداخت.

او، ابتدا خود را رسول امام غایب و دلیل و باب آن حضرت معرفی می‌کرد. ابوسهل که عقاید او را بر وفق امامیه نیافت، به رد دیدگاههای او همت کرد و طی دو مناظره رودررو، عامه را از او برگرداند. آخرین مناظره حلاج و ابوسهل، در حدود سالهای ۲۹۸ و ۳۰۱ هـ.ق. در اهواز اتفاق افتاد^۲.

شیخ صدوق و فلسفه غیبت

در زمان ابن بابویه قمی (شیخ صدوق) علم کلام در میان امامیه مورد بحث بود و خیلی، از جمله خود وی، رد کردن مخالفان را از راه استناد به کلام خدا و حدیث پیامبر و امامان، یا از راه معانی گفته‌های ایشان کافی می‌دانستند. شاید وی، از نخستین متفکران شیعی است که عقل‌گرایی را، بویژه در بخشهایی از کمال‌الدین، پیشه خود ساخت. قسمت‌هایی از این کتاب، برگرفته از کتاب الانصاف، نوشته ابوجعفر بن قبه رازی، یکی از بزرگان متکلمان شیعه است که در ابتدا از معتزله بود، بعد به شیعه امامیه گروید و المسترشد را، ابوالقاسم کعبی، در نقد آن نوشت و ابوجعفر، کتاب‌المتثبت را در رد آن نگاشت و کعبی، نقض

۱. «کمال‌الدین / ۵۳، ۵۵».

۲. «خاندان نوبختی» عباس اقبال آشتیانی / ۱۱۶.

المتثبت را در رد آن نوشت^۱.

ایشان در مقدمه کتاب خود، به اشکالاتی اشاره می‌کند که در عصر وی، بر امامیه در خصوص ضرورت غیبت وارد می‌شد. از جمله می‌نویسد:

چرا امام زمان، همانند امامان دیگر شیعه، با اسم و رسم مشخص نیست؟ اگر تشخص ضرورت ندارد، در آن صورت امامان پیشین نیز می‌توانستند غایب باشند و همان دلایلی که برای غیبت امام زمان آورده می‌شود، برای غیبت آنان نیز قابل عرضه بود و اگر دارای فلسفه خاصی نیست، پس چرا امام دوازدهم، از دیده‌ها غایب است؟^۲»

شیخ در جواب می‌نویسد:

«دشمنان ما، نسبت به آثار حکمت الهی در جهل مانده‌اند و از مواقع حق و مناهج سبیل، در مقامهای حجت‌های الهی غفلت کرده‌اند. چون ظهور حجت‌های الهی، بر سبیل امکان و تدبیر اهل زمان است، حال اگر شرایط غیرممکن باشد، نهان شدن او برابر حکمت خواهد بود و تدبیر اقتضا می‌کند که در پرده باشد و خدا او را از دیده‌ها پنهان بدارد تا وقت بلوغ کتاب فرارسد، چنانکه برخی از حجت‌های پیشین نیز در نهان بوده‌اند.»

شیخ صدوق، با استناد به روایت عبدالحمید بن ابی‌الدیلم، از امام صادق (ع) می‌نویسد:

«در عصر ابراهیم، چون امکان ظهور حجت نبود، خداوند او را از دیده‌ها پنهان داشت و نمرود، فرزندان رعایای خود را برای جستن ابراهیم می‌کشت و ابراهیم، ستم‌دیدگان را با افکار خود آشنا می‌کرد. وقتی شمار آنان به اندازه معین رسید، ابراهیم رسالت الهی خود را آشکار ساخت. پیامبران پس از ابراهیم نیز، بر

۱. «رجال نجاشی» / ۲۶۶. دفتر نشر اسلامی.

۲. «کمال‌الدین» ج ۱ / ۲۰.

حسب شرایط زمان خود، پنهان یا آشکار، پیام خود را به مردم می‌رساندند، تا این که زمان موسی فرا رسید. فرعون، برای یافتن موسی، فرزندان بنی اسرائیل را می‌کشت خداوند، زاده شدن او را پوشیده داشت و موسی را در کنار فرعون پروراند، تا این که زمان مناسب اظهار دعوت فرا رسید.

پس از وفات موسی نیز، این سبک و سیاق ادامه یافت، تا عیسی پیام آسمانی خود را بر مردم عرضه داشت. زمان او، زمان مناسبی بود. خداوند او را از دید جامعه دور نداشت. حواریون عیسی نیز، بعضی در پنهان بعضی آشکارا رسالت خود را ابلاغ کردند، تا محمد بن عبدالله (ص) به رسالت برگزیده شد. پیامبر نیز، اوصیای خود را معین کرد و به آمدن مهدی، خاتم ائمه، خبر داد. رهبری که زمین را پس از آن که از ستم انباشته گردیده، از عدل و داد پر می‌گرداند.^۱

شیخ صدوق، فلسفه غیبت امام زمان را، همان فلسفه ای می‌داند که در غیبت پیام آوران و پیشوایان الهی پیشین، وجود داشته است.^۲

شیخ صدوق، در کمال الدین نشان می‌دهد که مسأله مهدویت، از مسائلی بوده که در اسلام سابقه داشته است و برخی از فرقه‌ها در جستن مصداق دچار خطا شده‌اند. وقتی پیامبر (ص) رحلت کرد، عمر خطاب مدعی شد: او، نمرده است و مانند موسی از میان قومش غایب شده است و به زودی ظهور خواهد کرد. و ابوبکر آیه: «انک میت و انهم میتون^۳» را به وی خاطر نشان ساخت، آن گاه عمر از نظر خود، دست کشید.^۴

به نقل شیخ صدوق، بعد از عمر، کیسانیه، در شناخت مهدی کثرتند و گفتند: محمد بن حنفیه نمرده است، تا جایی که اسماعیل بن محمد حمیری، سید شعرا، ابتدا تحت تأثیر این نظریات قرار گرفت و امامت محمد حنفیه را پذیرا شد

۱ و ۲. «همان مدرک» / ۲۲.

۳. «سوره زمر» آیه ۳۰.

۴. «کمال الدین» ج ۱ / ۳۱.

و اشعاری را در این باره سرود، ولی در پی دیدار با امام جعفر صادق (ع) متوجه خطای خود شد و از راهی که رفته بود، برگشت^۱.

وی، در قصیده طولانی که درباره غیبت امام زمان سروده، بیم از جان و نبودن شرایط مناسب برای گسترش حکومت دینی امام (ع) را علت غیبت ایشان دانسته است:

ولکن روينا عن وصی محمد
بانّ ولی الامر یفقد لایری
وماکان فیما قال بالمتکذب
مستیتر الفعل الخائف المترقب
آن جا که می سراید:

له غیبة لا بدّ من ان یغیبها
واقفه فصلی علیه الله من متغیب

شیخ صدوق، در بخشی از کلام خود، این اشکال را مطرح می کند:

«اگر بیم از جان، سبب غیبت امام شده، در این عصر که شیعه از آسایش و امنیت

بیشتری نسبت به دوره بنی امیه برخوردار است، چرا ظهور نمی کند؟»

پاسخ می دهد:

«ظهور حجت‌های الهی و پنهان شدن آنان، بر حسب امکان و تدبیر اهل ایمان و با

میزان حکمت سنجیده می شود^۲.»

به دنبال آن بخشهایی از اشکالات ابوالحسن علی بن احمد بن بشار را در خصوص فلسفه غیبت نقل می کند و جواب محمد بن عبدالرحمن بن قبه رازی را که ابتدا از معتزله بود، بعد به امامیه پیوست و از مشایخ بزرگ امامیه شد، در پی آن می آورد.

ابن قبه، کلام ابن بشار را در نفی وجود حجت، مردود می داند و می نویسد:

«اگر شما بگویید او کجاست؟ می گوئیم: آیا منظور شما این است که به او دستور

۱. «همان مدرک»، ۳۲.

۲. «همان مدرک»، ۴۵، ۴۷.

دهیم، بر مرکب سوار شده و خدمت شما بیاید و خود را بر شما عرضه کند؟ یا می خواهید تا برای او خانه ای بنا کنیم و او را به آن خانه بفرستیم و اهل شرق و غرب به آن آگاه شوند؟ نه ما به چنین چیزی توانایی داریم و نه این گونه چیزی بر حجت واجب است؛^۱ زیرا امام از ترس ظالمان خود را در نهان نگهداشته است.^۲»

در یکی از مجالس امیر سعید رکن الدوله، ملحدی از شیخ صدوق پرسید:
«در فلان جنگ که چیزی نمانده بود تا روم بر مسلمانان غلبه کند، امام زمان شما کجا بود و چرا خروج نکرد؟»
شیخ جواب داد:

«در روزگار پیامبر نیز، شمار کافران بیشتر و قدرتشان بالاتر بود، با این حال، چهل سال پیامبر رسالت خود را ابراز نکرد و مترصد فرصت شد.^۳»
شیخ اثبات می کند که اعتقاد شیعه به امام زمان، یک اعتقاد مبتنی بر انکار محسوسات، معقولات و عادات نیست.^۴

فلسفه غیبت از نظر کلام مفید

ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان حارثی عکبری بغدادی (۳۳۶-
۴۱۳ هـ.ق) مشهور به شیخ مفید، پس از شیخ صدوق، به ظهور رسید. او از پیشگامان برجسته امامیه در دفاع از حریم غیبت و تفهیم اسرار بی شمار آن، به شمار می رود.

شیخ مفید، از راه استدلال و برهان، به رد باطل می پرداخت. جایگاه ویژه

۱. «همان مدرک» / ۵۴.

۲. «همان مدرک» / ۱۱۲.

۳. «همان مدرک» / ۸۷.

۴. «همان مدرک» / ۹۳.

او، موجب شده است، تا معاصران وی، داوریه‌های گوناگونی از او داشته باشند. ابن ندیم می‌نویسد:

«ابن المعلم، ابو عبدالله در زمان ما رهبری متکلمان شیعه را به عهده دارد. در ترکیب کلام برجسته است و عقل نکته‌سنج و قدرت نفوذ فراوان دارد. من با او ملاقات کرده‌ام و او را بسیار روشن دیده‌ام»^۱.

کلام شیعی که با هشام بن حکم، از شاگردان نامدار امام جعفر صادق (ع) آغاز شده بود، به دست متکلمان برجسته‌ای چون: علی بن منصور کوفی، یونس بن عبدالرحمن یقطینی، محمد بن ابی عمیره ازدی بغدادی، حسن بن علی بن یقطین بغدادی، فضل بن شاذان نیشابوری، اسماعیل بن علی بن اسحاق، ابوسهل نوبختی بغدادی، حسن بن موسی نوبختی، ابوالحسین سوسنجردی حمدونی، ابوالحسن ناشی اصغر و مظفر بن محمد بن احمد بغدادی استمرار یافت.

شیخ مفید، کلام شیعی را نزد بزرگانی چون: ابویاسر طاهر شاگرد ابی الجیش خراسانی و مظفر بن محمد احمد، ابوالحسن بلخی، حسن بن علی بن ابراهیم بصری و علی بن عیسی بن علی بن عبدالله بغدادی فرا گرفت و با تلاش گسترده‌ای آن را به اوج خود رساند و در این مهم از تعالیم معتزلیان نیز بهره جست. شاگردان نامدارش: کراجکی (م: ۴۴۹)، سید مرتضی (م: ۴۳۶) و شیخ طوسی (م: ۴۶۰ هـ. ق.) روش او را دنبال کردند و به مرز کمال رساندند.

زمان شیخ مفید (۳۳۶ - ۴۱۳ هـ. ق.) از مقاطع استثنائی تاریخ اسلام است. در این مقطع، دانشوران برجسته‌ای زندگی می‌کردند و نقد، بازار گرمی داشت و فرقه‌های اسلامی و ارباب ادیان و مذاهب گوناگون، با یکدیگر تبادل فکری داشتند و از رود رویی با یکدیگر پرهیز نمی‌کردند. در مجالس یکدیگر حضور

۱. «الفهرست» ابن ندیم / ۱۷۸ چاپ فلوگل، بیروت.

می یافتند و شبهات به مکتب اهل بیت، دامن گسترده بود و به همین دلیل، شیخ مفید، با بهره گیری از حمایت عضدالدوله بویه، همه نبوغ و استعداد خود را در زمینه علم کلام، به کار گرفت و با آشنایی دامنه داری که به عقاید ملل و نحل داشت، بر ضد طرفداران همه عقاید باطل، به مناظره برخاست و با بردباری خارق العاده و تحمل آرای دیگران و مشی فروتنانه، شاگردان برجسته ای را تربیت کرد و با خلق آثاری گرانقدر، بخصوص در زمینه کلام شیعی، که شمار آنها به نود می رسد و اختصاص ۳۳ اثر از آن میان، به امامت، به دفاع از کیان شیعه برخاست و با گامهای موثری که برداشت، جایگاه تفکر شیعی را محکم و بلند پایه کرد. ایشان حدود ده اثر، فقط در زمینه غیبت نوشت و هیچ یک از نویسندگان شیعی، در این حدّ به مسأله غیبت پرداخته است. از آن میان، می توان به آثار زیر اشاره کرد:

۱. کتاب الغیبه .

۲. المسائل العشره فی الغیبه .

۳. مختصر فی الغیبه .

۴. النقض علی الطلحی فی الغیبه .

۵. جوابات الفارقین فی الغیبه .

۶. الجوابات فی خروج الامام المهدی علیه السلام .

و در کتابهای زیر، برخی از مسائل مربوط به غیبت را نقد و بررسی کرده است:

۱. الافصاح فی الامامة .

۲. الايضاح فی الامامه .

۳. العمدة فی الامامة .

۴. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد .

۵. العیون و المحاسن .

۶. الزاهر فی المعجزات .

به جز این آثار، چهار رساله از مناظرات ایشان نیز در حوزه مسائل مربوط به

غیبت و فلسفه آن تا روزگار ما مانده است.

پرسش کنندگان و طرفهای مناظره، بیشتر معتزله و برخی زیدی، اسماعیلی، اشعری، مرجئه و جبری مسلک بوده اند. گاهی علمای شیعه نیز، به منظور کسب آگاهی بیشتر از شیوه استدلال شیخ، پرسشهای خود را مرتب کرده و از سرزمینهای دور و نزدیک نزد ایشان می فرستاده اند و شیخ مفید، در مقام پاسخ به این پرسشها، برخی از آثار خود را پدید آورده است. از این مجموعه می توان به کتاب: الفصول العشرة فی الغیبه، اشاره کرد که در پاسخ برخی از پرسشهای ابی العلاء ابن تاج الملک، از علمای شیعه، نوشته است.

از مسائل مهمی که شیخ در این آثار آن را پیگیری کرده شبه های فراوانی را در زمینه غیبت رد کرده، فلسفه غیبت است. شبهات دیگری نیز، از جمله: انکار وجود امام، فرزند نداشتن امام حسن عسکری، علل پوشیده ماندن ولادت، خروج دعوی امامیه در غیبت از حدّ عادت، غیر عادی بودن طول عمر امام زمان و... در کنار فلسفه غیبت به طور استدلالی و بسیار دقیق جواب داده شده اند.

در مسائل عشره، تدبیر مصالح خلق و آزمون انسانها از سوی خدا، از علل غیبت امام عصر، دانسته شده اند^۱. شیخ، برای بیان عدم انحصار غیبت در حضرت مهدی، نمونه های دیگر از اولیای الهی را ذکر می کند که در منظر ستم پیشگان پدیدار نمی شوند و برای حفظ دین خود از فاسقان فاصله می گیرند و کسی از مکان آنان خبر ندارد. خضر از آن جمله است که بنا به اجماع اصحاب سیره و اخبار، پیش از زمان موسی تا این زمان بوده است و کسی از جایگاه او خبر ندارد و در آیاتی از قصه موسی (ع)^۲ به وجود او اشاره شده است^۳. جریان

۱. «المسائل العشره» شیخ مفید / ۸۳. چاپ شده در مصنفات شیخ مفید ج ۳ کنگره هزاره شیخ مفید.

۲. سوره «کَهِف» آیه ۶۵، ۸۲.

۳. «المسائل العشره» / ۸۵.

اصحاب کهف^۱ و داستان اصحاب حمار^۲ را نیز شیخ مفید از این مقوله می‌داند.

شیخ مفید در فصل هفتم مسائل عشره، این اشکال را مطرح کرده است:

«وقتی در عصر غیبت، حدود الهی اجرا نمی‌شود و نمی‌توان کسی را به حق دعوت کرد و جهاد مقدسی با دشمنان دین صورت نمی‌گیرد، چه نیازی به امام زمان، وجود و عدم او چه تفاوتی دارد^۳.»

در رد آن می‌نویسد:

«غیبت امام، خللی به حفظ شرع و ملت وارد نمی‌کند. امام، در هر صورت، به احوال امت توجه دارد و شیعیان عهده‌دار دعوت به شرع هستند و در این خصوص، حجت بر آنان تمام است. جهاد با دشمنان دین از نیز، والیان از سوی ایشان می‌توانند بر عهده گیرند^۴. بنابراین، غیبت امام، مخلّ غرض نیست. حال اگر امام، به دلیل ترس بر حال خود، نتوانست حدود را اقامه کند و احکام را اجرا کند و زمین به فساد کشیده شد، عامل انتشار فساد، کسی جز ستمگران نخواهند بود و هم آنان باید پاسخ گو باشند^۵.»

در جای دیگر می‌نویسد:

«اصولاً، ظرفهای تقیه و اضطرار فعل الهی، فعل خود امام یا فعل شیعیان مومن نیست، اینها، ساخته و پرداخته ستمگران و غاصبان خلافت هستند. کسانی که خون امام را مباح کرده، نسبت او را نفی و حق او را انکار کرده‌اند. بنابراین، مسؤولیت، تمام آثار اسف باری که از غیبت امام ناشی می‌شود، اعمّ از تزییع

۱. «سوره کهف».

۲. سوره «بقره» آیه ۲۵۹.

۳. «المسائل العشرة» / ۱۰۵.

۴. «همان مدرک» / ۱۰۶.

۵. «همان مدرک» / ۱۰۷.

احکام، تعطیل حدود، تاخیر مصالح و پدید آمدن مفاسد، بر عهده آنان است.^۱»

شیخ مفید در رد این اشکال که امامیه از سوئی امامت را واجب می دانند و از سوی دیگر غیبت امام را مصلحت می دانند^۲، می نویسد:

«مصلح بر حسب اختلاف احوال، فرق می کنند و بر حسب نیاز و تشخیص مصلحان و افعال و اغراض آنان، دگرگون می شوند. مثلاً اگر نیاز جامعه فراهم ساختن زمینه های تلاش و کوشش باشد، مصلحان باید امکان کار و کوشش را برای آحاد جامعه فراهم سازنده و موانع را از سر راه آنان بردارند، ولی اگر افراد جامعه، به سمت لهو و لعب گرایش یابند، مصلحان نباید در خدمت آنان باشند، باید بر آنان سخت گیری کنند و راه آنان را ببندند. تدبیر الهی بر، نظیر همین رابطه است. خدا انسانها را می آفریند، عقل آنان را تکمیل می کند و اعمال صالح را بر آنها تکلیف می کند، تا با انجام کارهای شایسته به کمال برسند. آنان اگر چنین کردند، خدا راه خود را برای حرکت آنان هموار می کند و اگر مخالفت کردند، اوضاع و احوال دگرگون می شود و تدبیر دیگری را در پیش می گیرد.»

«اگر شناخت امام ضرورت دارد، چگونه می توان امام غایبی را که ناپیدا است شناخت؟»

آیا این نقض غرض نیست؟»

جواب می دهد:

«آنچه ضرورت دارد، وجود امام و معرفت اوست، ولی کسی وجوب ظهور امام و عدم غیبت او را مطرح نکرده است، بنابراین، غیبت با مدلول خبری که در ضرورت شناخت امام از پیامبر داریم، منافات ندارد؛ چون شناخت، امری غیر از

۱. «الرسالة الاولى فی الغیبه» شیخ مفید / ۱۴. چاپ شده در مصنفات شیخ مفید ج ۷.

۲. «المسائل العشره» / ۱۱۳.

مشاهده است. ما به چیزهای زیادی باور داریم که یا در پرده غیب هستند و یا پیشتر ظهور داشته اند و امروزه ظهور مادی ندارند. اتمهای پیشین، نیز نسبت به امور غیبی و غیرقابل دسترس، مکلف به کسب معرفت بوده اند: «النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراة والانجیل^۱» آنان موظف بودند که تا به ظهور پیامبر اسلام ایمان آورند. ما خود به بعث و نشور و حساب و کتاب ایمان داریم و همه آنها از تیررس حواس ما به دور هستند.

در ثمره این نوع شناخت می نویسد:

«نفس شناخت وجود امام و عصمت و فضل و کمال او در کسب ثواب و اجر کفایت می کند؛ چون ما به این ترتیب، به دستور الهی عمل کرده ایم و عقاب جهل از ما برداشته شده است حلّ و فصل کشمکشها و بیان احکام شرعی مکلفان و امور دیگر، از مصالح دین و دنیا، وقتی بر عهده امام است که تمکن و قدرت و اختیار وجود داشته باشد، امامی که استطاعت ندارد، تکلیف ندارد و مکلفان برای کشف احکام و وظایف شرعی، باید به فقهای شیعه مراجعه کنند و با نبود حکم شرعی و یا عدم دسترسی به آن، باید به حکم عقل تمسک جویند.»

شیخ در جواب این سؤال که اگر انسان می تواند در مقام عمل، از نصوص دینی، اجتهاد و اصول عملیه و احکام عقلی بهره جوید، چه نیازی به امام دارد؟ می نویسد:

«نیاز به امام، استمرار دارد. دسترسی نداشتن به امام، انسان را از وجود او بی نیاز نمی کند، چنانکه دسترسی نداشتن به دوا، مریض را از آن بی نیاز نمی کند. انسان سرگردان، هر چند راهنما نیابد، از آن بی نیاز نمی شود. اگر غیبت، سبب بی نیازی از امام می شد، لازم می آمد که مردم در غیبت پیامبر که در شعب ابی طالب پیش آمد و یا غیبت او در غار و نیز غیبت موسی در میقات و غیبت یونس

در شکم ماهی، از پیامبر بی نیاز شوند، اما چنین نبوده است^۱ .»

به نظر شیخ:

«ما و اهل سنت، هر دو، اجتهاد را قبول داریم، تفاوت ما در این است که آنان از زمان رحلت پیامبر اسلام، به اجتهاد عمل کرده اند و ما در دوره غیبت. بنابراین، آنان نمی توانند بر ما خرده بگیرند، چون در عصر غیبت، حال هر دوی ما یکی است.»

به نظر او، ظهور امام واجب نیست. بلی، اگر امام می دانست که با ظهور او دین اصلاح خواهد شد، یک لحظه درنگ نمی کرد^۲. ظهور نکردن او، به این جهت است که امامان پیشین می توانستند تقیّه کنند و این عمل آنان مباح بوده است، ولی مهدی (ع) به منظور احیای دین، قیام خواهد کرد و تقیّه در عصر او جایز نیست و این، برای دشمنان دین، قابل تحمل نیست؛ از این روی همه در کمین او خواهند بود، تا بتوانند او را از میان بردارند. او در نهان خواهد بود، تا یارانش پا به عرصه حیات بگذارند. یارانی که دارای درستی عقل و درستی عقد هستند^۳. بنابراین، منشأ عدم قیام مهدی چیزی جز وجود مصلحت نیست^۴.

معتزلیان بیش از هر گروه دیگری با شیخ مفید برخورد فکری داشتند. آنان هر چند همانند شیعیان وجود امام را ضروری می دانستند، اما مسأله غیبت را نفی می کردند و از نقطه نظر عقلی، در فلسفه غیبت تردید می کردند^۵.

شیخ، مفید، ضمن اشاره به برخورد معارضه جویانه آنان، گوشزد می کند:
«این همه اشکال، در شرایطی بر عقاید امامیه وارد می شود که خود معتزله بر خلاف باور به ضرورت وجود امام، به اقرار خود، پس از امام علی (ع) تا این

۱. «الرسالة الاولى في الغيبة» ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶. چاپ شده در مصنفات شیخ مفید، ج ۷.

۲. «الرسالة الثالثة في الغيبة» شیخ مفید / ۱۴ چاپ شده در مصنفات شیخ ج ۷.

۳. «همان مدرك» ۱۲ و ۱۳.

۴ و ۵. «الرسالة الرابعة في الغيبة» شیخ مفید / ۱۵. مصنفات شیخ ج ۷.

زمان، هرگز امام دیگری نداشته‌اند. بنابراین عذر امامیه در باور به امام غایب پذیرفته‌تر از عذر معتزله است که با همه اعتقادشان به وجوب امام، در طول زمان، پس از شهادت حضرت علی (ع) پیشوایی نداشته‌اند. و این در شرایطی بوده که آنان بر حسب عقیده خود می‌توانستند از اهل حل و عقد بهره‌مند گردند و اسامی را در نظر بگیرند.^۱»

عصر شیخ مفید، مقارن زمانی بود که همه نایبان خاص از میان رفته بودند و خود به خود، این سؤال به ذهنها تداعی می‌شد که فرق شیعه و اهل سنت در چیست و چگونه می‌توان حدود را اجرا کرد یا احکام الهی را برپاداشت؟ شیخ مفید در رفع این ابهام می‌نویسد:

«لازم نیست امام همه وظایف خود را شخصاً به عهده گیرد. او، می‌تواند نایبی را برگزیند و در صورت لزوم، خود وارد عمل شود. و اگر شرّ و فساد از غیبت امام ناشی شود باید کسانی را سرزنش کرد که با اعمال ناپسند خود موجب غیبت او شده‌اند.^۲»

رویارویی امامیه و معتزله در فلسفه غیبت

در عصر سید مرتضی (۳۵۵ - ۴۳۶ هـ. ق.) که یکی از برجسته‌ترین شاگردان شیخ مفید بود. تعارض اندیشه‌های کلامی شیعه و معتزله، نمود بیشتری یافت. بخصوص سید مرتضی در عقل‌گرایی، تمحّض بیشتری داشت. او، حتی آرای شیخ مفید را در امامت و مباحث عقیدتی دیگر، به نقد کشید. قطب‌الدین راوندی، به نقل سید بن طاووس، اثری را در رابطه با موارد اختلاف آرای شیخ مفید و سید مرتضی تدوین کرده که به ۹۵ مسأله می‌رسد.

۱. «همان مدرک» / ۱۵.

۲. «الفصول العشرة فی اثبات الحجة»، شیخ مفید / ۱۷ و ۲۵، چاپ شده مصنفات ج ۷.

به ادعای راوندی موارد اختلاف بیش از این مقدار بوده است^۱. سید مرتضی، با قاضی عبدالجبار همدانی معتزلی (م: ۴۱۵ هـ. ق.) معاصر بود و مدتی نزد وی تلمذ کرده بود و با اندیشه‌های او آشنائی کامل داشت و عبدالجبار، در آن زمان قاضی القضاة رکن الدولة دیلمی بود و کتاب «المغنی فی ابواب التوحید والعدل» را نوشت.

عبدالجبار، کوشید اندیشه پیشوایان خود: جاحظ و جبائی را در مسأله امامت، به کرسی نشاند و پیش از او، ابوالحسن خیاط با نوشتن الانتصار به دفاع از جاحظ برخاسته بود و آرای جاحظ را که پیش از آن در دو کتاب العثمانیه و فضیلة المعتزله نشر یافته بود، به وسیله ابن راوندی که از معتزله کناره‌گیری کرده بود و افکار شیعی داشت، در کتاب: فضیحة المعتزله، به نقد کشیده بوده.

قاضی عبدالجبار، کتاب مغنی را در بیست جلد در مسجد رامهرمز املا کرد و آخرین جلد آن، به امامت اختصاص یافت.

او، در بیشتر موارد، منقولات خود را به شیوخ خود، یعنی پیشوایان معتزله نسبت می‌دهد و از میان آنان، جاحظ و ابو عبدالله جعل و ابوعلی جبائی و ابو هاشم جبائی و ابوالقاسم بلخی، بیشتر به چشم می‌خورند و در نقد فرقه‌های شیعی از گفته ابو محمد حسن بن موسی نوبختی بهره می‌گیرد.

با رواج اندیشه‌های قاضی عبدالجبار، متفکران فرقه‌های گوناگونی، به نقد آن برخاستند.

از زیدیه، محمد بن احمد بن علی بن الولید، کتاب: الجواب الحاسم المغنی لتشبه المغنی را در رد آرای عبدالجبار نوشت از شیعه، سید مرتضی علم الهدی، کتاب: الشافی فی الامة را در نقد قاضی به رشته تحریر درآورد.

سید مرتضی، در جاهایی از کتاب خود، به کتاب الامامة، ابن راوندی

استشهاد می کند و از او در برابر معتزله دفاع می کند. بر خورد محکم و منطقی سید مرتضی، سبب شد پیشوایان معتزله، در اندیشه دفاع از عبدالجبار باشند ابوالحسن بصری، شاگرد قاضی نقض نقض الشافی الامامة و ابی یعلی سالاربن عبدالعزیز دیلمی، به دفاع از سید مرتضی نقض الشافی را نوشت^۱.

ما چون در تشریح افکار شیخ الطایفه طوسی، شاگرد برجسته سید مرتضی، از «تلخیص الشافی» که شکل ویراسته شده همان الشافی است، به تفصیل سخن خواهیم گفت، تبیین بخشهایی از نظریات ایشان و مناقشانی که با معتزلیان دارد و در این کتاب آمده است، به همان جا و می نهیم و در این جا، از نوشته دیگر او، در باب غیبت و فلسفه آن: المقنع فی الغیبة، بهره می گیریم.

این کتاب، که بخشهایی از آن در رساله فی غیبة الحجة، شریف مرتضی نیز تکرار شده، پس از الشافی فی الامامة و نیز تنزیه الانبیا و الائمة، آمده، آخرین نظریات سید مرتضی در آن منعکس شده است.

شریف مرتضی، فلسفه غیبت را در المقنع، بر دو اصل: ضرورت امامت در همه روزگارها و ضرورت عصمت امام، مبتنی می کند. دو اصل اساسی که بدون درك صحیح آن دو، نمی توان به راز غیبت پی برد و یا از آن بحثی به میان آورد. به همین دلیل، ابتدا، دلایلی برای اثبات این دو اصل می آورد، بعد غیبت را بر روی آن استوار می کند با استدلال، امامت امت اسلامی را در امام غایب منحصر می کند. او، در طلعه بحث، غیبت را از گونه آیات متشابه می داند که راز آن را باید در حکمت الهی جست، حکمتی که ما فقط می توانیم به آن علم اجمالی پیدا کنیم و علم تفصیلی آن نه ممکن است و نه ضرورت دارد.

سید مرتضی، پس از بحثهای بسیار دقیق در بیان علت غیبت، به نظریه خود اشاره می کند که همان نظر شیخ مفید است. او می نویسد:

«سبب غیبت، می تواند بیمی باشد که بر جان امام می رود و همین طور ممانعت او از تصرف در امور جامعه.»

به این ترتیب، نوک پیکان نقد را متوجه نظامهای جور حاکم بر سرنوشت مسلمانان می کند. در توضیح بیان خود می نویسد:

«وقتی از وجود امام نفع برده می شود که امام از تمکن و اقتدار برخوردار باشد و دستورهای وی اعمال گردد، تا بتواند سپاهیان را تجهیز کند و با اهل بغی بجنگد و اقامه حدود کند و مرزها را پاس دارد و در حق ستم دیدگان انصاف پیشه کند و هیچ یک از این امور، جز با تمکن، ممکن نیست. بنابراین، وقتی بین او و هدفهایش، چیزی حایل شد، ضرورت قیام از ایشان سلب می شود و هر گاه بر جان خود بیمناک باشد، غیبت برای او واجب می گردد. چون پرهیز از اموری که به انسان زیان می رسانند، عقلا و نقلا واجب است و پیامبر نیز در شعب و غار، خود را از انظار پنهان داشت. و این امر، دلیلی جز ترس و دوری از ضررها نداشته است.»^۱

سید مرتضی، پرسشهای زیادی را پیش می کشد و به آنها پاسخ می دهد. فرق میان غیبت نبی و امام، مدت دوری از انظار، دلایل پنهان نشدن ائمه پیشین شیعه، فرق غیبت و نبود امام، امکان ظهور بی زیان امام و چگونگی اقامه حدود در زمان غیبت از جمله پرسشهایی است که در این کتاب به آنها پاسخ داده شده است. به نظر او، در طول غیبت، نیاز به امام بر طرف نمی شود، چون نیاز به امام معصوم، نیاز ثابتی است و دسترسی به دلایل شرعی و عقلی در رسیدن به حق، بر طرف کننده این نیاز نیست.

سید مرتضی، دلیل کسانی را که ظاهر نشدن امام را برای اولیا، ناشی از بیم

۱. «المقنع فی الغیبة» شیخ طوسی. این اثر به اهتمام سید محمد علی حکیم در شماره ۲۷ مجله تراثنا / ۲۰۰۰ برای اولین بار به چاپ رسیده است.

نشر خبر می دانند، کافی نمی داند، چون از نظر ایشان، عقلای شیعه، آثار زیانبار نشر خبر ظهور را به خوبی می دانند؛ بنابراین ممکن نیست که چنین خبر مهمی را نشر دهند. بخصوص آنان می توانند این نکته را بفهمند که نشر خبر ظهور، سبب می شود که خود نیز نتوانند از وجود مبارك امام بهره ببرند.

برخی از صاحب نظران شیعی، اصولاً، ظاهر شدن امام را برای برخی از اولیا، مفید فایده نمی دانند آنان منشأ غیبت را دشمنان دین تلقی می کنند، ولی سید این نظریه را نیز رد می کند و می نویسد:

«چگونه می توان منکر فایده ظهور امام بر اولیا شد؟ چون در این صورت، ظهور

هیچ یک از امامان شیعه نمی توانست مفید فایده ای باشد.»

او، ضمن این که ظهور امام را برای برخی از اولیا، نفی نمی کند، در رابطه با بقیه اولیا، علت غیبت را تکلیفی می داند که باید برای دفع آن کوشید، تا در پروسه این تلاش، ظهور میسر شود و فرد به کمالات خود دست یابد^۱ و دست از قصور و تقصیر بردارد.

سید مرتضی، در این رساله برخورداری اولیا را از وجود امام در عصر غیبت، یادآور شده است. او، به این سؤال نیز پاسخ داده است که آیا غیبت می تواند مانع فعالیت امام باشد؟ می نویسد:

«اولیای امام، هر چند شخص او را نمی شناسند، ولی در سایه باور به وجود او، از انجام امور ناپسند پرهیز می کنند. چون او را میان خود احساس می کنند که از کوشش شیعیان باخبر است و آلودگی شیعیان او را افسرده می کند.»

شریف مرتضی امکان وجود جانشینان امام که در حال غیبت خود آنان را معین کرده باشد و از این راه از اوضاع مردمان باخبر گردد، نفی نمی کند و از این حیث فرقی میان غیبت و ظهور امام نمی بیند.

پیوند غیبت و قاعده لطف:

شاگرد سید مرتضی، شیخ طوسی (۴۶۰ - ۳۸۵ هـ. ق.) پیش از آن که از طرف خلیفه، القائم بامر الله، بر کرسی کلام تکیه بزند، پس از ورود به بغداد، در محضر شیخ مفید به کسب دانش پرداخت و پس از مرگ شیخ مفید، در سال ۴۱۳ شاگردی سید مرتضی را اختیار کرد و در مجموع، ۲۸ سال از عمر خود را با این نابغه بزرگ سپری کرد و در علوم اسلامی جایگاهی ویژه یافت و در محیط علمی آن روز بغداد، توانست فلسفه غیبت را با اسلوبی بسیار قویم و منطقی، برای مخالفان قابل فهم سازد. بخصوص در بخش اعظم عصر وی، سیاست دولت عباسی که از بدو تأسیس به دست افرادی غیر نژاد عرب تشکیل شده بود، اقتضا می کرد تا همه فرقه ها آزاد باشند و هر کسی بتواند به طور آزاد، عقاید خود را به بحث بگذارد.

شیخ طوسی، پیش از تالیف الغیبه، کتاب الشافی فی الامامة سید مرتضی را تلخیص کرد و آن را تلخیص الشافی نامید.^۱ در دو جا، از فلسفه و علت غیبت بحث کرد: یکی اوایل جلد اول و دیگری آخرین فصل جلد چهارم عمده بحثهای تلخیص الشافی، همان مباحثی است که در المقنع فی الغیبه آورده شده است.^۲

شیخ طوسی، علت پنهان شدن امام را، با استفاده از قاعده لطف و در نظر گرفتن آمادگی نداشتن مردمان، یا بخشی از آن بررسی می کند. او، دو فرض برای مساله در نظر می گیرد:

«۱. علت پنهان شدن در همه مکلفان وجود دارد و اختصاص به فرد مشخصی

۱. «الغیبه» شیخ طوسی / ۱۴.

۲. «تلخیص الشافی»، شیخ طوسی، ج ۳ و ۴ / ۲۱۱. نشر عزیزی، قم.

ندارد. با این تفاوت یک سطح و یک نوع نیست. انگیزه پنهان شدن از دشمنان غیر از انگیزه پنهان شدن از اولیای آن است. دلیل ظاهر نشدن امام برای دشمنان، چیزی جز ستمکاری و عزم آنان در از میان بردن امام نیست و سبب پنهان شدن از اولیاء نیاز به برهان ندارد؛ زیرا فرض این است که امام، برای همه مکلفان لطف است، و هرگاه لطف، به وسیله علتی، خارج از اختیار مکلف، برداشته شد، تکلیف از او ساقط است، هر چند این تکلیف برگردن سایر مکلفان باقی است.

شیخ طوسی، امکان ظاهر شدن امام به برخی از اولیا را نفی نمی کند و به دیگران سفارش می کند تا در رفع علت غیبت تمکّن یابند، تا امام برای آنان ظاهر گردد و در یک کلمه، مکلف باید تقصیر خود را تلافی کند. و این تکلیف به مالایطاق نیست، زیرا مکلف، باید قدرت تمیز امور را داشته باشد. او، وقتی به این قدرت دست یافت و دید که امام بر او ظاهر نمی شود، می فهمد که باید سراغ سببی برود که مانع ظهور اوست و در این جست و جو خواهد فهمید کوتاهی از سوی خودش است. بنابراین، از وقتی با تمام قدرت اجتهاد کرد، به تمیز حق و باطل توانمند می شود و در برابر حق تسلیم می گردد و کسی که می گوید من همه تلاش خود را کرده ام، ولی به علم و اجتهاد دست نیافته ام، پذیرفتنی نیست.

۲. و اگر علت پنهان شدن دشمنان باشند، این امر سبب اسقاط تکلیف نخواهد شد، چون اگر لطف به فعل مکلف، یا فعل غیر او تعلق یابد و مکلف، بداند حاصل نشده، تکلیف ساقط نخواهد شد و اسقاط تکلیف واجب است.^۱

لطف چیزی است که مکلف را برای انجام واجب، برمی انگیزد و از قبح دورش می کند.^۲

۱. «همان مدرک» ج ۱ و ۲/۹۰، ۹۱.

۲. «التبیان» شیخ طوسی، ج ۶/۱۹۹.

شیخ طوسی، مردم را به دلیل مهیا نکردن خود برای دیدار مهدی، نکوهش می‌کند^۱.

و عمل آنان را مانع اصلی در بهره‌گیری از لطف می‌داند:

«وجود امام، لطف است و تصرف او در امور، لطف دیگر. خدا با ایجاد امام به لطف خود جامعه عمل پوشید و فردی را که برای اداره جامعه لازم است آفرید و حجت را بر مردم تمام کرد، تا اگر شایسته بودند، از وجودش بهره ببرند و بسط ید امام لطف دیگری است که به کوشش ما مربوط می‌شود. تقویت قدرت امام در مواردی، در توان ماست. بنابراین، مامکلف به آن هستیم و قدرت نداشتن امام را باید از چشم خود ببینیم^۲».

او، سه مرحله را برای بسط ید امام لازم می‌داند:

۱. ایجاد امام از سوی خدا.

۲. قیام امام برای امامت و رهبری جامعه.

۳. عزم مردمان بر تقویت او.

و نتیجه می‌گیرد که انجام مرحله سوم از مراحل بسط ید امام، بر عهده ماست. ما باید زمینه اقتدار او را فراهم سازیم^۳، چون خدا خواسته، تا تقویت او، به وسیله بشر صورت گیرد، نه فرشتگان^۴.

فلسفه غیبت در آثار کلامی پس از شیخ طوسی

پس از عصر شیخ طوسی، با کرسی نشستن باور به امام غایب و جا افتادن فلسفه غیبت، بحث از غیبت و فلسفه آن، فروکش کرد و به عنوان یک تفکر

۱. «تلخیص الشافی» ج ۱ و ۲ / ۹۵.

۲. «الغیبة»، شیخ طوسی / ۱۱.

۳. «همان مدرک» / ۱۲ و ۱۳.

۴. «همان مدرک» / ۹۲.

قابل دفاع در ضمیر شیعه باقی ماند و مخالفان فکری شیعه نیز، کمتر به آن پرداختند. به همین دلیل، در آثار کلامی پس از شیخ طوسی، کمتر به نکات تازه‌ای برمی‌خوریم.

امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی، از اعلام قرن ششم، نویسنده کتاب اعلام الوری باعلام الهدی و کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی (۶۳۶-۶۹۹ هـ. ق.) صاحب قواعد المرام فی علم الکلام، در فلسفه غیبت همان نظریات سازمان یافته شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی را به گونه خلاصه، در آثار خود آوردند.^۱

خواجه نصیرالدین طوسی، سرآمد متکلمان و متفکران شیعی قرن هفتم، اشاره‌ای به این موضوع کرده است. او، می‌نویسد:

«غیبت نمی‌تواند ناشی از اراده خدا، یا اراده امام زمان باشد، بلکه باید سبب غیبت امام را در اعمال مکلفان، که سبب ترس و پیروی نکردن است، جست و ظهور وقتی واجب خواهد شد که سبب غیبت از بین برود.^۲»

خواجه نصیرالدین طوسی، در آثار دیگر خود، از جمله تلخیص المحصل و تجرید العقاید، به فلسفه غیبت پرداخته است.

او، که در آغاز جوانی در نیشابور به تکمیل تحصیلات خود اشتغال داشت، شاهد هجوم لشکریان چنگیز به خاک خراسان بود، تا ۵۷ سالگی، ناگزیر با اسماعیلیان الموت همکاری می‌کرد و پس از آن، به دربار هلاکو انتقال یافت و در رأس مخروط تصمیم‌گیرنده مسائل سیاسی و فرهنگی امپراتوری وسیع هلاکو خان قرار گرفت. علاقه ایشان به تحکیم حساب شده موقعیت تشیع و رونق

۱. ر. ک. به کتابهای «اعلام الوری باعلام الهدی» شیخ طبرسی / ۴۴۶، ۴۴۷، نجف؛ «قواعد

المرام فی علم الکلام / ۱۹۰، ۱۹۱. چاپ شده همراه تلخیص المحصل.

۲. «رسالة الامام» شیخ طوسی / ۴۳۳. چاپ شده به همراه تلخیص المحصل.

عقاید امامیه، موجب گردید، تا کمتر به این امر روی آورد. حتی علامه حلی (۶۴۸-۷۲۶هـ.ق) شارح خواجه نیز، به پیروی از وی، در کشف المراد، به این مسأله اشاره نکرده است. هر چند مقداد بن عبدالله سیوری معروف به فاضل مقداد (م: ۸۳۶هـ.ق) در کتاب خود: النافع یوم الحشر فی شرح باب الحادی عشر و ابو الفتح بن مخدوم الحسین العربشاهی (م: ۹۷۶هـ.ق) از احفاد میر سید شریف جرجانی، صاحب مفتاح الباب، در شرح باب الحادی عشر و از معاصران علامه، حاجی میرزا محمد علی حسینی شهرستانی، در کتاب الجامع فی ترجمه النافع فی شرح باب حادی عشر، به عنوان شارحان آثار خواجه، فلسفه غیبت را به اختصار، مورد بحث قرار داده اند و سخنان آنان همان چیزهایی است که در سده های سوم و چهارم و پنجم، بارها و بارها در منابع عمده کلام شیعی و مجموعه های روایی آمده است^۱.

نتیجه:

مسأله مهدویت و غیبت امام دوازدهم، بر خلاف پیشینه ای که در اسلام داشته، بیشتر در دامن شیعه پرورش یافت و حکمت الهی اهل سنت، اجازه نداده است چنین عقیده ای رسمیت بیابد. هر چند کم نیستند معاریف و مشاهیر سنی که آن را بخشی از عقیده خود قرار داده. و کتابهایی در این باب، نوشته اند. به عقیده شیعیان، غیبت امام، مانع از آن نیست که وی قائل حقیقی جهان باشد. چون او در غیبت نیز، مددکار مومنان است و با حضور خود در جامعه، سبب قوت دل ارباب معرفت می شود و آنان برای این که گامی به سوی ظهور مهدی برداشته باشند، خود را به انجام کارهای نیک موظف می دانند و همین

۱. ر. ک: «شرح باب حادی عشر» علامه میرزا محمد علی شهرستانی، مرکز نشر کتاب؛ «باب حادی

عشر» علامه حلی، تحقیق دکتر مهدی محقق.

پروسه عمل است که شیعیان مؤمن را برای درک حقیقت عمل صالح و دسترسی به جامعه آرمانی آماده می کند و به آنان امید ماندن و حرکت می بخشد. در واقع، فلسفه سیاسی شیعه را در فلسفه غیبت مهدی می توان، جست.

متفکران شیعه، در رد این ادعا که وجود امام غایب نمی تواند برای جامعه بشری سودی داشته باشد، از دیرباز، پاسخهایی داده اند که در یک دسته بندی کلی آنها را می توان در این چند پاسخ خلاصه کرد:

۱. این امر مسلم نیست که امام از دید همه غایب باشد، چه بسا اولیایی که به دلیل عمل به وظایف خود توانایی درک محضر او را دارند و از این نعمت بزرگ الهی، برخوردار می شوند.

۲. اعتقاد به ظهور امام، نوع بشر، بخصوص مؤمنان را از انجام گناهان باز می دارد.

۳. وجود امام، لطف است و اگر چهره پنهان داشته، به این جهت است که در میان مردم دشمنانی دارد و شرایط برای ظهور او، که چون پیشوایان دیگر تقیه نخواهند کرد، فراهم نشده است.

۴. امامیه تا آمدن موعود، مجاز و گاه مجبورند تقیه کنند. عمل به تقیه، با پیروی از روش خود امام غایب، که برای حفظ حیات شخصی، تا روز ظهور تقیه می کند، تایید می شود.

فرزانگان شیعی، چون ابن ابی زینب نعمانی (م: ۳۶۰) شیخ مفید (۴۱۳ - ۳۸۵ هـ. ق.) سید مرتضی (۳۵۵ - ۳۶۶ هـ. ق.) و شیخ طوسی (۴۶۰ - ۳۸۵ هـ. ق.) با پدید آوردن آثاری تحت عنوان غیبت و طرح مباحث کلامی و استدلالی درباره مساله غیبت و فلسفه آن، کوشیدند از یک طرف حضور امام را با بهره گیری از آموزه های پیشوایان معصوم در باطن ثابت کنند و از طرف دیگر، تلاش کردند که حکومت ظالمان و غاصبان را نامشروع قلمداد کنند و مردم را در انتظار فرج، جدی و استوار سازند و این اطمینان را به وجود آورند که سرانجام

امام خواهد آمد و حکومت عدل الهی و علوی را در سطح جهان تشکیل خواهد داد و با این کوششها، که تا عصر خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی دوام آورد، مسأله انتظار جا افتاد و در انتظار مهدی بودن یک عمل دینی شمرده شده و این امر، عملاً توانست شیعه را در دوره رویکرد به سلطان عادل (۳۲۹- ۹۰۵ هـ. ق.) و دوره مشروعیت دادن به سلطان عادل (۹۰۵- ۱۳۲۴ هـ. ق.) و دوره رویکرد به حکومت مردمی و عرفی (۱۳۲۴- ۱۳۵۸ هـ. ق.) در برابر همه ناسازگارهای زمان متحد گرداند و با تاسیس حکومت دینی و آغاز رویکرد به ولایت فقیه، بخشی از تمایل رمز آلود سیاسی شیعه را تحقق عینی ببخشد.

امام مهدی (عج)
در آثار شخصیت‌های اسلامی

سیدعباس میری

امام مهدی (عج) در آثار شخصیت‌های اسلامی

علمای اسلام، افزون بر انجام وظیفه خطیر بیان احکام شرعی، به مسائل مهم معارف اسلامی و اعتقادی و شبهاتی، که از سوی نحله‌های گوناگون افکنده می‌شده، غافل نبوده‌اند.

تولد مهدی، حیات، غیبت، حکمت غیبت و ... از سوی بزرگان اسلام، چه شیعه و چه سنی، مورد بحث و بررسی بوده است.

در این باره، آثار فراوانی پدید آمده و کمتر عالم اسلامی را می‌توان یابید که در این باب قلم نزده باشد و یا سخنی نگفته باشد.

منظور ما در این نوشتار، نگاشتن کتابنامه، به سبک معمول نیست. که کار انجام شده (کتابنامه امام مهدی و در جستجوی قائم) بلکه بر آنیم، ابتداء به معرفی برخی شخصیت‌هایی که در باره مهدی کتاب، یا رساله نگاشته‌اند پردازیم و آن‌گاه سیری در کتاب، یا رساله مورد نظر داشته باشیم: در باب موضوعاتی که به آنها پرداخته شده و چگونگی پرداخت.

کمال الدین و تمام النعمه

نوشته: ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی،

معروف به شیخ صدوق.

مصحح: علی اکبر غفاری.

ناشر: مؤسسه نشر اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، قم.

شماره صفحه‌ها: ۶۸۶

ابن بابویه، در قم، چشم به جهان گشود. در نزد فقهای بزرگ و محدثان نامداری چون: علی بن بابویه (پدر خود) محمد بن حسن بن ولید، احمد بن علی بن ابراهیم هاشم قمی، احمد بن محمد بن یحیی عطار اشعری قمی، حسن بن ادريس قمی، حمزه بن محمد علوی و ... دانش فقه و حدیث را فرا گرفت^۱.
روح جست و جویش آرام نگرفت و برای بهره‌گیری از محضر عالمان دیگر اسلامی، به سیر و سیاحت پرداخت:

در سال ۳۴۷ هـ. ق به ری رفت و در آن جا به محضر ابوالحسن محمد بن احمد بن علی اسدی، راه یافت و از وی حدیث شنید.

در سال ۳۵۲ هـ. ق. به نیشابور رفت و از علمای آن جا، استفاده برد.
آن گاه به مشهد، کوفه، بغداد، همدان، بلخ، سرخس، ایلاق و مکه مکرمه رفت و از متخصصان فن حدیث، حدیث آموخت^۲.

شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی، در مقدمه معانی الاخبار، تا دویست و پنجاه و دو تن، از بزرگان را که شیخ صدوق، از آنان استفاده کرده، یاد می‌کند.

۱. «معانی الاخبار»، صدوق تصحیح علی اکبر غفاری/۱۸، مقدمه، دارالمعرفه للطباعة والنشر، بیروت.

۲. «همان مدرک»/۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵.

امام مهدی (عج) در آثار شخصیت‌های اسلامی ≡ ۴۴۵

شیخ صدوق، با کوشش فراوان، در راه کسب و دانش، به مقام‌های عالی علمی دست یافت و در رشته حدیث، به جایی رسید که «رئیس المحدثین» نام گرفت.^۱
شیخ طوسی درباره شخصیت والای ایشان می‌نویسد:

«ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، دانشمند جلیل‌القدر، بزرگوار، حافظ احادیث صاحب نظر در رجال و ناقد اخبار بوده است. در میان دانشمندان قم، در حفظ و کثرت علم، کسی مانند وی، دیده نشده است. وی، نزدیک به سیصد کتاب، داشته است.»^۲

از جمله آثار وی، کمال الدین و تمام النعمه است که گویا، پس از بازگشت از سفر مشهد، در سال ۲۵۲ هـ. ق. نگاشته است و انگیزه خود را از نگاشتن آن، چنین اعلام می‌دارد:

«آنچه مرا واداشت که به نگارش این کتاب پردازم چنین بود: از زیارت حضرت امام رضا، صلوات الله علیه، به نیشابور برگشتم. دیدم. شیعیان آن جا درباره قائم (عج) مسأله دار شده اند. سعی کردم، آنان را با بیان روایاتی که از پیامبر (ص) و ائمه (ع) رسیده به راه درست، رهنمون گردم. در این روزگار، بزرگی از مشایخ فضل و دانش و تقوا، از اهالی قم، به نام: نجم الدین ابو سعید محمد بن احمد بن علی بن صلت قمی، ادام الله توفیقه، در بازگشت از سفر بخارا، بر ما وارد شد. روزی درباره آراء و باورهای برخی از فلاسفه و علمای منطق بخارا گفتم: از آنان درباره حضرت قائم (عج) سخنانی شنیدم که مرا در مورد غیبت طولانی حضرت، دچار حیرت و تردید کرده است. من مطالبی در اثبات وجود حضرت مهدی (عج) برای زدودن تردید از او بیان کردم و روایاتی درباره غیبت، بر او خواندم، حیرت او بر طرف شد و دلش آرام گرفت. از من خواست، کتابی درباره غیبت حضرت مهدی (عج) بنویسم پذیرفتم و به او وعده دادم که ان شاء الله وقتی به وطن خود

۱. «وسائل الشیعه»، شیخ حر عاملی، ج ۲۰، ۳۶، اسلامیه، تهران.

۲. «فهرست»، شیخ طوسی / ۱۵۶، شریف رضی، قم؛ «معانی الاخبار» / ۹، مقدمه.

(ری) برگشتم آن را عملی خواهم ساخت . تا این که شبی در خواب دیدم خانه کعبه را طواف می‌کنم و به حجرالاسود رسیدم و آن را استلام کردم ناگاه دیدم، مولی صاحب الزمان (ع)، پهلوی در کعبه ایستاده است . سلام کردم . حضرت جواب دادند .

فرمود: چرا کتابی راجع به «غیبت» نمی‌نویسی، تا ناراحتی ات برطرف شود؟

عرض کردم: یا بن رسول الله (ص) من کتابها درباره غیبت شما نوشته ام .

حضرت فرمود: نه، آن موضوعات را نمی‌گویم، کتابی راجع به غیبت من بنویس و غیبت‌های پیامبران را در آن نقل کن . سپس از نظرم غایب شد . من با اضطراب از خواب بیدار شدم و تا طلوع فجر، به گریه و زاری پرداختم، چون صبح شد، به منظور انجام امر ولی الله و حجت خدا، آغاز به نوشتن این کتاب کردم .^۱

این اثر نفیس، در دو نوبت به گونه سنگی در ایران و یک نوبت به گونه حروفی در نجف و یک مرتبه با ترجمه چاپ شده است ولی، این چاپها، افتادگی، تحریف و اشتباه فراوان دارد .

از این روی، آقای علی اکبر غفاری، به تصحیح آن پرداخته و مؤسسه نشر اسلامی، به گونه زیبا و مطلوب، آن را چاپ و نشر داده است .

در تصحیح و مقابله این کتاب، بر هفت نسخه خطی اعتماد شده، از جمله:

۱ . نسخه کتابخانه شخصی آیت الله ربانی شیرازی .

۲ . نسخه کتابخانه شخصی محدث ارموی به خط نستعلیق، همراه

علل الشرایع .

۳ . نسخه حاج باقر ترقی .

۴ . نسخه کتابخانه میرزا حسن مصطفوی تبریز .

۵ . سه نسخه دیگر، از کتابخانه آیت الله مرعشی .

۱ . «اکمال الدین و تمام النعمة»، شیخ صدوق، مقدمه، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین،

امام مهدی (عج) در آثار شخصیت‌های اسلامی ≡ ۴۴۷

کتاب، پس از خطبه و مقدمه طولانی، که بخش عظیمی از کتاب را دربر گرفته، آغاز می‌شود. در مقدمه، مباحث کلامی سودمندی به رشته تحریر درآمده که مصحح محترم بحث‌های مطرح شده را تفکیک کرده و با عناوین زیر، آورده است:

الخلیفة، قبل الخلیفة.

وجوب طاعة الخلیفة.

لیس لاحدان یختار الخلیفة الا الله عزوجل.

وجوب وحدة الخلیفة فی کل عصر.

لزوم وجود الخلیفة.

وجوب عصمة الامام.

السرفی امره تعالی الملائكة بالسجود لادم علیه السلام.

وجوب معرفة المهدی (عج) فرجه.

اثبات الغیبة والحکمة فیها.

آن‌گاه به پاسخ از شبهات می‌پردازد و دیدگاه‌های گروه‌های گوناگون، چون: کیسانیه، ناووسیه، واقفیه و زیدیه را در باب غیبت امام عصر (ع) به بوته نقد و بررسی می‌نهد و خرده‌گیری‌های ابن بشّار و پاسخ ابن قُبه رازی و... را می‌آورد.

بر وجود امام غایب و این‌که از عترت است و ظهور می‌کند و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، دلایل محکم، متین و منطقی اقامه می‌کند.

پس از این، گزارشی دارد خواندنی از مناظره‌ای که بین او و یکی از ملحدان، در حضور رکن الدوله امیر سعید، انجام گرفته است.

در نقض و ابرام مسائل کلامی که از سوی مخالفان مطرح شده، کلام را به اوج می‌رساند و مباحث جالبی را عرضه می‌دارد^۱ کتاب، در ۵۷ باب تنظیم شده که مطالب مهم آن، بدین شرح است:

۱. انبیا و حجتهای الهی که مدتی از دیدگان پنهان بوده اند: ادریس، نوح، صالح، ابراهیم، یوسف، موسی، عیسی و ...
 ۲. کسانی که دارای عمر طولانی بوده اند.
 ۳. نیاز بشر به امام.
 ۴. سخنان پیشوایان دین درباره غیبت.
 ۵. کسانی که به محضر حضرت مشرف شده اند.
 ۶. اخبار و روایاتی که بیانگر نشانه های ظهورند.
 ۷. توقیعات صادر شده از ناحیه مقدسه.
- و ...

گرچه در این اثر از همه گونه احادیث: صحیح، ضعیف، حسن و مردود استفاده شده، ولی شیخ صدوق در اثبات غیبت و ظهور و دیگر مطالب حسّاس، سعی می کند بر احایث صحیح اعتماد کند.

کتاب، دائرة المعارف روایی است با دسته بندی بسیار جالب در باب موضوعات مربوط به امام عصر (ع).

الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد

نوشته: محمد بن محمد بن نعمان عکبری، معروف به شیخ مفید.

تحقیق: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم.

ناشر: کنگره هزاره شیخ مفید.

شمار صفحه ها: ج ۱: ۳۶۳، ج ۲: ۵۶۲

شیخ مفید از بزرگان فقهای شیعه در سده های چهارم و پنجم هجری است.^۱

۱. «رجال»، نجاشی، تصحیح سید موسی شبیری زنجانی / ۴۰۲، انتشارات اسلامی.

امام مهدی (عج) در آثار شخصیت‌های اسلامی ≡ ۴۴۹

وی، در سال ۳۳۶ هـ. ق. در روستایی به نام عکبرا دیده به جهان گشود. پدرش از مردم بصره و مدتی در شهر واسط، معلم بوده و سپس به عکبرا آمده و در همان جا ساکن شده است.

پدر، او را به بغداد می‌برد، تا به کسب دانش پردازد. او، پس از مدتی به محضر بزرگانی چون: شیخ صدوق، محمد بن جنید اسکافی، ابو علی صولی، ابو غالب رازی، ابن قولویه قمی و ... راه می‌یابد و از آنان بهره می‌گیرد با استعداد و هوش فوق‌العاده‌ای که داشته، خیلی زود به مقام‌های عالی علمی نائل می‌آید.

در کرخ بغداد، کرسی درسی پایه‌گذاری کرد و شاگردانی چون: سید مرتضی علم‌الهدی، سید رضی، نجاشی، شیخ طوسی، ابن حمزه، و ... را پرورش داد^۱ که بعدها هر یک، از ناموران بزرگ جهان اسلام شدند و مایه فخر تشیع.

یافعی درباره شخصیت علمی وی می‌نویسد:

«او، عالم شیعه و صاحب نوشته‌های بسیار و شیخ و پیشوای آنان است. به ابن معلم و مفید معروف بود.

در کلام، فقه و جدل، بسیار زبردست بود و با پیروان همه مذاهب، با جلال و عظمت، مناظره می‌کرد.»^۲

شیخ مفید، در سال ۴۱۳ هـ. ق. در بغداد، دیده از جهان فرو بست. تشیع با شکوهی از جنازه وی انجام شد و در میدان اُشنان، مردم، به امامت شاگرد برجسته اش، سید مرتضی، بر او نماز گزاردند و در منزلش، دفن گردید و پس از

۱. «اعیان الشیعه»، محسن امین، ج ۹/۴۲۱، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت؛ «ریحانة الادب» میرزا محمد علی مدرس، ج ۵- / ۳۶۱، ۳۶۵، خیام.

۲. «تنقیح المقال»، شیخ عبدالله مامقانی، ج ۳/۱۸، مرتضوی، نجف اشرف؛ «فوائد الرجالیه»، سید بحر العلوم، ۳/۳۱۳، ادب، نجف اشرف.

۳. «اعیان الشیعه»، ج ۹/۴۲۲.

چند سال، به قبرستان قریش انتقال یافت و در جوار ابو جعفر (ع) دفن گردید^۱. از وی، آثار ارزشمندی به جای مانده که نجاشی هفتاد و هشت اثر نام می برد. شمار زیادی از آثار شیخ، در باب معارف اسلامی و امامت است^۲ از جمله نوشته های ارزشمند وی، کتاب الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد است. این اثر، مجموعه بسیار گرانبهایی است که به زندگانی امامان شیعه، از ابعاد گوناگون پرداخته شده است.

این اثر در دو جزء تنظیم شده: جزء اول به حیات امام علی (ع) اختصاص دارد و جزء دوم به زندگانی دیگر ائمه (ع).

و بخش پایان کتاب (از صفحه ۳۳۹ تا آخر) ویژه امام مهدی (عج) است. در این بخش، پس از بیان نام، کنیه و ولادت حضرت مهدی، به دلایل عقلی بر وجود امام معصوم اشاره می شود، سپس سخنان پیامبر (ص) درباره غیبت و قیام حضرت که از سوی شیعه و سنی، پذیرفته شده اند و احادیث امامان معصوم (ع) آورده می شود. آن گاه نویسنده محترم، با بهره گیری از آیات قرآن و روایات پیشوایان دین، ویژگیهای حضرت مهدی (عج) را بر می شمرد و از بشارت پیامبر (ص) به ظهور حضرت در آخر الزمان یاد می کند

مطالب اساسی این بخش از کتاب، به شرح زیر می پردازد:

ادله عقلی و نقلی بر امامت امام عصر (عج).

روایاتی که درباره حضرت مهدی (عج) رسیده است.

اشخاصی که به فیض ملاقات و زیارت حضرت نائل آمده اند.

برخی کرامات و معجزات حضرت در عصر غیبت.

نشانه های ظهور و حوادثی که پیش از ظهور حضرت، رخ خواهد داد.

سال، روز و محل قیام.

چگونگی گردآوری سپاه و مأموریت آنان .

مسیر حرکت .

مدت امامت و حکومت .

جریاناتی که در آن روزگار رخ می‌دهد .

وضعیت زمین و مردم در آن عصر .

ویژگیهای جمال، شمایل، شیوه رفتار سیره اخلاقی و عملی حضرت

مهدی (عج) به گونه بسیار محققانه، براساس منابع متقن و دیدگاههای مستدل

عقلی و نقلی .

الفصول العشره فی الغیبه

نوشته : شیخ مفید

تحقیق : فارس حسون .

ناشر : کنگره هزاره شیخ مفید .

شماره صفحه‌ها : ۱۰۳

شیخ مفید در آغاز این رساله اشاره می‌کند :

«در دیگر نوشته‌های خود، به مسائلی چون: وجوب امامت، عصمت امام،

ویژگیهای امام، دلائل امامت ائمه معصومین (ع) نقد ادعای مخالفان، فلسفه غیبت

و ... پرداخته‌ام. در این نوشته، به ده پرسش درباره مهدی، پاسخ می‌دهم.»

شیخ در مورد اهمیت و جایگاه این رساله می‌نویسد :

«در این اثر، آنچه تمامی خردمندان بدان نیاز دارند، آورده شده و به گونه ساده، در

دسترس همگان قرار گرفته است.»

شیخ بر این نظر است که اگر کسی از محتوای این رساله، آگاهی یابد، از

نوشته‌های دیگر وی، در این باره، بی‌نیاز خواهد بود.

پرسشهای دهگانه :

۱. آیا امام حسن عسکری (ع) فرزندی به نام مهدی داشته است؟ آیا این را فقط شیعه باور دارد، یا غیر شیعیان نیز، بدان اعتراف دارند؟
۲. تکذیب وجود فرزند برای امام عسکری (ع)، از سوی جعفر بن علی (عموی امام زمان).
۳. امام حسن عسکری اگر فرزندی به نام مهدی داشت، چطور در وصیت خود، از او نام نبرده و به مادرش وصیت کرده است.
۴. دلیل بر ولادت مخفیانه و غیبت آن حضرت چیست؟
۵. غیبت طولانی، خلاف عادت، پذیرفته نیست. چگونه می تواند فردی که در زمانهای دور، چشم به جهان گشوده، تا این زمان، (۴۱۱ هـ. ق) زنده باشد؟
۶. غیبت طولانی، با دست نیابیدن و مشخص نبودن محل سکونت وی، چگونه ممکن است؟
۷. بر فرض صحت غیبت، در صورت اجرا نکردن حدود، بیان نکردن احکام، هدایت نکردن گمراهان، اقامه نکردن امر بمعروف و نهی از منکر و ... چه نفعی خواهد داشت؟
۸. به هر دلیلی که شیعه امامیه ادعاهای فطحیه، کیسانیه، ناووسیه و اسماعیلیه را در باب غیبت باطل می شمارد، به همان دلیل ادعای شیعه امامیه نیز، در غیبت حضرت مهدی باطل است.
۹. شیعه امامیه بر این باور است که خداوند غیبت آن حضرت را لازم دانسته و خداوند چیزی را اراده نمی کند، مگر آن که دارای مصلحت باشد. از سوی دیگر شیعه امامیه معتقد است که در مشاهده آن حضرت و اخذ معارف دین از وی، مصلحت کامل بندگان وجود دارد و با ظهور آن حضرت، همه مصالح تحقق می پذیرد. بنابراین چگونه خداوند غیبت حضرت را اراده نموده است.

امام مهدی (عج) در آثار شخصیت‌های اسلامی = ۴۵۳

۱۰. اگر امامیه بر غیبت امام عصر (عج) اصرار کند، باید در هنگام ظهور، معتقد به معجزه باشد، تا مردم او را بشناسند، در حالی که داشتن معجزه از ویژگی‌های پیامبران الهی است.

پس از طرح پرسش‌های بالا، شیخ، به یکایک آنها به شرح پاسخ می‌دهد. این اثر با عناوین: «المسائل العشرة فی الغیبة والاجوبة عن المسائل العشر» در نجف و قم چاپ شده و اخیراً در هزاره شیخ مفید، با دیگر آثار وی (مصنفات ج ۳) نشر یافته است.

رسالة ثانية فی الغیبة

نوشته: شیخ مفید.

تحقیق: علاء آل جعفر.

ناشر: کنگره شیخ مفید.

شماره صفحه‌ها: ۶۰

این رساله کم حجم نیز، پاسخ به پرسش‌هایی است که از سوی شخصی درباره غیبت و ظهور امام زمان (عج) مطرح شده و شیخ مفید به آنها پاسخ داده است.

سؤال می‌کند: چه دلیلی بر وجود امام زمان هست؟

شیخ مفید، با استناد به ادله نقلی (احادیث و روایات صحیح) و مورد پذیرش شیعه و سنی و ادله عقلی، این پرسش را پاسخ می‌گوید.

پرسش دیگر: چگونه کسی که طرفدار عدل و توحید است، امامت کسی را که ولادت او قطعی نیست می‌پذیرد.

آیا چنین چیزی به عقل، یا وحی درست می‌آید؟

شیخ مفید، در پاسخ، با اشاره به احادیث و ادله ای که می‌گوید زمین نباید خالی از حجت باشد، استدلال می‌کند و می‌نویسد:

«حجت ویزگیهایی دارد. کسی حجت است که آن اوصاف را دارا باشد. و در اولاد عباس، اولاد علی و قریش، کسی با این اوصاف نیست. براساس این استدلال عقلی، حجت باید فرد دیگری باشد، هر چند ظاهر و پیدا نباشد. زیرا مسلم است شخصی می تواند حجت باشد که از خطا و گناه معصوم باشد.

بنابراین، لازم می آید که حجت (عج) غائب باشد.^۱»

در این رساله، پنج پرسش مطرح شده که شیخ، محکم و متقن از آنها پاسخ می دهد.

افزون بر آثاری که از شیخ مفید درباره مسأله غیبت امام عصر (عج) برشمردیم، آثار دیگری نیز، از شیخ به جا مانده که برخی از آنها در ضمن مجموعه ای تحت عنوان: «خمس رسائل فی اثبات الحجة» از سوی دارالکتب التجاریه نجف اشرف، در سال ۱۳۷۰ ه. ق. به چاپ رسیده است. در جلد ۷ مصنفات شیخ مفید نیز که از سوی کنگره نشر یافته، چهار رساله، از جمله همین رساله حاضر، به چاپ رسیده است. البته از آن جا که بنابر معرفی تمام نوشته های شیخ مفید، در این باره نیست، به همین اندازه بسنده می کنیم.

اثبات الوصیه

نوشته: ابی الحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی.

ناشر: دارالضواء، بیروت.

شماره صفحه ها: ۲۹۵.

مسعودی، در شهر بابل دیده به جهان گشود و در بغداد به کسب دانش

۱. «رسالة ثانية فی الغيبة»، شیخ مفید/ ۱۶.

امام مهدی (عج) در آثار شخصیت‌های اسلامی ≡ ۴۵۵

پرداخت^۱. سپس برای ادامه تحصیل، به مصر سفر کرد و از آن جا برای استفاده از علمای بصره، راهی آن دیار شد، از دانشمندان برجسته بصره، از جمله: ابا خلیفه الحمحی بهره گرفت^۲.

در سال ۳۰۹ هـ. ق. از شهرهای فارس و کرمان دیدن کرد و مدتی در استخر فارس اقامت گزید و از عالمان آن منطقه بهره جست، از آن جا به هند و چین سفر کرد. این مرحله از سیر و سیاحت علمی خود را در عمان به پایان برد.

در سال ۳۱۴ هـ. ق. مرحله دیگری از هجرت علمی خود را از عمان آغاز کرد و به ماوراء آذربایجان، گرگان، فلسطین و شام رفت. در سال ۳۳۲ هـ. ق. عازم انطاکیه و سپس مصر شد. در مصر اقامت گزید و در جمادی الآخر سال ۳۴۵ هـ. ق. یا ۳۶۳ هـ. ق. در همان جا به درود حیات گفت^۳.

مسعودی را از بزرگان دانش رجال و تراجم، شخصیت برجسته علمی، جلیل القدر، مورد اطمینان و بزرگوار معرفی کرده‌اند^۴.

از مسعودی، آثار ارزنده‌ای در موضوعات گوناگون به یادگار مانده که از آن جمله است: اثبات الوصیه. کتاب ارزشمند اثبات الوصیه، موضوعات: تاریخی و اعتقادی و... را در بر دارد. ابتدا، به بیان جنود عقل و جهل، خلق جن و ناس و سجود ملائکه پرداخته است، آن گاه، جریانهای تاریخی را از هبوط آدم، رسالت انبیاء الهی و مردان بزرگ، تا ولادت پیامبر اکرم (ص)، به بحث می‌گذارد.

۱. «مروج الذهب»، مسعودی، ج ۱/ ۲۷۷، دارالمعرفه، بیروت.

۲. «اعیان الشیعه»، ج ۴۱/ ۱۰۵.

۳. «شذرات الذهب»، ابن العماد الحنبلی، ج ۲/ ۳۷۱، داراحیاء التراث العربی، بیروت؛ «لسان

المیزان» ج ۲/ ۲۲۵، موسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت.

«فوائد الرضویة» شیخ عباس قمی/ ۲۷۷.

۴. «روضات الجنات»؛ خوانساری، ۲۸۲/ ۴، اسماعیلیان، قم.

بعد می پردازد به چگونگی انتقال پیامبر (ص) از اصلاب انبیاء و حوادث صدر اسلام: دعوت خصوصی و عمومی، معراج و هجرت پیامبر (ص) و نزول قرآن، اثبات امامت تک تک ائمه (ع)، از نظر تاریخی در محدوده تاریخ ائمه (ع) جریانهایی که در عصر هر امامی اتفاق افتاده، شیوه برخورد آنان با حاکمان زمان و عکس العملهای حاکمان را به رشته تحریر در می آورد. در پایان، امامت امام عصر (عج) را از زبان مخبران صادق اثبات می کند و موضوعاتی را به شرح زیر، در باب امامت امام دوازدهم و مسأله غیبت وی، به بوته بررسی می نهد: امام زمان فرزند کیست؟

ویژگیها حضرت .

انتظار فرج .

نشانه های ظهور .

مقابله حضرت به هنگام ظهور با ستمکاران و ...

کفایة الاثر

نوشته: ابی القاسم علی بن محمد بن علی الخزاز القمی الرازی .

تحقیق: سید عبداللطیف حسینی کوه کمری خوئی .

ناشر: انتشارات بیدار، قم .

شماره صفحه ها: ۴۰۲ .

مؤلف این اثر نفیس، از دانشمندان اواسط قرن چهارم هجری و از شاگردان شیخ صدوق است که در قم زاده شده و در ری می زیسته است^۱ .

۱ . «الذریعة»، آقا بزرگ تهرانی، ج ۱۸/ ۸۶، شماره ۸۰۶، دارالاضواء، بیروت «رجال نجاشی»، ج ۲/ ۱۰۰، دارالاضواء، بیروت؛ «تنقیح المقال»، مامقانی، ج ۲/ ۳۰۷ .

صاحب ریاض العلماء درباره وی می نویسد :

«... الشيخ الاجل الاقدم ابوالقاسم علی بن محمد بن علی الخزاز الرازی القمی قدس سره، الفاضل العالم المتکلم الجلیل الفقیه المحدث المعروف تلمیذ الصدوق وامثاله.»^۱

ابوالقاسم علی بن محمد بن علی الخزاز الرازی قمی، فاضل، عالم، متکلم، فقیه محدث و از شاگردان صدوق و مانند وی بوده است.

از متن کتاب بر می آید نویسنده افزون بر صدوق، از شمار زیادی از علماء و راویان استفاده برده و شمار زیادی از وی نقل روایت کرده اند، از جمله: ابوالبرکات علی بن الحسین الحسینی الجوری، محمد بن ابی الحسن بن عبدالصمد القمی، محمد بن الحسین بن سعید قمی المجاور به بغداد و... از جمله آثاری که از وی، به جا مانده کتاب ارزشمند کفایة الاثر است. این اثر، نخستین کتابی است که در موضوع خود، به این شیوه نگارش یافته و پس از آن، بسیاری از نویسندگان از آن الگو گرفته اند.

مرحوم بهبهانی در تعلیقات خود بر رجال میرزای کبیر، درباره ارزش علمی کتاب و دیدگاه‌های نویسنده کفایة الاثر، می نویسد:

رأیت کتاب کفایة کتاباً مبسوطاً جيداً فی غایة الجودۃ جمیعہ نصوص عن الرسول صلی اللہ علیہ وآلہ وعن غیرہ ایضاً فی الائمة الاثنی عشر و فیہ بعض تحقیقاتہ یظهر منه کونه فی غایة الفضل»^۲

کتاب کفایة الاثر را کتابی دراز دامن، در نهایت خوبی یافتیم. تمام مطالب آن را روایاتی که از رسول اکرم (ص) و غیر ایشان درباره ائمه (ع) رسیده است، تشکیل می دهد. در آن، برخی تحقیقات یافت می شود که گواه فضل و دانش بالای مؤلف است.

نویسنده در انگیزه تألیف کتاب می نویسد:

«برخی شیعیان، آگاهی کافی در امر امامت نداشتند، از این روی، طرح بعضی شبهات از سوی مخالفان و گروههای مخالف، امر را بر آنان مشتبه کرده بود، تا آن جا که دلیلهای روایی بر اثبات امامت ائمه (ع) را انکار می کردند. شیعیان دست خود را از دلیلهای روایی و نصوص بر امامت، تهی می دیدند. حتی برخی پا را فراتر گذاشته و گمان کردند، از صحابه نیز نسبت به امامت خبر و اثری نرسیده است. چون وضعیت اعتقاد دینی آنان را این گونه یافتیم. بر خود لازم دیدیم، در این مسأله به تحقیق و جست و جو پردازیم و با گردآوری آثار و اخباری که امامت ائمه (ع) را اثبات می کند، حقیقت را بر همگان آشکار کنم و شبهات مطرح شده را پاسخ گویم.»

اخبار و روایات فراوانی از پیامبر (ص) رسیده که پس از ختم نبوت، امر امامت و خلافت را دوازده نور پاک بر عهده می گیرند: که اول آنان علی (ع) و آخر آنان مهدی (عج) است.

علماء، از دیر باز، به گردآوری و استدلال به این اخبار، بر مسأله امامت پرداخته اند و آثاری را سامان داده اند.

عالمی که از عهده این امر مهم و اساسی به خوبی برآمده و به گونه تحسین برانگیزی آن را به انجام رسانده، قمی رازی، در کتاب کفایة الاثر است.

مؤلف با تلاش بسیار و ابتکار در خور تقدیر، روایات و احادیثی که به طور صریح بر امامت ائمه (ع) دلالت دارند و اصحاب مشهور پیامبر (ص) مانند: علی (ع)، عبدالله بن عباس، عبدالله بن مسعود، ابی سعید خدری، ابی ذر غفاری، سلمان فارسی، فاطمه (س)، ام السلمه و عایشه از حضرت شنیده و روایت کرده اند. آورده است.

سپس اخبار و روایاتی که درباره تعیین هر یک از ائمه (ع)، به نص صریح امام پیشین رسیده، با نظم ویژه ای نقل کرده و آنها را دلیل محکم و استواری بر انتصاب

امام مهدی (عج) در آثار شخصیت‌های اسلامی = ۴۵۹

ائمه (ع)، بویژه امام زمان (ع)، می‌داند. از این روی، حجت را بر همگان تمام شده می‌انگارد.

افزون بر این، آخرین باب کتاب را به روایاتی که از سوی امام عسکری (ع) درباره حضرت مهدی و امامت پیشوای دوازدهم شیعیان رسیده اختصاص داده است.

در پایان، روایاتی که از زید، بر امامت امام عصر (عج) نقل شده، می‌آورد. این اثر نفیس، از متون کهن در باب امامت است که از جهت اتقان، همواره مورد توجه بزرگان دانش حدیث بوده و متن آن بر بسیاری از علمای برجسته خوانده شده و از سوی آنان اجازه نقل به افراد موثق صادر شده است. چاپ حاضر، با نسخه‌های مورد اعتماد و برخی روایات آن با کمال الدین شیخ صدوق مقابله و تصحیح شده و از اعتبار بالایی بهره‌مند است.

المقنع فی الغیبة

نوشته: سید مرتضی علم الهدی

تحقیق: سید محمد علی حکیم.

چاپ شده در: مجله تراثنا، شماره دوم، سال هفتم، ۱۴۱۲ هـ. ق.

شماره صفحه‌ها: ۵۷

سید مرتضی، از دانشمندان و نوابع قرن چهارم و پنجم هـ. ق. است در سال ۳۵۵ هـ. ق. در، شهر بغداد دیده به جهان گشود. از کودکی به فراگیری دانش پرداخت و در جوانی در بسیاری علوم سرآمد شد. وی، از شاگردان ممتاز شیخ مفید است.

افزون بر بهره‌وری از محضر شیخ مفید، از محضر بزرگانی چون: هارون بن موسی تلعبکری، حسین بن بابویه قمی، ابن نباته، ابو عبدالله محمد بن عمران

مرزبانی خراسان، احمد بن سهل دیباجی احمد بن سعید کوفی ... بهره جسته است. سرانجام، پس پروراندن شاگردان بسیار، خدمات ارزنده به تشیع و اسلام و به جای گذاردن آثار فراوان، در هشتاد و یک سالگی، به درود حیات گفت^۱. از آثار ارزنده وی رساله المقنع است در موضوع غیبت.

این اثر، با وجود حجم اندک از جمله متقن ترین متون است. ارزش کتاب، زمانی بیشتر هویدا می شود که می بینیم بزرگانی چون: شیخ طوسی، فراهایی از متن کتاب و در برخی موارد، خلاصه ای از مطالب را در کتاب الغیبة خویش آورده است.

امین الاسلام طبرسی در فصلهای گوناگون کتاب اعلام الوری بأعلام الهدی، گاه عین عبارتها و گاه مضمون مطالب را آورده است. اهتمام بزرگان به این اثر، نمایانگر حسن تألیف و اتقان و استواری دیدگاهها و ارزش فوق العاده و برتر آن است.

سید مرتضی، درباره سبب نگارش این رساله می نویسد: در مجلس وزیر السید، سخن از غیبت امام عصر (عج) به میان آمد و این امر مرا بر آن داشت، در این باب اثر کوتاهی بنگارم.

صاحب الذریعة از قول استادش محدث نوری، نقل می کند:

«سید مرتضی، این کتاب را برای وزیر مغربی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی بن هارون بن عبدالعزیز الراجتی نوشته است.^۲»

از اشاره هایی که سید در الشافی فی الامامة و تنزیه الانبیاء، والائمة (ع) دارد، بر می آید که «المنقع» پس از آن دو اثر نگاشته شده است.

این اثر، به گفته اهل تحقیق، به جز در این اواخر که در مجله تراثنا، چاپ شده، تاکنون به صورت مستقل چاپ نشده است. محقق محترم در این چاپ،

۱. «فوائد الرضویة»، محدث قمی / ۲۸۵.

۲. «الذریعة»، ج ۲ / ۱۲۳.

امام مهدی (عج) در آثار شخصیت‌های اسلامی = ۴۶۱

بر نسخه‌های ارزشمندی به ترتیب قدمت و استواری متن اعتماد کرده است:

۱. نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تاریخ پایان استنساخ، ۸ شعبان ۱۰۷۰ هـ. ق.

به خط ابراهیم بن محمد حرفوشی.

این نسخه، کامل‌ترین نسخه موجود و مشتمل بر تمامی کتاب المقنع فی الغیبة، با تمام افزوده آن است، تحت عنوان: «الزیادة المکملة»، جز این که برگ آخر آن، افتاده است.

۲. نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران. این نسخه، بخشی از المقنع را در بر دارد.

۳. نسخه کتابخانه آیت‌الله مرعشی، قم. این نسخه، به خط محمدبن ابراهیم بن عیسی البحرانی الأوالی نوشته شده و از نسخه‌های خطی قرن دهم هجری است. محقق محترم، کار تحقیق را به صورت تطبیق و تلفیق، با نسخه‌های یاد شده انجام داده است و در پاورقی، آن جا که نیاز به ذکر اختلاف نسخه‌ها بوده، اشاره کرده و افزون بر این، برخی مطالب و کلمات را توضیح داده است.

مطالب کتاب که بدون عنوان و سرفصل بوده، از سوی محقق عنوان گذاری شده که خواننده، به آسانی به مطالب کتاب، دسترسی خواهد یافت.

در متن کتاب نیز، برخی نکات را در داخل کروشه، روشن کرده است.

کتاب، با حمد و سپاس الهی و درود بر بنده برگزیده خداوند، پیامبر مکرم اسلام شروع شده و پس از بیان انگیزه تالیف، ادعای مخالفان را طرح می‌کند:

«سخن از غیبت امام زمان، برای شیعیان مشکل است».

در پی طرح ادعای مخالفان، می‌نویسد:

«به مسأله غیبت، باید از زاویه ساختار اصولی نگریست، زیرا مسأله غیبت امام

عصر (عج)، فرع اصولی است که اگر آن اصول، برهانی شود، سخن از غیبت

آسان‌ترین و روشن‌ترین بحث خواهد بود و گرنه، سخن گفتن بدون پرداختن به

بحث اصولی، مبنایی نخواهد داشت.

سپس اصولی را که بایسته بحث در این باب است، با استناد به برهانهای عقلی و نقلی به شرح زیر اثبات می کند:

اصل امامت.

اصل عصمت.

اصل وجوب امامت.

اصل وجوب عصمت.

سید، در ضمن اثبات این اصول، شبهات و ادعاهایی که از سوی مسلکها و فرقه های گوناگون مانند: کیسانیه، ناووسیّه، واقفیه و... مطرح شده، پاسخ می دهد. با شیوه برهان عقلی وارد مباحث مربوط به غیبت می شود و همراه بیان مطالب، به برخی از شبهات نیز پاسخ می گوید.

عناوین عمده مباحث طرح شده به شرح زیر است:

حکمت غیبت، جهل و بی خبری از حکمت، منافات نداشتن جهل به حکمت غیبت با غیبت و... درباره حکمت غیبت و سبب آن می نویسد:

«... اما لسبب الغیبة فهو . اخافة الظالمین له علیه السلام...»^۱

سبب غیبت امام عصر (عج) ترس از ستمگران بوده است.

سپس با حفظ اصول و مبنایی که پی ریخته، پاسخ مخالفان را می دهد.

شبهات بدانها پرداخته شده، بدین شرح هستند:

تفاوت میان پنهان شدن پیامبر (ص) و امام چیست؟

چرا ائمه (ع)، پیش از امام زمان، غایب نشدند، در حالی که آنان نیز، ترس از ستمگران داشتند؟ چه فرق بین وجود و عدم کسی است که سودی از سوی او به کسی نرسد؟

۱. «المقنع»، سید مرتضی علم الهدی، / ۲۰۰.

امام مهدی (عج) در آثار شخصیت‌های اسلامی = ۴۶۳

اگر ملاک غیبت، ترس از دشمنان است، آیا خداوند امام عصر را ایمن از دشمنان، ظاهر خواهد کرد؟ احکام و حدود در زمان غیبت بر عهده کیست؟! علت ظاهر نشدن حضرت، بر دوستانش چیست؟
فرق بین دوست و دشمن در فلسفه و علت غیبت کدام است؟
و ...

این اثر ارزشمند، تکمله‌ای دارد، به نام: الزیادة المکمل بها کتاب المقنع» که در پایان همین اثر، آمده است.

در آغاز بخش افزوده، به مسأله بهره شیعیان و پیروان امام، در زمان غیبت می‌پردازد و یادآور می‌شود که غیبت حضرت، سبب آن نمی‌شود که امام، نقشی در امور مسلمانان نداشته باشد و اثبات می‌کند که در اطاعت و پیروی از امام و استفاده از وجود شریف وی، تفاوتی بین وجود و غیبت او، نیست. از طرفی ظهور امام برای اولیاء واجب و ضروری نیست. امام، در حال غیبت نیز، بر آنچه پیش می‌آید و بر شیعیان می‌گذرد و شیعیان انجام می‌دهند، آگاه و بر کم و کیف جریان‌هایی که اتفاق می‌افتد گواه است.

سپس با طرح پرسش‌هایی در مورد علم امام (ع) مباحث این بخش را به پایان می‌برد.

البرهان علی صحة طول عمر الامام صاحب الزمان (عج)، ج ۲

نوشته: محمد الکرچکی الطرابلسی.

تحقیق و تعلیق: شیخ عبداللّه نعمه.

ناشر: دارالذخار، قم.

مؤلف، از بزرگان شیعه، است.

وی برای کسب دانش ادب، فقه، حدیث و ... به بلاد اسلامی سفرهای

بسیار کرده و نزد بزرگان دانش، چون: شیخ مفید، به فراگیری دانش پرداخته است.

یافعی درباره شخصیت علمی وی می نویسد:

«ابوالفتح الکرآچکی خیمی، رأس شیعه صاحب تصانیف نحوی لغوی منجم،

طیب، متکلم از کبار اصحاب شریف مرتضی است.^۱»

وی، پس از عمری تلاش علمی گسترده و بهره رسانی علمی به امت اسلامی و دفاع از کیان تشیع، در تاریخ ۴۴۹ هـ. ق «به درود حیات گفت»^۲.

او، آثار فراوانی در فقه، اخبار، اصول دین، نجوم، هیئت و انساب دارد، از جمله آثار ارزشمند وی، کتاب شریف کنز الفوائد است.

مؤلف، در جزء دوم کنز الفوائد، رساله ای تحت عنوان: البرهان علی صحة طول عمر الامام صاحب الزمان (عج) نگاشته است.

مؤلف محترم درباره انکار طول عمر امام عصر از سوی مخالفان می نویسد:

«چون مخالفان غیبت امام عصر (عج)، نتوانسته اند موضوع طول عمر حضرت را

حل کنند، منکر وجود امام عصر (عج) شده اند و طول عمر امام عصر را، دلیل بر

بطلان دیدگاه شیعه دانسته اند.»

در مقام پاسخ، منکران وجود امام عصر (عج) را به چند گروه تقسیم می کند و سپس دیدگاههای فلاسفه، منجمان، اطبا و طرفداران عادات را در مورد طول عمر انسانها، یاد آور می شود و در پایان، بر اساس باورهای دینی مورد پذیرش همگان، شواهد عینی و تاریخی، اشکالات را پاسخ می گوید و از کسانی که عمر طولانی داشته اند و هنوز حیات دارند، مانند: حضرت خضر، بر اثبات مطلب گواه می آورد.

کتاب الغیبة

نوشته: شیخ الطائفة ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی .

تحقیق: شیخ عبدالله تهرانی و شیخ احمد ناصح .

ناشر: موسسه معارف اسلامی، قم .

شماره صفحه‌ها: ۵۶۹ .

شیخ طوسی، از بزرگترین علمای اسلام است .
وی، در سال ۳۸۵ هـ در شهر طوس دیده به جهان گشود و در همان جا، علوم مقدماتی، فقه، اصول و حدیث را از، استادان عصر خویش فرا گرفت . در سال ۴۰۸ هـ . ق .
به عراق مهاجرت کرد و در بغداد، حدود پنج سال از پیشوای بزرگ شیعیان، شیخ مفید و برخی اساتید دیگر بهره برد .
پس از رحلت شیخ مفید، حدود ۲۳ سال از محضر پرفیض سید مرتضی و دیگر بزرگان، استفاده‌های فراوانی بر دو حدود ۱۲ سال پیشوای علمی بغداد بود و کرسی درس عظیم آن جا را بر عهده داشت، سپس به نجف اشرف مهاجرت کرد . در نجف، حوزه علوم اسلامی را بنیاد نهاد و بقیه عمر پربرکتش را در آن شهر به تألیف، تصنیف و تدریس گذراند و در سال ۴۶۰ هـ ق . به دیدار حق شتافت^۱ .
شیخ، عالمی جامع و مسلط بر علوم متداول زمان خود بوده و در زوایای گوناگون فرهنگ اسلامی، قلم زده و آثار گرانبها و ارزشمندی از خود، به جا گذاشته است . در باب عقاید، بویژه مسأله مهدویت و غیبت امام عصر (ع)، افزون

۱ . «الغیبة»، شیخ طوسی، مقدمه، مؤسسه معارف اسلامی، قم؛ «ریحانة الادب»، ج ۳/۳۲۵ .

«روضات الجنات»، ج ۶/۲۱۶ .

بر کتاب؟ تخلص الشافی سید مرتضی، که در جلد اول و چهارم آن درباره امام زمان، به شرح بحث کرده، کتاب جدا گانه‌ای در خصوص غیبت امام زمان به نام الغیبة، نگاشته است.

این کتاب، از ابتکار و جامعیت کم نظیر شیخ، حکایت دارد، وی در این اثر، به همه جوانب مسأله غیبت، به گونه دقیق و استوار رسیده و پاسخ اشکالات مخالفان را با استدلال به کتاب، سنت و عقل داده است و دیدگاه شیعه را با استدلالهای دقیق، روشن کرده است.

آقا بزرگ تهرانی، در اهمیت و عظمت این اثر ارزنده می نویسد:

«قد تضمن اقوی الحجج و البراهین العقلیه والنقلیه علی وجود الامام(ع) و غیبتہ ثم ظهوره فی آخر الزمان...»^۱

[کتاب حاضر] قوی ترین برهانهای عقلی و نقلی بر وجود امام زمان(ع) و غیبت و ظهور آن حضرت را در آخر الزمان، در بر دارد.

شیخ طوسی در مقدمه کتاب، انگیزه تالیف کتاب را چنین بیان می کند:

«شیخ بزرگوار ما، به من دستور داد، کتابی درباره غیبت صاحب الزمان و سبب دوام غیبت و پاسخ شبهات مخالفان بنویسم.

من، با وجود کمی فرصت و ناراحتی روحی و موانع روزگار، پیشنهاد او را پذیرفتم و به گونه اختصار، آن را تعقیب خواهم کرد.

کتاب الغیبه، امهات مباحث مربوط به غیبت امام عصر(ع) را در بر دارد، از جمله: غیبت، علت و اسباب غیبت، حکمت غیبت و...

در آغاز، با ادله و برهانهای بسیار، وجود امام زمان را و این که حضرت، فرزند بلا فصل امام حسن عسکری است، ثابت می کند، به شبهات فرق گوناگون، از جمله: اسماعیلیه، زیدیه، کیسانیه، ناووسیه، واقفیه، فطحیه

۱. «زندگانی شیخ طوسی»، آقا بزرگ تهرانی؛ «الغیبة» شیخ طوسی، مقدمه.

امام مهدی (عج) در آثار شخصیت‌های اسلامی = ۴۶۷

و ... ، با استناد به روایات پاسخ می‌دهد. آن گاه برای رفع استبعاد از غایب شدن حضرت مهدی (ع) به غایب شدن پیامبر (ص) در شعب ابی طالب.

غایب شدن حضرت یوسف، موسی، یونس، اصحاب کهف و ... استشهاد می‌کند و برای طبیعی جلوه دادن طول عمر حضرت، عمر طولانی حضرت نوح، خضر و ... را گواه می‌آورد.

و به این نکته تأکید می‌ورزد که طولانی کردن عمر افراد برای خداوند توانا، کار مشکلی نیست و او بر هر کاری تواناست و می‌تواند به افراد عمر طولانی ببخشد و آنان را سالیان سال زنده نگهدارد، چنانکه اهل بهشت، در بهشت جوان می‌مانند و پیر نمی‌شوند.

در مورد فلسفه غیبت، ترس از کشته شدن را یادآور می‌شود و درباره فایده غیبت می‌نویسد:

«وجود حضرت، لطفی است و تصرف وی در امور، لطفی دیگر. خدا به وسیله امام، لطف خویش را به انسانها می‌رساند. فردی را که برای اداره جامعه لازم است، آفریده و حجت را بر مردم تمام کرده، تا اگر خواستند از وجودش بهره ببرند، حجت را بر آنان تمام کرده است. مردم هستند که اسباب ترس و غیبت را فراهم ساخته‌اند. از جانب خداوند، فیض، کامل است، قابلیت قابل شرط است.»

این کتاب، تا کنون، بارها به چاپ رسیده: نخستین بار در تبریز، چاپ سنگی، سال ۱۳۲۳ هـ. ق. چاپ دوم در نجف در قم و تهران بارها اُفست شده است.

از آن جا که چاپهای پیشین اشتباه بسیار داشته و در مواردی افتادگی، محققان محترم کتاب بر آن می‌شوند، چاپ تصحیح و تحقیق شده‌ای از این اثر ارزشمند، عرضه بدارند. از این روی متن آن را، با نسخه آستان قدس رضوی، کتابخانه مدرسه فیضیه، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی که اصل نسخه نجف است، مقابله می‌کنند و به گونه‌ای مطلوب و در خور، به بازار دانش عرضه می‌دارند.

اعلام الوری باعلام الهدی

نوشته: امین الاسلام، ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی.

تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری.

ناشر: دارالمعرفه، بیروت.

شماره صفحه‌ها: ۴۶۰.

امین الاسلام طبرسی، از عالمان، مفسران، مجتهدان بنام قرن پنجم و ششم هجری است.

وی، به احتمال زیاد، به سال ۴۶۸، یا ۴۶۹، دیده به جهان گشوده و روزگار جوانی را در مشهد مقدس، به فراگیری دانش گذراند و در رشته‌های علمی متداول: ادبیات عرب، حدیث، فقه، اصول، تفسیر و... اطلاعات گسترده‌ای اندوخت و در این دانشها، صاحب نظر شد و در سال ۵۲۳ هـ. ق. به شهر سبزوار رفت و تا پایان عمر، در همان جا بزیست و به نشر فرهنگ اسلامی پرداخت^۱.

ابوالحسن علی بن زید بیهقی معاصر طبرسی درباره مقام علمی وی می نویسد:
«در نحو، فرید بود... در علوم دیگر، به درجه افادت رسید. تصانیف بسیار است
اورا...»^۲

مرحوم طبرسی، پس از سالها تحقیق، تألیف، تدریس، تربیت شاگردان و... به سال ۵۴۸ هـ. ق. در سبزوار به دیدار حق شتافت.

از وی، آثار علمی بسیار به جا مانده، از جمله: اعلام الوری باعلام

۱. «روضات الجنات»، خوانساری. ج ۳۵۷/۵؛ «امل الأمل»، حر عاملی، تحقیق سید احمد حسینی، ج ۲/۲۱۶، دارالکتاب الاسلامی؛ «معجم المؤلفین»، عمر رضا کحاله، ج ۸/۶۶، داراحیاء التراث العربی؛ «اعیان الشیعه»، ج ۸/۳۹۹.

۲. «مفاخر اسلام»، علی دوانی، ج ۳/۴۱۰؛ «تاریخ بیهق»، ۲۴۳-۲۴۲، ابن فندق.

الهدی^۱. وی در این اثر، زوایای گوناگون زندگی ائمه (ع) را با تتبع وسیع و ژرف، نمایانده و در بیان مطالب، شیوه استدلال عقلی و نقلی را به گونه بسیار عالمانه و دقیق پی گرفته و با ابتکار در خوری، مباحث را روشن و به اثبات رسانده است. مطالب کتاب، از چنان اتقانی برخوردار است که عالمان بزرگ، در نوشته‌های خود، فصل، یا فصلهایی را از آن، به صورت کامل نقل کرده‌اند.

نویسنده، کتاب را در چهار رکن اساسی، سامان داده، رکن چهارم آن، درباره امامت ائمه (ع) بویژه امامت امام زمان (ع) است. درباره امام زمان (ع)، روی مطالب زیر، انگشت گذارده است:

اسم، کنیه، لقب، ولادت، نام مادر گرامی حضرت، کسانی که امام را در کوچکی ملاقات کرده‌اند، اثبات امامت امام عصر، به دلیل عقل، چگونگی غیبت، دلایل و شواهد بر غیبت، برخی توقیعات، نام کسانی که به دیدار امام توفیق یافته‌اند، نشانه‌های قیام، ایام ظهور، سیره عملی حضرت، به هنگام قیام، روش حکومت و ویژگیهایی که در حضرت وجود دارد و ...

در پایان، به پاسخ شبهات می‌پردازد:

۱. علت طولانی شدن غیبت؟

۲. اگر غیبت، سودی به حال مسلمانان نداشته باشد، چه تفاوتی بین حیات و مرگ حضرت خواهد بود.

۳. حکم حدودی که بر جنایتکاران در زمان غیبت واجب می‌شود، چیست؟

۴. دلیل غیبت.

۵. آیا ادله‌ای که برای غیبت امام عصر (عج) مورد استناد قرار گرفته، کافی

است.

۶. اگر شیعه پذیرفته است که پس از پیامبر (ص) نبی نخواهد آمد، چگونه در

۴۷۰ ≡ چشم به راه مهدی (عج)

اخبار شیعه، آمده: مهدی شریعت را نسخ می کند، به حکم داوود حکم می کند، جزیه نمی پذیرد و... آیا اینها اثبات نبوت جدید نیست؟

التذكرة في احوال الموتى وامور الآخرة.

نوشته: امام الحافظ القرطبي .

تصحیح و تعلیق: احمد مرسى .

ناشر:

شمار صفحه ها:

قرطبی، از مفسران بزرگ اهل سنت و پیر و مذهب مالک است. دانشمندانی که به بیوگرافی وی اشاره کرده اند، او را به اوصاف حمیده، تبحر در علوم، بویژه تفسیر، ستوده اند^۱.

زرکلی می نویسد:

«وی، مرد صالح، متعبّد از اهل قرطبه است که در شرق مینه ابن خصیب (در شمال اسیوط مصر) اقامت گزید و در همان جا وفات کرد. انسان پارسا و کم مؤنه ای بوده که با یک لباس در جامعه حضور می یافته و دارای تألیفات زیادی است... از جمله: التذكرة باحوال الموتى و احوال الآخرة»^۲

کتاب التذکره، در دو مجلد، در مصر چاپ شده که بخشی از جلد دوم آن، درباره حضرت مهدی (عج) است.

مؤلف در جلد دوم، تحت عنوان: «الخليفة الكائن في آخر الزمان المسمى بالمهدي وعلامة خروجه» روایاتی که صحابه از رسول خدا (ص) درباره خلیفه

۱. «الجامع لاحكام القرآن» قرطبي، ج ۱، مقدمه، داراحياء التراث العربي، بيروت.
۲. «الاعلام»، زرکلی، ج ۵/۳۲۲، دارالعلم للملایین؛ «معجم المؤلفین» ج ۸/۲۳۹.

آخر الزمان و نشانه‌های ظهور او، نقل کرده‌اند، گرد آورده است.

در باب‌های دیگر، به موضوعاتی به شرح زیر اشاره دارد:

فتنه بین مغرب و مشرق، خروج سفیانی، جریان لشکر کشیها و...

در مورد این گونه روایات، از قول حافظ ابوالخطاب بن دحیه می‌آورد:

«این گونه مسائل، از قول پیامبر (ص) مستند موثقی نداشته و از پیامبر (ص) نرسیده

است و بیان آن، انسان را از عدالت ساقط می‌کند، مگر نقل آن از باب امانت باشد

و صحت و سقم به مؤلف بر گردد.»

در این کتاب، تناقضها و ناسازگاریهای بسیاری دیده می‌شود. مثلاً آمده:

دجال، در سال سیصد، ظهور می‌کند، و مسائل دیگری که نادرستی آنها آشکار است.

سپس داستان خروج سفیانی و خروج «دابه» را که حدیثی از قول پیامبر (ص)

نقل می‌کند، به بوته نقد گذارده و می‌نویسد:

«از این خبر، بوی جعل استشمام می‌شود و مسأله پر از جعلیات و اسرائیلیات

است که انسان از سیاه کردن کاغذ به آن ابی دارد.»

سپس روایات ساختگی و دروغ را که با عقل و فطرت سالم، ناسازگارند،

مشخص می‌کند.

باب دیگری گشوده درباره مهدی (عج) و کسانی که زمینه حکومت وی را مهیا

می‌سازند. در این باب، روایاتی که از علی (ع)، ثوبان، عبدالله بن الحارث بن

جز الزبیدی از رسول اکرم (ص) نقل شده، گردمی‌آورد.

در باب دیگر، روایاتی از پیامبر (ص) درباره ویژگیهای مهدی (عج)، اسم

عطایا، درنگ وی، خروج با عیسی (ع)، کشتن دجال و... نقل می‌کند.

آن گاه تحت عنوان: «فصل»، روایت «لامهدی الا عیسی» را نقل می‌کند و

آن را معارض با روایات دیگر می‌داند و در مقام نقد، روایت را از نظر سند،

ضعیف می‌شمرد و روایاتی که بیانگر ظهور آن حضرت هستند و وی را از عترت

پیامبر (ص) و فرزند زهرا (س) می دانند، را صحیح، متواتر، نص و مقدم بر «روایت» لا مهدی الا عیسی می شمارد.

در پایان، این دو دسته از روایات را به این گونه خواسته جمع کند:

«يحتمل ان يكون قوله عليه الصلاة والسلام، ولا مهدى الا عيسى اى لا مهدى

كاملاً معصوماً الا عيسى وعلى هذا تجتمع الاحاديث ويرتفع التعارض.»

احتمال دارد منظور از روایت: «لا مهدی الا عیسی»، یعنی مهدی کامل و

معصوم، جز عیسی نیست. بنابراین، میان روایات جمع می شود و تعارض بین روایات بر طرف می گردد.

البته این جمع از دیدگاه شیعه، پذیرفته نیست و قابل مناقشه است. در بابهای

دیگر، موضوعاتی به شرح زیر آمده:

محل ظهور حضرت مهدی، نشانه های خروج مهدی (عج)، بیعت با حضرت

در دو مرحله، درگیری و قتل سفیانی، سرزمینهایی که حضرت به تصرف در

می آورد، چگونگی فتح قسطنطنیه، نشانه های خروج دجال، نزول حضرت

عیسی (ع)، کشتن دجال، مقدمات قیام قیامت و نشانه های آن.

مؤلف، در پایان تحت عنوان: «فصل» نشانه های قیامت را از نظر علماء یاد

آور شده و نشانه های پایان دنیا را بر شمرده است.

كشف الغمه في معرفة الاثمه

نوشته: ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی.

ناشر: دارالکتاب الاسلامی، بیروت.

شماره صفحه ها:

اربلی از ادیبان شیعی قرن هفتم هجری است. وی در شهر اربل، در شمال

عراق، چشم به دنیا گشوده و در هجوم مغول، از آن جا به موصل کوچ کرده و

امام مهدی (عج) در آثار شخصیت‌های اسلامی = ۴۷۳

پس از مدتی، به اربیل بازگشته است. از منابعی که شرح زندگانی او را یاد آور شده‌اند، بر می‌آید، وی در اربیل، ریاست دیوان انشا را در زمان ابن الصلایا، بر عهده داشته است. در سال ۶۶۰ هـ. ق. به بغداد رفت و ریاست دیوان انشاء بغداد را از سوی علاء‌الدین صاحب دیوان پذیرفت و در سال ۶۹۳ هـ. ق. در همان جا به درود حیات گفت^۱.

گرچه از تحصیل و رشد علمی او، ارباب تراجم کمتر سخن گفته‌اند، ولی بزرگانی چون: صاحب «امل الأمل» از وی به عظمت و بزرگی یاد کرده و درباره شخصیت علمی او نوشته است:

«کان عالماً، فاضلاً، محدثاً، ثقة، شاعراً، ادیباً ومنشأً جامعاً للفضائل والمحسن. له كتب منها «كشف الغم في معرفة الأئمة (ع) ...»^۲.

[اربلی] دانشمند، فاضل، محدث، ثقة، شاعر، ادیب، نگارنده و مجمع فضائل و نیکیها بوده و از او نوشته‌های بسیاری، از جمله: «كشف الغم في معرفة الأئمة»، به جا مانده است.

وی، در این اثر ارزشمند، روایاتی که درباره سیره، تاریخ حیات، فضائل، مناقب و معجزات پیامبر (ص)، حضرت زهرا (س) و ائمه (ع) رسیده، از منابع معتبر و مورد اعتماد شیعه و سنی گردآوری کرده، از جمله: تمامی دو رساله حافظ ابونعیم اصفهانی و برخی متون معتبر دیگر را بر اثر خود افزوده و چون دیده حجم کتاب زیاد می‌شود در هنگام نقل روایتها، اگر کلمه و جمله‌ای نیاز به توضیح داشته، به اختصار توضیح داده است و سندهای روایات را، حذف کرده است.

از آن جا که اربلی، از دانش بالایی برخوردار بوده و ذهن نقادی داشته است، در موارد بسیاری دیدگاهها و استدلالهای دیگران را آورده و به نقد و بررسی آن

۱. «الحوادث الجامعة» / ۳۴۱؛ مجله «مشکواة»، شماره ۴۷ / ۲۷۳.

۲. «امل الأمل»، ج ۲ / ۱۹۵.

پرداخته و به برخی از اخبار نیز، به دیده نقد نگریسته است.

به خاطر ابتکاری بودن اثر و استحکام محتوا و موضع معتدل نویسنده، این اثر از جایگاه ویژه‌ای در میان جامعه شیعه و سنی و دوستداران اهل بیت بر خوردار شده و افراد زیادی از آن نقل کرده‌اند.

نویسنده، بخش آخر جزء سوم کتاب خود را به امام زمان (عج) اختصاص داده و به مباحثی به شرح زیر پرداخته است: محل تولد حضرت مهدی (عج)، زمان تولد، نسب، پدر، مادر، اسم، کنیه، لقب.

احادیثی که از پیامبر (ص) درباره مهدی (عج) به طریق صحیح ابوداود ترمذی از ابوسعید خدری و دیگران نقل شده، گراورده است، آن گاه شبهه‌ای را مطرح می‌کند:

مهدی در این که، با اوصافی که در روایات بیان شده، فرزند فاطمه است، سخنی نیست، ولی بحث در این است که این روایات، دلیل نمی‌شود بر این که مهدی، با آن اوصاف، همان «محمد بن الحسن» باشد. زیرا اولاد فاطمه، تا قیامت بسیارند. دلیل دیگری جز این روایات لازم است تا اثبات کند مهدی، همان حجة بن الحسن العسکری است»

سپس از شبهه این گونه پاسخ می‌دهد:

«پیامبر (ص)، مهدی را با اوصاف مشخص کرده و این نشانه‌ها و ویژگی‌هایی که در

روایات آمده، جز بر امام زمان (عج) تطبیق نمی‌کند و گرنه این نشانه نخواهد بود.»

شبهه را پی می‌گیرد و پاسخهای محکم از آن می‌دهد.

سپس به برهانهای عقلی و نصوصی که بر امامت امام عصر (عج) دلالت دارد،

استدلال کرده و کسانی که امام عصر (عج) را زیارت کرده‌اند، نام می‌برد و ...

در پایان، روایاتی که حافظ ابونعیم اصفهانی از پیامبر اکرم (ص) درباره

مهدی (عج) گردآوری کرده و بخشهای عمده‌ای از کتاب البیان فی اخبار الزمان

شیخ اباعبدالله محمد بن یوسف بن محمد الگنجی الشافعی را در بیست و پنج باب

امام مهدی (عج) در آثار شخصیت‌های اسلامی ≡ ۴۷۵

که شامل بسیاری از مطالب مربوط به غیبت و ظهور است، نقل می‌کند.

فرائد السمطين، فی فضائل المرتضى والبتول والسبطين

والائمة من ذريتهم (ع)، ج ۲.

نوشته: شیخ الاسلام، صدرالدین ابوالمجامع ابراهیم بن سعد الدین

محمدابن المؤید الجوینی الخراسان

تحقیق و تعلیق: شیخ محمد باقر محمودی.

ناشر: مؤسسه محمودی، بیروت

مؤلف از بزرگان اهل سنت و حافظان حدیث است. تذکره نویسان، او را به عظمت ستوده‌اند. ذهبی درباره وی می‌نویسد:

«الامام المحدث الاوحد الاكمل فخر الاسلام... وکان شدید الاعتنا بالروایه

وتحصیل الاجزاء وعلی یده أسلم غازان الملك...»^۱

[جوینی] پیشوا، محدث، بی‌همتا، کامل، فخر اسلام... به روایت و تحصیل آن،

بسیار عنایت داشته و با تلاش او، غازان الملک اسلام آورد.

وی، احادیث بسیاری از علمای عراق، شام، حجاز و... نقل کرده و از برخی آنان اجازه روایت، دریافت داشته است.

جوینی، نوشته‌های بسیاری دارد، از جمله نوشته‌های اوست: فرائد السمطين فی فضائل المرتضى والبتول والسبطين والائمة من ذريتهم.

مؤلف، بخش زیادی از کتاب خود را به بیان چگونگی ظهور و قیام مهدی

منتظر (عج) اختصاص داده است (از صفحه ۳۱۰، تا ۳۴۳، جلد دوم)

نویسنده، در بیان و اثبات مطالب، از منابع روایی بهره می‌جوید و عناوین

۱. «تذکره الحفاظ»، ذهبی، ج ۴/۱۵۰۵. داراحیاء التراث العربی.

روایاتی که گردآوری کرده به شرح زیر است .

بشارت ظهور مهدی (عج) ، مهدی (عج) از ذریه پیامبر (ص) ، قیام برای گسترش قسط و عدل پس از پرشدن دنیا از ظلم و جور ، قیام حضرت مهدی پیش از رستاخیز امری قطعی و حتمی است ، مهدی ، دوازدهمین امام شیعیان است و خداوند امر ظهور او را یک شبه فراهم می آورد .
امام رضا (ع) و بشارت ظهور مهدی و نورانی شدن دنیا به نور حضرت و روی آوردن سعادت دنیا و آخرت در ایام میمون و مبارک ظهور حضرت .

شرعة التسمیة حول حرمة التسمیة.

نوشته: سید محمد باقر داماد .

تحقیق: رضا استادی .

ناشر: مهدیه میر داماد .

شماره صفحه ها: ۱۵۵

محمد باقر داماد، معروف به میر داماد، تحصیل علوم دینی را در مشهد مقدس آغاز کرد و بر اثر هوش و استعداد سرشاری که داشت، در اندک زمانی در علوم و فنون گوناگونی، بویژه فقه، حکمت و فلسفه، سرآمد دیگران گردید و به درجه اجتهاد نائل آمد و استاد فقهای عصر خویش شد.
از این روی، فقهای عصر وی، فتاوای شرعی را به تصحیح وی معتبر می شمردند. او، افزون بر مقام فقهی، در مسائل فلسفی و کلامی تبحر خاصی داشته و در این زمینه، از وی نوشته های ارزشمندی به جای مانده است، از آن جمله، رساله: شرعة التسمیة حول حرمة التسمیة .

۱. «امل الآمل» حرّ عاملی، ج ۲/ ۲۴۹ .

«قصص العلماء»، میرزا محمد تنکابنی / ۳۳۳ . علمیه اسلامیة، تهران .

امام مهدی (عج) در آثار شخصیت‌های اسلامی ≡ ۴۷۷

از جمله مباحث مربوط به امام عصر (ع) که در چندین روایت آمده و محققان درباره آن، به بحث و گفت و گو پرداخته‌اند، مسأله حرمت، کراهت یا جواز تصریح به اسم و کینه اصلی امام عصر (ع) در زمان غیبت است. از دانشمندان بنامی که در این موضوع به بحث و بررسی پرداخته‌اند، میرداماد را می‌توان نام برد. وی، اثر مورد بحث را در همین باره نگاشته و در آن، این مسأله را به گونه‌ای عالمانه و محققانه، به نقد و تحلیل گذاشته، آن گاه، روایات مسأله را یکایک آورده و درباره آنها بحث کرده است.

این اثر ارزشمند، افزون بر تحقیق و تبیین مسأله یاد شده، آکنده از فوائد علمی، ادبی و رجالی است.

تحقیق و تصحیح این رساله، براساس چهار نسخه معتبر، با تلاش رضا استادی انجام پذیرفته است. در پانوشتها، افزون بر ضبط اختلاف نسخه‌ها، توضیحاتی درباره برخی روایات داده شده است.

در مقدمه کتاب، ضمن این که از نسخه‌های کتاب، چگونگی تصحیح، گزارش شده، شرح حالی از مؤلف آمده و فهرستی از آثار وی، ارائه شده است.

المحجة فیما نزل فی القائم الحجة (عج)

نوشته: سید هاشم بحرانی

تحقیق و تعلیق: محمد منیر میلانی،

شماره صفحه‌ها: ۲۸۴.

بحرانی، فقیه، مفسر، محدث و صاحب نظر در رجال بوده است^۱

شیخ یوسف بحرانی، درباره شخصیت او می‌نویسد:

۱. «ریحانة الادب»، میرزا محمد علی مدرس ج ۱/ ۲۳۳.

«المحجة فیما نزل فی القائم الحجة، سید هاشم بحرانی، تحقیق و تعلیق، محمد منیر میلانی، مقدمه.

«... كان السيد المذكور فاضلاً، محدثاً، جامعاً، متتبِعاً للاخبار بمالم يسبق اليه سابق سوى شيخنا المجلسي «ره» وقد صنف كتباً عديدة تشهد بشدة تتبعه واطلاعه...»^۱

سید بحرانی، فاضل، محدث، جامع و پژوهشگر در اخبار بوده است. کسی در این فن، جز مجلسی، بر او پیشی نگرفته. کتابهای زیادی تصنیف کرده که گواه تتبع و آگاهی اوست.

گذشته از مرتبه بلند علمی، امور حسبیه را نیز بر عهده داشته است. در انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ستمگران و حاکمان ستم، هیچ گونه بیم و هراسی به خود راه نداده و عمر پر برکت خویش را در راه نشر علوم اهل بیت و خدمت به بندگان خدا به پایان برده است.

وی، در سال ۱۱۰۷ - ۱۱۰۸ در قریه نعیم درگذشت و در قریه توبلی، به خاک سپرده شد.

بحرانی از بزرگانی چون: سید عبدالعظیم بن سید عباس استرآبادی، شیخ فخرالدین بن طریحی النجفی، صاحب مجمع البحرین، بهره جسته است.^۲

از وی، نوشته های بسیاری به جا مانده، از جمله: کتاب: المحجة فیما نزل فی القائم الحجة.

موضوع مورد بحث، این اثر، آیات قرآنی است که در روایات، به حضرت مهدی تفسیر و تأویل شده. این آیات، به ۱۲۰ عدد می رسند که از سوره بقره آغاز و به سوره مبارکه عصر، پایان می پذیرند مطالب کتاب، به صورت ترتیب سوره های قرآنی تنظیم شده اند.

نویسنده، در مقدمه کتاب می نویسد:

۱ و ۲. «ریحانة الادب»، میرزا محمد علی مدرس ج ۱/ ۲۳۳.

«المحجة فیما نزل فی القائم الحجة»، سید هاشم بحرانی، تحقیق و تعلیق، محمد منیر میلانی، مقدمه.

امام مهدی (عج) در آثار شخصیت‌های اسلامی = ۴۷۹

«در این کتاب، آیاتی که در روایات معصومین (ع) به مهدی (عج) تفسیر شده‌اند، آورده شده و روایات مربوط به دیگر ائمه (ع) را در تفسیر برهان باید جست. «
روایات مورد استناد در تفسیر و تأویل آیات قرآن، از مصادر آنها نقل شده است.

محقق محترم، افزون بر آیاتی که مؤلف گردآوری کرده، با جست و جوی بسیار، به دوازده آیه از قرآن دست یافته که به گونه‌ای به امام عصر (عج) ارتباط دارند و آنها را به صورت استدرک در پایان کتاب، تحت عنوان: «مستدرک المحججه» آورده است.

وی، با تلاش فراوان و درخور تحسین، برای تصحیح کتاب به نسخه خطی موجود در کتابخانه آیت الله مرعشی، که به خط خوانا در زمان مؤلف و از روی نوشته او، نسخه برداری شده، تکیه کرده و کتاب را، اصلاح کرده است.

از جمله کارهای ارزشمند محقق، تطبیق احادیث، با مصادر اصلی آن و نمایاندن موارد اختلاف، از نظر زیادی و نقص است.

برخی روایات، که سند مشخصی نداشته‌اند با جست و جو و تحقیق در منابع گوناگون، از مصادر دیگری آدرس داده است.

ینابیع الموده

نوشته: الحافظ سلیمان بن ابراهیم بن القندوزی الحنفی

تصحیح و تدقیق: دارالکتب العراقیه.

ناشر: بصیرتی، قم

شمار صفحه‌ها: ۵۲۷

قندوزی، در سال ۱۲۲۰ هـ. ق. دیده به جهان گشوده در بلخ، به فراگیری دانش پرداخت. برای ادامه تحصیل، به بخارا رفت. سپس به هند و افغانستان

رفت و با بزرگان طریقت، همراه گشت و در سیر و سلوک و تفقه در دین، به درجات عالی نائل آمد، آن گاه، به قندوز بازگشت. مدت زمانی در آن جا اقامت گزید و به نشر دانش و هدایت و ارشاد خلق همّت گماشت. از آن جا که شوق زیستن در جوار بیت الله الحرام را در سر داشت، در سال ۱۲۶۹ هـ. ق روانه بیت الله شد. به قونیه که رسید، سه سال و شش ماه، در آن جا ماند. کتابهای شیخ محی الدین بن عربی حاتمی را از روی نسخه دست نوشته وی، یادداشت کرد. تا این که از سوی سلطان وقت، به مسند مشیخه تکیه شیخ مراد بخاری مأمور شد و در آن جا به ارشاد مردم و نشر علم حدیث و تفسیر پرداخت و در سال ۱۲۹۴ هـ. ق. در قسطنطنیه دیده از جهان فرو بست^۱.

از جمله آثاری که از وی به جای مانده، کتاب: ینابیع الموده است.

این اثر، بار اول و بار دوّم، در سال ۱۳۰۲ هـ. ق در استنبول، پس از گذشت هشت سال از فوت مؤلف، از سوی مهدی ملک التجار، در ۵۲۷ صفحه، به چاپ رسیده است

بار سوّم، در مشهد، به سال ۱۳۰۸ هـ. ق. در دو جزء، در ۴۵۵ صفحه، به گونه سنگی، به تصحیح محمد شفیع اعتماد الدوله.

بار چهارم، در بمبئی، به سال ۱۳۱۱ هـ. ق. به اهتمام شیخ علی محلاتی، در ۴۴۸ صفحه، به گونه سنگی. در پایان این چاپ، ترجمه مؤلف آمده است.

بار پنجم، در تهران، به سال ۱۳۱۲ هـ. ق. با مفاتیح المحجّة، در ۶۱۴ صفحه. بار ششم، در بیروت، در سه جزء.

بار هفتم، در نجف اشرف، به سال ۱۳۸۴ هـ. ق. با تصحیح، چاپخانه حیدریه.

۱. «ینابیع الموده»، سلیمان بن ابراهیم القندوزی، مقدمه، بصیرتی، قم.

«الاعلام» زرکلی، ج ۳/۱۸۶.

- آنچه در دست داریم، چاپ هشتم کتاب است.
- مؤلف در این کتاب، فضائل پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) را با استناد به کتابهای مورد اعتماد، مانند: صحاح ست و ... در یک مقدمه و صدباب، گرد می‌آورد.
- از باب هفتاد و یک به بعد، مباحثی درباره غیبت امام زمان (عج)، با استفاده از کتابهای گوناگون مطرح می‌کند: از جمله:
- آیاتی که براساس روایات اهل بیت، به حضرت مهدی (عج) تفسیر شده، از کتاب: المحجة فیما نزل فی القائم الحجة نقل می‌کند.
- * روایاتی که بیانگر نشانه‌ها و شرطهای برپایی رستاخیزند، از جواهر العقدين می‌آورد.
- * درباره ویژگیهای حضرت مهدی (عج) و این که او از اهل بیت است و فرزند زهرا (س) روایاتی از کتابهای اهل سنت مانند: کنوز الدقائق، مسامرة الاخيار، سنن ترمزی، مناقب لابن المغازلی الشافعی و اسعاف الراغبین درباره حضرت مهدی (عج) نقل کرده است.
- * سخنان حضرت امیر (ع) را درباره شأن و منزلت مهدی (عج) از نهج البلاغه می‌آورد.
- * از پیامبر (ص) و ائمه (ع) درباره گرفتاریهای اهل بیت، تا پیش از ظهور، روایاتی را می‌آورد.
- * روایات بیانگر نام و شمار ائمه (ع) ظهور حضرت، دجال و حدیث: «بعدي اثنا عشر خلیفه» را از کتاب فرائد السمطين، یادآور می‌شود.
- * زمان ولادت حضرت، کرامات حضرت، ویژگیهای آنان که توفیق دیدار او را یافته‌اند، سخنان اهل الله، از اصحاب کشف و شهود، تفسیر آیه شریفه: «يوم ندعوا كل اناس بامامهم» و ... از موضوعاتی است که به آنها می‌پردازد.
- یکی از مستشرقان، ینابیع الموده را این گونه معرفی می‌کند:
- «ینابیع الموده وهی شمائل النبی (ص) وآل بیت فیها اقتباسات کثیرة من

المصنفات القديمة ولذا لها فائدة كبرى وهي مرغوبة في بلاد عجم...^۱
ینابیع الموده، سیره و سیرت پیامبر (ص) و اهل بیت را در بر دارد و در آن از
کتابهای زیادی از علمای پیشین استفاده شده و دارای فوائد بزرگ و بسیاری است و
در بلاد و سرزمین غیر عرب رواج دارد.
این اثر، نه تنها در مناطق شیعه نشین مورد توجه بوده و هست، بلکه در دیگر
شهرهای اسلامی نیز، از ارزش و اهمیت شایانی برخوردار است.

نور الابصار

نوشته: سید مؤمن بن حسن بن مؤمن الشبلنجی

ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت.

شماره صفحه ها: ۲۴۸

وی، در قریه شبلبخ از قرای مصر پرورش یافت و در ده سالگی تمام قرآن را
حفظ کرد و وارد دانشگاه الازهر مصر شد و نزد دانشمندان بزرگی چون: شیخ
محمد خضری، میاطی، شیخ محمد الاشمونی، شیخ محمد الانبایی، شیخ
ابراهیم شرقاوی شیخ محمد مرصفی، کسب دانش کرد و در علوم و فنون
گوناگون، بویژه علم حدیث، ادب و تاریخ به درجات عالی نائل آمد و آثار
ارزشمندی، عرضه داشت از جمله نوشته های وی، کتاب: نور الابصار فی مناقب
آل بیت النبی المختار است.^۲

بخشی از این اثر، اختصاص به حضرت مهدی دارد که تحت عنوان:
«فصل فی ذکر مناقب محمد بن الحسن الخالص...» آمده است. ذیل این فصل، به

۱. «همان مدرک»؛ ینابیع الموده»، مقدمه.

۲. «معجم المؤلفین»، عمر رضا کحاله، ج ۴/۲۸۸.

«نور الابصار»، شبلنجی، مقدمه، دارالکتب العلمیه، بیروت.

امام مهدی (عج) در آثار شخصیت‌های اسلامی = ۴۸۳

بحث دربارهٔ: ولادت، کنیه، القاب، اوصاف و نایبان حضرت، چگونگی غیبت، سال غیبت، طول عمر، زمان و مکانی که حضرت غائب شده، حیات وی پس از غیبت، محال نبودن غیبت طولانی و ... می پردازد.

آن گاه، دیدگاه کسانی را که بر این باروند: مهدی منتظر، محمدبن حنفیه است و باز خواهد گشت و هم اکنون در جبل رضوی، اطراف مدینه می زید، به شدت رد می کند و می نویسد:

«وهذه كلها اقوال فاسدة... فان محمد بن حنفیه رضی الله عنه توفی بالمدينة المنورة وقيل بالطائف.»^۱

این گفتارها تمام فاسد است ... محمد بن حنفیه، در مدینه منوره و برخی گفته اند در طایف وفات کرده است.

سپس تحت عنوان: «تتمة» سخن را درباره اخبار مهدی (عج) پی می گیرد ابتدا اشاره دارد به اختلاف بین علماء، درباره این که آیا حضرت مهدی (عج)، از اولاد امام حسن است یا امام حسین (ع) و نظر می دهد که حضرت مهدی، از اولاد امام حسین (ع) است و دیدگاه صاحب «یواقبت الجواهر» را برای تایید نظر خود، می آورد:

«... المهدي من ولد الامام الحسن العسكري بن الحسين ومولده النصف من شعبان...»^۲

آن گاه به موضوعات زیر می پردازد.

ویژگیهای ظاهری امام: قد و قامت، رنگ، سیما و ...

زمان و مکان ظهور

چگونگی قیام.

۱. «نورالابصار» / ۱۶۹.

۲. «همان مدرک» / ۱۷۰.

۴۸۴ ≡ چشم به راه مهدی (عج)

سرزمین کشته شدن سفیانی

چگونگی برخورد با مردم.

و ...

الإذاعة لما كان وما يكون بين يدي الساعة

نوشته: سید محمد صدیق حسن.

ناشر: مؤسسة سعودی مصر.

شماره صفحه ها:

مؤلف، در قنوج هند، چشم به هستی گشود، در دهلی به کسب دانش پرداخت، سپس برای امرار معاش، به «بهوبال» سفر کرد و با تلاش و پشتکار، ثروت فراوان، به دست آورد و با ملکه «بهوبال»، ازدواج کرد.

با حضور در صحنه افکار جدید و اصلاح طلبانه و در شمار شخصیت‌های دوره نوین نهضت اسلامی قرار گرفت. از وی آثار ارزشمندی در علوم و معارف اسلامی به زبانهای: عربی، فارسی و هندی به یادگار مانده است^۱.

از جمله کتاب: «الإذاعة لما كان وما يكون بين يدي الساعة».

این اثر، همان گونه که از نامش پیدا است، ملاحم و فتن پیش از قیامت را در بر دارد. نویسنده، ابتداء احادیثی که در باب حضرت مهدی و مسأله غیبت در منابع روایی چون: سنن، معاجم، مسانید و ... آمده و از آنها استفاده تواتر می شود، گرد می آورد.

پس از اثبات تواتر احادیث، به شبهات و خرده گیری‌هایی که از سوی ابن خلدون و ...

۱. «الاعلام»، زرکلی، ج ۶/۱۶۷؛ «معجم المؤلفین»، ج ۱۰/۹۰.

امام مهدی (عج) در آثار شخصیت‌های اسلامی ≡ ۴۸۵

در مورد احتجاج به احادیث حضرت مهدی شده می‌پردازد و به ابن خلدون که می‌نویسد:

«احادیث مربوط به غیبت مهدی، برخی با برخ دیگر معارض است و راویان بعضی احادیث، چون حافظه و ضبط قوی نداشته‌اند، مورد طعن و جرح قرار گرفته‌اند. تنها به روایاتی که از سوی محققان از محدثان رسیده، می‌شود عمل کرد.»

پاسخ می‌دهد:

اولاً، در کتابهای صحیح نیز، راویان مورد طعن و جرح وجود دارد. افزون بر این، احادیث مربوط به مهدی را محدثان مورد اعتمادی، چون: ترمذی، ابی داود، ابن ماجه، حاکم، طبرانی و ابی یعلی الموصلی به اسناد جماعتی از صحابه نقل کرده‌اند.

ثانیاً، احادیث مربوط به مهدی، برخی صحیح و بعضی حسن و ضعیف هستند. از آن جا که برخی احادیث، به برخ دیگر یاری می‌رسانند و به شواهدی نیز، تقویت می‌شوند، می‌شود بر آنها اعتماد کرد.

ثالثاً، مسأله امام زمان (عج) و ظهور وی، مشهور بین همه مسلمانان و اهل اسلام است و در طول عصرها و قرن‌ها، زبان به زبان منتقل شده و همه بر آن بوده و هستند که ناچار در آخر الزمان، فردی از اهل بیت پیامبر (ص) ظهور می‌کند و دین را تأیید و عدل را ظاهر می‌سازد و مسلمانان از وی پیروی می‌کنند و بر بلاد اسلامی مسلط می‌شود. این شخص مهدی نامیده می‌شود.

آن گاه می‌نویسد: خروج دجال و فرود آمدن عیسی و وقایع پس از آن، از نشانه‌های رستاخیزند و روایات صحیح و در حدّ تواتر، بر آنها دلالت می‌کنند و جایی برای انکار آنها نیست و برای تأیید دیدگاه خود، سخن شوکانی را گواه می‌آورد:

«قال: والاحادیث الواردة فی المهدی التي امکن الوقوف علیها منها خمسون حديثاً فیها الصحیح والحسن والضعیف المنجبر وهی متواترة بلا شك

ولاشبهة، بل يصدق وصف التواتر على ما هودونها على جميع الاصلاحات
المحررة في الاصول واما الآثار عن الصحابة المصراحة بالمهدى فهي كثيرة
ايضاً...»^۱

احاديثی که درباره حضرت مهدی (عج) رسیده و امکان دسترسی به آنها وجود
دارد، از جمله پنجاه حدیث است که در بین آنها، صحیح، حسن، ضعیف و
منجبر وجود دارد و اینها متواترند، بدون شک و شبهه، بلکه کمتر از اینها بنا بر همه
اصطلاحاتی که در اصول بدان اشاره شده، تواتر صدق می کند. اما آثار صحابه که
در آنها تصریح به مهدی شده نیز، زیاد است.

در این جا اشاره ای دارد به کتاب سید علامه بدرالملة المنیر محمدبن اسماعیل
الیمانی و روایاتی که وی گرد آوری کرده درباره: ظهور مهدی از آل محمد در آخر
الزمان، مشخص نبودن زمان ظهور و اشاره به روایتی که می گوید: «پیش از ظهور
مهدی دجال خروج می کند».

آن گاه، احادیث رسیده درباره حضرت مهدی را این گونه دسته بندی می کند:
۱. درباره اسم، نسب، مولد، بیعت کنندگان، هجرت کنندگان باوی، سیره
و صفات وی.

۲. بر شمارندگان و ویژگیها حضرت و نشانه های ظهور.

۳. درباره فتنه ها و حادثه هایی که پیش از ظهور پدید می آید.

۴. ملاحظی که در زمان حضور حضرت، واقع می شوند و نشانه نزدیکی
رستاخیزند.

نویسنده در ذیل هر حدیثی که می آورد، نکاتی را درباره حدیث و راویان آن،
یادآوری می شود. از باب نمونه، در ذیل روایت طلحة بن عبدالله می نویسد:

اخرجه الطبرانی فی الأوسط وفيه مثنی بن الصباح وهو متروك وضعيف جداً

۱. «موسوعة الامام المهدی»، ۳۹۱ / ، کتابخانه امیرالمؤمنین (ع) اصفهان.

امام مهدی (عج) در آثار شخصیت‌های اسلامی ≡ ۴۸۷

ووثقه ابن معین فی روایة وضعفه ایضاً ولس فی الحدیث تصریح بذکر
المهدی ...»^۱

طبرانی در الاوسط، روایت را آورده است. در سند روایت، مثنی بن الصباح، که
کنار گذاشته شده و جداً ضعیف شمرده شده، وجود دارد. در روایتی، ابن معین،
او را توثیق کرده و ضعیف نیز دانسته است. در حدیث، تصریح به نام مهدی نشده
است.

به دیدگاه‌های متصوفه و شیخیه اشاره می‌کند و ابراز می‌دارد:

«آنان دیدگاه درستی نسبت به مسأله مهدی ندارند و مبنای سخنان خود را از اصول
واهی گرفته‌اند.»

می‌نویسد:

«ما، در اعتقادات و دیدگاه‌های مذهبی خویش، جز به قرآن و احادیث تمسک نمی
جوئیم و دین را جز از این دو راه اثبات نمی‌کنیم.»

در مورد ردّ کسانی که استدلال به این روایات را دربارهٔ مهدی، نادرست
می‌پندارد، بویژه ابن خلدون، افزون بر آنچه یادآور شده می‌نویسد:

«این احادیث، کمتر از احادیثی که در باب احکام شرعی مورد استناد قرار
می‌گیرند، نیست و معمول است که فقها، به اینگونه روایات استدلال می‌کنند و
آنچه راجع به جرح و تعدیل راویان گفته شده، در سایر سندهای روایات نیز،
وجود دارد.»

بنابراین، مسأله مهدی جای شک و شبهه ندارد و با وجود دلیلهای بسیار، انکار آن
ایستادگی در برابر نصوص مستفیضه‌ای است که به حد تواتر نیز می‌رسد.»

سپس استناد می‌کند به دیدگاه شیخ علامه محمد بن احمد السفارینی حنبلی
که مجموع احادیث را موجب علم قطعی دانسته و ایمان به خروج حضرت را

واجب شمرده است .

«... ما يفيد مجموعة العلم القطعی فالایمان بخروج المهدی واجب كما هو

مقرر عند اهل العلم ومدون فی عقائد اهل سنة والجماعة .»^۱

مجموع احادیث، مفید علم قطعی به وجود قیام مهدی است . از این روی، ایمان

به قیام مهدی، واجب است همان گونه که نزد اهل دانش ثابت شده و در عقاید اهل

سنت و جماعت تدوین شده است .

سخن آخر را به حوادثی که پیش از خروج حضرت مهدی، رخ خواهد داد و

نشانه ظهور و ... اختصاص می دهد .

نجم الثاقب فی احوال الامام الغائب (عج)

نوشته: میرزا حسین نوری طبرسی .

ناشر: جعفری، مشهد .

شماره صفحه ها: ۵۸۷ .

محدث نوری، در یکی از قرای نور، در سال ۱۲۵۴ هـ . ق . دیده به

جهان گشود . در تهران از محضر شیخ عبدالرحیم بروجردی، مایه علمی گرفت و

در سال ۱۲۷۸ هـ . ق . برای کسب دانش بیشتر، به عراق هجرت کرد و از خرمن

پرفیض شیخ عبدالحسین تهرانی، شیخ اعظم انصاری بهره جست، سپس به

هنگام مهاجرت میرزا حسن شیرازی به سامرا، باوی مهاجرت کرد . چند سال در

سامراء بود و آن گاه به نجف اشرف، بازگشت و در آن جا، اقامت گزید و در

همان جا، به سال ۱۳۲۰ هـ . ق دیده از جهان فرو بست . وی آثار بسیار دارد^۲ .

از جمله: نجم الثاقب فی احوال الامام الغائب (عج)، به زبان فارسی .

۱ . «همان مدرک» / ۴۲۴ .

۲ . «فوائد الرضویه»، شیخ عباس قمی / ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲ .

شیخ عباس قمی، درباره شخصیت علمی وی می‌نویسد:

«... اما علمه فاحسن فنه الحديث ومعرفة الرجال والاحاطة بالاقوال والاطلاع بدقایق الآيات ونكات الأخبار بحيث يتحير العقول عن کیفیته استخراجه جواهر الاخبار عن كنوزها وترجع الابصار حاسرة عن ادراك طریقه فی استنباط اشاراتها ورموزها.»^۱

اما آگاهی وی به فن حدیث، رجال، احاطه به دیدگاه‌های دیگران، شناخت دقایق آیات و نکات روایات، به گونه‌ای بوده که خردها از چگونگی برداشت او از گنجینه‌های اخبار در شگفتی فرو رفته و نسبت به درک، فهم و شیوه استنباط و کشف اشارت و رموز به دیده حیرت می‌نگریسته‌اند.

این اثر، مزین است به تقریظ مرحوم میرزای شیرازی بزرگ.
درباره انگیزه خود از تألیف این اثر می‌نویسد:

«در سال ۱۳۰۳ ه. ق. در خدمت میزرای بزرگ بودم.

میرزا فرمود: خوب است، کتابی مستقل درباره حضرت مهدی (عج) به زبان فارسی نگاشته شود. و شما شایستگی انجام این مهم را دارید.
عرض کردم: مقدمات امر فراهم نیست، ولی از آن جا که در سال گذشته، رساله‌ای درباره کسانی که در غیبت کبری، به زیارت حضرت مهدی (عج) مشرف شده‌اند، تحت عنوان: جنة المأوی نگاشته‌ام، اگر مصلحت باشد، همان رساله را، با افزودن مطالبی بر آن ترجمه کنم.

پیشنهاد پذیرفته شد. لکن میرزا فرمود: شمه‌ای از حالات حضرت مهدی، هر چند به اختصار بر آن افزوده شود. حسب الامر مطاع میرزا، به انجام این اثر اقدام شد و در نهایت یأس با استمداد از عسکرین، بحمدالله در اندک زمانی این خدمت به انجام رسید.

کتاب حاضر در دوازده باب، به شرح زیر تنظیم شده است:

باب اول، چگونگی ولادت، شمه‌ای از احوال شخصی حکیمه خاتون.

باب دوم و سوم، اسامی، القاب و کنیه‌ها، شمایل و توجهات الهی به حضرت.

باب چهارم، اختلاف مسلمانان نسبت به امر غیبت، پس از اتفاق بر درستی صدور اخباری که از پیامبر (ص) بر آمدن حضرت مهدی رسیده، کتابهایی که عالمان اهل سنت، در باب حضرت مهدی موعود، تألیف کرده‌اند، مطالب مورد اختلاف: نسب، اسم پدر تشخیص و تعیین آن حضرت و دیدگاه‌های علمای فرق اسلامی در مورد هر یک از مباحث فوق و نقد و بررسی هر یک و ارائه دیدگاه صواب.

باب پنجم و ششم: بحث و استدلال درباره‌ی این که حضرت مهدی موعود، فرزند امام حسن عسکری (ع) است.

باب هفتم و هشتم: سخن درباره‌ی کسانی است که در عصر غیبت کبری، به محضر حضرت، شرفیاب شده‌اند، یا بر معجزات حضرت آگاهی یافته‌اند و جمع بین روایاتی که می‌فرماید:

«مدعی دیدار با حضرت را باید دروغگو خواند» و داستانهایی که بیانگر دیدار

بزرگان و اولیاء با حضرت هستند و ...»

باب نهم، درباره‌ی این که برای هر حاجت، به امامی خاص باید توسل جست و اثبات این نکته که یکی از مناصب خاصه امام زمان (عج) پناه دل سوختگان است.

باب دهم، در بیان گوشه‌ای از تکالیف و آداب مسلمانان، نسبت به آن جناب.

باب یازدهم، روزهای ویژه آن حضرت و تکلیف پیروان حضرت در آن روزها.

ناگفته نماند، مطالب سست، بی‌اساس و بی‌پایه در کتابهایی که درباره‌ی حضرت مهدی نگاشته شده بسیار است، باید با دقت به آنها نگریست و هر مطلبی را از آنها بی‌درنگ و بی‌مطالعه همه‌جانبه و بدون مراجعه به اهل فن، نپذیرفت.

امام مهدی (عج) در آثار شخصیت‌های اسلامی = ۴۹۱

از جمله نوشته‌هایی که مطالب واهی، بی پایه و به دور از خرد بسیار دارند، نوشته‌های محدث نوری است که باید اهل نظر و محققان و نویسندگان تیز نگر، واهی بودن اینها را به همه شیفتگان مهدی و اهل مطالعه بنمایانند.

اعیان الشیعه، جلد ۴

نوشته: محسن امین.

ناشر: دارالتعارف للمطبوعات، بیروت.

سید محسن امین عاملی، در سال ۱۲۸۳ هـ. ق. در قریه شقره جبل عامل، متولد شد و علوم مقدماتی را در همان جا به پایان رساند و برای تحصیل علوم عالی به عراق هجرت کرد و در نجف اشرف، رحل اقامت افکند و از محضر بزرگان آن حوزه بهره برد و به مقام عالی اجتهاد نائل آمد، سپس به دمشق رفت و در آن جا اقامت گزید و مرجع شیعیان شد.

وی، آثار بسیار دارد، از جمله آنها، اثر ارزشمند اعیان الشیعه است^۱.

مؤلف بزرگوار، در این اثر با عظمت که در حقیقت، دائرة المعارف پیشوایان دین، رجال علم و ادب و فرهنگ است، در مورد حضرت مهدی (عج) سنگ تمام گذاشته و بیش از ۱۵۰ صفحه از کتاب را به آن حضرت اختصاص داده است.

شیوه بیان مطالب، بیشتر بر مبنای نقل اخبار و اقوال بزرگان و دانشمندان است. در هر موضوع، پیش از ورود در اصل بحث، مقدمه‌ای می‌نگارد، سپس به مطالب اصلی می‌پردازد. درباره حضرت مهدی (عج) موضوعات زیر را به بحث گذارده:

زمان ولادت، ویژگی‌های شخصی، پوشش، غیبت و سفراء، امامت

۱. «ریحانة الادب»، ج ۱/ ۱۸۳، «آثار الحجة»، محمد شریف رازی / ۷۹، دارالکتاب، قم.

حضرت، وجود حضرت در شهرها، ولی غایب از دیدگان، اخباری که از طریق اهل سنت درباره ظهور حضرت رسیده، برخی مطالبی که شیعیان در اثبات امامت، غیبت و ... از قرآن احادیث پیامبر (ص) فاطمه (ع) و سایر ائمه (ع) بدانها تمسک می جویند، غیبتهای انبیاء: صالح، ابراهیم، یوسف، موسی، اوصیاء و حجج پس از موسی تا زمان مسیح، معجزات حضرت و نشانه های اثبات آن طرح یازده شبهه در مورد مهدی (عج) و پاسخ آن با دلایلها و برهانهای عقلی و نقلی، یادآوری نام دانشمندان و علمای اهل سنت که در وجود حضرت مهدی، با شیعه هم عقیده اند، بحث درباره نشانه های ظهور با استفاده از منابع گوناگون و شمارش ۶۹ نشانه، سال، روز و مکان ظهور حضرت، آنچه پس از ظهور توسط حضرت مهدی انجام می پذیرد، محل اقامت مدت حکومت سیره و سیمای وی به هنگام قیام و طریقه اجراء احکام، نشانه هایی که در آن عصر، خداوند ظاهر می سازد، شمار یاران مهدی، نام شهرها و چگونگی گرد آمدن آنان و ...

المهدی

نوشته: سید صدر الدین صدر.

ناشر: دارالزهراء، بیروت.

شماره صفحه ها: ۲۵۵

سید صدر الدین صدر، از زعمای شیعه است. وی، در سال ۱۲۹۹ هـ. ق. در کاظمین، دیده به جهان گشود و در مهد تربیت پدر بالید و تحصیلات ابتدایی و سطوح را در سامراء و کربلا، نزد اساتید بزرگی، چون: شیخ حسن کربلایی، آقا ضیاء الدین عراقی و ... فرا گرفت. در سال ۱۳۲۹ هـ. ق. به سفارش پدر، به نجف اشرف هجرت کرد و در آن جا، مدتها از محضر درس آخوند خراسانی و میرزای نائینی بهره برد.

امام مهدی (عج) در آثار شخصیت‌های اسلامی = ۴۹۳

در سال ۱۳۴۹ هـ. ق. به مشهد مشرف شد و در آن جا اقامت گزید و به تدریس و رسیدگی به امور مردم و ... پرداخت. پس از مدتی، به درخواست، مؤسس حوزه علمیه قم، شیخ عبدالکریم حائری، به قم مشرف شد و در حوزه علمیه قم، جایگاه رفیعی یافت. ایشان آثار فراوانی دارد^۱. از جمله آنها کتاب ارزشمند المهدی است. مؤلف، به منابع اصلی حدیث و تاریخ که معروف به وثاقت و مورد اطمینان و اعتمادند، تکیه دارد و بحث دقیق و عمیقی را پی می‌گیرد و به بسیاری از شبهات پاسخ می‌گوید.

کتاب، در یک مقدمه و هشت فصل و خاتمه، تنظیم شده است. وی درباره انگیزه تألیف کتاب می‌نگارد:

«در مجلس دوستانه‌ای، از مهدی منتظر (عج) و آنچه شیعه امامیه اثناعشریه، در این باب، بدان معتقدند، سخن به میان آمد.

برخی از حاضران در مجلس، اظهار داشتند، برادران اهل سنت، در این موضوع، چه عقیده‌ای دارند. آیا از طریق آنان، احادیثی که موافق احادیث شیعه باشد، وارد شده و دانشمندان آنان، نوشته‌ای دارند، یا خیر؟

در پاسخ گفتم: از طریق اهل سنت، احادیث مستفیضه، بلکه متواتره وارد شده و علمای آنان در این باب تألیفات زیادی دارند. البته بعضی مناقشات و استبعاداتی نیز دارند که از گذشتگان خود گرفته‌اند و میان آنان، رواج یافته و به تألیفات آنان، با اختلاف در تعبیر، سرایت کرده است.

بعضی از حاضران در مجلس گفتند: برای شما امکان دارد در این موضوع کتابی بنویسید؟ گفتم: پرداختن به این مسأله، سبب جریحه دار شدن عواطف می‌شود و این را نمی‌پسندم، بویژه مثل این زمان که ما، نیاز شدید به وحدت کلمه داریم. گفتند: بحث علمی، با حفظ آداب مناظره و خارج نشدن از آداب و اخلاق

۱. «الذریعة»، آقا بزرگ تهرانی، ج ۳/۲۳۲؛ «ریحانة الادب»، ج ۳/۴۲۷؛ «آثار الحجة»/ ۲۰۱.

اسلامی، اشکال ندارد.

از این روی پذیرفتم در این باب، کتابی بنگارم.

آن گاه پس از مطالعه کتابهایی که در دسترس بود، احادیث مربوط به موضوع را ذیل عنوان مناسب، گردآوری کردم. اگر حدیثی، بر چند عنوان دلالت داشت، آن را زیر هر یک از عناوین، آوردم.

در نقل روایات، بر کتابهایی که در چاپخانه های اهل سنت به طبع رسیده بود، یا آثار مخطوطی که اعتبار آنها مسلم بود، اکتفا کردیم و جز اندکی از کتابهای چاپ شده در ایران، نقل نکردم. عنایت داشتم، مطالبی را گرد آورم که از کتابهای اهل سنت و مورد اعتماد آنان باشد. از علمای شیعه و منابع شیعی که احادیث نبوی را از طریق اهل سنت نقل کرده اند، حدیث نقل نکردم، مگر مقداری از کتاب: الدر الموسویة فی شرح العقاید الجعفریة، تألیف حسن صدر کاظمی، به خاطر ادای بعض حقوق و تأیید مطالب.

در پایان مقدمه می نویسد:

«خدا را شاهد می گیرم، من، به دیده انصاف به احادیث و سخنان سلف صالح نگرستم و بر آن رویه مشی کردم که اعتقاد خود را با دلیل منطبق سازم، نه این که دلیل را بر اعتقاد منطبق سازم.»

تحت عنوان نظرة اجمالیة، به کتابهایی که بزرگان اهل سنت، درباره مهدی (عج) نگاشته اند، اشاره می کند و مستفیض و متواتر بودن روایات پیامبر (ص) درباره حضرت مهدی از دیدگاه اهل سنت می نمایاند:

«... قال ابن حجر فی «الصواعق» قال ابوالحسین الابری قد تواترت الاخبار واستفاضت بكثرة روايتها عن المصطفى (ع) بخروج المهدي وانه من اهل البيت. ^۱»

ابن حجر، در الصواعق، از ابوالحسین الابری نقل می کند: روایات متواتر و

۱. «المهدی»، سید صدرالدین صدر/ ۱۷، دارالزهراء، بیروت.

امام مهدی (عج) در آثار شخصیت‌های اسلامی = ۴۹۵

مستفیض در بسیاری راویان از پیامبر (ص) بر ظهور مهدی (عج) و این که از اهل بیت است، رسیده.

«... قال الشبلنجی فی «نوالابصار» تواتر الاخبار عن النبی (ص) ان المهدی من اهل بیت وانه یملاء الارض عدلاً.»^۱

شبلنجی در نور الابصار، گفته است: اخبار نقل شده از پیامبر (ص)، مبنی بر این که مهدی، از اهل بیت و زمین را پر از عدل می‌کند، متواتر است.

آن گاه، سخنان دیگری که بر تواتر و استفاضه اخبار مهدی (عج) دلالت دارد، می‌آورد و می‌نویسد: اگر از سخنان صریح این گواهان چشم پوشیم و به احادیث از حیث سند و دلالت نظر افکنیم، روایات، سه دسته‌اند:

۱. روایات صحیح از نظر سند و بی‌اشکال از نظر دلالت. ائمه حدیث و بزرگان حفاظ بر صحت و حسن بودن آنها تصریح کرده‌اند. در وجوب عمل و اخذ این دسته از روایات، تردیدی نیست.

۲. روایاتی که از نظر سند، صحیح نیستند، ولی دلالت آنها روشن است و قواعد مقرر در علم رجال، این دسته از روایات را، از آن جهت که به واسطه دسته اول جبران می‌شوند و اجماع بر مضمون آنهاست، معتبر می‌شمارند.

۳. روایات صحیح و ضعیفی هستند که مخالف عموم احادیث متواتر و مستفیضه‌اند که اگر تأویل آنها، ممکن نباشد، طرح و اعراض از آنها لازم است. مثل روایاتی که دلالت می‌کنند که اسم مهدی، احمد است و اسم پدرش، عبدالله. یا این که از اولاد ابی محمد الحسن زکی است. مطالب هشت فصل کتاب، بدین شرح است:

فصل اول، درباره بشارتهایی که بر ظهور مهدی (عج) در کتاب خدا، سنت پیامبر (ص)، سخنان علی (ع) و بزرگان و اعلام، در قالب نظم، یا نثر

۱. «المهدی»، سید صدرالدین صدر/ ۱۷، دارالزهراء، بیروت.

وارد شده است .

فصل دوّم، مهدی منتظر عرب و از است پیامبر(ص) است و بیت شریف و خانواده وی، مشخص بوده و شواهد بسیاری بر این، دلالت دارند .

فصل سوّم: ویژگیهای ظاهری و باطنی، ملکات فاضله، دانش، قضاوت، بیعت، حکومت، اصلاحات و ...

فصل چهارم، مقام و منزلت حضرت نزد خداوند و ...

فصل پنجم، ولادت، تعیین اسم، لقب، کنیه، نام پدر، مادر، طول عمر شریف و ...

فصل ششم، چگونگی غیبت، محل غیبت، علت غیبت، چگونگی بهره مندی مردم از حضرت در زمان غیبت و ...

فصل هفتم، نشانه های آسمانی و زمینی ظهور، جوّ عمومی جهان، خروج سفیانی و ...

فصل هشتم، فضیلت انتظار فرج، نهی از تعیین زمان ظهور، محل ظهور، بیعت، شمار یاران و ...

کتاب الغیبة

نوشته: محمد ابراهیم نعمانی .

از بزرگان قرن چهارم، این اثر شامل ۲۶ فصل؛ درباره امامت و حمایت ائمه(ع)، علائم ظهور، مدعیان امامت، زمین بدون حجت نیست، صبر و انتظار فرج و

در پایان کتاب، فهرستی ارائه شده از کتابهایی که نویسندگان محترم، از آنها نقل روایت کرده است .